

حقیقت توحید

مؤلف:

شیخ محمد حسان

مترجم:

امین پور صادق

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.kalemeh.tv

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.zekr.tv

www.mowahedin.com

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.nourtv.net

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

مقدمه‌ی چاپ چهارم	۹
مقدمه‌ی چاپ سوم	۱۷
مقدمه	۱۹
فصل اول: «لا إله إلا الله»	۳۳
مبحث اول: لا إله إلا الله..... نفی و اثبات	۳۵
آنچه کلمه‌ی توحید آن را اثبات می‌کند:	۶۲
۱- توحید ربوبیت:	۶۳
دلایل نقلی بر توحید ربوبیت:	۶۴
ادله‌ی عقلی در باب توحید ربوبیت:	۷۲
۲- توحید الوهیت:	۷۹
۳- توحید اسماء و صفات:	۸۷
قاعده‌ی اول:	۸۸
قاعده‌ی دوم:	۸۹
قاعده‌ی سوم:	۹۲
قاعده‌ی چهارم:	۹۲
قاعده‌ی پنجم:	۹۳
قاعده‌ی ششم:	۹۴
قاعده‌ی هفتم:	۹۶
قاعده‌ی هشتم:	۹۷
قاعده‌ی نهم:	۹۸

- ۱۰۲.....قاعده‌ی دهم:.....
- ۱۰۳.....قاعده‌ی یازدهم: آخرین قاعده.....
- ۱۰۵.....مبحث دوم: لا إله إلا الله..... ولاء و براء**
- ۱۰۶.....۱- معنای لغوی الولاء:.....
- ۱۰۷.....تعریف اصطلاحی معنای ولاء:.....
- ۱۰۸.....۲- معنی لغوی براء:.....
- ۱۰۸.....تعریف اصطلاحی معنای براء:.....
- ۱۳۵.....استثنائاتی که اصل براء را نقض نمی‌کند:.....
- ۱۴۴.....اما در مورد عیادت بیماران کفار و مشرکین:.....
- ۱۴۷.....مبحث سوم: لا إله إلا الله، تحکیم شریعت**
- ۱۵۱.....کلام مهم شیخ محمد بن ابراهیم در انواع کفر اعتقاد.....
- ۱۸۱.....اما معنای کلام شیخ الاسلام:.....
- ۱۸۲.....قوانین اداری و شرعی:.....
- ۲۰۵.....فصل دوم: شروط لا إله إلا الله.....**
- ۲۰۷.....مقدمه: اصل این شروط.....**
- ۲۱۱.....معنای «لا إله إلا الله»:.....
- ۲۱۹.....معنای شرط:.....
- ۲۲۱.....مبحث اول: شرط علم.....**
- ۲۳۹.....مساله‌ای مهم در بیان حال و حکم جاهل به توحید:.....
- ۲۴۲.....مقررات اقامه‌ی حجت بر جاهل:.....
- ۲۴۷.....مبحث دوم: شرط یقین.....**
- ۲۴۷.....نداشتن شک و تردید و رسیدن به یقین.....
- ۲۵۷.....مبحث سوم: شرط قبول.....**

۲۶۳	مبحث چهارم: شرط انقیاد
۲۷۳	مبحث پنجم: شرط صدق
۲۸۳	مبحث ششم: شرط اخلاص
۲۹۵	مبحث هفتم: شرط محبت
۲۹۵	محبت منافی با نفرت و دشمنی:
۳۲۳	مبحث هشتم: شرط نطق و اقرار:
۳۲۷	مبحث نهم: شرط کفر به طاغوت
۳۳۱	چگونگی کفر به طاغوت
۳۳۱	۱- چگونگی کفر اعتقادی به طاغوت:
۳۳۱	۳- چگونگی کفر قولی به طاغوت:
۳۳۴	۳- چگونگی کفر عملی به طاغوت:
۳۳۶	مساله
۳۳۷	مبحث دهم: شرط وفات یافتن بر کلمه‌ی «لا إله إلا الله»
۳۴۱	یادآوری‌های مهم و ضروری
۳۴۱	یادآوری اول:
۳۴۱	یادآوری دوم:
۳۴۴	یادآوری سوم:
۳۴۷	یادآوری چهارم:
۳۵۷	فصل سوم: بخش دوم از کلمه‌ی توحید شهادت به محمد رسول الله ﷺ
۳۵۹	مقدمه
۳۶۵	مبحث اول: ایمان به رسول الله ﷺ
۳۶۷	ادله‌ی نقلی و عقلی بر وجوب ایمان به رسول الله ﷺ
۳۶۷	دلایل قرآنی:

۳۶۹.....	دلایل نبوی.....
۳۷۳.....	شهادت و گواهی تورات و انجیل:.....
۳۷۵.....	دلایل عقلی:.....
۳۸۱.....	مبحث دوم: تصدیق رسول الله ﷺ در هر آنچه که خبر داده است.....
۳۹۹.....	مبحث سوم: اطاعت از رسول الله ﷺ در هر آنچه که امر فرموده و دست کشیدن از هر آنچه که از آن نهی کرده و بازداشته است.....
۴۱۷.....	مبحث چهارم: محبت رسول الله ﷺ بدون غلو و زیاده‌روی.....
۴۲۳.....	از مقتضیات این محبت و حدود آن:.....
۴۳۵.....	فصل چهارم: آنچه با توحید در تناقض می‌باشد.....
۴۴۳.....	سرآغاز شرک.....
۴۵۱.....	اما شرک اکبر:.....
۴۵۴.....	نوع دوم: شرک اصغر.....
۴۶۳.....	فصل پنجم: فضل محقق گرداندن توحید.....
۴۶۵.....	حدیث اول:.....
۴۷۳.....	حدیث دوم:.....
۴۷۵.....	حدیث سوم:.....
۴۷۸.....	حدیث چهارم:.....
۴۸۰.....	حدیث پنجم:.....
۴۸۱.....	حدیث ششم:.....
۴۸۲.....	حدیث هفتم:.....
۴۸۲.....	حدیث هشتم:.....
۴۸۳.....	حدیث نهم:.....

۴۸۳ حدیث دهم:

۴۸۷ خاتمه

مقدمه‌ی چاپ چهارم

حمد و ستایش برای پروردگار جهانیان است، ستایشی که شایسته وجه و بزرگی و پادشاهی‌اش است، چه که وصف کنندگان نمی‌توانند وصف جلال و عظمتش را بکنند و نمی‌توانند به کنه عظمت و بزرگی‌اش پی ببرند و دانشمندان و علما و اندیشمندان در برابر قدرت او اظهار عجز می‌کنند. داناترین خلق به حق جلاله او را چنین وصف کرده و می‌فرماید: {إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَنَامُ، وَلَا يَنبَغِي لَهُ أَنْ يَنَامَ، يَخْفِضُ الْقِسْطَ وَيَرْفَعُهُ، يُرْفَعُ إِلَيْهِ عَمَلُ اللَّيْلِ قَبْلَ عَمَلِ النَّهَارِ، وَعَمَلُ النَّهَارِ قَبْلَ عَمَلِ اللَّيْلِ، حِجَابُهُ الثُّورُ لَوْ كَشَفَهُ لَأَحْرَقَتْ سُبْحَاتُ وَجْهِهِ مَا انْتَهَى إِلَيْهِ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ} ^۱ براستی که الله متعال نمی‌خوابد، و برای او شایسته نیست که بخوابد، ترازوی اعمال را بالا و پایین می‌آورد، عمل شب قبل از عمل روز و عمل روز قبل از عمل شب به سوی او بلند می‌شود. حجاب او نور است، اگر آن را آشکار نماید، انوار وجه او تا آنجا که بینایی اوست، از خلقتش را می‌سوزاند.

حمد و ستایش او را می‌گوییم حمدی بسیار والا، طاهر و پاک و مبارک به تعداد آفریدگان و کلماتش، و به پُری آسمان‌ها و زمینش و به وزن عرش و به مقدار رضایتش؛ و شهادت می‌دهم که هیچ معبود به حقی جز الله نیست، یکتاست و شریکی برای او نیست. صاحب رحمت و بخشندگی و صاحب قدرت و بصیرت و توانایی است، واحدی یکتاست، یگانه‌ای بی‌نیاز است که نزاده و زاده نشده است و کسی هم‌تا و همگون او نمی‌باشد. پادشاهی و حمد و ستایش برای اوست، برای او همانند و متضادی نیست، از شبیه و نظیر منزّه است، هیچ معبود به حقی جز او نیست و بازگشت به سوی اوست.

تبیین کرده و روشن گردانیده و برگزیده و اختیار کرده، مخلوقات را خلق کرده و از خلایق انبیاء را برگزیده و از انبیاء رسولان را برگزیده و از رسولان، پیامبران اولی‌العزم

۱- رواه مسلم في كتاب الإيمان، باب في قوله عليه الصلاة والسلام «إن الله لا ينام» (۱۷۹).

نوح، ابراهیم و موسی و عیسی و محمد- صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین- و از میان پیامبران اولوالعزم دو خلیل ابراهیم و محمد- صلی الله علیهما و السلام- را برگزیده و از میان دو خلیل پیامبران محمد صلی الله علیه و آله را برگزیده و او را بر همه‌ی عالمیان برتری داده است و به منظور گرامیداشت او، امتش را سید همه‌ی امت‌ها و گذشتگان قرار داده و آن‌ها را با وظیفه‌ی دعوت که وظیفه‌ی انبیاء و رسولان است، گرامی داشته است. و شهادت می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده‌ی اوست و کسی است که او را برگزیده و خلیل خود قرار داده و او امانت را ادا کرده و رسالت را تبلیغ کرده و امت را نصیحت کرده و پروردگارش را بندگی کرده، تا اینکه ندای او را لبیک گفته است، و در راه او جهاد کرده تا اینکه منادی او را اجابت کرده و در طول روزها و شب‌های زندگی، غمگین و اندوهگین حرکت کرده و بر آتش کید و مکر و ستم گام نهاده و خواستار هدایت گمراهان به مسیر حق و ارشاد و راهنمایی افراد سرگردان و حیران بوده است، حتی که جاهل را تعلیم داده و کج و معوج را راست گردانیده و خائف را امان داده و نگران را آرام ساخته و نورانیت حق و خیر و ایمان را نشر داده است، همان طور که خورشید نورش را در زوایای مختلف منتشر می‌کند.

پیشانی‌اش همچون ماه بود که هرگاه شادمان می‌شد پرتو افشانی می‌کرد، و دریا در دست راستش بود که هرگاه از او سوال می‌شد: از گوشه‌ای از آن جوابش را به سوال کننده می‌بخشید، و حنیفیت، دین قائم و استوار و برگزیده‌ی او بود. بشارت دهنده و بیم دهنده و چراغی فروزنده و نورانی و صاحب بهترین مقام در میان انبیاء بود، نیکوترین سخن را از میان انبیاء داشت، قطعه‌ی تمام کننده‌ی آن‌ها بود و شیرینی و مسک پایانشان. ریشه کن کننده‌ی قید و بندها و زنجیرها بود، دعوت کننده‌ی به بهترین اقوال و برترین اعمال و صادق‌ترین احوال بود.

الله عزوجل او را با هدایت و دین حق در نزدیکی قیامت، بشارت دهنده‌ای بیم دهنده و به عنوان دعوت کننده‌ای به سوی الله عزوجل طبق فرمان او و به عنوان چراغی تابان

فرستاد و رسالت را با او به پایان رسانید و جاهلان را به وسیله او تعلیم داد و آن‌ها را به وسیله او از گمراهی به سوی روشنایی هدایت کرد و با او چشمانی کور و گوش‌هایی کر و قلبی غلف و در پرده را فتح کرد. الله جل و علا او را در زمان فترت رسولان فرستاد و با او ملتی کج رو را هدایت کرد و با او حجت روشنگر را آشکار کرد که زمین در اثر دعوتش بعد از تاریکی، نورانی گشت و با آن قلوب را پس از اختلاف و چند دستگی، گرد هم آورد. الله عزوجل او را فرستاد در حالیکه مردم دو دسته بودند، کسانی که مورد غضب و خشم الله عزوجل بودند و دسته دیگر گمراهان غالی و افراطی. که او با دین وسط و میانه آمد و از کج روی‌ها و تجاوز از حدود، بر حذر داشت و ما را با حجتی که شب آن همچون روز است و جز هلاک شده، از آن منحرف نمی‌شود ترک کرد.

پس پروردگارا او را از ما راضی بدار، رضایتی بهتر از آنچه که پیامبری را از امتش و رسولی را از دعوتش و رسالتش راضی گردانیدی. پروردگارا به او و خاندان پاکش و اصحاب خوش یمن و با برکتش و بر هر کسی که بر هدایتش می‌باشند و به سنت او عمل می‌کند و کسانی که تا روز قیامت از او پیروی می‌کنند، سلام و درود و شرف و مجد و بزرگی فرست.

اما بعد؛ حق همراه ما و باطل با غیر ماست، لیکن ما به خوبی به این حق شهادت و گواهی نداده‌ایم، شهادتی عملی در حیطه‌ی واقعی که در آن هستیم و نیز به خوبی این حق را برای اهل زمین به درستی تبلیغ نکرده‌ایم، در حالیکه باطل با غیر ماست، لیکن به خوبی توانسته تلبیس کرده و حق را همچون لباسی بر باطل بپوشاند و از آن جایکه رسیدن به حق شایسته است به خوبی توانسته رسیدن به باطل را نیکو جلوه دهد!!

در این هنگام است که حقی که در نزد ماست، منزوی شده و ضعیف گردید، گویا که مغلوب شده است و آنچنان باطل بلند شده و نقش و نگار گرفته که گویا غالب شده است.

در اینجاست که ما به خاطر حقان که ضعیف و منزوی شده و باطلی که بلند شده و نقش و نگار گرفته دردمند می‌شویم که از این دردمان به دو صورت که سومین حالتی برای آن نیست، تعبیر می‌کنیم. یا اینکه دردمان را سرکوب کرده و به صورت سلبی با آن برخورد می‌کنیم و اینگونه آن را نشان می‌دهیم، که در اینصورت بر ناامیدی مان شکست نفسی را نیز اضافه می‌کنیم و از جامعه و عالم کناره‌گیری کرده و عزلت می‌گزینیم و یا اینکه دردمان را به صورت متشنج و منفعل و هیجان زده و گاهی با خون نشان می‌دهیم، که بدین گونه بار دیگر حق را زیانمند می‌کنیم گرچه با این روشمان در پی دفاع و حمایت از حق باشیم، چرا که اهل زمین در این هنگام و با دیدن این روش که برخاسته از هیجان است، بغضشان به نسبت حق که همراه ماست و ترس از آن و اصرار بر باطلی که همراه آنهاست و نیز بر یاری آن می‌افزایند. درحالیکه بسیار آسان است که منهجی نظری در توحید و یکتاپرستی تقدیم کنیم. لیکن این منهج مادامیکه آغازگر تحول و تغییری در منهج و روش زندگی و حیات مسلمین نباشد و در واقع عملی و منهج زندگی شان اثرگذار نباشد و در دنیای مردم از نظر علمی و عقلی و عملی و عقیدتی و عبادی و اخلاقی و رفتاری درخشش پیدا نکند و تنها همچون سایه‌ی جوهر بر ورق باشد و تنها مجرد کلمات زیبایی باشد که آنها را تکرار کنیم، اوضاع و احوال اینگونه خواهد بود تا اینکه اصحاب حق آن را به گونه‌ای صحیح و سالم به اهل زمین تبلیغ کنند.

در اینجاست که عظمت رسول الله ﷺ متجلی می‌گردد که توانست برای تحقق توحید دولت و حکومتی از جوان‌هایی پراکنده در وسط صحرائی که جهل و شرک در آن موج می‌زد، اقامه کند و آن بنایی بلند و سربرافراشته می‌باشد که هیچ بنایی در هیچ زمانی بر حسب فاصله‌ی زمانی که این بنای بلند شکل گرفت، مطلقاً به طول آن نمی‌رسد. در آن روز رسول الله ﷺ برای چاپ ده‌ها هزار نسخه از عقیده‌ی توحید برخاست، لیکن رسول الله ﷺ که پدر و مادر و جانم به فدایش باد، این عقیده را با جوهر بر صفحات چاپ نکرد و بلکه آنها را بر صفحه‌های قلوب اصحابش با مدادی از تقوا و هدایت و

نور گماشت، که بدین سبب با علم و عمل و دعوت و ابلاغ حق بدان گواهی دادند. آنچه در حال حاضر امت بدان نیازمند است، محقق کردن توحید و شهادت بر آن، در واقعی که در آن به سر می‌برد، می‌باشد. تا اینکه از جمله اهل دعوت به سوی این توحید خالص برای اهل زمین، باشند. و گرنه چه کسی برای دعوت این بشریت که از توحید گمراه شدند، می‌باشد؟ چه کسی نجات دهنده‌ی این بشریت از غرق شدن در تنگنا و لجنزار شرک می‌باشد؟ چه کسی برای این بشری که علی‌رغم فراوانی نورها در تاریکی زندگی می‌کنند، ناصح و خیر خواه می‌باشد؟ چه کسی به فکر بشریتی باشد که همچون مستان، هذیان می‌گویند و همچون مجنونان می‌خندند و همچون نیزه‌ها در حالت سقوط بوده و از درد رنج می‌کشند و در جستجوی هر چیزی هست در حالیکه در حقیقت مالک هر چیزی می‌باشد، لیکن زمانیکه از منهج و شریعت الله عزوجل منحرف شده، همه چیز را گم کرده است؟! چه کسی نور را برای کسانی که در تاریکی زندگی می‌کنند، هدیه کند، آیا جز کسانی که قلوبشان با نور توحید و ایمان روشن است کسی هست؟ چه کسی جز کسی که ندای الله و رسولش ﷺ را شنیده می‌تواند ندای الله و رسولش را به گوش بشریت برساند؟ چه کسی به فکر اهل زمین جز خالص‌ترین موحدین اهل زمین می‌باشند؟

اینجاست که حجم امانت و مسئولیت سنگین بهترین امت که برای مردم بیرون آورده شده‌اند، در محقق کردن توحید و دعوت اهل زمین به سوی آن، که بدان مکلف شده‌اند، متجلی می‌شود. هیچ روزی نیست که می‌گذرد مگر اینکه بر یقین ما افزوده می‌شود که گام عملی اول در نصرت و پیروزی و تمکین در دنیا و بلکه سعادت دنیا و آخرت، محقق کردن توحید با تمام شمولیت و کمال و صفات و پاکی آن می‌باشد، و آنچه که بشریت به طور عام و امت به طور خاص بدان نیاز دارند، توحید می‌باشد.

و این کتاب «حقیقت توحید» در لباسی جدید در چاپ چهارم می‌باشد که آن را با نظر در بسیاری از مواضع چاپ‌های گذشته‌ی آن آماده کردم به گونه‌ای که در برخی از

مواضع آن چیزی اضافه و از برخی مواضع چیزی کاسته ام و بعد از فضل و عنایت الله عزوجل، از نصیحت‌های بسیاری از برادرانم از اهل فضل و صدق و غیور به نسبت توحید، و پیرو منهج حق استفاده کردم. و با مسرت و تقدیر فراوان نصیحت هر نصیحت کننده‌ی امینی را اجابت کردم و بدین ترتیب برخی از منقولات را به منظور صفای قلوب و سلامت دل‌ها و برادری اهل ایمان حذف کردم. به الله سوگند که من از حریص‌ترین مردم در دوستی و محبت با دوستان و برادرانم هستم.

و به نقل از کتب ائمه‌ی سلف و کسانی که از آنها پیروی کرده و بر منهج آنها حرکت کرده‌اند، اکتفا کردم، چه که آنها فهیم‌ترین مردم به نسبت مقصود الله عزوجل و رسولش می‌باشند و از دیگران به حق داناترند و در این مورد جای هیچگونه تعجبی نیست چرا که شهادت رسول الله ﷺ گواه این مطلب می‌باشد، در صحیحین از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ». «بهترین مردم، مردمان قرن من هستند، سپس کسانی که پس از آنها می‌آیند و سپس کسانی که پس از آنها می‌آیند»^۱. امام ابن ابی العز حنفی رحمته الله چه زیبا در شرح عقیده‌ی طحاویه فرموده است: چگونه راجع به اصول دین سخن می‌گوید کسی که آن را از قرآن و سنت دریافت نکرده، بلکه از گفته فلانی دریافت کرده است. و اگر گمان کند که اصول دین را از قرآن می‌گیرد، اما تفسیر قرآن را از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌گیرد و به آنها توجه نمی‌کند و تفسیر قرآن را از اقوال صحابه و تابعین که از ناقلان ثقه و مورد اعتماد برای ما نقل شده، نمی‌گیرد.^۲ و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: اما در مورد اعتقاد، قطعا اعتقاد از من گرفته نمی‌شود و نیز از کسانی که بزرگ‌تر از من هستند گرفته نمی‌شود، بلکه اعتقاد تنها از الله و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه که سلف صالح

۱- أخرجه البخاري، كتاب الشهادات (۲۶۵۲) ومسلم كتاب فضائل الصحابة (۲۵۳۳).

۲- شرح العقيدة الطحاوية (۲۱۱/۱).

امت بر آن اجماع کرده‌اند اخذ می‌گردد!

به پروردگار کعبه سوگند که پیوسته با زبان حال و قال تکرار می‌کنم که:

أسیر خلف ركب القوم ذا عرج مؤملا جبر ما لاقیت من عوج
فإن لحقت بهم من بعد ما سبقوا فكم لرب السماء في الناس من فرج
وإن ظللت بقفر الأرض منقطعاً فما على أعرج في ذاك من حرج

در پشت کاروان قوم، درحالی‌که لنگ هستم می‌روم، در حالی‌که امید پیروزی را به خاطر جبران خسارتی که بر اثر لنگی به من رسیده، دارم. پس اگر به آن‌ها رسیدم بعد از اینکه آن‌ها سبقت گرفتند، گشایش و مدد پروردگار آسمان بر مردم زمین بسیار بوده و بعید نیست، اما اگر از آن‌ها در پست و بلندی زمین ماندم، بر انسان لنگ حرجی نیست که عقب بماند.

و در پایان از الله عزوجل می‌خواهم که امت را به طور خاص و بشریت را به طور عام بازگشتی زیبا به سوی توحید عنایت فرماید و شکستگی قلوب مان را جبران کند، و بهره‌ی مان از دینمان را تنها سخنمان قرار ندهد و نیت‌ها و اعمال ما را نیکو گرداند. براستی که او ولی و عهده‌دار آن می‌باشد.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله وأصحابه أجمعین.

ابو احمد محمد بن حسان

قاهره

شوال ۱۴۲۹ هـ

مقدمه‌ی چاپ سوم

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله؛

و بعد: این کتاب «حقیقت توحید» در لباسی جدید در چاپ سوم آن بعد از اینکه به فضل الله عزوجل چاپ اول و دوم آن به اتمام رسید، می‌باشد. در زمانی که امت به شدت نیازمند توحید صحیح با شمولیت و کمال آن بود، اقدام به نوشتن این کتاب کردم. از الله عزوجل می‌خواهم که همه‌ی ما را بازگشتی زیبا به سوی توحید با تمامیت و کمال آن عطا فرماید. و از همه‌ی ما اعمال صالح را قبول بفرماید و چشمانمان را با نصرت اسلام و عزت موحدین روشن گرداند. براستی که او ولی و عهده‌دار آن است.

وصلی الله علی نبینا محمد وعلی آله و صحبه وسلم

ابو احمد / محمد بن حسان

قاهره / جمادی الاولی / ۱۴۲۴ هـ

مقدمه

حمد و ستایش پروردگاری را که فرزندی نگرفته و برای او شریک در ملک و فرمانروایی نیست، و همراه او خداوندگار دیگری نیست، کسی که هیچ معبود به حقی جز او نیست، خالق جز او نیست و ربی جز او نیست، و تنها اوست که مستحق جمیع انواع عبادت می‌باشد، و مقدر فرموده که جز او کسی را نپرستیم و عبادت نکنیم. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَطِيلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [الحج: ۶۲] (مسأله) به همین منوال است. «و خداوند حق است و آنچه را که بجز او به فریاد می‌خوانند و پرستش می‌نمایند باطل است، و خداوند والامقام و بزرگوار است». و شهادت می‌دهم که هیچ معبود به حقی جز الله نیست، یکتاست و شریکی برای او نیست، و گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی اوست که الله عزوجل او را مبعوث کرده است و اهل زمین از آب آسمان و نور خورشید و هوا به رسالتش نیازمندترند. پس برای تبلیغ رسالتش و ادای امانت و نصیحت امت به پا خواست تا اینکه مرگ به سراغش آمد. پروردگارا بر او و خاندان پاک و طاهرش و اصحاب خوش یمنش و به هر کسی که دنباله رو و پیرو آن هاست و بر منهج و روش آن‌هاست و کسانی که تا روز جزا به روش او زندگی می‌کنند، درود و سلام و مجد و شرف و بزرگی و برکت فرست.

اما بعد، سعادت در دنیا و آخرت جز با محقق گردانیدن توحید نمی‌باشد و کلمه‌ی توحید عبارت است از: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» این کلمه‌ی شهادت است و کلید سعادت و معصوم کننده‌ی خون و اموال و فرزندان در این دنیا و نجات دهنده‌ی در آخرت از عذاب قبر و عذاب آتش می‌باشد. و آن کلمه‌ای است که به سبب آن آسمان‌ها و زمین بر پا شده است و الله عزوجل همه مخلوقات را برای آن آفریده است و آن حق محض الله عزوجل بر جمیع مخلوقات می‌باشد و به خاطر آن پیامبران مبعوث شده و

رسالت‌ها آمده است. براساس آن است که انسان‌ها به دو دسته‌ی خوشبخت و بدبخت، نزدیک و دور و مقبول و طرد شده، تقسیم می‌شوند و براساس آن است که دارالکفر از دارالایمان جدا می‌گردد و دارالنعیم از دارالجهیم متمایز می‌گردد. و این بدان سبب است که کلمه‌ی توحید اصل دین و اساس و راس امر دین می‌باشد. و بقیه‌ی ارکان دین و فرائضش، متفرع از آن و شعبه‌هایی از آن و کامل کننده‌اش می‌باشند. بنابراین آن دین شامل و منهج حیات کامل می‌باشد. و محال است که همه‌ی این‌ها تنها به سبب کلمه‌ای باشد که بر زبان‌ها تکرار می‌گردد، «پس دقت کن» بلکه مقصود از آن اقرار به زبان و اعتقاد قلبی و عمل با جوارح و اعضا می‌باشد تا اینکه همه مقتضیات آن در منهج زندگی واقع گردد.

و از جمله مقتضیات آن برائت و بیزاری جستن کامل از هر معبودی غیر از الله عزوجل می‌باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۵۶] «پس هر کس که به طاغوت کفر ورزد، و به الله ایمان بیاورد، به راستی که به دستاویز محکمی چنگ زده است که گسستنی نیست و خداوند شنوای داناست». امام ابن قیم رحمته الله می‌گوید: «روش قرآن آن است که نفی را مقرون به اثبات می‌آورد به گونه‌ای که عبادت غیر الله عزوجل را نفی کرده و عبادت را تنها برای او اثبات می‌کند و این حقیقت توحید می‌باشد، نفی محض توحید نیست و همچنین اثبات بدون نفی توحید نمی‌باشد، بلکه توحید جز با نفی و اثبات نمی‌باشد و این حقیقت لا اله الا الله می‌باشد».

و از مقتضیات کلمه‌ی توحید: یگانه دانستن الله متعال در خلقت و رزق و تصرف و تدبیر و امر و حکم و فرمان می‌باشد، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأعراف: ۵۴] «آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد. (بزرگوار و جاویدان و دارای خیرات فراوان)، خداوندی است که پروردگار جهانیان است».

و از مقتضیات کلمه‌ی توحید: محقق کردن توحید الوهیت می‌باشد، که عبارت است از: یگانه دانستن الله عزوجل در عبادات ظاهری و باطنی، یکسان است که آن عبادت قلبی باشد که مناط آن قلب است یا اینکه عبادتی قولی باشد که متعلق به زبان است و یا اینکه عبادتی عملی باشد که متعلق به اعضا و جوارح می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۳۳﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ ﴿۱۳۴﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳]

«بگو: نماز من و قربانی من و زندگی من و مرگ من برای الله آن پروردگار جهانیان است، او را شریکی نیست».

بنابراین، تمامی دین، عبادت الله عزوجل با یگانگی و خضوع و نهایت محبت فقط برای او می‌باشد و این هدفی است که مخلوقات به منظور آن خلق شده‌اند همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿۵۶﴾﴾ [الذاریات: ۵۶] «و من جن و انسان را نیافریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند». بلکه به خاطر این هدف، الله عزوجل آسمان‌ها و زمین و بهشت و جهنم را آفریده و پیامبران را فرستاده و کتب را نازل کرده است.

و از مقتضیات کلمه‌ی توحید: محقق گردانیدن توحید اسماء و صفات می‌باشد که عبارت است از: یگانگی الله عزوجل در اسماء جلال و صفات کمال و ایمان بدان، بدون تحریف و تعطیل و کیفیت قائل شدن و تمثیل؛ چرا که الله عزوجل ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ﴿۱۷﴾﴾ [الشوری: ۱۱] «هیچ چیز همانند او نیست و اوست که شنوا و بیناست». و این باب از بزرگ‌ترین و شریف‌ترین ابواب توحید می‌باشد و برآستی که چرا نباشد؟ در حالیکه متعلق به ذات الله عزوجل و معرفت اسمای نیکویش و صفات بلند مرتبه‌اش می‌باشد، معرفتی که شرک و تعطیل و تشبیه و تمثیل و الحاد و تاویل را باطل می‌گرداند. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ۚ وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ ۚ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۸۰﴾﴾ [الأعراف: ۱۸۰] «الله دارای زیباترین نام‌هاست،

او را بدان نام‌ها فریاد دارید و بخوانید، و به ترک کسانی بگوئید که در نام‌های الله به تحریف دست می‌یازند، آنان کیفر کار خود را خواهند دید».

و از مقتضیات کلمه‌ی توحید ایمان صحیح و صادقانه به رسول الله می‌باشد که در اطاعت از رسول الله ﷺ در هر آنچه که امر کرده و پرهیز از هر آنچه که از آن نهی کرده و باز داشته است، و تصدیق او در هر آنچه که از جانب پروردگارش خبر می‌دهد، و محبت و دوست داشتن او بیشتر از نفس و فرزند و مال بدون غلو و زیاده‌روی نمایان می‌گردد. الله متعال می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵] «اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند».

و از مقتضیات کلمه‌ی توحید دوستی با الله و رسولش و مومنین و بیزاری و برائت از شرک و مشرکین می‌باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصْرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنَّهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [المائدة: ۵۱] «ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اولی آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هرکس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمره ایشان بشمار است. و شکی نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند».

از اینرو برای شخص مومن، دینی صحیح نمی‌باشد مگر با موالات و دوستی با الله و رسولش و اهل توحید و دشمنی و برائت و بیزاری از شرک و مشرکین و اهل ضلالت و گمراهی و بغض به نسبت آن‌ها؛ همانطور که ابراهیم علیه الصلاة والسلام و کسانی که

همراه او بودند از کفار اعلام براءت و بیزاری کردند و همانطور که پیامبر ما محمد ﷺ و اصحابش از کفار قریش و هرکس که شبیه آنها بود، براءت و بیزاری جستند و این همان موالات با مومنین و دشمنی با مشرکین است که اصل و اساس دستگیره‌ی ایمان و ریسمان آن می‌باشد.

و این کلامی مجمل است که اندکی پس از این تفصیل آن می‌آید.

و از مقتضیات کلمه‌ی توحید آن است که حکم و فرمان تنها برای الله عزوجل می‌باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿إِن الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [یوسف: ۴۱] «فرمانروایی از آن الله متعال است و فرمان داده که جز او را نپرستید، این است دین راست و استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند». بنابراین، برای هیچ دولت یا مجلس یا پارلمان یا هیئت یا قدرت یا هرکس دیگری، مطلقاً این حق وجود ندارد که برای بشر به جای الله عزوجل با وجود جهل به شریعت الله متعال، قانون و شریعت وضع کند. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: ۵۰] «برای آن مردمی که اهل یقین هستند چه حکمی از حکم الله بهتر است». لذا کسی که ادعا می‌کند که وی به احوال مردم و آنچه که بدان نیازمند می‌باشند در همه زمان‌ها از خالق مردم آگاه‌تر و داناتر است ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [الملک: ۱۴] «آیا نمی‌داند که کسی که مردمان را می‌آفریند بسیار باریک بین و دقیق و آگاه است». آیا احدی می‌تواند گمان کند که وی شناختش به نسبت مردم از پروردگار آنها بیشتر است؟

بنابراین حکم الله و تشریح او مبنی بر علم و عدل و قسط و نور و هدایت می‌باشد، اما حکم غیر الله عزوجل مبنی بر جهل و ظلم و گمراهی می‌باشد. و اهل یقین تفاوت میان این دو حکم را دانسته و با یقین خود حُسن و ارزش حکم الله عزوجل را تشخیص

می‌دهد و از نظر عقلی و شرعی بدین نتیجه می‌رسد که از آن پیروی کند^۱ امام قرطبی در جامع احکام القرآن می‌گوید: ^۲ «اللَّهُ مُتَعَالٍ مِّنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ»^۳. این استفهامی انکاری می‌باشد، بدین معنا که حکم هیچکس نیکوتر از حکم الله عزوجل نیست. بنابراین اگر شما یقین دارید که پروردگاری دارید و از اهل توحید هستید، پس چه حکمی نیکوتر از حکم الله عزوجل می‌باشد؟^۴ و چه کسی از الله عزوجل در حکمش عادل تر است برای کسی که بداند الله عزوجل آن را تشریح کرده و بدان ایمان آورده و یقین کرده که الله متعال احکم الحاکمین است و از پدر نسبت به فرزندش، به مخلوقاتش مهربان‌تر و رحیم‌تر است چرا که الله متعال عالم به هر چیزی و قادر بر هر چیزی و عادل در هر چیزی می‌باشد.^۵ و از کامل کننده‌های کلمه توحید و واجبات آن این است که همه‌ی جوانب نظام اقتصادی بر وفق منهج اسلام و به دور از شیوه و روش شرق و غرب می‌باشد که سیستم اقتصادی آنها از اساس بر پایه نظام خبیث ربوی می‌باشد. چرا که نظام اسلامی و نظام ربوی هرگز در تصور هم، با یکدیگر جمع نمی‌شوند و از اساس با هم اتفاق نداشته و در نتیجه نیز با هم موافق نیستند.

و از کامل کننده‌های کلمه‌ی توحید و واجبات آن این است که منهج و شیوه‌ی تربیتی و تعلیمی، اطلاع رسانی، فکری، فرهنگی و اخلاقی و رفتاری گرفته شده از اسلام و معیارهای ربانی و نه از معیارها و ملاک‌های شیطانی که بشر برای بشر قانون گذاری می‌کند تا اینکه با آن معیارهای ربانی برخورد نکند، باشد.

به طور خلاصه می‌توان گفت که کلمه‌ی توحید: «لا إله إلا الله محمد رسول الله»

۱- تیسیر الکریم الرحمن، للعلامة السعدی، تفسیر المائدة، ۵۰.

۲- الجامع لأحكام القرآن، (۶/۱۴۰) ط. دارالکتب العلمیة.

۳- جامع البیان، للطبری (۴/۲۹۱۹) ط. دارالسلام.

۴- تفسیر ابن کثیر (۵/۲۵۲) ط. دار أولاد الشیخ.

مقتضای آن، ساختن همه‌ی جزئیات و کلیات زندگی و حیات بر وفق دین الله عزوجل می‌باشد.

محبوبان من، آیا به شما نگفتم که آن دین شامل و منهج کامل حیات است؟ قضیه‌ی توحید مساله‌ای است که رسول الله ﷺ در سایه‌ی آن اصحاب بزرگوارش را در مکه‌ی مکرمه ۱۳ سال تربیت کردند و هرگز در مدینه از آن دست نکشیدند، چرا که قضیه‌ی توحید، با تغییر مکان تغییر نمی‌یابد بلکه به سبب آن انتقال از جایی به جای دیگر صورت می‌گیرد.

آری به راستی که کلمه‌ی توحید «لا إله إلا الله» تنها کلمه‌ای نیست که بر زبان گفته می‌شود، «دقت کن» بلکه آن منهج و روش زندگی و حیات و بلکه حیات برای حیات است. پیوسته امت قرون طولانی را به فضل الله عزوجل در لباس توحید خالصی که امام موحدین و الگوی محققین و سیدالمرسلین محمد ﷺ بر آن پوشانده، حرکت کردند. تا اینکه فتنه‌ها با سری تاریک و چهره‌ای گرفته و عبوس و در هم کشیده سر برآورد، و اینگونه بود که امت - جز کسی که پروردگارت بدو رحم کرد- اندک اندک از صفا و پاکی و شمولیت و کمال توحید دور شدند و دشمنان امت شروع به خیانت و حيله‌گری کردند و بین امت و عقیده‌ی صاف و زلالش و توحید خالص، عایق و مانع و سد قرار دادند و بدین گونه بسیاری از مسلمین در شکافی تیره و آمیختگی عجیب و دوری شدیدی از توحید خالص و عقیده‌ی صاف و زلال واقع شدند!! که از مظاهر این شکاف تیره آن است که ما می‌بینیم که گروهی از مردم کلمه‌ی توحید را بر زبان تکرار می‌کنند در حالی که معنایی برای آن نمی‌شناسد و مضمون آن را نمی‌فهمند و اقتضای آن از امر و نهی را ندانسته و حد و حدودی برای آن نمی‌شناسند، بلکه در واقع بسیاری از عبادات را برای غیر الله عزوجل انجام می‌دهد. به گونه‌ای که از غیر الله استعانت گرفته و بر غیر الله توکل کرده و از غیر الله طلب یاری و مدد کرده و امرش را به غیر الله سپرده و برای غیر الله ذبح و نذر کرده و به غیر الله سوگند یاد می‌کنند، و دیگر مظاهر دردناکی که قلب هر

موحد صادق غیوری را خونین می‌کند. در حالیکه الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۶۲﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿۱۶۳﴾﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳] «بگو: نماز من و قربانی من و زندگی من و مرگ من برای الله آن پروردگار جهانیان است. او را شریکی نیست به من چنین امر شده است، و من از نخستین مسلمانانم». و گروه دیگری از مردم را می‌بینیم که کلمه‌ی توحید را بر زبان تکرار می‌کنند در حالیکه خود را آزاد و رها یافته و برای خود از مناهج و مقررات و نظام‌ها و قوانین وضعی آنچه را که می‌خواهد، اختیار می‌کنند!! در حالیکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً﴾ [البقرة: ۲۰۸] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به طور کامل در اسلام داخل شوید». و نیز گروه سومی را مشاهده می‌کنیم که کلمه‌ی توحید را بر زبان تکرار می‌کنند در حالیکه زندگی شان به دو شاخه تقسیم شده است: شاخه‌ای که به امور عبادی تعلق دارد و شاخه‌ای که به معاملات و امور و شوون زندگی تعلق دارد، که در اینجا هم مکانی برای مقتضیات توحید یافت نمی‌شود، بلکه برخی از آن‌ها با سردرگمی و شگفتی و تقبیح می‌پرسند و می‌گویند: چه رابطه‌ای میان دین و سیاست می‌باشد؟ در دین سیاست نیست و در سیاست دین نیست! و توحید در اقتصاد نقشی ندارد؟ و چه رابطه‌ای بین توحید یا تعلیم یا اطلاع رسانی یا رفتار می‌باشد؟ و اسلام بسیار والاتر و بزرگ‌تر و گرامی‌تر از آن است که آن را از مساجد خارج کنیم و بدین طریق آن را در امور دنیا وارد کنیم؟

و نیز گروه چهارمی را مشاهده می‌کنیم که کلمه‌ی توحید را بر زبان جاری می‌کنند، در حالیکه نماز را ترک کرده و زکات را ضایع گردانیده و در خوردن حرام و اموال مردم از طریق باطل و خوردن ربا تفریح می‌کنند، و شراب نوشیده و به زنا مشغولند، بلکه از آن‌ها کسانی هستند که امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند و با این حال، معتقد است که مادامیکه کلمه‌ی توحید را بر زبان تکرار می‌کند، کامل‌الایمان می‌باشد!!

که در این تصور وی، تناقضی ترسناک و شکافی تیره و واقعی حزن آور می‌باشد، که

هر قلب خدا ترس را افسرده و محزون و پر از درد و حسرت می‌کند، که حال بسیاری از مردم به سبب سوء فهم خطیری که از قضیه‌ی توحید دارند بدین صورت گشته است. از خلال این واقع دردناک است که نیاز ضروری و حتمی تحرک سریعی از هر اهل فضل و خیر و علمی برای تعلیم عقیده‌ی صحیح و توحید خالص با مفهوم شامل آن برای مسلمین، مشاهده می‌کنیم، چرا که فقط صدور احکام به سوی مردم از واقع موجود چیزی را تغییر نمی‌دهد. به الله عزوجل سوگند که هويت و عزت و رهبری و سروری دوباره به این امت باز نمی‌گردد مگر زمانیکه عقیده‌ی آن صحیح گردد و عبادتش را خالص گرداند و از هر نیرو و قدرت و توانایی جز قدرت و توانایی الله عزوجل، براثت جوید، و چهره‌اش را دوباره به سوی الله عزوجل برگردانده و بگوید: پروردگارا من از هر عبودیتی برای غیر تو بیزارم و از اتکای به هر کسی جز تو و از تسلیم در برابر جز تو و از توکل جز بر تو و از صبر جز به خاطر تو و از خضوع جز در طاعت تو و از ترس جز در برابر عظمت و جلال تو و از امید جز در مورد آنچه که در دو دست بخشنده‌ی توست، بیزارم. پس برخیزید ای موحدان مخلص، برخیزید ای جوانان بیداری ارزشمند و قیمتی، ای کسانی که الله عزوجل با توحید صحیح و عقیده‌ی صاف و زلال بر شما منت نهاده.... برخیزید تا همه را با قوت و صبر و تلاش برای تعلیم توحیدی که محمد ﷺ با آن آمد و نیز برای بازگرداندن دوباره‌ی آن با تمام شمولیت و کمال و صفا و پاکی‌اش در واقع زندگی امت به تحرک درآوریم.

و این حرکت - بدون کوچک‌ترین شک - گام صحیح ابتدایی در مسیر برانگیختن امت می‌باشد و آن در حقیقت آن روشی است که رسول الله ﷺ با آن آغاز کردند و بلکه هر پیامبری که الله عزوجل او را مبعوث کرده اینگونه آغاز کرده است؛ پس آن نقطه‌ی آغاز می‌باشد^۱ و خِشْت اساسی می‌باشد و آن اولین گام در مسیر نصر و تمکین می‌باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا

۱- انظر «خواطر علی طریق الدعوة جراح و أفراح» محمد حسان (ص ۴۸) ط دارالمسلم.

فَاعْبُدُونِ ﴿۲۵﴾ [الأنبياء: ۲۵] و هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که هیچ معبود بر حقی جز من نیست. پس مرا بپرستید. و امکان ندارد که اتحاد کلمه میسر گردد در حالیکه کلمه‌ی عقیده پاره پاره باشد.

بنابراین صفوف متحد نمی‌گردد مگر زمانی که قلوب با کلمه‌ی توحید روبرو شود چرا که اسلام عقیده است که شریعت از آن گرفته می‌شود و این شریعت تمام جوانب و شوون زندگی را تنظیم می‌کند و الله عزوجل از هیچ قومی شریعت و علمشان را قبول نمی‌کند مگر زمانی که عقیده شان صحیح باشد. و ما یقین داریم - اگر چه زمان طولانی و مشکلات و سختی‌ها به وجود آمده است - که مکان و جایگاه امت به اذن الله عزوجل باز نمی‌گردد مگر بر دستان سپاهی که توحید خالص را محقق گردانند.

بنابراین امت هرگز نصرت و یاری نمی‌گردد مگر با گام‌هایی واضح و نشانه‌هایی روشن و نورانی که اول آن تصحیح عقیده و پس از آن تصحیح عبادت و سپس تحکیم و حاکم قرار دادن شریعت و سپس تصحیح اخلاق فاسد و منحرف شده و پس از این آماده سازی سپاهی قرآنی که حکایت کننده‌ی سپاه صحابه رضی الله عنهم است، می‌باشد که دنیا را با دین بر پا دارند و پس از این است که واقع کاملاً متفاوتی به نسبت موقعیتی که اکنون در آن زندگی می‌کنیم، مشاهده خواهیم کرد.

بر اساس احساس مسئولیت و نه احساس اهلیت این تلاش ناچیز را متحمل شدم تا به شرف و بزرگی دعوت گران به سوی توحید از زمان نوح که به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و او و جمیع برادرانشان بهترین درودها و پاک‌ترین سلام‌ها باد، به کاروان طولانی موحدینی که در این راستا شتاب ورزیدند، و زمان را شکاف دادند، بپیوندم.

این درس را در پنج فصل و مباحثی چند با اسلوبی آسان و عباراتی واضح تقسیم کردم که به طور خلاصه عبارتند از:

فصل اول: که تحت عنوان «لا إله إلا الله» می‌باشد و شامل مباحث ذیل:

مبحث اول: «لا إله إلا الله»..... نفی و اثبات

مبحث دوم: «لا إله إلا الله»..... ولاء و براء

مبحث سوم: «لا إله إلا الله»..... تحکیم شریعت

اما فصل دوم که عنوان آن: شروط لا إله إلا الله می باشد و مشتمل مباحث ذیل:

مقدمه: اصل این شروط.

مبحث اول: شرط علم

مبحث دوم: شرط یقین

مبحث سوم: شرط قبول

مبحث چهارم: شرط انقیاد

مبحث پنجم: شرط صدق

مبحث ششم: شرط اخلاص

مبحث هفتم: شرط محبت

و از آنجائیکه کلمه‌ی توحید نشان و علامتی برای هر دو شهادت با هم می باشد یعنی شهادت لا إله إلا الله و شهادت محمد رسول الله به گونه‌ای که هیچ یک از دیگری قابل تفکیک نیست، بر من واجب بود که پس از سخن گفتن از شهادت اول در دو فصل گذشته از شهادت دوم نیز سخن بگویم تا بیان کنم که آن نیز مجرد کلمه‌ای که بر زبان گفته می شود نیست، یا اینکه تنها کلمه‌ای نیست که به منظور آن تنها قصائد و اشعار و سروده‌هایی بافته شود، و کار با این نغمه سرایی‌ها تمام شود، بلکه با شهادت اول (أشهد أن لا إله إلا الله) معبود شناخته می شود و با شهادت دوم (أشهد أن محمد رسول الله) طریقه‌ی عبادت معبود و روش رسیدن به معبود دانسته می شود؟ بر این اساس فصل سوم مشتمل بر موضوعات ذیل می باشد:

مبحث اول: ایمان به رسول الله ﷺ

مبحث دوم: تصدیق رسول الله ﷺ در هر آنچه که خبر می دهد.

مبحث سوم: اطاعت از رسول الله ﷺ در هر آنچه که بدان امر می‌کند.

مبحث چهارم: دست کشیدن از هر آنچه که از آن نهی کرده و باز می‌دارد.

مبحث پنجم: محبت رسول الله ﷺ بدون غلو و زیاده‌روی.

سپس در فصل چهارم از شرک که نقض کننده‌ی توحید است، سخن گفته ام و فصل آخر را با بشارت برای هر کسی که این توحید شامل و خالص را که متضمن نفی و اثبات هر دو با هم می‌باشد، محقق گرداند، به پایان رسانیده‌ام و عنوان آن «فضل محقق کردن توحید» می‌باشد.

برادر و دوست خواننده‌ام، اگر با صواب مواجه شدی پس حمد و منت برای الله عزوجل می‌باشد چرا که او صاحب فضل و عهده دار بخشش است، و اگر بر حرف یا معنایی اطلاع یافتی و دانستی که تغیر آن واجب است، از الله عزوجل می‌خواهم که تو را در اصلاح آن و ادای حق نصیحت در مورد آن موفق بگرداند، چرا که دین نصیحت و خیرخواهی است، و انسان بنفسه ضعیف و ناتوان است و از خطا سالم نمی‌باشد مگر اینکه الله عزوجل او را با توفیق و تایید خویش از خطا محفوظ بدارد. برادر گرامی اگر نظرت در مورد این تلاش متواضعانه مساعد نیست، امیدوارم که حداقل عیب و کجی آن را تذکر دهی و این ان شاء الله تعالی ظن و گمان من نسبت به توست.

و از الله عزوجل می‌خواهم که صواب و درستی را بر ما روزی گردانده و ما را از لغزشها دور گردانده و قلوب مان را صالح و اعمالمان را قبول بگرداند و آن‌ها را خالص برای وجه کریمش قرار دهد، و چشمانمان را با نصرت اسلام و عزت مسلمین روشن بگرداند. و همه‌ی ما را با عمل به این دین گرامی بدارد و خاتمه‌ی موحدین را بر ما روزی بگرداند. و همه‌ی ما را در زمره جماعت و گروه سید المرسلین حشر بفرماید. براستی که او عهده دار آن و قادر و توانای بر آن می‌باشد.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله و أصحابه أجمعین.

نیازمند به عفو و بخشش الرحیم الرحمن

ابواحمد/محمد بن حسان

مصر- منصوره
ربيع الاول ١٤١٤ هـ

فصل اول:

«لا إله إلا الله»

شامل مباحث ذیل:

مبحث اول: لا إله إلا الله..... نفی و اثبات

مبحث دوم: لا إله إلا الله..... ولاء و براء

مبحث سوم: لا إله إلا الله..... تحکیم شریعت

مبحث اول: لا إله إلا الله..... نفى و اثبات

کلمه‌ی توحید و اخلاص، اصل دین و اساس آن بوده و آن ستونی است که حامل فرض و سنت می‌باشد، و «مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ»^۱. «و هر کس آخرین کلامش لا إله إلا الله می‌باشد، وارد بهشت می‌شود».

و معنای لا إله إلا الله عبارت است از اینکه: هیچ معبود به حقی جز الله نیست؛ که مشتمل کفر به طاغوت و ایمان به الله عزوجل ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ﴾^۲ [البقرة: ۲۵۶] می‌باشد. پس اگر الوهیت را از غیر الله عزوجل نفی کنی و آن را تنها برای الله عزوجل اثبات کنی، تو از کسانی خواهی بود که به طاغوت کفر ورزیده و به الله متعال ایمان آورده است. بر این اساس است که ابن قیم رحمته الله می‌گوید: «نفی محض توحید نمی‌باشد و همچنین اثبات محض بدون نفی توحید نیست. بدین ترتیب توحیدی نیست مگر اینکه متضمن نفی و اثبات باشد و این نیز حقیقت توحید می‌باشد».

از اینرو بایستی به شرح آنچه که این کلمه از نفی و اثبات مقتضی آن است، بپردازیم:

۱- أخرجه أبوداود، كتاب الجنائز، باب التلقين (۳۱۱۶) وأحمد في المسند (۲۳۳/۵) والحاكم في المستدرک (۱/۵۰۳، ۶۷۸) والبيهقي في الشعب (۱/۱۰۸) (۶/۵۴۵) والشاشي في المسند (۴/۰۹، ۱۰۰) ومحمد بن فضيل في الدعاء (۱۴۷۱) والبخاري في مسنده (البحر الزخار ۲۲۸۳) الطبراني في الكبير (۲۲۱) من حديث معاذ بن جبل مرفوعا وأخرجه الطبراني في الأوسط (۵۷۴) ولفظه: «من كان آخر كلامه لا إله إلا الله لم يدخل النار» والحديث صححه العلامة الألباني في صحيح الجامع برقم (۵۱۵۰) و(۶۴۷۹) وحسنه في أحكام الجنائز (۳۴) والارواء (۶۸۷) والحديث له عدة شواهد بألفاظ مقاربة.

۲- پس هر کس که به طاغوت کفر ورزیده و به الله عزوجل ایمان آورد.

کلمه‌ی طیبه، آلهه و انداد و طواغیت و ارباب را نفی می‌کند. و توحید خالص با اقسام سه‌گانه‌ی آن را تنها برای الله عزوجل که یکتاست و شریکی برای او نیست، ثابت می‌کند.^۱

اما تفصیل و بیان آن:

۱- آلهه: آلهه جمع اله می‌باشد، و هر آنچه که به عنوان معبود به جای الله عزوجل اتخاذ گردد، آن چیز در نزد کسی که آن را به عنوان معبود گرفته و آن را عبادت می‌کند، اله محسوب می‌گردد.

و «الِإِلَه» با علامت تعریف (الف و لام) همان الله می‌باشد، که همزه‌ی آن حذف شده و حرف لام در لام ادغام گردیده و تبدیل به یک لام مشدد شده است، همانطور که کسائی و فراء و غیر آنها از اهل لغت می‌گویند و امام ابن قیم می‌گوید: «صحيح أن است که لفظ جلاله‌ی الله مشتق بوده و اصل آن «الِإِلَه» می‌باشد.^۲

بنابراین «الِإِلَه» همان معبودی می‌باشد که مستحق عبادت است، چرا که الهی نمی‌باشد مگر اینکه عبادت شود و خالق و رازق و مدبر کسی که او را عبادت می‌کند، باشد و بر کسی که او را عبادت می‌کند قادر و توانا باشد، پس کسی که اینچنان نباشد قطعاً اله نیست، گر چه ظالمانه پرستیده شود، بلکه او مخلوق و عبادتگزار می‌باشد.

«التَّائِلُ» به معنای تنسک و تعبد و «التَّائِلِيَّة» به معنای تعبد می‌باشد.^۳

پس از این معنای مختصر برای ما تعریفات ذیل واضح می‌گردد تا اینکه پس از آن به مراد و مقصود، ان شاء الله برسیم. امام ابن قیم رحمته الله می‌گوید: «الِإِلَه» همان معبود محبوبی

۱- این تقسیم نظری به منظور تعلیم می‌باشد و گرنه توحید تجزیه پذیر نیست.

۲- البدائع، ۴/۲۷۳

۳- انظر: «لسان العرب» لابن منظور (۱۳/۶۷ و ما بعدها) حرف الهاء، طبعه دارالفکر والقاموس المحيط،

للفیروز آبادی (۱۶۰۳).

است که قلوب با محبت او را عبادت می‌کند و برای او خضوع و خشوع می‌کند و از او می‌ترسد و بدو امید دارد و در سختی‌ها به سوی او باز می‌گردد و او را در شرایط سخت و طاقت فرسا به فریاد می‌خواند و در مصالح خویشتن بر او توکل می‌کند و بدو پناه می‌برد و با ذکر آن آرامش می‌یابد و با حب آن آرام می‌گیرد. و این‌ها جز برای الله عزوجل نمی‌باشد و براین اساس است که «لا إله إلا الله» صادق‌ترین و درست‌ترین کلام هاست و اهل آن، اهل الله و حزب آن، حزب او می‌باشند و منکران آن دشمنان الله و از جمله مغضوبین و مورد خشم او می‌باشند. لذا این مساله، هسته‌ای مرکزی است که دینی که مدارش بر آن است، دور آن می‌چرخد؛ به گونه‌ای که اگر آن صحیح باشد، با آن هر مساله و حال و ذوقی صحیح می‌باشد و اگر بنده آن را تصحیح نکند، فساد در علوم و اعمال و احوال و احوالش، ملازم وی می‌باشد.^۱ و حافظ ابن رجب رحمته الله می‌گوید: «الإله» اله کسی است که از روی تکریم، محبت، ترس، امید و توکل اطاعت می‌شود و از او خواسته شده و به درگاه او دعا می‌شود نه اینکه در برابر او عصیان و نافرمانی صورت گیرد.^۲ و تمامی این حالات و اعمال شایسته کسی جز الله عزوجل نیست.

بنابراین، کسی که مخلوق را در چیزی از این امور که خصائص الوهیت می‌باشد، شریک الله عزوجل گرداند، در واقع به میزان شراکتی که قائل شده، به اخلاص در «لا إله إلا الله» که به زبان آورده، خدشه وارد کرده و به همان اندازه به عبودیت مخلوق تن داده و در آن چیز عبودیت مخلوق را پذیرفته است.^۳ امام ابن قیم می‌گوید: «الإله» کسی است که قلوب با محبت و انابت و تکریم و اجلال و تعظیم و خشوع و خضوع و ترس

۱- طریق الهجرتین (۴۷۳)، دار ابن القیم.

۲- جامع العلوم والحکم، حدیث ۲۱، ص ۳۶۳، ط دار ابن رجب.

۳- فتح المجید، ص ۳۸.

۴- إغاثة اللفهان، ۱/ ۲۷، دارالمعرفة.

و امید و توکل او را عبادت می‌کند. و در جای دیگر می‌گوید^۱: اسم الله بر این دلالت دارد که خداوند متعال مالوه و معبود است که همه‌ی مخلوقات با محبت و تعظیم و خضوع و پناه بردن به او در نیازها و بلا و مصیبت‌ها، او را عبادت می‌کنند. آن اسمی است که مسمای آن به طور مطلق تمام کمالات را در خود دارد و مسمای آن شایسته هر مدح و ستایش، هر مجد و ثنا بوده و تمام جلال و کمال از آن اوست و هر عزت و جمالی، هر خیر و احسان، هر نوع بخشش و فضل و نیکی از آن او و از سوی اوست. چرا که بر هر اندکی این اسم برده شود فراوان می‌گردد و هر ترس را می‌زداید و هر گرفتاری با آن به گشایش منجر می‌شود؛ رهگشای هر هم و غمی است و هر تنگنایی به وسیله‌ی آن وسعت می‌یابد و هر ضعفی که خود را بدان آویخته، قوت گرفته و هر خواری به وسیله آن عزت یافته است و هر نیازمندی را بی‌نیاز ساخته و هر سرگشته‌ای را پناه داده و هر شکست خورده‌ای را تایید و نصرت کرده و ضرر هر درمانده‌ای را برطرف کرده است و هیچ آواره‌ای نبوده مگر آنکه پناهش داده است. پس آن اسمی است که گرفتاری‌ها به وسیله‌ی آن از بین می‌روند و برکات به وسیله‌ی آن نازل می‌شوند و دعاها با آن اجابت می‌یابد و لغزش‌ها راستی می‌یابند. گناهان کوچک دفع می‌شوند و نیکی‌ها به وسیله‌ی آن جلب می‌گردند. آن اسمی است که زمین و آسمان‌ها به وسیله‌ی آن پابرجا هستند. کتاب‌ها به وسیله‌ی آن نازل گشته و انبیاء فرستاده شده‌اند. بدان وسیله قوانین الهی تشریح شده و حدود برپا گشته‌اند. به سبب آن جهاد تشریح شده و انسان‌ها به دو دسته‌ی سعادت‌مند و شقاوتمند تقسیم گردیده‌اند. روز حقیقی بزرگ و روز واقعه (روز قیامت) به وسیله‌ی آن تحقق می‌یابد. ترازوهای عدالت به وسیله‌ی آن وضع می‌شوند. پل صراط نصب می‌گردد و بازار بهشت و جهنم برپا می‌شود. به وسیله‌ی آن پروردگار عالمیان پرستش و ستایش می‌شود و به حقانیت آن فرستادگان مبعوث شده‌اند. سوال در قبر و

۱- مدارج السالکین، ج ۱/ ۲۳ ط کتاب العربی.

روز رستاخیز پیرامون آنست، دشمن به خاطر آن است و محاکمه نیز به سوی آن است. دوستی و دشمنی به سبب آن است و به وسیله‌ی آن هر کس که حقش را شناخت و آن را برپا داشت سعادت‌مندی یافت و هر کس جهل ورزید و حق آن را ترک گفت: شقاوتمند گردید!

بنابراین، اصل الوهیت عبادت می‌باشد و تأله همان تعبد می‌باشد. و بدین ترتیب معنای کلمه‌ی توحید لا إله إلا الله آن است که هیچ معبود به حقی جز الله عزوجل نیست. پس کلمه‌ی توحید نفی الوهیت از هر چیزی غیر الله عزوجل می‌باشد. بنابراین جایز نیست که هیچ عبادتی با همه‌ی صورت‌های ظاهری و باطنی آن برای کسی جز الله عزوجل، انجام شود. و البته جایز نیست که به سوی هیچ الهی از آله‌های دروغین و ادعا شده و باطل توجه شود.

بنابراین کسی که چیزی از عبادات مختلف را برای غیر الله عزوجل انجام دهد، در حقیقت در شرک افتاده است. پس عبادت امری در حاشیه‌ی زندگی نبوده و بلکه بانگ ابتدایی در هر رسالتی می‌باشد. ﴿أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶] «که الله را پرستید و از طاغوت دوری کنید». و در صحیحین از انس بن مالک رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که فرمودند: «يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِأَهْلِ النَّارِ عَذَابًا: لَوْ كَانَتْ لَكَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، أَكُنْتَ مُفْتَدِيًا بِهَا؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيَقُولُ: قَدْ أَرَدْتُ مِنْكَ أَهْوَنَ مِنْ هَذَا وَأَنْتَ فِي صُلْبِ آدَمَ: أَنْ لَا تُشْرِكَ وَلَا أُدْخِلَكَ النَّارَ فَأَبَيْتَ إِلَّا الشِّرْكَ»^۱. «الله عزوجل از میان دوزخیان به کسی که کمترین عذاب را دارد می‌فرماید: اگر برای تو دنیا و آنچه که در آن

۱- فتح المجید ص ۱۵.

۲- أخرجه البخاري، كتاب الرقاق، باب من نوقش الحساب عذب (۶۵۳۸) وفيه أيضاً (۶۵۵۷) باب صفة الجنة والنار، ومسلم في كتاب المنافقين، باب طلب الكافر الفداء بملء الأرض ذهباً (۲۸۰۵) (۵۱) واللفظ لمسلم.

استمی بود آیا برای نجات خود آن‌ها را فدیة می‌دادی؟ پس می‌گوید: بله، پس الله عزوجل می‌فرماید: همانا از تو کمتر از این را می‌خواستم زمانیکه در صلب آدم بودی، که شرک نورزی، و من تو را وارد آتش نکنم، اما تو ابا کرده و شرک ورزیدی».

این مشرک با مقصود الله متعال از خلق وی، مخالفت کرده است، چرا که الله عزوجل مخلوقات را خلق نکرده و کتب را نازل نکرده و رسولان را نفرستاده و بهشت و جهنم را نیافریده مگر به خاطر این اصل بزرگ تا او را عبادت کرده و چیزی را با او شریک قرار ندهند، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿۵۶﴾ [الذاریات: ۵۶] «و من جن و انسان را نیافریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند». علی ابن ابی طالب علیه السلام در تفسیر این آیه می‌گوید: «یعنی جن‌ها و انسان‌ها را خلق نکردم مگر بدین سبب که آن‌ها را امر کنم که مرا عبادت کنند و آن‌ها را به سوی عبادتم بخوانم»^۱. و این مطلب را این آیه قرآن نیز تایید می‌کند که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۳۱﴾ [التوبة: ۳۱] «بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها خدای یگانه را پرستند و بس. جز خدا معبودی نیست و او پاک و منزّه از شرک و ورزی و چیزهایی است که ایشان آن‌ها را انباز قرار می‌دهند». و آیاتی که بر این موضوع دلالت دارند، بسیار می‌باشد و همه‌ی آن‌ها بر این تاکید دارند که الله عزوجل مخلوقات را خلق نکرده است مگر برای عبادتش به یگانگی و بدون اینکه شریک برای او قائل شوند. در آینده به این مساله در بحث توحید الوهیت مفصل می‌پردازیم.

اما معنای عبادت: عبادت اسم جامعی است که در بر گیرنده‌ی تمامی اقوال و اعمال ظاهری و باطنی می‌باشد که الله عزوجل آن‌ها را دوست داشته و بدان راضی می‌باشند. بنابراین تعریف، عبادت شامل نماز، زکات، روزه، حج، راستگویی، ادای امانت، نیکی به

۱- تفسیر البغوی، (۷/ ۳۸۰) ط دارالطیبة.

پدر و مادر، صله‌ی رحم، وفای به عهد، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد با کفار و منافقین، نیکی به همسایه و یتیم و مسکین و ابن سبیل و برده و حیوانات و دعا و ذکر و قرائت و امثال این‌ها از عبادات ظاهری و همچنین محبت الله عزوجل و رسولش و خشیت الله متعال و انابت، در دین اخلاص داشتن برای او و صبر در برابر حکمت و شکر نعمتش و راضی بودن به قضایش و توکل بر او و امید به رحمتش و ترس از عذابش و دیگر عبادات باطنی همچون این‌ها برای الله عزوجل می‌باشد.^۱ و لب عبادت کمال حب به همراه کمال تواضع و فروتنی در برابر الله عزوجل می‌باشد.^۲ بدین ترتیب تمامی دین با انجام آن چه که الله عزوجل بدان امر کرده و ترک آنچه که از آن نهی کرده، عبادت می‌باشد، امام ابن قیم رحمه الله می‌گوید:^۳

والأمر والنهي الذي هو دينه و جزاؤه يوم المعاد الثاني

و امر و نهی دین اوست و پاداش او در روز قیامت می‌باشد.

بنابراین، مقصود از عبادتی که مخلوقات به منظور آن خلق شده‌اند، عبادتی خالصانه می‌باشد که شرکی با عبادت کردن چیزی غیر از الله عزوجل هر چه باشد، و یا هر کس که باشد، با آن آغشته نشده باشد. اعمال صرفاً صحیح نمی‌باشد مگر با برائت و بیزارى از عبادت هر آنچه به جای الله عزوجل عبادت می‌شود همانطور که الله عزوجل می‌فرماید:

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [النساء: ۳۶] «(تنها) الله را عبادت کنید و (بس. و هیچ کس و) هیچ چیزی را شریک او مکنید». در این آیه الله عزوجل امر به عبادت که آن را فرض قرار داده، مقرون به نهی از شرک که آن را حرام کرده و آن شرک در عبادت

۱- انظر «رسالة العبودية» لشيخ الإسلام ابن تيمية رحمه الله في مجموع الفتاوى (۱۰/ ۱۴۹) وما بعدها.

۲- العبودية، مجموع الفتاوى (۱۰/ ۲۰۳، ۲۵۱) و«درء تعارض العقل والنقل (۳/ ۱۲۳) ط دارالکنوز الأدبية.

۳- القصيدة النونية (۲/ ۲۶۳).

می‌باشد، ذکر کرده است. لذا آیه‌ی کریمه بر آن دلالت دارد که اجتناب و پرهیز از شرک، شرط در صحت عبادت می‌باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۸۸] «اگر شرک می‌ورزیدند، هر آنچه می‌کردند هدر می‌رفت (و اعمال خیرشان ضائع می‌شد و خرمن طاعتشان به آتش شرک می‌سوخت)».

بنابراین، پس «الإله» همان معبود و «التَّالَهُ» همان پارسایی و پرهیزگاری، و الوهیت اصل آن عبادت و لا إله إلا الله معنایش هیچ معبود به حقی جز الله نیست، می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [الحج: ۶۲] «این بدان علت است که خداوند حق می‌باشد و آنچه غیر از او مشرکان به فریاد می‌خوانند باطل، و خداوند برتر و بزرگ است».

۲- انداد: «ند» عبارت است از مثل و مانند و همسان و نظیر و شبیه.

ابن قیم رحمته الله می‌گوید: «الند» به معنای شبیه است، گفته می‌شود: «فلان ند فلان و ندیده»، فلانی ند فلانی است یعنی شبیه و مانند اوست.

لذا قرار دادن ند و همانند برای الله عزوجل به معنای انجام دادن عبادت یا بخشی از آن برای غیر الله عزوجل می‌باشد درحالی‌که کلمه‌ی توحید لا إله إلا الله نفی همانند گرفتن برای الله عزوجل و خالص گردانیدن عبادت تنها برای الله عزوجل می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۲] «پس برای الله عزوجل همتیانی قرار ندهید در حالی که شما می‌دانید». امام ابن‌کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: از ابن عباس روایت است که معنی آیه را اینچنین تفسیر می‌کند، یعنی همانندها و همتایانی را که نه نفع می‌رساند و نه ضرر، با الله عزوجل در عبادت شریک قرار ندهید.

۱- إغاثة اللفهان، ۲/ ۲۲۹ ط المعرفة بیروت.

۲- تفسیر القرآن العظيم للحافظ ابن کثیر، تفسیر سورة البقرة آیه ۲۲، الجزء الأول.

در حالیکه می دانید که پروردگاری که شما را روزی می دهد، غیر او نیست، و توحیدی که رسول الله ﷺ شما را به سوی آن می خواند حق بوده و در آن شکی نیست.^۱

و از ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر این کلام الله عزوجل ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا﴾ روایت است که فرمود: الأنداد: عبارت است از شرکی که از راه رفتن مورچه بر سنگی صاف و سیاه در شب تاریک مخفی تر است. و مثال آن این است که بگوید: فلانی، به الله و زندگی تو یا زندگی من سوگند. یا اینکه بگوید: اگر این سگ نبود، دیشب دزدان به خانه ی ما می آمدند. و اگر مرغابی در منزل نبود دزدان می آمدند. و مانند سخن شخصی به دوستش که می گوید: آنچه که الله عزوجل و تو بخوایی. و اینکه شخصی بگوید: اگر الله و فلانی نبود.

همراه الله عزوجل، فلان و فلان را قرار مده، چرا که تمامی اینها شرک به اوست^۲ و اینها همه از انواع شرک اصغر می باشند، چرا که اتخاذ همانند و همتا برای الله عزوجل بر دو قسم می باشد^۳:

الف) اینکه شخص آن همانند و شبیه و نظیر را در انواع عبادات یا برخی از آنها شریک الله عزوجل قرار دهد، که همانطور که گذشت این نوع، شرک اکبر می باشد (که صاحبش را از دین خارج می کند).

ب) و نوعی که شرک اصغر می باشد، همچون اینکه شخصی بگوید: آنچه که الله و تو

۱- أخرجه الطبري، في تفسيره (٤٨٦) وابن أبي حاتم (٢٢٩) وفي سنده محمد بن أبي محمد وفيه جهالة.

۲- أخرجه ابن أبي حاتم في تفسيره رقم (٢٢٧) من طريق أبي عاصم عن شبيب بن بشر عن عكرمة عن ابن عباس موقوفاً. قلت: وسنده حسن وقد أخرجه الطبري في تفسيره (٤٨٥) من طريق: ابن عاصم عن شبيب عن عكرمة قوله. قال العلامة أحمد شاکر في تعليقه على الطبري: ولعل الطبري قصر بهذا الإسناد لأنه يروي مثل هذه الروايات بهذا الإسناد إلى عكرمة عن ابن عباس.

۳- فتح المجيد، ص ٧٧

بخواهی؛ اگر الله نبود و تو نیز نبودی و همچون ریای اندک. چرا که از رسول الله ﷺ ثابت است زمانیکه شخصی به ایشان گفت: آنچه که الله عزوجل و تو بخواهی، فرمودند: «أَجَعَلْتَنِي لِلَّهِ نِدًّا؟ بَلْ قُلْ: مَا شَاءَ اللَّهُ وَحْدَهُ». «آیا مرا همتایی برای الله عزوجل قرار می دهی؟ بلکه بگو: آنچه که تنها الله عزوجل بخواهد»^۱.

اما شرک اکبر یعنی اتخاذ همانند و شبیه و همتا برای الله عزوجل در عبادت، که در این مورد حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می باشد که روایت می کند رسول الله ﷺ فرمودند: «من مات و هو يدعو من دون الله ندأً دخل النار». «هر کس بمیرد در حالیکه غیر از الله عزوجل، خداگونه‌هایی را خوانده باشد، وارد آتش می شود»^۲.
امام ابن قیم رحمته الله می گوید^۳:

و الشرك فاحذره: فشرك ظاهر ذا قسم ليس بقابل الغفران
وهو اتخاذ النذر للرحمن أيا كان من حجر و من إنسان
يدعوه أو يرجوه ثم يخافه ويحبه كمحبة الديان
و از شرک پرهیز کن چرا که شرک آشکار بوده و تقسیماتی دارد و قابل بخشش نیست، و عبارت است از اتخاذ همتا و همانند برای پروردگار رحمن، هر چه که باشد،

۱- أخرجه البخاري في الأدب المفرد (۷۸۳) وأحمد في مسنده (۱/ ۲۱۴، ۲۲۴، ۲۸۳، ۳۴۷) وابن ماجه في السنن كتاب الكفارات، باب النهي أن يقال: ما شاء الله وشئت (۲۱۱۷) والنسائي في الكبرى (۱۰۸۲۵) من حديث الأجلح عن يزيد بن الأصم عن ابن عباس وأخرجه النسائي في الكبرى أيضاً برقم (۱۰۸۲۴) من حديث الأجلح عن أبي الزبير عن جابر والحديث حسنه العلامة الألباني في الصحيحة برقم ۱۳۹.
۲- أخرجه البخاري، كتاب تفسير القرآن، باب قوله: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا﴾ وأنداداً واحدها: ند (۴۴۹۷).

۳- القصيدة النونية، ۲/ ۲۱۷.

سنگی و یا انسانی که او را بخواند یا به وی امید داشته و سپس از او بترسد و بدو همچون محبتی که با الله عزوجل دارد محبت داشته باشد.

مشرکین عهد رسول الله ﷺ در عبادت بت‌ها تنها به اتخاذ همتا و همانند برای الله عزوجل تا این حد بسنده نکردند، - گمان کن چگونه بوده است - بلکه صورت‌های دیگری از انواع شرک را مرتکب می‌شدند، همچون طلب یاری از غیر الله متعال و ترس از غیر الله عزوجل و امید به غیر او؛ و بدین ترتیب همتاها و همانندها به شکل‌ها و صورت‌های متفاوتی جدای از صورتی که عموماً مشرکان بدان مشغول بودند، بوده است. آری چه بسیار از مردمان‌اند - مگر کسانی که پروردگارت بر آن‌ها رحم کند - که همتاها و همانندهایی برای الله عزوجل اتخاذ کرده یا اینکه به جای الله عزوجل خداگونه‌هایی را برگزیده‌اند که آن‌ها را همچون الله عزوجل یا بیشتر از او دوست دارند و این محبت بر دیوارهای قلوبشان نقش بسته است، و در پیشگاه آن کمال خضوع و خشوع و فروتنی و انقیاد و التزام و تسلیم و فرمانبرداری و محبت و جلب رضایت تقدیم می‌کند، در حالیکه این اعمال را برای کسی که مستحق کمال خضوع و خشوع و کمال حب که الله عزوجل که یکتا و شریکی ندارد، می‌باشد، تقدیم نمی‌کنند. و در حقیقت الله عزوجل از این صنف خبیث در کلامش یاد کرده و می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵] «و دسته‌ای از مردم هستند که همتایانی برای الله می‌گیرند و آن‌ها را مانند الله دوست می‌دارند». یعنی، کسانی که ایمان آورده‌اند، محبتشان نسبت به الله عزوجل بسیار بیشتر از صاحبان همتاها و خداگونه‌ها به همتاها و خداگونه‌هایی که برگزیده‌اند می‌باشد، چرا که روشنایی چشم مومن و آرامش و خوشی آن در محبت الله و رسولش ﷺ بیشتر از هر آنچه که غیر آن‌هاست، می‌باشد. بلکه اگر در بین کفر و افتادن در آتش، مخیر قرار داده شود، حتماً افتادن در آتش را اختیار کرده و به الله عزیز و غفار، کفر نمی‌ورزد.

این محبتی است که نظیری برای آن وجود ندارد. چرا که مقتضای آن، مقدم داشتن

محبوب بر نفس و مال و فرزند می‌باشد. در صحیحین از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ بِهِنَّ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ: مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ بَعْدَ أَنْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهُ، كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقَذَّفَ فِي النَّارِ»^۱. «سه خصلت است که هر کس این سه خصلت را دارا باشد، به سبب آن‌ها حلاوت و شیرینی ایمان را می‌چشد. کسی که الله و رسولش در نزد وی محبوب‌تر از هر چه غیر از آن‌ها باشد. و اینکه شخصی را جز به خاطر الله عزوجل دوست نداشته باشد (و محبتش با وی فقط به خاطر الله عزوجل باشد) و اینکه پس از اینکه الله عزوجل او را از کفر نجات داده، آنطور برگشت به کفر برایش ناگوار باشد که افتادن در آتش برایش ناگوار است».

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید^۲:

برای قلوب شادی و سرور و لذتی کامل نمی‌باشد مگر در محبت الله و تقرب جستن به سوی او با آنچه که الله عزوجل دوست دارد، و محبت او ممکن نیست مگر با اعراض از هر محبوبی غیر او، و این حقیقت لا إله إلا الله می‌باشد، و این ملت ابراهیم خلیل علیه الصلاة والسلام و سایر انبیاء و مرسلین که سلام و درود الله عزوجل بر همه‌ی آن‌ها باد، می‌باشد.

بنابراین، پس کلمه‌ی توحید نفی انداد و همانندها و خداگونه‌هایی که همراه الله یا به جای الله عزوجل عبادت می‌شود، و یگانگی الله تبارک و تعالی با عبادت خالص با دو رکن کمال مطیع بودن همراه کمال محبت تنها برای الله عزوجل، می‌باشد.

۳- طواغیت: «الطاغوت» مشتق از طغیان به معنای از حد گذشتن، می‌باشد. عمر بن

۱- أخرجه البخاري، كتاب الإيمان، باب حلاوة الإيمان (۱۶) ومسلم كتاب الإيمان باب بيان خصال من اتصف بها وجد حلاوة الإيمان (۴۳).

۲- مجموع الفتاوى، شيخ الإسلام (۳۲ / ۲۸).

خطاب رضی الله عنه می گوید: «الطاغوت: الشيطان»^۱ طاغوت شیطان است. و مالک رضی الله عنه می گوید: «الطاغوت: كل ما عبد من دون الله»^۲. طاغوت عبارت است از هر آنچه که غیر از الله عزوجل عبادت می شود. امام طبری در تفسیرش می گوید^۳: به نظر من نظریه درست و صحیح در مورد طاغوت آنست که طاغوت عبارتست از هر آنچه که بر الله عزوجل طغیان و سرکشی کند، و بدین ترتیب به جای الله عزوجل عبادت می شود، چه این عبادت با اجبار و قدرت بر کسانی که او را عبادت می کنند، باشد و یا با اطاعت کسانی که او را عبادت می کنند باشد، که این معبود می تواند انسان و یا شیطان و یا بارگاه و یا بتی و یا هر چیز دیگری باشد. و امام ابن قیم رضی الله عنه برای طاغوت حد و حدود جامعی را بیان کرده است، آنجا که می گوید^۴: «طاغوت عبارت است از هر بنده‌ای که از حد خود تجاوز کند، چه معبود باشد و یا از او پیروی شود و یا اینکه از او اطاعت شود؛ بنابراین طاغوت هر ملت، همان کسی است که به جای الله متعال و رسولش، حاکمیت و داوری امور خود را به نزد وی می برند یا اینکه به جای الله عزوجل او را می پرستند یا بی آنکه بصیرتی از جانب خداوند متعال

۱- أخرجه الطبري في تفسيره (۵۸۱۲، ۵۸۱۳) وابن أبي حاتم في تفسيره كما في تفسير ابن كثير (لسورة البقرة: ۲۵۶) وقد عناه أيضاً للبخاری.

۲- تفسير البحر المحيط لسورة النساء: ۵۱، وتفسير الألويسي لسورة البقرة: ۲۵۶ وتيسير العزيز الحميد (۳۳) والمحزر الوجيز، تفسير النساء: ۵۱ لابن عطية.

۳- تفسير الطبري (۲/ ۱۵۰۰) ط دارالسلام.

۴- أعلام الموقعين (۱/ ۸۵) ط مكتبة ابن تيمية. نووی در شرح صحیح مسلم (۱۸/۳) می گوید: طواغیت جمع طاغوت می باشد. لیث و کسائی و ابوعبیده و جمهور اهل لغت گفتند: طاغوت عبارت است از هر آنچه که غیر از الله عزوجل عبادت می شود و ابن عباس و مقاتل و کلبی و دیگران گفتند: طاغوت، شیطان است. و گفته شده که طاغوت همان بتها و اصنام می باشند. و ابن کثیر قول اخیر را در تفسیرش (سوره بقره ۲۵۶) ترجیح داده است.

داشته باشند از آن تبعیت می‌کنند، و یا در چیزی که نمی‌دانند که اطاعت از خداست یا غیر خدا از او اطاعت می‌کنند (جاهلانه از او اطاعت می‌کنند) پس اینان طاغوت‌های عالم هستند که هرگاه در آنها و به همراه آنها در احوال مردم تامل کنی، درخواستی یافت که بیشتر آنها از عبادت الله متعال روی گردان و مشغول عبادت طاغوتیان هستند. از اطاعت فرستاده‌ی الله متعال سربرتافته و به اطاعت طاغوت و تبعیت از آن درآمده‌اند. و این‌ها بر روش نجات یافتگان رستگار این امت یعنی صحابه و تابعین آنها، حرکت نکرده و در مسیر هدف و مقصد و نیت آنها گام ننهادند. بلکه با آنها در روش و هدف مخالفت کردند.

در حالیکه هیچ نبی یا رسولی نبوده است مگر اینکه قومش را به سوی ایمان به الله عزوجل و به سوی تنها عبادت کردن الله عزوجل و کفر ورزیدن به طاغوت با همه‌ی انواع و صورت‌هایی که حدی برای آنها نمی‌باشد، دعوت داده‌اند. و برای طاغوت در هر زمانی، لغتی و در هر عصری منهج و اسلوبی و در هر دوره‌ای زبان و بلکه هزاران هزار زبان می‌باشد.

شیخ محمد بن سلیمان رحمته الله علیه می‌گوید: ^۱ الله عزوجل بر تو رحم کند، بدان، اولین آنچه که الله عزوجل بر فرزندان آدم فرض کرده، کفر به طاغوت و ایمان به الله عزوجل می‌باشد. و دلیل آن کلام الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶] «ما به میان هر ملتی پیامبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیامبران این بوده است) که الله عزوجل را بپرستید و از طاغوت دوری کنید».

اما صفت کفر به طاغوت آن است که معتقد به بطلان عبادت غیر الله عزوجل باشی و آن را ترک گفته و به نسبت آن بغض و کینه و دشمنی داشته و به اهل آن کافر و با آنها مبارزه کنی.

اما معنای ایمان به الله متعال آن است که معتقد باشی که تنها الله عزوجل همان اله معبود می باشد، و نه غیر او و همه ی انواع عبادت را خالصانه برای او قرار دهی، و تمامی عبادات را از هر معبودی غیر او نفی کنی و اهل اخلاص را دوست داشته و با آنها دوستی کنی و بغض اهل شرک را داشته و با آنها دشمنی کنی. و این ملت ابراهیم علیه الصلاة والسلام است که هر کسی از آن سر باز زده و رویگردان شود، خود را خوار و کوچک می دارد و این الگو و اسوه ای است که الله عزوجل از آن خبر داده است. آنجا که می فرماید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ﴾ [المتحنته: ۴] «(رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی که بدو گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهائی که بغیر از الله می پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حق شما بی اعتنائیم، و دشمنانگی و کینه توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به خدای یگانه ایمان آورید». و طاغوت در مورد هر آنچه غیر از الله عزوجل عبادت می شود، عام می باشد لذا هر آنچه غیر از الله عزوجل عبادت می شود و راضی به این عبادت است چه معبود یا پیروی شونده و یا اطاعت شونده ای در مسیری غیر از اطاعت الله و رسولش باشد، طاغوت می باشد.

طواغیت بسیارند اما رأس آنها ۵ گروه می باشند:

- ۱- شیطان که به سوی عبادت غیر الله عزوجل دعوت می دهد و دلیل آن کلام الله عزوجل است که می فرماید: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَیْ ءَادَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿۶۰﴾ [یس: ۶۰] «ای فرزندان آدم، آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید زیرا دشمن آشکار شماست».
- ۲- حاکم مستبدی که احکام الله عزوجل را تغییر می دهد، و دلیل آن کلام الله عزوجل

است که می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ ۗ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿٦٠﴾ [النساء: ۶۰] «ای پیامبر! آیا تعجب نمی‌کنی از کسانی که می‌گویند که آنان بدانچه بر تو نازل شده و بدانچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند (ولی با وجود تصدیق کتاب‌های آسمانی، به هنگام اختلاف) می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند (و حکم او را به جای حکم الله عزوجل بپذیرند؟!». و حال آن که بدیشان فرمان داده شده است که (به الله ایمان داشته و) به طاغوت ایمان نداشته باشند. و اهریمن می‌خواهد که ایشان را بسی گمراه (و از راه حق و حقیقت بدر) کند».

۳- کسی که به غیر ما انزل الله حکم می‌کند، و دلیل آن کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٤٤﴾ [المائدة: ۴۴] «و (بدانید که) هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است او و امثال او بیگمان کافرند».

۴- هر آنکس که ادعای علم غیب می‌کند، و دلیل آن کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿عَلِمَ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿٦١﴾ إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ رَصَدًا ﴿٦٢﴾ [الجن: ۲۶-۲۷] «داننده غیب الله است، و هیچ کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد. مگر پیامبری که از او خوشنود باشد. الله (برای حفظ آن مقدار غیبی که او را از آن مطلع می‌کند، از میان فرشتگان) محافظان و نگهبانانی در پیش و پس او روان می‌دارد». و نیز می‌فرماید: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظِلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ

۱- تفصیل این مسئله إن شاء الله در مبحث سوم می‌آید.

﴿۵۹﴾ [الأنعام: ۵۹] «گنجینه‌های غیب و کلید آن‌ها در دست الله است و کسی جز او از آن‌ها آگاه نیست. و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است. و هیچ برگی (از گیاهی و درختی) فرو نمی‌افتد مگر این که از آن خبردار است. و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های (درون) زمین، و هیچ چیز تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر این که (الله از آن آگاه، و در علم الله پیدا است و) در لوح محفوظ ضبط و ثبت است».

۵- کسی که غیر از الله عزوجل عبادت می‌شود در حالی که راضی به این عبادت می‌باشد و دلیل آن کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِّنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴾ [الأنبياء: ۲۹] «هرکس از ایشان (که فرشتگان و مأموران اجرا فرمان یزدانند، به فرض) بگوید غیر از الله من هم معبودی هستم، سزای وی را دوزخ می‌گردانیم. سزای ظالمان (دیگری را هم که با ادعای ربوبیت و شرک به خویشتن ستم کنند) همین خواهیم داد».

بدان که انسان، مومن به الله عزوجل نمی‌شود مگر با کفر به طاغوت، و دلیل آن کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۵۶] «در دین اجباری نیست، به راستی که هدایت از گمراهی جدا شده است. پس هرکس که به طاغوت کفر ورزد، و به الله ایمان بیاورد، به راستی که به دستاویز محکمی چنگ زده است که گسستنی نیست و خداوند شنوای داناست».

و «رشد» دین محمد ﷺ و «غی» دین ابوجهل می‌باشد. و «عروة الوثقی» شهادت لا إله إلا الله که متضمن نفی و اثبات است، می‌باشد به گونه‌ای که تمامی انواع عبادات را

برای غیر الله عزوجل نفی و همه‌ی انواع عبادات را تنها برای الله عزوجل که یکتاست و شریکی ندارد، ثابت کند».

همچنین حافظ ابن کثیر رحمته الله در تفسیر این آیه می‌گوید: این کلام الله عزوجل ﴿فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ﴾ بدین معناست که هر کس از خداگونه‌ها و بت‌ها و آنچه که شیطان به سوی آن می‌خواند، و نیز از عبادت هر آنچه که غیر از الله عزوجل عبادت می‌شود، دست کشیده و توحید را پذیرفته و الله عزوجل را به یگانگی عبادت کند و شهادت دهد که هیچ معبود به حقی جز الله نیست، ﴿فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ «به محکم‌ترین دستاویز چنگ زده است». یعنی: در امرش ثابت گشته و بر راه راست و حقیقت و صراط مستقیم استوار شده است. بنابراین، کلمه‌ی توحید لا اله الا الله عبارت است از نفی همه‌ی طواغیت و کفر ورزیدن به همه‌ی آن‌ها با انواع اشکال و صورت‌های آن و برائت و بیزاری جستن از همه‌ی آن‌ها، و ایمان آوردن به یکتایی الله عزوجل و بازگرداندن کامل عبادت برای او بدون قائل شدن هیچگونه شریکی.

لذا هر کس چیزی غیر از الله عزوجل را عبادت کند، برآستی که طاغوت را عبادت کرده است. پس اگر معبودش فردی صالح باشد، در واقع عبادت آن عبادت کننده، برای شیطان می‌باشد که او را به سوی عبادت آن فرد صالح دعوت داده و این عمل را برای وی مزین ساخته است، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٤٠﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ ﴿٤١﴾ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾﴾ [سبأ: ۴۰-۴۱] «(یادآور شو) روزی را که خداوند جملگی آنان را گرد می‌آورد و سپس به فرشتگان (رو در روی فرشته پرستان) می‌گوید: آیا اینان شما را (به جای من) پرستش می‌کرده‌اند؟! می‌گویند: تو منزهی (از این نسبت‌های ناروایی که به ساحت مقدّست داده‌اند، ما به هیچ وجه با این گروه ارتباط

۱- تفسیر ابن کثیر (الجزء الأول، سورة البقرة، الآية: ۲۵۶).

نداشته‌ایم) و تنها تو یار و یاور ما بوده‌ای نه آنان. بلکه ایشان جنیان را می‌پرستیده‌اند، و اکثر آنان بدیشان ایمان داشته‌اند». و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ ﴿۳۸﴾ فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغْفِيلِينَ ﴿۳۹﴾﴾ [یونس: ۲۸-۲۹] «روزی (برای رسیدگی به حساب و کتاب مردم) جملگی (کافران و مؤمنان) را گرد می‌آوریم و سپس به کافران می‌گوییم: شما و معبودهایتان در جای خود بایستید. بعد آن‌ها را از هم جدا می‌سازیم (و ایشان را مقابل معبودهایشان نگاه می‌داریم و در میان طرفین به داوری می‌پردازیم) و معبودهایشان می‌گویند: شما ما را نپرستیده‌اید (بلکه به وسوسه اهریمن و به سخن دل‌گوش فرا داده‌اید و مجسمه ما را به خاطر منافع خود پرستش نموده‌اید. معبود حق ذات پاک پروردگار است و بس). همین بس که الله میان ما و شما گواه است که ما بدون شک از عبادت شما بی‌خبر بوده‌ایم».

و اگر آن معبود از کسانی باشد که به سوی عبادت کردن خویش فرا می‌خواند، همچون طواغیت، یا اینکه آن معبود درخت یا سنگ یا قبری همچون لات و عزی و منات و غیر این‌ها از بت‌هایی که مشرکین از صالحین و فرشتگان می‌سازند و آن‌ها را عبادت می‌کنند، همگی این‌ها از جمله طواغیتی می‌باشند که الله عزوجل بندگانش را امر کرده که به عبادت آن‌ها کفر بورزند و از آن‌ها و از عبادت هر آنچه که غیر الله عزوجل عبادت می‌شود، هر کس که باشد، تبری و بیزاری جویند، همانطور که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿۳۷﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي﴾ [الزخرف: ۲۶-۲۷] «ای پیامبر! برای تکذیب کنندگان معاصر بیان کن گوشه‌ای از داستان ابراهیم را. وقتی ابراهیم به پدر و قوم خود گفت: من از معبودهایی که می‌پرستید بیزارم. بجز آن معبودی که مرا آفریده است». در این آیه ابراهیم علیه الصلاة والسلام از میان

همه‌ی معبودان جز کسی که او را خلق کرده، استثنا نکرد و این معنای لا إله إلا الله می‌باشد.^۱

۴- الأرباب: ربُّ، و ربُّ كل شيء، به معنای مالک و صاحب آن چیز می‌باشد. و «الرب» با الف و لام تعریف اسمی از اسماء الله عزوجل می‌باشد. و همانطور که علامه ابن قیم رحمته الله می‌گوید:^۲ اسم «الرب» برای الله عزوجل در برگیرنده همه‌ی مخلوقات می‌باشد، چرا که او پروردگار هر چیزی و خالق آن است و بر آن قادر است، هیچ چیزی از ربوبیت او خارج نمی‌شود و هر آنچه که در آسمان‌ها و زمین است، بنده‌ی او و در قبضه‌ی او و تحت فرمانروایی اوست.^۳

و واسطی می‌گوید: «الرب» همان ذاتی است که در ابتدا خالق و بعد به ذریعه غذا پرورش دهنده و در انتها نیز مغفرت کننده می‌باشد.^۳

لیکن افرادی از بشر هستند که ارباب‌ها و خداگونه‌هایی به غیر از الله عزوجل اتخاذ می‌کنند. همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱] «یهودیان و نصاری علاوه از الله، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند». علامه رازی رحمته الله می‌گوید:^۴ «اکثر مفسرین گفتند: مقصود از ارباب این نیست که آن‌ها معتقد بودند که احبار و رهبان پروردگار جهان هستند، بلکه مقصود آن است که مردم از آن‌ها در آنچه بدان امر کرده و از آن نهی می‌کردند، اطاعت می‌کردند.

۱- بتصرف من «قرة عیون الموحدين» ص ۱۹۲ وما بعدها.

۲- مدارج السالکین، ۱/ ۳۴.

۳- تفسیر النسفی (۱/ ۳، ۷).

۴- تفسیر الرازی المسمى (مفاتیح الغیب) سورة التوبة ۳۱.

احبار علما، و رهبان عبادتگزاران می‌باشند»^۱.
این آیه را رسول الله ﷺ برای عدی بن حاتم رضی الله عنه تفسیر کردند. عدی می‌گوید:
زمانیکه وی مسلمان شده و بر رسول الله ﷺ وارد شده و این آیه بر او خوانده شد،
گفتم: آن‌ها علما و عبادتگزارشان را عبادت نمی‌کردند، پس رسول الله ﷺ فرمودند:
«بَلَى، إِنَّهُمْ حَرَمُوا عَلَيْهِمُ الْحَلَالَ وَحَلَّلُوا لَهُمُ الْحَرَامَ، فَاتَّبَعُوهُمْ، فَذَلِكَ عِبَادَتُهُمْ إِيَّاهُمْ»^۲.
«بلکه آن‌ها را می‌پرستیدند، آن‌ها برای مردم حلال را حرام و حرام را حلال می‌کردند و
مردم از آن‌ها تبعیت و پیروی می‌کردند، که این عبادت مردم برای آن‌ها می‌باشد».
ابوالعالیه می‌گوید: از احبار و رهبان، طلب نصیحت و راهنمایی می‌کنند درحالیکه
ایشان کتاب الله عزوجل را پشت سر قرار داده‌اند^۳. بر این اساس است که الله عزوجل
می‌فرماید: ﴿وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۳۱﴾»
[التوبة: ۳۱] «بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها خدای یگانه را پرستند و

۱- قال في «اللسان» مادة حبر ۲/۲۹۰. الحبر و الحبر عبارت است از عالم، و فرقی نمی‌کند که ذمی باشد یا مسلمان پس از اینکه از اهل کتاب بوده و الراهب کسی است که در صومعه عبادت می‌کند و یکی از عبادتگزاران مسیحی می‌باشد، و مصدر آن الرهبة والرهبانية و جمع آن الرهبان می‌باشد و الرهبانة به عنوان جمع آن اشتباه است (اللسان، ماده رهب).

۲- أخرجه الترمذي، كتاب تفسير القرآن، باب ومن سورة التوبة (۳۰۹۵) وقال: حديث غريب، لانعرفه إلا من حديث عبدالسلام بن حرب وقطيف بن أعين ليس بمعروف في الحديث، والطبري في تفسيره (۱۶۶۸۶) (۱۶۶۸۸) وابن أبي حاتم (۱۰۲۹۵) والطبراني في الكبير (۲۱۸) (۹۲/۱۷) والبيهقي في الكبير (۱۱۶/۱۰) والسلفي في الطيوريات (۱۶۷) والمزي في تهذيب الكمال (۱۱۸/۲۳)، (۱۱۹) من حديث عدی بن حاتم مرفوعاً وحسنه الألباني في صحيح الترمذي وغاية المرام (۶) وروی موقوفاً علی حذيفه كما عند الطبري (۱۶۶۸۹) وابن أبي حاتم في تفسيره (لسورة التوبة: ۳۱).

۳- أخرجه الطبري في تفسيره (۱۶۶۹۷) واورده الحافظ ابن كثير في تفسيره (۴/ ۱۳۵ ط طيبة) عن السدي.

بس. جز الله معبودی نیست و او پاک و منزّه از شرک و رزی و چیزهایی است که ایشان آنها را انباز قرار می‌دهند».

قطعاً حلال آن چیزی است که الله متعال آن را حلال کرده و حرام نیز آن چیزی است که الله عزوجل آن را حرام قرار داده و دین آنچه‌ای است که الله عزوجل آن را تشریح کرده است.

شیخ الاسلام در معنای این کلام الله عزوجل: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ می‌گوید: و آنهایی که علما و عبادتگزارانشان را خداگونه‌هایی به جز الله عزوجل گرفتند بدینگونه که در حلال نکردن آنچه که الله عزوجل حرام کرده و حرام کردن آنچه که الله عزوجل حلال قرار داده از آنها اطاعت می‌کنند، بر دو وجه می‌باشند:

الف) وجه اول آن است که می‌دانند آنها دین الله عزوجل را تبدیل کرده و با این وجود از آنها تبعیت و پیروی می‌کنند و معتقد به تحریم آنچه که الله عزوجل حلال کرده و تحلیل آنچه که الله عزوجل حرام کرده می‌باشد. و در این امر از روسای خود اتباع کرده با وجودیکه می‌دانند، آنها با دین انبیاء مخالفت کرده‌اند، که در اینصورت چنین افرادی کفر ورزیده و برای الله و رسولش در تشریح دین، شریک قائل شده‌اند، گرچه برای روسایشان نماز نگزارده و برای آنها سجده نکرده‌اند. بنابراین هرآنکه دیگری را در آنچه که مخالف با دین است با وجودیکه می‌داند او بر خلاف دین است، تبعیت کند و بدانچه که وی برخلاف رهنمودهای الله و رسولش می‌گوید، اعتقاد داشته باشد، همچون کسانی که از آنها تبعیت می‌کند، مشرک می‌باشد.

ب) وجه دوم آنست که آنها به حرام بودن حرام و حلال بودن حلال اعتقاد و ایمان دارند، لیکن روسایشان را در معصیت و نافرمانی از الله عزوجل اطاعت می‌کنند، همانطور که مسلمانی با وجودیکه معتقد است که فلان عمل گناه و معصیت است ولی باز آن را انجام می‌دهد، حکم چنین شخصی همچون حکم کسانی است که با این اعتقاد مرتکب

گناه می‌شوند، همانطور که در صحیح بخاری از رسول الله ﷺ روایت است که فرمودند: «إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ» اطاعت فقط در معروف و نیکی است.

اما اگر شخصی براساس اجتهاد و به قصد اتباع شریعت، و با وجود به کار گیری تمام تلاش خویش و رعایت نهایت تقوا، امر بر وی در مساله‌ای مخفی مانده و مرتکب خطا شده و حلالی را حرام و یا حرامی را حلال کرده باشد، الله عزوجل چنین شخصی را به سبب خطایش مواخذه نمی‌کند بلکه به وی به سبب اجتهادش که مقصودش اطاعت از الله عزوجل بوده، اجر و ثواب می‌دهد. اما کسی که بداند این اجتهاد براساس آنچه که از رسول الله وارد شده، اشتباه و نادرست می‌باشد، و با این وجود از خطای آن شخص پیروی کرده و از رهنمود رسول الله ﷺ روی برگرداند، در اینصورت بهره و نصیبی از شرکی که الله عزوجل آن را مذموم دانسته، برای وی می‌باشد. خصوصاً زمانیکه در این مساله از هوی و هوسش پیروی کرده و آن را با دست و زبان یاری کند، با وجودیکه می‌داند اتباع از چنین امری مخالفت با رسول الله ﷺ می‌باشد. که در این صورت این عمل شرک بوده و صاحب آن مستحق عقوبت و مجازات می‌باشد. بر این اساس است که علما اتفاق کرده‌اند که زمانیکه انسان حق را بشناسد، بر او جایز نیست که از احدی بر خلاف آن تقلید کند و تنها اختلاف نظر در جواز تقلید بر کسانی که قادر به استدلال هستند می‌باشد، و اگر از اظهار حقی که آن را می‌داند، عاجز و ناتوان است، همچون کسی که حق بودن دین اسلام را شناخته و در بین مسیحیان است، اگر به مقدار توانایی اش حق را اظهار کند، به سبب آنچه از حق، که توانایی اظهارش را ندارد، مواخذه نمی‌شود و اینچنین اشخاصی همچون نجاشی و غیر او می‌باشند. و الله عزوجل در مورد این اشخاص آیاتی را در کتابش نازل کرده است، همچون اینکه می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ﴾ [آل عمران: ۱۹۹] «برخی از اهل کتاب هستند که به الله و بدانچه بر شما نازل شده و بدانچه بر خود آنان نازل گردیده است، ایمان دارند». و نیز می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ

مِنْ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ ﴿المائدة: ۸۳﴾ «و آنان هر زمان بشنوند چیزهایی را که بر پیامبر نازل شده است (از شنیدن آیات قرآنی متأثر می‌شوند و) بر اثر شناخت حق و دریافت حقیقت، چشمانشان را می‌بینی که پر از اشک (شوق) می‌گردد». و نیز می‌فرماید: ﴿وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٍ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿۱۵۹﴾﴾ [الأعراف: ۱۵۹] «در میان قوم موسی (یعنی بنی اسرائیل) گروه زیادی (بر دین صحیح ماندگار) بودند که (مردم را) به سوی حق رهنمود می‌کردند و (به سبب تمسک) به حق (به هنگام داوری) دادگری می‌نمودند».

اما اگر کسی که از مجتهد تبعیت می‌کند و ناتوان از شناخت و معرفت مفصل حق می‌باشد و در تقلید همچون آن مجتهد بر اجتهادی که در توانایی‌اش است عمل کند، اگر دچار خطا و اشتباه شود، مواخذه نمی‌شود همانطور که اگر در تعیین قبله براساس اجتهاد خود عمل کرده و دچار اشتباه شود مواخذه نمی‌شود. و کسی که از شخصی که همچون وی اشخاصی دیگر می‌باشند، براساس هوی و هوس تقلید می‌کند، و با دست و زبان بدون علم، از وی حمایت می‌کند که حق همراه اوست، چنین شخصی از اهل جاهلیت می‌باشد. اگرچه کسی که از او پیروی می‌کند بر صواب باشد، عمل وی صالح نمی‌باشد و اگر کسی که از او تبعیت می‌کند، بر خطا باشد، وی گنه کار می‌شود. همانند کسی که در مورد قرآن براساس رأی و نظر خود سخن می‌گوید، چرا که اگر درست گفته باشد خطا کرده که اینچنین بدون علم سخن گفته و اگر به غلط چیزی در مورد آن گفته باشد، جایگاه خود را در آتش آماده کرده است. این‌ها از جنس مانعین زکات که وعید در مورد آن‌ها گذشت، می‌باشند، و نیز از جنس بندگان دینار و درهم و لباس‌های مخملی و ابریشمی می‌باشند. چرا که اینگونه اشخاصی از آنجا که بسیار حب مال دارند، این حب مال آن‌ها را از عبادت الله عزوجل و اطاعت از او بازداشته و بدینوسیله بنده‌ی مال شده‌اند و اینچنین است که در آن‌ها شرک اصغر بوده و برایشان بر حسب آن وعید می‌باشد. در

حدیث آمده است که: «إِنَّ يَسِيرَ الرِّيَاءِ شِرْكٌ»^۱. «ریای اندک شرک است». و این نوع شرک در بحث نصوصی که در آنها بر بسیاری از گناهان اطلاق کفر و شرک شده است، به تفصیل بیان شده است^۲ از این واضح می‌گردد که آیه بر این دلالت دارد که هر کس از غیر الله متعال و رسولش اطاعت کرده و از اتخاذ کتاب و سنت با تحلیل آنچه که الله عزوجل حرام کرده یا تحریم آنچه که الله عزوجل آن را حلال قرار داده، اعراض و روی گردانی کند، و او را در معصیت الله عزوجل اطاعت کرده و در آنچه که الله متعال بدان اجازه نداده، از وی پیروی کند، در حقیقت وی را رب و معبودی برای خود و او را شریکی برای الله عزوجل قرار داده است، و این منافی توحیدی است که کلمه‌ی اخلاص لا إله إلا الله بر آن دلالت دارد چرا که اله همان معبود است، و الله عزوجل اطاعت از آنها را (احبار و رهبان) عبادت برای آنها نامیده و کسانی را که اینگونه تبعیت می‌شوند را ارباب نامیده است، همانطور که می‌فرماید: ﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّنَ أَرْبَابًا﴾ [آل عمران: ۸۰] «و (هیچ کسی از پیامبران) به شما فرمان نمی‌دهد که فرشتگان و

۱- أخرجه ابن ماجه في السنن، كتاب الفتن، باب من ترجى له السلامة من الفتن (۳۹۸۹) وقال في الزوائد: في إسناده عبدالله بن أبي لهيعة وهو ضعيف ولكنه توبع فقد أخرجه الطبراني في الكبير (۱۵۳/۲۰) والحاكم (۱/ ۴۴) و(۴/ ۳۶۴) والبيهقي في الشعب (۶۸۱۲) من طريق زيد بن اسلم عن ابيه عن عمر عن معاذ مرفوعاً وأخرجه الحاكم (۳/ ۳۰۳) والشاشي في مسنده (۱۲۶۱) والطبراني في الكبير (۲۰/ ۳۶) والقضائي في مسند الشهاب (۱۲۹۸) من طريق أبي قحزم عن أبي قلابة عن ابن عمر قال: مر عمر بمعاذ فذكره. قال البوصيري في إتحاف الخيرة (۷/ ۱۵۴): رواه أحمد بن منيع بسند ضعيف لضعف أبي قحزم. وقد توبع أبو قلابة من مجاهد: كما عند الطبراني في الأوسط (۷۱۱۲) والحديث قد أعله قوم ولكنه صحيح لغيره كما صححه الدويش في تنبيه القاري على تقوية ما ضعفه الألباني (۱/ ۱۷۴) وراجع الضعيفة (۱۸۵۰).

۲- مجموع الفتاوى (۷/ ۷۲-۷۰).

پیامبران را به پروردگاری خود بگیری. یعنی آنها را به عنوان شریکانی برای الله متعال در عبادت قرار دهید».

﴿أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ «مگر معقول است که شما را به کفر فرمان دهد، بعد از آنکه (مخلصانه رو به الله عزوجل کرده‌اید و) مسلمان شده‌اید؟» و این همان شرک است. بنابراین هر معبودی رب است، و هر اطاعت شونده و تبعیت شونده‌ای که در غیر از آنچه که الله عزوجل و رسولش تشریح کرده‌اند، اطاعت شود، در حقیقت اطاعت کننده و پیروی کننده، آنکه را از وی اطاعت کرده و از او پیروی می‌کند به عنوان رب و معبود خود اتخاذ کرده است، همانطور که الله عزوجل در سوره‌ی انعام می‌فرماید: ﴿وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۱] «اگر از آنان اطاعت کنید بیگمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود». و شبیه این آیه این کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾ [الشوری: ۲۱] «شاید آنان انبازها و معبودهائی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده‌اند که الله بدان اجازه نداده است (و از آن بی‌خبر است؟)». و الله اعلم!

و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾ [النساء: ۶۰] «ای پیامبر! آیا تعجب نمی‌کنی از کسانی که می‌گویند که آنان بدانچه بر تو نازل شده و بدانچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند (ولی با وجود تصدیق کتاب‌های آسمانی، به هنگام اختلاف) می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند (و حکم او را به جای حکم الله بپذیرند؟!». و حال آن که بدیشان فرمان داده شده است که (به الله ایمان داشته و) به طاغوت کفر بورزند».

حافظ ابن کثیر در مورد این آیه می‌گوید: این آیه سرزنش کننده‌ی کسی است که از کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ روی گردانده و دادخواهی و تحکیم را به سوی غیر آن‌ها از باطل برده است.^۱ بر ما لازم است که در مورد این امر بزرگ به طور مفصل سخن گفته و دوباره به آن رجوع کنیم، بر این اساس ان شاء الله تعالی در مبحث سوم در مورد انقیاد به عنوان شرطی از شروط لا إله إلا الله و نیز از تحکیم شریعت سخن می‌گوییم.

ابن قیم رحمته الله در مورد این کلام الله عزوجل: ﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا﴾ می‌گوید: اکثر مفسرین می‌گویند: معنای آیه از این قرار است که در زمین با انجام گناهان و معاصی و دعوت به سوی اطاعت از غیر الله عزوجل بعد از اینکه الله عزوجل آن را با بعثت پیامبران و بیان شریعت و دعوت به سوی الله متعال اصلاح گردانید، فساد نکنید، چرا که عبادت غیر الله عزوجل و دعوت به سوی غیر او و شرک به او، بزرگ‌ترین فساد در زمین می‌باشد، بلکه فساد در زمین در حقیقت تنها با شرک و دعوت به سوی غیر الله عزوجل و برپا کردن معبودی غیر او و اطاعت و تبعیت شونده‌ای غیر از رسول الله ﷺ می‌باشد که این مساله بزرگ‌ترین فساد در زمین است و صلاحی برای زمین و اهل آن نیست مگر اینکه تنها الله عزوجل معبود بوده و دعوت تنها به سوی او و نه غیر او باشد، و نیز اطاعت و اتباع تنها از رسولش باشد، و تنها زمانی اطاعت از غیر رسول الله ﷺ واجب است که غیر رسول الله ﷺ به اطاعت از رسول الله ﷺ امر کند، و زمانی که به معصیت الله عزوجل و بر خلاف شریعتش امر کند، سمع و طاعتی برای او نمی‌باشد. چرا که الله عزوجل به ذریعه‌ی رسول و دینش و به وسیله‌ی امر به توحید، و نهی از فساد در زمین با شرک ورزیدن به او و مخالفت کردن با پیامبرش، زمین را اصلاح گردانیده است. و هر کس در احوال عالم تدبیر کند، می‌یابد که سبب هر صلاحی در زمین توحید

۱- تفسیر ابن کثیر، (۴/۱۳۸) ط اولاد الشیخ.

۲- بدائع الفوائد (۳/۵۲۵، ۵۲۶).

الله عزوجل و عبادت او و اطاعت از رسولش ﷺ می‌باشد و نیز سبب هر شر و فتنه و بلا و قحطی و مسلط شدن دشمنی و غیر این‌ها، در عالم، مخالفت با رسول الله ﷺ و دعوت به سوی غیر الله عزوجل و رسولش ﷺ می‌باشد.

از خلال این عرض سریع در مورد آنچه که کلمه‌ی توحید (لا إله إلا الله) آن را نفی می‌کند، برای ما آشکار می‌شود که تمامی دین مبنی بر محقق شدن توحید می‌باشد، همانطور که این کلمه‌ی مبارک آن را مقرر کرده است. اینگونه است که ممکن نیست در یک زمان، در قلبی ایمان به طاغوت و ایمان به الله عزوجل جمع شود، و نیز در یک زمان ممکن نیست که در قلبی ایمان به ارباب و آلهه و انداد و خداگونه‌ها و ایمان به الله عزوجل جمع گردد و هر کس که بین مخلوق و خالق در هر چیزی که باشد، قائل به مساوات باشد، در حقیقت آن مخلوق را با الله عزوجل مساوی و برابر دانسته است، و از کسانی است که برای پروردگارشان انباز و همتا قرار می‌دهند. و در حقیقت همراه الله عزوجل اله دیگری قائل شده‌اند، گرچه چنین شخصی در همان وقت، بر این اعتقاد باشد که الله عزوجل خالق آسمان‌ها و زمین است؛ چرا که کلمه‌ی توحید تمامی صورت‌های شرک را نفی می‌کند و توحید و عبودیت را تنها برای الله عزوجل اثبات می‌کند.

بنابراین کلمه‌ی توحید «لا إله إلا الله» نفی کننده‌ی تمامی آلهه، ارباب، انداد و طواغیت می‌باشد، و این آن چیزی است که در صفحات گذشته بر آن اطلاع یافتیم؛ اما کلمه‌ی توحید، علاوه بر نفی آنچه گذشت، اقسام سه گانه‌ی توحید را نیز ثابت می‌کند، و این موضوعی است که اگر الله عزوجل بخواهد آن را در صفحات آینده توضیح می‌دهیم.

آنچه کلمه‌ی توحید آن را اثبات می‌کند:

از آنچه گذشت برای ما روشن گردید که معنای حقیقی لا إله إلا الله که بسیاری از مسلمانان آن را نمی‌دانند، عبارت است از: برائت و بیزاری کامل از هر معبودی از جمله آلهه، انداد و طواغیت و ارباب، و خالص گردانیدن عبادت با تمامی انواع و صورت‌های

آن برای الله عزوجل که یکتاست و شریکی برای او نیست. و این همان محقق گردانیدن توحید می‌باشد. بدین ترتیب کلمه‌ی توحید با این معنا، اصل و معنای توحید می‌باشد و آن حد اسلام و اساس دین و اصل آن می‌باشد و همه‌ی فروع دین بر آن بنا شده است. و توحیدی که کلمه‌ی توحید آن را اثبات می‌کند، بر سه دسته تقسیم می‌شود که عبارتند از:^۱

۱- توحید ربوبیت:

که عبارت است از: اقرار به یگانگی الله متعال در خلقت و تدبیر امور، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ [الأعراف: ۵۴] «آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد». بنابراین، خلق کردن و امر کردن که همان تدبیر است همان ربوبیت می‌باشد که مختص الله عزوجل است، و بدین ترتیب هیچ خالق جز الله نیست و هیچ امر کننده و تدبیر کننده‌ای جز او نیست.^۲ بنابراین تمامی شوون ربوبیت از خالق بودن و مالک بودن و رزق و تصرف و تدبیر امور، تنها برای الله عزوجل می‌باشد و بدین ترتیب تنها اوست که خالق است و غیر از او مخلوق می‌باشد، و تنها اوست که رزق دهنده است و غیر او رزق گیرنده می‌باشد و تنها اوست که پرورش دهنده و پروردگار است و غیر او پرورش یافته می‌باشد، و تنها اوست که مالک است و غیر او مملوک می‌باشد و این امری است که فطرت بر آن گواهی می‌دهد، و این مساله را کسی جز آنکه انصاف وی در قلبش مرده و بدین سبب کور شده و عقلش گمراه گشته، انکار نمی‌کند. چرا که تمام جهان هستی از عرش تا فرش یا از آسمان تا زمینش، در این مورد سخن می‌گویند. و محال است که این مخلوقات با وجود تعدد انواع و رنگ‌ها و اشکال و

۱- پیشتر یادآوری نمودم که این تقسیم نظری به منظور آموزش و یادگیری می‌باشد و گرنه توحید تجزیه پذیر نیست.

۲- المجموع الثمین، جمع و ترتیب: فهدین ناصر السلیان (۱/۱۶) طبعة دارالوطن للنشر.

دسته‌های متفاوتشان بدون خالق، خود به خود به وجود آمده باشند.

دلایل نقلی بر توحید ربوبیت:

دلایل نقلی در این مورد بیشتر از آن است که در قرآن و سنت مطهر مورد شمارش قرار گیرند. از جمله آنکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ (۳۵) **أَمْ خُلِقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ** (۳۶)'. [الطور: ۳۵-۳۶] بغوی می‌گوید^۲: ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید^۳: این کلام الله عزوجل که می‌فرماید: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ﴾ بدین معناست که آیا ایشان بدون هیچ خالق آفریده شده‌اند؟ و معنایش آن است که آیا آن‌ها خود به خود خلق شده‌اند بدون اینکه کسی آن‌ها را خلق کند. و بدون خالق به وجود آمده‌اند، و این از محالاتی است که تصور آن غیر ممکن می‌باشد و این معنا، معنای مشهور آیه می‌باشد^۴.

شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید^۵: آیا آن‌ها بدون این که پروردگاری آن‌ها را خلق کند، آفریده شده‌اند و گفته شده که آیا آن‌ها از هیچ ماده‌ای خلق نشده‌اند و نیز گفته شده آیا بدون هیچ هدف، پاداش و عقابی خلق شده‌اند. که قطعاً معنای اول مقصود می‌باشد،

۱- آیا ایشان (همین جوری از عدم سر بر آورده‌اند و) بدون هیچ گونه خالق آفریده شده‌اند؟ و یا این که (خودشان خویشان را آفریده‌اند و) خودشان آفریدگارند؟ این که آنان آسمان‌ها و زمین را آفریده‌اند؟! بلکه ایشان طالب یقین نیستند.

۲- معالم التنزیل للبعوی (۵/۲۳۸).

۳- وهو من رواية محمد بن السائب وهو الكلبي عن أبي صالح عن ابن عباس (الأسماء والصفات البيهقي) ص ۳۹۱ وسنده لا یصح.

۴- منهاج السنة (۳/۷۳).

۵- مجموع الفتاوی (۱۳/۱۵۱).

چرا که هر آنچه که از ماده‌ای یا برای هدفی خلق شده باشد حتماً برای آن خالق می‌باشد.

و امام طبری رحمته الله می‌گوید: «آیا آن مشرکان از چیزی خلق نشده‌اند، آیا بدون پدر و مادر به وجود آمده‌اند، که اگر چنین گمان می‌کنند پس آن‌ها همچون جمادات می‌باشند که نمی‌اندیشند و حجت و دلیلی در شناخت الله عزوجل نمی‌فهمند و با هیچ نوع هشدار عبت نمی‌گیرند و با موعظه‌ای پند نمی‌گیرند؛ و نیز گفته شده که معنای آیه اینچنین است: آیا برای چیز دیگری آفریده شده‌اند....»

﴿أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ امام طبری می‌گوید: یعنی آیا آن‌ها این خلقت را آفریده‌اند، که بدین سبب از امر الله عزوجل اطاعت نمی‌کنند و از آنچه نهی کرده دست نمی‌کشند، چرا که امر و نهی برای خالق می‌باشد. ﴿أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ امام طبری می‌گوید: یا اینکه آیا آن‌ها آسمان و زمین را خلق کرده‌اند تا اینکه خالق آن‌ها باشند و معنای این کلام آن است که آن‌ها آسمان و زمین را خلق نکرده‌اند. ﴿بَلْ لَا يُوقِنُونَ﴾ بلکه ایشان به یقین و باور نرسیده و هنوز سرگشته‌اند. امام طبری می‌گوید: آن‌ها گردن نهادن به اوامر پروردگارشان و اطاعت از او در آنچه که امر و نهی کرده را بدین سبب که خالق آسمان‌ها و زمین هستند، ترک نکردند، تا که بدین علت ارباب و خداگونه‌هایی باشند، بلکه آن‌ها اوامر و نواهی الله عزوجل را بدین سبب ترک کردند که به وعید الله عزوجل و آنچه که برای اهل کفر از عذاب در آخرت آماده کرده است، یقین نداشتند.

از دلایل نقلی دیگر آن است که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ [البقرة: ۱۶۴] «مسلاً در

آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز (و اختلاف آن دو در درازی و کوتاهی و منافع بشمار آن‌ها) و کشتی‌هایی که به سود مردم در دریا در حرکتند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده (که برابر قوانین منظمی بخارها به ابرها تبدیل و بر پشت بادها به جاهائی که الله خواسته باشد رهسپار می‌گردند و پس از تلقیح، به صورت برف و تگرگ و باران مجدداً بر زمین فرو می‌ریزند) و با آن زمین را پس از مرگش زنده ساخته و انواع جنبندگان را در آن گسترده، و در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که در میان آسمان و زمین معلق می‌باشند (و برابر قوانین و ضوابط ویژه‌ای در پهنه فضا پراکنده نمی‌گردند و هدر نمی‌روند)، بی‌گمان نشانه‌هایی (برای پی بردن به ذات پاک پروردگار و یگانگی خداوندگار) است، برای مردمی که تعقل ورزند.

و نیز می‌فرماید: ﴿وَعَايَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿٣٣﴾ وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجْرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ﴿٣٤﴾﴾ [یس: ۳۳-۳۴]

«نشانه‌ای (از قدرت الله بر رستاخیز) برای آنان، زمین مرده است که آن را حیات بخشیده‌ایم و از آن دانه‌هایی را بیرون آورده‌ایم که ایشان از آن تغذیه می‌کنند. و در زمین باغ‌های خرما و انگور (و سایر درختان و گیاهان دیگر) پدیدار کردیم، و چشمه سارانی از آن بیرون آوردیم.»

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ﴿٣٥﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً ﴿٣٦﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٣٧﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافَ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ ﴿٣٨﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِّنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٣٩﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٤٠﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُم دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ

إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ ﴿٢٥﴾ [الروم: ۲۰-۲۵] «یکی از نشانه‌های (دالّ بر عظمت و قدرت) الله این است که (نیای) شما را از خاک آفرید و سپس شما انسان‌ها (به مرور زمان زیاد شدید و در روی زمین برای تلاش در پی معاش) پراکنده گشتید. و یکی از نشانه‌های (دالّ بر قدرت و عظمت) الله این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان (در پرتو جاذبه و کشش قلبی) بیارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبت انداخت (و هر یک را شیفته و دل‌باخته دیگری ساخت، تا با آرامش و آسایش، مایه شکوفائی و پرورش شخصیت همدیگر شوید، و پیوند زندگی انسان‌ها و تعادل جسمانی و روحانی آن‌ها برقرار و محفوظ باشد). مسلماً در این (امور) نشانه‌ها و دلائلی (بر عظمت و قدرت الله) است برای افرادی که (درباره پدیده‌های جهان و آفریده‌های یزدان) می‌اندیشند. و از زمره نشانه‌های (دالّ بر قدرت و عظمت) الله آفرینش آسمان‌ها و زمین و مختلف بودن زبانها و رنگ‌های شما است. بی‌گمان در این (آفرینش کواکب فراوان جهان که با نظم و نظام شگفت آور گردانند، و در این تنوع خلقت) دلائلی است برای فرزندان و دانشوران. و از نشانه‌های (قدرت و عظمت) الله، خواب شما در شب و روز است، و تلاش و کوششتان برای (کسب و کار و) بهره‌مندی از فضل الله. قطعاً در این (امور، یعنی مسأله خواب، و تلاش در پی معاش) دلائلی است برای کسانی که گوش شنوا داشته باشند (و حقیقت را بپذیرند). و از زمره نشانه‌های (دالّ بر قدرت و عظمت) الله، یکی این است که الله برق را که هم باعث ترس است و هم مایه امید، به شما می‌نمایاند، و از آسمان آب مهمی را می‌باراند، و زمین را بعد از مرگش، به وسیله آن آب زنده (و سرسبز) می‌گرداند. بی‌گمان در این (درخشش آذرخش آسمان و نزول باران و آبیاری زمین و سرسبز شدن آن) دلائلی است برای فهمیدگان و خردمندان. و از جمله دلائل و نشانه‌های (کمال قدرت و نهایت عظمت) الله یکی هم این است که آسمان و زمین (بدین ساختار استوار و صورت زیبا) ساخته و پرداخته او و به فرمان وی برپاست. بعدها وقتی (که بخواهد مردمان را می‌میراند، و این نظم و نظام را خراب می‌گرداند، و

برای زنده شدن) شما را از زمین با ندائی فرا می خواند و شما فوراً (مطیعانه و شتابان از زمین) بیرون می آئید.

و در مسند احمد و سنن ترمذی و ابو داود و دیگر کتب حدیث از ابن موسی رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ مِنْ قَبْضَةٍ قَبْضَهَا مِنْ جَمِيعِ الْأَرْضِ، فَجَاءَ بَنُو آدَمَ عَلَى قَدْرِ الْأَرْضِ: جَعَلَ مِنْهُمْ الْأَحْمَرَ، وَالْأَبْيَضُ، وَالْأَسْوَدُ، وَبَيْنَ ذَلِكَ، وَالسَّهْلُ، وَالْحَزْنُ، وَبَيْنَ ذَلِكَ وَالْحَبِيثُ، وَالطَّيِّبُ، وَبَيْنَ ذَلِكَ!». «الله عزوجل آدم را از مشتی خاک که آن را از همه‌ی زمین گرفته بود، آفریده است، به همین فاصله فرزندان آدم بر حسب خاک به شکل‌های متعددی ظهور کردند، و برخی‌ها سرخ، برخی سفید و برخی سیاه و برخی هم با رنگی میان این‌ها آفریده شدند. و برخی نرم و برخی خشن و برخی در میان این دو و برخی ناپاک و برخی پاک و برخی در میان این دو آفریده شدند».

و الله عزوجل می فرماید: ﴿أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ﴿٦٠﴾ أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَواسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾ أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُ لَكُمْ خُلَفَاءَ ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾ أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيْحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ تَعَلَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٣﴾ أَمَّنْ يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٦٤﴾﴾ [النمل: ٦٠-٦٤] «(آیا بت هائی که

۱- رواه أحمد (٤/٤٠٠، ٤٠٦) والترمذی (٢٩٥٥) كتاب التفسير، باب ومن سورة البقرة وقال: هذا حديث حسن صحيح، وأبوداود، كتاب السنة، باب في القدر (٤٦٩٣) وعبد بن حميد في المنتخب (٥٤٩) وابن حبان في صحيحه (٦١٦٠) والبخاري في مسنده (البحر الزخار) (٢٦٠٨) والبيهقي في الكبير (٣/٩) وصححه الألباني في السلسلة الصحيحة (١٦٣٠).

معبود شما هستند بهترند) یا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، و برای شما از آسمان آبی بارانده است که با آن باغ‌های زیبا و فرح افزا رویانیده‌ایم؟ باغ‌هایی که شما نمی‌توانستید درختان آن‌ها را برویانید. آیا (با توجه به آفرینش آسمان‌ها و زمین و نزول باران و برکات و ثمرات ناشی از آن، و هماهنگی و پیوند لطیف و دقیق هر یک از این مخلوقات) معبودی با الله است؟! اصلاً ایشان قومی هستند (از حق پرستی به بت پرستی) عدول می‌کنند. (بت‌ها بهترند) یا کسی که زمین را قرارگاه (و محل اقامت انسان‌ها) ساخته است، و در میان آن رودخانه‌ها پدید آورده است، و برای زمین کوه‌های پابرجا و استوار آفریده است (تا قشر زمین را از لرزش نگاه دارند) و میان دو دریا مانعی پدیدار کرده است (تا آمیزه یکدیگر نگردند. حال با توجه به این‌ها) آیا معبودی با الله هست؟! اصلاً بیشتر آنان بی‌خبر و نادانند (و قدر عظمت الله را نمی‌دانند). (آیا بت‌ها بهترند) یا کسی که به فریاد درمانده می‌رسد و بلا و گرفتاری را برطرف می‌کند هر گاه او را به کمک طلبد، و شما (انسان‌ها) را (برابر قانون حیات دائماً به طور متناوب) جانشین (یکدیگر در) زمین می‌سازد (و هر دم اقوامی را بر این کره خاکی مسلط و مستقر می‌گرداند. حال با توجه بدین امور) آیا معبودی با الله هست؟! واقعاً شما بسیار کم اندرز می‌گیرید. (آیا بت‌های بی‌جان بهترند) یا کسی که شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا رهنمود (و دستگیری) می‌کند، و کسی که بادها را به عنوان بشارت دهندگان، پیشاپیش نزول رحمتش وزان می‌سازد (و آن‌ها را پیک قدوم باران می‌سازد. در ساختن و راه اندازی این‌ها) آیا معبودی با الله است؟ الله فراتر و دورتر از این چیزهایی است که انباز او می‌گردانند. (آیا معبودهای دروغین شما بهترند) یا کسی که آفرینش را می‌آغازد، سپس آن را برگشت می‌دهد، و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی عطاء می‌کند؟ (حال با توجه به قدرت آفرینش یزدان، و نظم و نظام موجود در پدیده‌های جهان، و اقرار عقل سالم به زنده شدن دوباره مردمان در دنیای جاویدان) آیا معبودی با الله هست؟ (ای پیامبر بدیشان) بگو: دلیل و برهان خود را بیان دارید اگر راست می‌گوئید (که جز الله معبودهای دیگری هم وجود دارند)».

امام ابن ابی العز حنفی رحمته الله می‌گوید: از آنجائیکه شرک در ربوبیت در میان مردم موجود بوده، الله عزوجل بطلان آن را در قرآن ذکر کرده است. همانطور که می‌فرماید:

﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ [المؤمنون: ۹۱] «الله نه فرزندی برای خود برگرفته است و نه خدائی با او (انباز) بوده است، چرا که اگر خدائی با او می‌بود، هر خدائی به آفریدگان خود می‌پرداخت (و در نتیجه هر بخشی از جهان با نظام خاصی اداره می‌گردید، و این با وحدت نظامی که بر سراسر هستی حاکم است، سازگار نمی‌بود) و هر یک از خدایان (برای توسعه قلمرو حکومت خود) بر دیگری برتری و چیرگی می‌جست (و نظام عالم از هم گسیخته می‌شد و جهان هستی به تباهی می‌کشید)». در این برهان نورانی و درخشان و در این الفاظ خلاصه و روشنگر تامل کن که چگونه بیان می‌کند اله حق بایستی خالق فاعل باشد به گونه‌ای که به بنده‌اش نفع رسانده و از او ضرر را دفع کند. پس اگر همراه الله عزوجل اله دیگری می‌بود که با او در فرمانروایی‌اش شریک بود قطعاً بایستی برای او خلقت و فعل می‌بود، که در این هنگام بدین شراکت راضی نمی‌شد. امام ابن ابی العز پس از این می‌گوید: لذا اگر چندین اله در جهان می‌بود به ناچار سه حالت پیش می‌آمد:

یا اینکه هر اله، به خلق و فرمانروایی خود می‌پرداخت و یا اینکه هر یک در تلاش برای برتری بر دیگری بود. و یا اینکه همه‌ی آن‌ها تحت فرمانروایی واحدی بودند که در مورد آن‌ها هر گونه که می‌خواست تصرف کرده و آن‌ها تصرفی در وی نداشتند. بلکه او به تنهایی اله می‌بود و آن‌ها بندگانی پرورش یافته و چیره از هر وجهی، بودند.

و تمامی نظم و نظام عالم و استواری امور، از واضح‌ترین و آشکارترین دلایل بر آنست که تدبیرکننده‌ی آن اله و فرمانروا و پروردگاری یگانه می‌باشد، که هیچ اله دیگری غیر او برای مخلوقات نیست و نیز رب و پروردگاری غیر از او برای آن‌ها نیست.^۱ آیات در این باب عظیم، بیشتر از آنست که در شمارش آید، همانطور که به برخی از آن‌ها

۱- شرح عقیده الطحاویة (۸۷) ط المکتب الإسلامی.

اشاره کردیم، که کفایت می‌کند. و همچنین دلایل نقلی، از احادیث رسول الله در این باب بسیارند که از میان آن‌ها دو حدیث شریف را ذکر می‌کنیم:

الف) از شداد بن اویس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «سَيِّدُ الْإِسْتِغْفَارِ أَنْ تَقُولَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ، وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ، وَأَبُوءُ لَكَ بِذُنُوبِي فَاعْفُرْ لِي، فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ»^۱. «بهترین استغفار این است که بگویی: الهی تو پروردگار من هستی به جز تو معبود به حقی وجود ندارد، تو مرا آفریدی و من بنده تو هستم و من بر پیمانی که با تو بستم تا آنجا که توان دارم، استوارم، و به وعده تو یقین دارم. از بدی کارهایی که انجام داده‌ام به تو پناه می‌برم. و به نعمت‌هایی که به من ارزانی داشته‌ای و گناهایی که انجام داده‌ام، اعتراف می‌کنم. پس مرا مغفرت کن چرا که کسی جز تو گناهان را نمی‌بخشد».

ب) از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: یا رسول الله، مرا به چیزی امر کن که آن را به هنگام صبح و شام بگویم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «قُلِ: اللَّهُمَّ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، رَبِّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِيكُهُ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي، وَمِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَشَرِّكِهِ»^۲. «پروردگارا، ای عالم به پیدا و پنهان، خالق آسمان‌ها و زمین، پروردگار و مالک همه چیز، شهادت می‌دهم که هیچ معبود

۱- أخرجه البخاري، كتاب الدعوات، باب أفضل الاستغفار (۶۳۰۶) و باب ما يقول إذا أصبح (۶۳۲۳).

۲- أخرجه أحمد (۹/۱، ۱۰) والبخاري في الأدب المفرد (۱۲۰۲) وابن أبي شيبة في مصنفه (۷۲/۹) و (۲۳۷/۱۰) وفي الأدب له (۲۹۳۱) وأبوداود، كتاب الأدب، باب ما يقول إذا أصبح (۵۶۰۷) والترمذي كتاب الدعوات باب (۱۴) (۳۳۹۲) والنسائي في الكبرى (۷۷۱۵) والطبراني في مسنده (۹) والدارمي في سننه (۲۶۹۸) وابن حبان في صحيحه (۹۶۲) ومن حديث أبي هريرة رضي الله عنه مرفوعاً وصححه الشيخ الألباني رحمه الله في الصحيحة (۲۷۵۳).

به حقی جز تو نیست و از شر و بدی نفس خود به تو پناه می‌جویم و از شر و بدی شیطان و شرک او به تو پناه می‌جویم».

ادله‌ی عقلی در باب توحید ربوبیت:

اما ادله‌ی عقلی در باب توحید ربوبیت نیز بسیار بیشتر از آن است که در شمارش آید، و از زیباترین این ادله، شاهد آوردن امام احمد رحمته الله زمانیکه در مورد وجود خالق از ایشان سوال شد، می‌باشد که در پاسخ گفت: در آنجا پناهگاه محکم و استوار و صافی می‌باشد که هیچگونه در و منفذی برای آن نیست. ظاهرش همچون نقره‌ی سفید و باطنش همچون طلای خالص است. ناگهان دیوارش شکاف خورده و از آن حیوانی شنوا و بینا خارج شده که بسیار زیبا بوده و صدایی دلپذیر داشت. (آیا معقول است که چنین عملی بدون خالق رخ دهد؟).

مقصود امام احمد از این مثال بیرون آمدن جوجه از تخم^۱ می‌باشد. و از امام شافعی رحمته الله در مورد وجود خالق عزوجل سوال شد که در پاسخ چنین گفت: این برگ درخت توت است، مزه‌ی آن یکی است، کرم آن را می‌خورد که از وی به صورت ابریشم خارج می‌گردد و زنبور آن را می‌خورد که به صورت عسل از وی خارج می‌شود و گوسفند و گاو و چهارپایان از آن می‌خورند که از آن‌ها به صورت پشگل و سرگین خارج می‌گردد، و آهو آن را می‌خورد و به صورت مسک از او خارج می‌گردد در حالی که برگ توت یک چیز است.^۲

می‌گوییم: سبحان الله، براستی که چشم‌ها کور نشده‌اند، و بلکه قلوب که در سینه‌ها می‌باشند، کور شده‌اند. و از امام ابوحنیفه رحمته الله برخی از زنادقه در مورد وجود خالق متعال پرسیدند که بدانها گفت: مرا راهنمایی کنید در مورد امری که خبر آن به من رسیده و فکر

۱- معارج المقبول، ج ۱، ص ۱۱۱ ط دار ابن قیم.

۲- المرجع السابق (۱/۱۱۱).

مرا به خود مشغول کرده است. برایم گفته شده که کشتی‌ای در دریاها با انواع کالاهای تجاری در حالی که در آن احدی برای نگهداری نیست و نیز کسی آن را هدایت نمی‌کند، می‌باشد. با این وجود کشتی رفت و آمد کرده و خود به خود حرکت می‌کند و امواج بزرگ را می‌شکافد. زنادقه گفتند: این سخنی است که هیچ عاقلی آن را نمی‌گوید. امام ابوحنیفه رحمته الله به آن‌ها گفت: وای بر شما آیا برای این موجودات که در عالم علوی و سفلی وجود دارد و آنچه از اشیای محکم و استواری که در آن‌ها می‌باشند، سازنده و خالق وجود ندارد؟ آن گروه بهت زده شده و به سوی حق رجوع کردند و بر دستان امام ابوحنیفه اسلام آوردند.

و امام رازی از امام مالک حکایت می‌کند که رشید در این مورد از ایشان سوال کرد که امام مالک برای وی به اختلاف لغات و اصوات و نغمه‌ها استدلال کردند^۱.

و راست گفت کسی که اینگونه سرود:

سل الواحة الخضراء والماء جاريا	و هذي الصحاري والجبال الرواسيا
سل الروض مزدانا سل الزهر والندی	والليل والإصباح والطيّر شاديا
سل هذه الأنسام والأرض والسما	سل كل شي تسمع التوحيد لله ساريا
ولو جن هذا الليل وامتد سرمدا	فمن غير ربي يرجع الصبح ثانيا

از سرزمین سبز و آب جاری و بیابان‌ها و کوه‌های محکم و استوار بپرس.

از باغ و شکوفه و شبنم و شب و صبح و پرندگان شاد و مسرور بپرس.

از مردم و زمین و آسمان و از هر چیزی بپرس که توحید الله عزوجل را که بر زبان آن‌ها جاری است می‌شنوی و اگر این شب همه جا را پوشانده و برای همیشه امتداد یابد. براستی چه کسی است غیر از پروردگار که بار دیگر صبح را بازگرداند.

۱- معارج القبول- الجزء الأول (ص ۱۱۰) وما بعدها وانظر: تفسير ابن كثير لسورة البقرة (۲۲) و شرح

الطحاوية لابن أبي العز الحنفي (۸۴، ۸۵) ط المكتب الإسلامي.

و شاید که از زیباترین آنچه که در این باب عظیم ذکر شده آنچه که قس بن ساعده الایادی گفته است، باشد. وی از کسانی بود که الله عزوجل را براساس دین ابراهیم علیه الصلاة والسلام عبادت کرده و قبل از بعثت رسول الله ﷺ بود. قس بن ساعده رحمته الله می‌گوید: ای مردم، جمع شده و گوش کنید و هر گاه گوش کردید، حفظ کنید و هر گاه حفظ کردید و به خاطر سپردید، آن را به دیگران بگویید و به یکدیگر نفع برسانید.

و هر گاه گفتید راست بگویید، هر کسی که زندگی کرد، مرد و هر کس که مرد فوت شد، هر آنچه می‌آید می‌رود، باران و گیاهان، زندگان و مردگان، شب تاریک، و آسمان دارای ستون‌ها، و ستارگان درخشان و دریاها پر از آب و روشنایی و تاریکی و شب و روزها و خوبی و بدی؛ برآستی که خیر در آسمان است و عبرت در زمین و چشم‌ها در میان آن‌ها سر در گم است. قرارگاهی وضع شده و سقفی مرتفع و ستارگان در حرکت و دریاهایی که فوران نمی‌کنند. پس از این می‌گوید: شرق و غرب، سلامتی، خشک و تر، شور و شرین، خورشید و ماه‌ها، بادها و باران‌ها، شب و روز، مردان و زنان، خشکی‌ها و دریاها، دانه‌ها و گیاهان، پدران و مادران، جمع و پراکندگی‌ها، نور و تاریکی، آسانی و سختی، فقیر و ثروتمند، نیکوکار و بدکار، و آیات و نشانه‌هایی که بلافاصله در آن‌ها آیات و نشانه‌هایی است؛ هلاک و نابود باد اهل غفلت، بلکه او اله یکتاست، که فرزند و پدری ندارد باز می‌گرداند و پدید می‌آورد، و می‌میراند و زنده می‌گرداند و مذکر و مؤنث را خلق کرده است و پروردگار آخرت و دنیا می‌باشد!

۱- أخرجه الطبراني في الكبير (۸۸/۱۲)، وابن عدی في الكامل (۱۴۵/۶)، وابوسعید النقاش في فنون العجائب (۴۰)، والخطیب في تاریخه (۲/۲۸۱)، وابن الجوزی في الموضوعات (۱/۲۱۳) من طریق: اللخمی عن مجالد عن الشعبي عن ابن عباس مرفوعا، وقال الهيثمي في المجمع (۹/۶۹۷): رواه الطبراني والبخاري وفيه اللخمي وهو كذاب. وأخرجه البيهقي في الدلائل (۲/۱۰۲)، وفي الزهد (۶۹۶) من طریق أبي حمزة الثمالي عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس مرفوعا وقد حكم عليه بالوضع ابن الجوزی في

و الله عزوجل رحم کند بر کسی که اینگونه سروده:

فيا عجباً كيف يعصي الله أم كيف يجحده الجاحد
 و الله فـي كل تحريكه و في كل تسكينه شاهد
 و في كل شيء له آية تدل على أنه الواحد
 عجیب است، چگونه الله عزوجل نافرمانی می‌شود. یا اینکه منکر چگونه او را انکار
 می‌کند، در حالیکه هر حرکت و سکونی شاهدهی برای اوست. و در هر چیزی نشانه‌ای
 برای اوست که بر آن دلالت دارد که او یگانه و یکتاست.

و ابونواس می‌گوید^۱:

تأمل في نبات الأرض وانظر إلى آثار ما صنع المليك
 عيون من لجين شاخصات بأحداق هي الذهب السبيك
 على قضب الزبرجد شاهدات بأن الله ليس له شريك

الموضوعات (۱/ ۲۱۴)، وقال: وهذا الحديث من جميع جهاته باطل. وأبوالفتح الأزدي كما في اللآئي
 المصنوعة (۱۶۷)، والفوائد المجموعة (۲۵۱)، وأخرجه البيهقي في الدلائل (۲/ ۱۰۱) من حديث أنس
 مرفوعاً، وله طريق أورده الحافظ ابن كثير في البداية والنهاية (۲/ ۲۳۰) من حديث عبادة، أخرجه
 الخرائطي في هواتف الجنان وحكم الحافظ ابن كثير على سنده بالغرابة، ثم أورد له طرقاً وأوجه أخرى،
 ثم قال: قال البيهقي: وإذا روى الحديث من أوجه آخر، وإن كان بعضها ضعيفاً دل على أن للحديث
 أصلاً. والله أعلم. ومن أهل العلم من حسن الحديث بطرقه الكثيرة. ومن هؤلاء الإمام السيوطي وقد
 دافع وردّ على من ضعف الحديث بقوة، فقال: فلو وقف الحافظ ابن حجر على هذه الطريق لحكم
 للحديث بالحسن لما تقدم من الطرق وخصوصاً الطريق الذي في زيادات الزهد لابن حنبل (۳۵۵) فإنه
 مرسل قوي الإسناد، فإذا ضم إلى هذه الطريق الموصولة التي ليس فيها واه ولا متهم حكم بحسنه بلا
 توقيف. راجع الفوائد المجموعة وتنزيه الشريعة (۱/ ۲۴۳، ۲۴۱) والإصابة (ترجمة قيس بن ساعدة).

۱- تفسير ابن كثير، سورة البقرة، آیه ۲۲.

به گیاهان زمین توجه کن و به آثاری که مالک ایجاد کرده است نگاه کن چشم‌هایی که با رنگ‌هایی آمیخته و برآمده که در اطراف مژه‌هایی زرد رنگ مثل طلای خالص باز بر ساقه‌ای مثل زبرجد شاهد یگانگی الله متعال است.

و زمانیکه اعرابی که در بین آیات و نشانه‌های قدرت الله عزوجل زندگی کرده و از مدرسه‌ی فطرت خارج شده بود، از وی سوال شد که دلیل وجود پروردگار تبارک و تعالی چیست؟ گفت: سبحان الله، پشکل دلالت بر شتر می‌کند، و اثر قدم‌ها و گام‌ها بر اینکه کسی از مسیر عبور کرده دلالت می‌کند، آسمان دارای ستون‌ها و زمین صاحب دره‌ها، و دریا‌های صاحب امواج، آیا این همه دلالت بر وجود خبیر نمی‌کند؟^۱ و الله عزوجل رحم کند بر کسی که اینگونه سروده است.

الشمس و البدر من آثار قدرته و البر و البحر فیض من عطایاه
الطیر سبحه و الوحش مجده و الموج کبره و الحوت ناجاه
و النمل تحت الصخور الصم قدسه و النحل یهتف حمدا فی خلایاه
ماه و خورشید از آثار و نشانه‌های قدرت اوست، و خشکی و دریا قطره‌ای از بخشش و عطای اوست. پرنده تسبیح او را می‌گوید و حیوانات وحشی تمجید او را و موج بزرگ او را یاد کرده و ماهی با او مناجات می‌کند. و مورچه در زیر صخره‌های سیاه پاکی او را یاد می‌کند. و زنبور در کندویش حمد و ستایش او را ندا می‌دهد.

بنابراین، هیچ ذره‌ای از ذرات جهان هستی نیست مگر اینکه بر ربوبیت خالق عزوجل شهادت می‌دهد، و دلایل بر این مساله بسیار می‌باشد.

مشرکان بر این نوع توحید اقرار داشته و با آن مخالفت و از آن اعراض نمی‌کردند، به گونه‌ای که اگر از آنها می‌پرسیدی که خالق و رازق و مالک و آفریننده آنها و خالق آسمان‌ها و زمین کیست، با قطعیت می‌گفتند: الله، همانطور که قرآن این مساله را از آنها

۱- تفسیر ابن کثیر (۳۱۱/۱) ط. أولاد الشیخ.

حکایت می‌کند، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [الزخرف: ۸۷] «اگر از مشرکان بپرسی، چه کسی آنان را آفریده است؟ مؤکدانه می‌گویند: الله».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿۹﴾﴾ [الزخرف: ۹] «اگر از مشرکان بپرسی که چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است، قطعاً خواهند گفت: خداوند با عزت و بس آگاه».

و می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۳۱﴾﴾ [یونس: ۳۱] «بگو: چه کسی از آسمان (به وسیله اشعه و باران) و از زمین (به وسیله فعل و انفعالات خاک و رویش گیاهان و درختان و میوه آن‌ها) به شما روزی می‌رساند؟ یا چه کسی بر گوش و چشم‌ها توانا است (و آن‌ها را می‌آفریند و بدانها نیروی شنوائی و بینائی می‌دهد)؟ یا چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد (و حیات و ممات در دست او است)؟ یا چه کسی امور (جهان و جهانیان) را می‌گرداند؟ (پاسخ خواهند داد (و خواهند گفت: او الله است، (چرا که آفریدگار جهان و روزی رسان مردمان و مدبّر کار و بار هستی، به اقرار وجدان بیدار، خداوند دادار است). پس بگو: آیا نمی‌ترسید و پرهیزگار نمی‌شوید؟».

و نیز می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۸﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿۸۹﴾﴾ [المؤمنون: ۸۸-۸۹] «بگو: آیا چه کسی فرماندهی بزرگ همه چیز را در دست دارد (و ملک فراخ کائنات و حکومت مطلقه بر موجودات، از آن او است؟) و او کسی است که پناه می‌دهد (هر که را بخواهد) و کسی را (نمی‌توان) از (عذاب) او پناه داد، اگر فهمیده و آگاهید؟! خواهند گفت: از آن الله است. بگو: پس چگونه گول (هوی و هوس و وسوسه شیاطین را) می‌خورید و (از حق کناره گیری می‌کنید، انگار) جادو و جنبل می‌شوید؟».

هیچ کس از این نوع توحید اعراض و روی گردانی نمی‌کند مگر از روی تکبر و خودبینی و عناد. همچون فرعون که گفت: ﴿وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^۱ [الشعراء: ۲۳] و همچون دهری‌ها که خالق را برای جهان هستی که در آن تصرف کرده و تدبیر امور آن را بر عهده داشته باشد، انکار می‌کنند، و می‌گویند: جهان هستی به خودی خود حرکت می‌کند و جز دهر و زمانه ما را هلاک نمی‌کند.

و از این دسته‌اند، دو گانه پرستان مجوسی که معتقد به دو خالق برای جهان هستی می‌باشند، خالق خیر و خوبی‌ها که نور است و خالق شر و بدی‌ها که ظلمت و تاریکی است. و از این جمله‌اند معتقدین به تثلیث که بندگان صلیب می‌باشند: ﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾ [الکهف: ۵] «چه سخن (وحشتناک و) بزرگی از دهان‌هایشان بیرون می‌آید!! (آیا الله و فرزند داشتن؟! مگر الله جسم است و محدود است و همچون انسان نیازمند چیزی از جمله فرزند است؟! آنان جز دروغ و افتراء نمی‌گویند».

بنابراین، برای ما آشکار گشت که مشرکین عرب که الله عزوجل به مشرک بودن آن‌ها حکم فرمودند، مطلقاً توحید ربوبیت را انکار نمی‌کردند، بلکه ایشان در زمان سختی و مشقت به سوی الله عزوجل متوجه می‌شدند و دعا و امید خود را خالصانه برای الله عزوجل قرار می‌دادند و شرکی را که می‌ورزیدند، فراموش می‌کردند.

الله متعال می‌فرماید: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾ [العنكبوت: ۶۵] «هنگامی که (مشرکان) سوار کشتی می‌شوند (و ترس و نگرانی بدیشان دست می‌دهد) خالصانه و صادقانه الله را به فریاد می‌خوانند (و غیر او را فراموش می‌گردانند). سپس هنگامی که الله آنان را نجات داد و سالم به خشکی رساند، باز ایشان شرک می‌ورزند».

۱- پروردگار جهانیان کیست.

شگفتا از این امر!! بنابراین، خداوند بر تو رحم کند، خوب این را بدان که هر کس به توحید ربوبیت که مشرکان بدان اقرار داشتند، اقرار کند و با این وجود عبادت را برای غیر الله عزوجل انجام دهد، چنین شخصی از جنس همان مشرکین بوده و مشرک می‌باشد. بلکه واجب است که اقرار به توحید ربوبیت، مستلزم عبادت کردن الله عزوجل به یگانگی باشد، چرا که هر کس تنها به این اقرار کند که خالق، الله عزوجل می‌باشد و تنها او روزی دهنده است و اوست که اسباب منفعت بندگان را مهیا می‌کند و اوست که مالک نفع و ضرر می‌باشد و اوست که در هستی تصرف می‌کند، و تمامی تدبیر آن را بر عهده دارد و در همه‌ی این امور شریکی ندارد، پس چرا با وجود این اقرار کس دیگر را غیر الله عزوجل عبادت می‌کند؟

در این امر به خوبی تدبر کن، چرا که اندکی از اهل زمین این مساله را به خوبی می‌دانند، از الله عزوجل می‌خواهیم که سینه‌های آن‌ها و سینه‌های ما را برای توحید بگشاید.

۲- توحید الوهیت:

توحید الوهیت، همان بخشی از توحید است که از گذشته تا به امروز در مورد آن نزاع می‌باشد؛ و عبارت است از توحید عبادت، و اقرار به یگانگی الله عزوجل در عبادت. و این حد و حدود اسلام می‌باشد، که بدون آن اسلام محقق نمی‌گردد.

توحید الوهیت متضمن توحید ربوبیت بوده و عکس این قضیه صادق نمی‌باشد و توحید ربوبیت متضمن توحید الوهیت نمی‌باشد.

علامه ابن قیم رحمته الله بین این دو نوع توحید پیوند دقیق و عجیبی برقرار کرده و در این مورد می‌گوید: جمع صحیحی که اهل استقامت بر آن هستند، پیوست توحید ربوبیت و توحید الوهیت به یکدیگر می‌باشد. به گونه‌ای که دارنده‌ی توحید ربوبیت و الوهیت، معتقد بر قیومیت الله عزوجل بر بالای عرش، که به تنهایی تدبیر امور را بر عهده دارد، می‌باشد. معتقد است که خالق و رزق دهنده و بخشنده و منع کننده و موت دهنده و زنده

گرداننده و تدبیر کننده‌ای برای امور مملکت، در ظاهر و باطن جز الله عزوجل نیست، پس آنچه که او بخواهد، همان می‌باشد و آنچه که او نخواهد نمی‌باشد، هیچ ذره‌ای جز به اذن و اجازه‌ی او حرکت نمی‌کند و هیچ اتفاقی جز با مشیت او رخ نمی‌دهد، و هیچ برگی نمی‌افتد مگر اینکه در علم او می‌باشد، و هیچ ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین از او پنهان نمی‌ماند، و نه کوچکتر از آن ذره و نه بزرگتر از آن، مگر اینکه در حیطه‌ی علم او می‌باشد و قدرتش بدان احاطه دارد و مشیت او بدان رفته است، و حکمتش مقتضی آنست. این پیوست توحید ربوبیت می‌باشد. اما پیوست توحید الوهیت که عبارت است از آنکه قلب و هم و عزم وی متکی بر الله عزوجل و اراده او بوده و حرکاتش به منظور ادای حق الله عزوجل و قیام برای عبودیت حق سبحانه و تعالی باشد که این دو پیوست در حقیقت ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^۱ می‌باشد چرا که با گفتن این کلام ﴿إِيَّاكَ﴾ به ذاتی که در بر گیرنده‌ی تمامی صفات کمال که همه‌ی اسماء نیکو برای اوست شهادت می‌دهد سپس با گفتن ﴿نَعْبُدُ﴾ به تمامی انواع عبادات ظاهری و باطنی برای الله عزوجل شهادت می‌دهد سپس با گفتن ﴿وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ به تمامی انواع استعانت و طلب یاری و توکل به او و تفویض امور به الله عزوجل شهادت می‌دهد^۱.

بنابراین توحید الوهیت عبارت است از: یگانه شمردن الله عزوجل در تمامی انواع عبادات، از جمله محبت، خوف، امید، توکل، انابت، تفویض، تسلیم و استعانت و... و این همان چیزی است که تمامی پیامبران به منظور آن مبعوث شده‌اند، و به خاطر آن الله عزوجل کتاب‌ها را نازل کرده است و به سبب آن آسمان‌ها و زمین و بهشت و جهنم را خلق کرده است.

بنابراین تمامی دین عبارت است از عبادت و اطاعت و خضوع، با نهایت محبت برای الله عزوجل.

۱- مستفاد بتصرف یسیر من «مدارج الساکین» ج ۳، ص ۵۳۲، وما بعدها.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در رساله‌ی «العبودیه» می‌گوید: عبادت برای الله عزوجل غایت آن چیزی است که الله عزوجل آن را دوست داشته و بدان راضی می‌باشد، و مخلوقات را به خاطر آن آفریده است، همانطور که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶] «من جن‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام». و به خاطر آن تمامی پیامبران را فرستاده است، همانطور که نوح علیه الصلاة والسلام به قومش فرمود: ﴿اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ [الأعراف: ۵۹] «ای قوم من! برای شما جز الله معبودی نیست. پس تنها الله را پرستید».

و نیز صالح و شعیب و دیگر انبیاء به اقوامشان این گونه فرمودند.

و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ﴾ [النحل: ۳۶] «ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیامبران این بوده است) که الله را پرستید و از طاغوت دوری کنید. (پیامبران دعوت به توحید کردند و مردمان را به راه حق فرا خواندند). الله گروهی از مردمان را (که بر اثر کردار نیک، شایسته مرحمت الله شدند، به راه راست) هدایت داد، و گروهی از ایشان (بر اثر کردار ناشایست) گمراهی بر آنان واجب گردید (و سرگشتگی به دامانشان چسبید)».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۵] «ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستاده‌ایم، مگر این که به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید».

و نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۹۲] «این (پیامبران بزرگی که بدانان اشاره شد، همگی) ملت یگانه‌ای بوده (و آئین واحد و برنامه یکتائی دارند) و من پروردگار همه شما هستم، پس تنها مرا پرستش کنید (چرا که ملت واحد، با برنامه واحد، باید روبه خدای واحد کند)». پس از این شیخ الاسلام

می‌گوید: بنابراین تمامی دین داخل در عبادت می‌باشد. و اصل و اساس معنای عبادت خواری و فروتنی می‌باشد. و زمانی گفته می‌شود «طریق معبد» که راه هموار و تسطیح شده و قابل عبور و مرور باشد.

لیکن عبادتی که بدان امر شده، متضمن معنای فروتنی و حب و نیز متضمن نهایت تواضع و فرمانبرداری برای الله عزوجل به همراه نهایت محبت به نسبت او جل جلاله می‌باشد.^۱ و امام نسفی در تفسیر این کلام الله عزوجل ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۵۱﴾﴾ [البقرة: ۲۱] می‌گوید: تنها پروردگارتان را عبادت کنید؛ ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: هر عبادتی در قرآن، توحید می‌باشد. الله عزوجل بر انسان‌ها به این که خالق آن‌ها و کسانی که قبل از ایشان بودند، احتجاج کرده‌اند. چرا که آن‌ها به این مسأله اقرار داشتند، پس بدان‌ها گفته شده اگر به اینکه الله عزوجل خالق شماست، اقرار دارید، پس تنها او را عبادت کرده و غیر او را عبادت نکنید.^۲

هیچ نبی و رسولی نبوده مگر اینکه اولین چیزی که قومش را به آن دعوت داده، دعوت به عبادت الله عزوجل بوده است. بنابراین، عبادت مسأله‌ای در حاشیه‌ی زندگی نمی‌باشد، و بلکه اصل ابتدایی است که به خاطر آن انسان‌ها و جن‌ها آفریده شده‌اند، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿۵۱﴾﴾ [الذاریات: ۵۶]. و در این باب شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در رساله‌ی «العبودية» چه زیبا می‌گوید:^۳ هر زمان که محبت الله عزوجل در قلب افزایش یابد، عبودیت برای حق جل جلاله، افزایش می‌یابد. و هر زمان عبودیت در وی افزایش یافت، محبت و آزادی و بی‌نیازی وی از غیر الله

۱- بتصرف من رسالة العبودية لشيخ الإسلام ابن تيمية.

۲- تفسیر النسفی (۱/۲۶).

۳- كما في مجموع الفتاوى (۱۰/۱۹۳-۲۲۵).

عزوجل افزایش می‌یابد. قلب ذاتاً از دو جهت نیازمند الله عزوجل می‌باشد: از جهت عبادت که آن علت غایی می‌باشد و از جهت استعانت و توکل که علت فاعلی می‌باشد. از این رو قلب اصلاح و رستگار و مسرور نشده و لذت نمی‌برد و پاک نمی‌گردد و آرامش و سکون نمی‌یابد مگر اینکه الله را به یگانگی عبادت کرده و تنها بدو محبت داشته و به سوی او باز گردد، و اگر تمامی آنچه که با آن مخلوقات لذت می‌برند، برای وی حاصل گردد، آرامش و سکون نمی‌یابد، چرا که در وی فقر ذاتی به پروردگارش می‌باشد، و این بدان سبب است که الله عزوجل معبود و محبوب و مطلوبش می‌باشد و تنها با عبادت و محبت و انابت به سوی الله عزوجل است که شادی و سرور و لذت و نعمت و آرامش و طمانینه برای وی حاصل می‌گردد.

و این نیز جز با یاری الله عزوجل برای وی حاصل نمی‌گردد و هیچ کس جز الله عزوجل نمی‌تواند آن را برای وی حاصل گرداند، لذا وی دائماً نیازمند حقیقت ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ می‌باشد؛ و اگر وی تنها به فکر بدست آوردن خواهشات نفسانی و امیال خویش باشد، و عبادت الله عزوجل، برای او حاصل نشود، چیزی جز درد و رنج و حسرت و عذاب برای وی حاصل نمی‌گردد و از رنج‌های دنیا و تیرگی‌های زندگی آن رها نمی‌گردد. مگر با خالص گردانیدن محبت الله عزوجل، بدین گونه که الله عزوجل مقصود نهایی وی باشد، و در وهله‌ی اول، محبوب وی بوده و هر آنچه که غیر الله متعال است را به خاطر الله عزوجل دوست داشته باشد و هیچ چیزی را به خاطر خودش جز الله متعال دوست نداشته باشد. در صورتیکه این امور برای وی حاصل نگردد، از کسانیکه حقیقت لا إله إلا الله را محقق کردند، نمی‌باشد و نیز توحید و عبودیت و محبت برای الله عزوجل را محقق نکرده است و در آن نقص و عیب می‌باشد، و بلکه بر حسب آن رنج و حسرت و عذاب می‌باشد، و اگر در مسیر مطلوب کوشش کند، در حالیکه از الله عزوجل کمک نگرفته و طلب یاری نکند و بر او توکل نکند و در حصول آن اعلام نیازمندی به سوی الله عزوجل نکند، آن مطلوب نیز برای وی حاصل نمی‌گردد، چرا که هرآنچه الله

عزوجل بخواهد، می‌باشد و هر آنچه را که او نخواهد، نمی‌باشد. بنابراین بنده، نیازمند به الله عزوجل می‌باشد، چرا که او مطلوب محبوب و مقصود و معبود می‌باشد؛ و نیز تنها الله عزوجل است که عهده داری رساندن به او بوده و بر او توکل می‌شود. و او الهی است که جز او معبود بر حقی نیست و او پروردگاری است که جز او پروردگاری نیست و عبودیت وی برای الله عزوجل جز با این دو (ربوبیت و الوهیت) کامل نمی‌گردد.

از این رو زمانیکه بنده غیر الله عزوجل را به خاطر خودش دوست داشته باشد یا اینکه به سوی غیر الله عزوجل توجه کند تا بدو یاری رساند، در حقیقت بر حسب محبت و امیدش به نسبت آنکه او را دوست داشته و بدو امید دارد، بنده وی می‌باشد. و اگر احدی جز الله عزوجل را به خاطر خودش دوست نداشته باشد و نیز هرآنکه غیر الله عزوجل را تنها به خاطر الله متعال دوست داشته باشد و جز به الله عزوجل به چیز دیگری امید نداشته باشد، در اینصورت اگر با بکارگیری اسباب انجام دهد آنچه را که انجام دهد یا بدان سبب برای وی چیزی حاصل شود، قطعاً شاهد آن خواهد بود که الله عزوجل کسی بوده که آن اسباب را خلق کرده و بدان ترتیب و نظام داده و برای وی مسخر گردانیده است و نیز شاهد آن خواهد بود که هر آنچه در آسمانها و زمین است، این الله عزوجل است که پروردگار و مالک و خالق آن می‌باشد و وی نیازمند به حضرت حق بوده و تنها سهم وی از عبودیت برای الله عزوجل بر حسب آنچه که از آن تقسیم شده، می‌باشد.

مردم در این مورد در درجات متفاوتی می‌باشند که جز الله عزوجل کسی به تفاوت این درجات، آگاهی ندارد. لذا کامل‌ترین و برترین و بالاترین و نزدیک‌ترین مردمان به الله عزوجل و قوی‌ترین و راه یافته‌ترین ایشان، آن کسی است که عبودیتش برای الله عزوجل کامل تر باشد. و این حقیقت دین اسلام است که الله عزوجل پیامبران را با آن فرستاده و کتابها را نازل کرده است که بنده تنها مطیع و فرمانبردار الله عزوجل و نه غیر او باشد. زیرا آنکه هم مطیع الله متعال و هم مطیع غیر اوست، مشرک می‌باشد. و کسی که از فرمانبرداری از او، سرباز زده و امتناع ورزد، مستکبر و خودبین و سرکش می‌باشد.... تا

آنجا که می‌گوید: و این محقق گردانیدن گواهی دادن به لا إله إلا الله می‌باشد، چرا که آن الوهیت غیرالله را از قلب نفی کرده و در قلبش الوهیت الله متعال را ثابت می‌گرداند. و بدین ترتیب نفی کننده‌ی الوهیت هر چیزی از مخلوقات و اثبات کننده‌ی الوهیت رب العالمین، پروردگار آسمان‌ها و زمین می‌باشد، و آن متضمن پیوستگی قلب با الله عزوجل و جدایی آن از غیرالله می‌باشد.

بدین ترتیب قلب وی در علم و نیت، گواهی دادن و اراده و معرفت و محبتش، بین خالق و مخلوق تفاوت قائل می‌باشد. به گونه‌ای که به الله عزوجل عالم بوده و ذکر کننده و عارف به او می‌باشد. و نیز عالم به مباینت و جدایی الله عزوجل از آفریده‌هایش و یکتایی او و نه یکتایی هیچ یک از مخلوقاتش بوده و محب الله عزوجل بوده و او را تعظیم کرده و بندگی او را کرده و به او امید بسته و از او ترس داشته و به خاطر او دوستی و دشمنی ورزیده و از او طلب یاری کرده و بر او توکل کرده و از عبادت غیر او امتناع می‌ورزد. و توکل بر الله متعال و یاری خواستن از او و ترس از او و امید به او و دوستی و دشمنی در راه او و برای او و اطاعت کردن از امرش و امثال این‌ها، از خصوصیت‌های الوهیت الله عزوجل می‌باشد.

اقرار وی به الوهیت الله عزوجل و نه الوهیت هیچ چیز دیگری، متضمن اقرار وی به ربوبیت الله متعال می‌باشد، که در اینصورت وی معتقد است که الله عزوجل پروردگار و رب هر چیز و مالک و خالق و مدبر آن است، در اینصورت است که وی موحدی یکتاپرست در برابر الله عزوجل می‌باشد.

سپس تمامی این‌ها را به طور خلاصه در جایی دیگر از رساله‌ی ارزشمند «العبودیه» ذکر کرده و می‌گوید: لب و اساس دین دو اصل می‌باشد: یکی آنکه جز الله عزوجل را عبادت نکنیم و دیگر آنکه او را جز با آنچه که تشریح کرده نپرستیم، یعنی او را با

بدعت‌ها عبادت نکنیم، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الكهف: ۱۱۰] «پس هرکس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند، و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد».

و این محقق گردانیدن شهادتین می‌باشد، گواهی دادن به اینکه هیچ معبود به حقی جز الله عزوجل نیست و گواهی دادن به آنکه محمد ﷺ فرستاده‌ی الله متعال است. پس اصل اول آن است که جز الله عزوجل را عبادت نکنیم، و اصل دوم آن است که محمد ﷺ فرستاده‌ی الله متعال و مبلغ از جانب اوست. پس بر ما لازم است که خبرش را تصدیق و از امرش اطاعت کنیم.

سپس می‌گوید: و این دین اسلام است که الله عزوجل اولین و آخرین پیامبران را با آن فرستاده است و آن دینی است که الله عزوجل جز آن را از احدی قبول نمی‌کند. و آن حقیقت عبادت برای پروردگار جهانیان می‌باشد.

از خلال این عرض با شتاب، واضح گردید که توحید ربوبیت به تنهایی برای محقق گرداندن توحیدی که صاحبش را در دنیا و آخرت نجات می‌دهد، کافی نیست. چرا که مشرکین بدان اقرار می‌کردند و بلکه در زمان مشکلات و سختی‌ها، دعا را نیز خالصانه برای الله عزوجل قرار می‌دادند. همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾ [العنكبوت: ۲۵] «هنگامی که (مشرکان) سوار کشتی می‌شوند (و ترس و نگرانی بدیشان دست می‌دهد) خالصانه و صادقانه الله را به فریاد می‌خوانند (و غیر او را فراموش می‌گردانند). سپس هنگامی که الله آنان را نجات داد و سالم به خشکی رساند، باز ایشان شرک می‌ورزند (و به انبازهایی برای الله معتقد می‌شوند)».

الله عزوجل بر من و تو رحم کند، حال که این مساله را دانستی، بدان که حتما بایستی به همراه اقرار به توحید ربوبیت، توحید الوهیت نیز باشد که انجام انواع عبادات ظاهری

و باطنی به همراه دو رکن اساسی آن، کمال تواضع و فروتنی و فرمانبرداری و کمال محبت، تنها برای الله عزوجل می‌باشد و یکسان است که آن عبادت قلبی باشد که مناط آن قلب است یا اینکه عبادتی قولی که متعلق به زبان است و یا اینکه عبادتی عملی که متعلق به جوارح و اعضا است، باشد یا اینکه عبادتی مالی که متعلق به اموال است، باشد. به طور خلاصه، پس توحید الوهیت عبارت است از محقق گرداندن معنای لا إله إلا الله و آنچه که کلمه‌ی طیبه از شروط بدان مقید است، همچون شرط علم، یقین، قبول، انقیاد، صدق، اخلاص و محبت. و این مساله‌ای است که انشاءالله به تفصیل در مورد آن سخن خواهیم گفت و آن اصل موضوع ما و اساس بحثمان می‌باشد؛ والله المستعان.

۳- توحید اسماء و صفات:

این نوع توحید عبارت است از یگانه شمردن الله عزوجل در اسماء و صفاتش، بدین گونه که بنده به آنچه که الله عزوجل از اسامی و صفات برای خود در کتابش یا اینکه فرستاده‌اش برای او ثابت کرده، بر وجهی که مقصود الله و رسولش می‌باشد و بر وجهی که لایق و شایسته‌ی الله عزوجل است، بدون ثابت کردن مثل و ماندی برای الله عزوجل در اسماء و صفاتش، ایمان بیاورد؛ چرا که ثابت کردن مثل و ماندی برای الله عزوجل شرک به او می‌باشد.^۱

توحید اسماء و صفات باب بزرگی از ابواب توحید بوده و مطلقاً از شریف‌ترین علوم می‌باشد و برآستی چراکه نباشد؟ درحالی‌که آن علمی است که متعلق به ذات الله عزوجل و شناخت اسماء نیکویش و صفات بلند مرتبه‌اش می‌باشد؛ معرفت و شناختی که شرک و تعطیل و تشبیه و تمثیل و بدعت و تاویل را باطل و نابود می‌کند.

پاک است الله با عظمت و بزرگواری؛ چه قدم‌هایی که در این مقام لغزیده‌اند، و چه اذهانی که در این مورد گمراه شده و چه قلم‌هایی که در این علم کافر شده‌اند.

از الله عزوجل می‌خواهیم که ما و شما را فهم و فرمانبرداری روزی کند. در این جا در صدد سخن گفتن از این قسم با عظمت از توحید، به صورت مفصل و مبسوط نیستیم، چه که جایگاه بحث تفصیلی این مساله، کتب عقیده‌ای که علمای گرامی ما نوشته‌اند، می‌باشد؛ ولی من تلاش کردم تا برخی از قواعد روشنگری که در فهم این مبحث مهم از اسماء و صفات، ضروری است در اختیارت قرار دهم.

قاعده‌ی اول:

الله متعال بر من و تو رحم کند، بدان که اسماء نیکوی الله عزوجل عبارتند از اسمائی که الله متعال برای خود اثبات کرده و بنده و فرستاده‌اش محمد ﷺ برای او اثبات کرده و همه‌ی مومنین بر آنها ایمان دارند. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۰] «الله دارای زیباترین نام‌ها است (که بر بهترین معانی و کاملترین صفات دلالت می‌نمایند. پس به هنگام ستایش یزدان و درخواست حاجات خویش از خداوند سبحان) او را بدان نام‌ها فریاد دارید و بخوانید، و کسانی را که در نام‌های الله به تحریف دست می‌یازند، (و واژه‌هایی به کار می‌برند که از نظر لفظ یا معنی، منافی ذات یا صفات خداوند است)، واگذارید، آنان کیفر کار خود را خواهند دید».

و نیز می‌فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾ [الإسراء: ۱۱۰] «بگو: (خداوند را) با «الله» یا «رحمن» به کمک طلبید (فرقی نمی‌کند، و خداوند را به نام‌ها و صفات متعدّد به فریاد خواندن، مخالف توحید نیست) خداوند را به هر کدام (از اسماء حسنی) بخوانید (مانعی ندارد و تعداد اسماء نشانه تعدّد مُسمّی نیست (و او دارای نام‌های زیبا است (که هر یک مُعرّف کاری از کارها و بیانگر زاویه‌ای از کمالات یزدان جهان است)».

و می‌فرماید: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾ [طه: ۸] «او الله است و جز او

معبود به حقی نیست. او دارای نام‌های نیکو است».

و می‌فرماید: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلِيمٌ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿٢٢﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢٣﴾ هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٤﴾﴾ [الحشر: ۲۲-۲۴] «الله کسی است که جز او پروردگار و معبودی نیست. آگاه از جهان نمان و آشکار است (و ناپیدا و پیدا در برابر دانشش یکسان است). او دارای مرحمت عامه (در این جهان، در حق همگان)، و دارای مرحمت خاصه (در آن جهان، نسبت به مؤمنان) است. الله کسی است که جز او پروردگار و معبودی نیست. او فرمانروا، منزّه، بی‌عیب و نقص، امان دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند چیره، بزرگوار و شکوهمند، و والامقام و فرازمند است. خداوند دور و فراتر از چیزهائی است که انباز او می‌کنند. او خداوندی است که طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است. دارای نام‌های نیک و زیبا است. چیزهائی که در آسمان‌ها و زمین هستند، تسبیح و تقدیس او می‌گویند، و او چیره کار بجا است».

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا، مِائَةٌ إِلَّا وَاحِدًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَهُوَ وَثَرٌ يُجِبُّ الْوِثْرَ!». «الله عزوجل ۹۹ اسم دارد، یعنی یکی کمتر از صد، هر کس که آن‌ها را حفظ نماید، وارد بهشت می‌شود. و الله عزوجل فرد است و فرد را دوست دارد».

قاعده‌ی دوم:

اسماء الله عزوجل منحصر در ۹۹ اسم مذکور در حدیث ابوهریره رضی الله عنه نمی‌باشند، بلکه

۱- أخرجه البخاري: كتاب الدعوات، باب لله مائة اسم غير واحدة (۶۴۱۰) ومسلم في الذكر والدعاء باب في أسماء الله تعالى وفضل من أحصاها (۲۶۷۷).

اسماء دیگری وجود دارد که هیچ فرشته‌ی مقرب و هیچ پیامبر فرستاده شده‌ای آن‌ها را نمی‌داند، لذا جز الله عزوجل، کسی آن اسم‌ها را نمی‌داند، و دلیل این مطلب حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنه است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مَا أَصَابَ أَحَدًا قَطُّ هَمٌّ وَلَا حَزَنٌ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ، ابْنُ عَبْدِكَ، ابْنُ أُمَّتِكَ، نَاصِيَتِي بِيَدِكَ، مَا ضِيقَ فِي حُكْمِكَ، عَدْلٌ فِي قَضَائِكَ، أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ سَمِيَتْ بِهِ نَفْسُكَ، أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ، أَوْ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ، أَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ رَبِيعَ قَلْبِي، وَنُورَ صَدْرِي، وَجَلَاءَ حُزْنِي، وَذَهَابَ هَمِّي، إِلَّا أَذْهَبَ اللَّهُ هَمَّهُ وَحُزْنَهُ، وَأَبْدَلَهُ مَكَانَهُ فَرِحًا». «به هیچ کس هم و غمی اصابت نمی‌کند مگر اینکه اگر این دعا را بخواند، الله عزوجل هم و غم او را برطرف کرده و فرج و گشایش جایگزین آن می‌کند.

پروردگارا، من بنده‌ی تو هستم، و فرزند مرد و زنی از بندگان تو هستم سرنوشت من به دست توست که از (درگاه) حکم تو گذشته و از (مشیت) عدالت تو اقتضا شده است. پروردگارا، به حق تمامی اسامی که خود آن‌ها را بر خود نهاده‌ی یا آن‌ها را به یکی از مخلوقات آموختی یا اینکه آن‌ها را در کتابت آوردی و یا اینکه آن را در علم غیب نزد خودت باقی گذاشتی، از تو می‌خواهم که قرآن را بهار قلبم و نور سینه‌ام و روشنی و برطرف کننده‌ی غم و اندوهم قرار دهی». عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: گفته شد: یا رسول الله! آیا آن را به دیگران تعلیم و آموزش ندهیم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بَلَى، يَنْبَغِي لِمَنْ سَمِعَهَا أَنْ يَتَعَلَّمَهَا». «آری، برای کسی که آن را شنیده، شایسته است تا آن را به دیگران تعلیم دهد»^۱. و گواه ما در این حدیث مبارک، این سخن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد

۱- أخرجه أحمد (۱/۳۹۱، ۴۵۲) وابن أبي شيبة في مصنفه (۶/۴۰) (۲۹۳۱۸) والطبراني في الكبير (۱۰/۱۶۹) والحاكم في المستدرک (۱/۶۹۰) وقال: صحيح على شرط مسلم، إن شرط مسلم من إرسال عبدالرحمن بن عبدالله عن أبيه فإنه مختلف في سماعه عن أبيه. وابن حبان في صحيحه (۹۷۲) وأبو يعلى (۵۲۹۷) والبيهقي في الدعوات (۱۵۵) وصححه الألباني في الصحيحة (۱۹۹) وقال بعد ما

که فرمودند: «أَوْ اسْتَأْثَرْتُ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ» «یا اینکه آن را در علم غیب در نزد خود باقی گذاشتی».

در باب معین بودن اسماء الحسنی شیخ الاسلام ابن تیمیه در مجموع الفتاوی^۱ می‌گوید: معین بودن اسماء الحسنی به اتفاق دانایان و آگاهان از احادیث رسول الله ﷺ، از کلام رسول الله ﷺ ثابت نمی‌باشد. و می‌گوید^۲: در مورد تعیین ۹۹ اسم (که این اسامی چه اسمائی هستند) حدیث صحیحی از رسول الله ﷺ وارد نشده است و مشهورترین آنچه که در نزد مردم می‌باشد، حدیث ترمذی است^۳ که ولید بن مسلم از شعیب بن ابی حمزه روایت کرده است و حفاظ اهل حدیث می‌گویند: آن زیاده‌ای است که ولید بن مسلم از شیوخ اهل حدیث جمع کرده است؛ و در این مورد حدیث ضعیف دیگری می‌باشد، که از این حدیث ضعیف‌تر است که ابن ماجه آن را روایت کرده است^۴ و نیز غیر از این روایات از برخی از سلف روایات دیگری نیز ذکر شده است.

حافظ ابن کثیر می‌گوید^۵: و آنچه که گروهی از حفاظ بدان تکیه و اعتماد کرده‌اند، آن است که یک یک شمردن اسماء الحسنی در این حدیث (توسط راوی) درج شده است (و در حقیقت جزء متن حدیث نمی‌باشد).

أورد له شاهداً: وجمله القول إن الحديث صحيح من رواية ابن مسعود وحده، فكيف إذا انضم إليه أبي

موسی رضی الله عنه وقد صححه شیخ الإسلام ابن تیمیه وتلميذه ابن القيم.

۱- الفتاوی من مجموع ابن قاسم (۶/۳۸۲).

۲- مجموع الفتاوی (۲۲/۴۸۲).

۳- برقم (۳۵۰۷) وراجع في ذلك الضعيفه (۲۵۶۳) وضعيف الجامع (۱۹۴۵).

۴- برقم (۳۸۶۱).

۵- تفسير ابن کثیر سورة الاعراف (۲/۲۸۵).

قاعده‌ی سوم:

بدان که برخی از اسماء الله عزوجل جز با ذکر مقابل آن بر او جل جلاله اطلاق نمی‌گردد، چرا که اگر اینگونه اسامی بدون ذکر اسم مقابل آن بر الله عزوجل اطلاق گردد، گمان نقص در حق الله متعال می‌شود. این دسته اسامی عبارتند از: المعطي المانع، الضار النافع، القابض الباسط، المعز المذل، الخافض الرافع.

بنابراین بر الله عزوجل اسم المانع، الضار، القابض، المذل، الخافض، هر یک به تنهایی اطلاق نمی‌گردد بلکه حتماً بایستی با اسم مقابل آن یکجا به کار رود. چرا که در وحی جزا اینگونه بر آن اطلاق نشده است. و اسم «المنتقم» از این دسته می‌باشد که در قرآن جز مضاف با «ذو» نیامده است، همچون اینکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ﴾^۱ [آل عمران: ۴] یا اینکه مقید بر مجرمین ذکر شده است، همچون اینکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾^۲ [السجدة: ۲۲].

قاعده‌ی چهارم:

اسماء الله عزوجل، حق بوده و بر حقیقتشان می‌باشند و سه نوع دلالت تطابقی، تضمینی و التزامی دارند. به عنوان مثال، اسم الله عزوجل «الرحمن» بر ذات حق جل جلاله دلالت دارد، که این دلالت تطابقی می‌باشد و به صفت رحمت نیز دلالت دارد که این دلالت تضمینی می‌باشد و نیز بر حیات و سایر صفات کمال دلالت دارد که این دلالت التزامی می‌باشد، و سایر اسماء الله عزوجل نیز اینچنین می‌باشند.^۳

۱- بی‌گمان خداوند چیره (بر هر کاری بوده و از کافران و بزهکاران) انتقام گیرنده است.

۲- ما از مجرمان انتقام می‌گیریم.

۳- انظر: المعارج القبول في أسماء الحسنی (۱/۱۱۸).

۴- المصدر السابق (۱/۱۱۹). اسماء حسنی الهی بر سه نوع دلالت دارد:

قاعده‌ی پنجم:

اسماء الله عزوجل مخلوق نمی‌باشند و با اسماء مخلوقات مقایسه نمی‌شوند. چرا که اسماء مخلوقات، مخلوق بوده و غیر حقیقی بوده و اسماء آنها همان صفات آنها نمی‌باشد، بلکه مخالف با صفاتشان می‌باشد، به گونه‌ای که گاهی شخصی حکیم نامیده شده، در حالی که جاهل است و نیز کریم نامیده شده در حالی که بدجنس و پست است و صالح نامیده شده در حالی که بدکار است، و عزیز نامیده شده در حالی که حقیر است و سعید نامیده شده در حالی که بدبخت است، و محمود نامیده شده در حالی که مذموم

الف) دلالتی مطابق بر ذات که همان دلالت انطباق می‌باشد که عبارت است از اینکه لفظ مذکور بر ذات مسمی دلالت نماید، مانند دلالت اسم الرحمن بر ذات الله عزوجل.

ب) دلالتی متضمن صفات مشتق شده از آنها، که این دلالت ضمنی می‌باشد که عبارت است از اینکه لفظ مورد نظر به صورت ضمنی بر معنایش دلالت نماید. مانند دلالت اسم الرحمن بر صفت رحمت.

ج) دلالتی ملتزم صفاتی که از آن مشتق شده‌اند که دلالت التزامی نام دارد، و عبارت است از اینکه لفظ مذکور بر چیز دیگری دلالت نماید. مانند دلالت اسم، الرحمن بر سایر صفات الله عزوجل. در این زمینه ابن قدامه انواع دلالات را برای لفظ خانه مثال زده است: این لفظ بر حقیقت خانه و منزل دلالت دارد (دلالت انطباقی) نیز این لفظ به صورت ضمنی بر سقف خانه دلالت می‌کند (دلالت ضمنی) و همچنین لزوماً به دیوارهای آن خانه دلالت دارد (دلالت التزامی). رک ابن قدامه آثاره الاصولیه قسمت دوم ص ۱۴. ابن قیم نیز اینگونه بیان می‌کند که هر اسم از اسماء الله عزوجل دلالتی انطباقی بر ذات و صفت دارد، همچنین بر یکی از آنها به صورت ضمنی دلالت می‌کند و نیز بر صفتی دیگر لزوماً دلالت می‌نماید. بدائع الفوائد ۱/۶۲. فراهایی از عقیده‌ی اهل سنت و جماعت ص ۶۸.

[لازم به ذکر است که مترجم در هر مبحثی که احیاناً نیاز به توضیح و تشریح بیشتری بوده با ذکر منبع مطالبی را در پاورقی و یا متن افزوده است که به همگی آنچه از جانب مترجم افزوده شده است در پاورقی اشاره شده است] (مترجم)

است و گاهی حنظله (گیاهی تلخ) نامیده شده در حالی که اینچنین نیست، و نیز علقمه (تلخ) نامیده شده در حالی که چنین نیست.

ولی برای الله عزوجل اسماء جلال و صفات کمالی می‌باشد که چیزی از اسمائش مخالف با صفاتش نیست. و نیز چیزی از صفاتش مخالف با اسماء او نیست، و هر کس ادعا کند که صفتی از صفات الله عزوجل مخلوق یا غیر حقیقی و مستعار است در حقیقت کافر گشته و از حق روی گردانده است. چرا که اگر بگویی الله پس او الله است و اگر بگویی الرحمن پس او الرحمن و همان الله است و اگر بگویی حکیم، حمید، علیم، مجید، جبار، متکبر، جبار، قاهر، قادر، او نیز اینچنین است و او همان الله عزوجل می‌باشد. اسمی که برای اوست مخالف با صفتش نمی‌باشد، و صفتی که برای اوست نیز مخالف با اسمش نمی‌باشد، پیوسته این چنین بوده و هست؛ قبل از مخلوقین، خالق بوده و قبل از روزی خورندگان روزی دهنده و رازق بوده و قبل از علوم، عالم بوده و قبل از اینکه صوت مخلوقات را بشنود، شنوا بوده است. الله عزوجل از هر مثل و مانند و شبیهی پاک و منزه می‌باشد. هیچ مثل و مانند و ند و ضدی برای او نیست، ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱] «هیچ چیز همانند او نیست و اوست که شنوا و بیناست».

قاعده‌ی ششم:

در قرآن کریم، افعالی وارد شده که الله عزوجل آن‌ها را برای خود بر سبیل جزای عادلانه و مقابله و رویارویی اطلاق کرده‌اند، که در واقع با توجه به سیاقی که در آن قرار دارند، مدح و کمال می‌باشد، ولی جایز نیست که اسمائی برای الله عزوجل از آن‌ها مشتق گرفته شود. و نیز جایز نیست که در غیر سیاق آیات بر الله عزوجل اطلاق گردند. همچون اینکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۵۴] و نیز می‌فرماید: ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ﴾ [التوبة: ۶۷] و نیز می‌فرماید: ﴿وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَٰئِطِينِهِمْ﴾

قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ ﴿١٤﴾ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ ﴿البقرة: ۱۴-۱۵﴾ و مانند این آیات.

بنابراین، جایز نیست که بر الله عزوجل اسامی همچون مخادع، ماکر، ناس، مستهزی، و مانند این‌ها اطلاق گردد. برآستی که الله عزوجل بسیار بلند مرتبه‌تر از آن است که چنین اسامی بر او اطلاق گردد. و نیز مطلقاً گفته نمی‌شود: الله عزوجل استهزاء می‌کند و خدعه و مکر می‌کند و فراموش می‌کند، بلکه الله عزوجل بسیار بلند مرتبه‌تر و بزرگوarter از آن می‌باشد.

ابن قیم رحمته الله می‌گوید: الله عزوجل خویش را مطلقاً به کید و مکر و خداع و استهزاء، توصیف نکرده است و این در اسماء نیکویش داخل نمی‌باشد و مصنفین جاهلی که در شرح اسماء الحسنی گمان می‌کنند که الماکر، الخادع، المستهزی، الکائد از اسماء الله عزوجل می‌باشد، در حقیقت لب به سخن بسیار بزرگی گشوده‌اند که انسان از شنیدن آن به لرزه می‌آید، و نزدیک است که گوش‌ها در هنگام شنیدن آن، کر شود و این جاهل بدان مغرور گشته که الله عزوجل این افعال را به خویشتن اطلاق کرده و بدین ترتیب اسمائی را از آن مشتق کرده است؛ در حالی که تمامی اسماء الله عزوجل نیکو و زیبا می‌باشند. و این اسماء را در اسماء الحسنی داخل کرده است و آن‌ها را مقرون به «الرحیم، الودود، الحکیم، الکریم» کرده است و این جهل بزرگی است؛ چرا که این افعال مطلقاً مورد مدح و ستایش نمی‌باشند بلکه در موضعی مدح شده و در موضعی دیگر مذموم می‌باشند. بنابراین اطلاق این افعال به طور مطلق بر الله عزوجل جایز نمی‌باشد. سپس ابن قیم رحمته الله می‌گوید: «مقصود آنست که الله عزوجل خویش را به کید و مکر و خداع توصیف نکرده مگر بر وجه مجازات برای کسانی که به ناحق مرتکب چنین کارهایی شده‌اند. و پر واضح است که مجازات کردن افرادی که چنین اعمالی را مرتکب شوند، برای بندگان نیز حسنه و نیک قلمداد می‌شود، چه رسد به اینکه مجازات کننده الله

عزوجل باشد؟!^۱

قاعده‌ی هفتم:

این قاعده از قواعد مهم می‌باشد که چکیده‌ای از مطالبی که امام شنیطی رحمته الله در رساله‌ی ارزشمندشان «الأسماء و الصفات نقلا وعقلا» ذکر کرده‌اند، می‌باشد. آنجایی که می‌گوید^۲: بدانید که فرو رفتن و تعمق بیش از حد در بحث آیات صفات و کثرت سوال پرسیدن در این موضوع از بدعاتی است که سلف صالح امت نسبت بدان کراهت داشتند. و بدانید که قرآن کریم در مبحث آیات صفات بر سه اصل اساسی تمرکز کرده است که هر کس بر تمامی آن‌ها توجه داشته باشد، به صواب دست یافته و بر اعتقادی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب گرامی ایشان و سلف صالح امت بودند، نائل می‌گردد، و هر کسی در یکی از این سه اصل اساسی اختلال وارد کند، قطعاً گمراه شده است. اما این اصول سه گانه:

۱- منزله دانستن الله عزوجل از تشبیه کردن صفاتش به صفات مخلوقین: و این اصلی است که کلام الله عزوجل بدان دلالت دارد.

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱] «هیچ چیز همانند او نیست».

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ [الإخلاص: ۴] «و کسی همتا و همگون او نمی‌باشد».

﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ﴾ [النحل: ۷۴] «پس برای الله شبیه و نظیر قرار ندهید».

۲- ایمان بدانچه که الله عزوجل خویش را بدان وصف کرده است، چرا که کسی وجود ندارد که الله عزوجل را توصیف کند که عالم‌تر از الله عزوجل به الله

۱- بتصرف یسیر جدا من المعارج (۱/۸/۱) وما بعدها وانظر طریق المهجرتین (۴۸۶) والبدائع الفوائد (۱/۱۶۹) والمدارج (۳/۴۱۵).

۲- ص ۲، ۳۷.

عزوجل باشد. ﴿عَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۱۴۰] «بگو: آیا شما بهتر می دانید یا الله؟» و نیز ایمان آوردن به آن چه که رسول الله ﷺ، الله عزوجل را بدان وصف کرده اند؛ چرا که هیچ کس بعد از الله عزوجل، در توصیف الله متعال عالم تر از رسول الله ﷺ نمی باشد، کسی که الله متعال در حق او می فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴] «و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید. آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی الله بدو) وحی و پیام می گردد».

۳- دست شستن از طمع در ادراک کیفیت ذات الله عزوجل؛ چرا که درک حقیقت و کیفیت آن محال می باشد. الله متعال می فرماید: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۰] «ولی [انسانها] از آفریدگار آگاهی ندارند».

قاعده‌ی هشتم:

اسماء الله عزوجل، توفیقی می باشند، یعنی اجتهادی نیستند و در این مورد مجالی برای عقل نمی باشد؛ بر این اساس است که واجب است در آنچه که در کتاب و سنت آمده، توقف شود، و نه بدان چیزی اضافه و نه از آن چیزی کم شود؛ چرا که برای عقل امکان ادراک آنچه از اسماء که الله عزوجل مستحق آن است، وجود ندارد. بنابراین، توقف بر آنچه که در نص وارد شده است، واجب می باشد؛ الله عزوجل می فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عِنْدَهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۶] «از چیزی دنباله روی مکن که از آن ناآگاهی. بی گمان (انسان در برابر کارهایی که) چشم و گوش و دل (و سایر اعضا دیگر انجام می دهند) مورد پرس و جوی از آن قرار می گیرد».

و نیز می فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ ۖ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا ۚ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾

[الأعراف: ۳۳] «بگو (ای پیامبر) که: خدای من هرگونه اعمال زشت را چه در آشکار و چه در پنهان و گناهکاری و ستم به ناحق و شرک ورزیدن به الله را که برای آن هیچ دلیلی ندارید و اینکه چیزی را که نمی‌دانید از روی جهالت و ناآگاهی به الله نسبت دهید، حرام کرده است».

توقف در اسماء الله عزوجل واجب می‌باشد چراکه نام نهادن اسمی بر الله عزوجل که الله متعال خود را بدان نام ننهاد، یا انکار اسمی که الله متعال خود را بدان نام ننهاد، جنایت در حق الله عزوجل می‌باشد، لذا در این مورد ادب را رعایت کردن و کفایت به آنچه که در نص وارد شده، واجب می‌باشد^۱.

قاعده‌ی نهم:

این قاعده مطلقاً از مهم‌ترین قواعد می‌باشد که عبارت است از: وجوب ایمان به تمامی آیات اسماء و صفات و احادیثی که در این مورد وارد شده است، بدون تحریف کردن الفاظ یا معانی آنها و نیز بدون تعطیل یا کیفیت قائل شدن و تمثیل کردن. بنابراین اگر الله عزوجل سینهات را برای این حق گشوده است، پس آن را لازم بگیر، چرا که تو بر اعتقادی هستی که سلف صالح امت علیهم‌السلام بر آن بوده‌اند.

برادر عزیز! اینک به توضیح این شروط توجه کن:

۱- ایمان داشتن به اسماء و صفات بدون تحریف الفاظ و معانی آنها: در شگفتی از کسانی که اراده‌ی نفی صفات را داشته و شروع به تحریف کلام از جایگاه خود کرده و لفظ را بر معنایی حمل می‌کنند که احتمال آن را ندارد، تا اینکه بدین وسیله با آنچه که عقل قاصر با آن موافقت دارد، برسند!! همچون آنهایی که اراده‌ی نفی صفت کلام را دارند و لفظ جلاله‌ی الله را نصب می‌دهند ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾^(۱۶۱)

۱- القواعد المثلی فی صفات الله وأسائه الحسنی للشیخ محمد بن صالح العثیمین (ص ۱۸، ۱۹) ط. مکتبه العلم.

[النساء: ۱۶۴] تا اینکه بگویند کلام از جانب موسی علیه الصلاة والسلام بوده است، ولی نمی‌دانند که با این کلام الله عزوجل چه کنند، که می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ﴾^۱ [الأعراف: ۱۴۳] چرا که این آیه‌ای است که تقدیم و تاخیر و تحریف و تاویل نمی‌پذیرد.

جهم بن صفوان - که از جانب الله عزوجل آنچه که مستحق آنست بر وی مترتب گردد - بر آن، آنچه را که موجب خراب‌تر شدن کار شده، افزوده و با جرات در مورد این کلام الله عزوجل ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾^۲ [طه: ۵] می‌گوید: اگر راهی پیدا می‌کردم که این آیه را از مصحف حک می‌کردم، قطعاً آن را پاک می‌کردم. تا بدین ترتیب معنای «استوی» را به استیلاء و غلبه یافتن، تبدیل کند. در حالی که این تبدیل، نفی صفت استواء بر کیفیتی که اراده‌ی پروردگار آسمان‌ها و زمین برآنست، می‌باشد، این تحریف لفظی بود.

اما تحریف معنوی: همچون اینکه لفظ «نفسه» را در کلام الله عزوجل، به [الغیر] تاویل کرده‌اند، و گمان کرده‌اند که اضافه‌ی آن به الله عزوجل از قبیل اضافه‌ای که در بیت الله و ناقه الله هست، می‌باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾^۳ [طه: ۴۱] و نیز می‌فرماید: ﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾^۴ [آل عمران: ۲۸] که با این تاویل فاسد معنای ﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ اینگونه می‌باشد، یعنی الله عزوجل شما را از غیر خودش، بر

۱- هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت.

۲- خداوند مهربان بر بالای عرش است.

۳- أخرجه البخاري، في خلق أفعال العباد (۵۸) وعبدالله بن أحمد في السنة (۱۹۰) وصحح الألباني في مختصر

العلوص ۷۵.

۴- و تو را برای خویش پرورده‌ام.

۵- خدا شما را از خودش می‌ترساند.

حذر می‌دارد، و معنای ﴿وَأَصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾ «اینگونه می‌باشد: یعنی تو را برای غیر خود برگزیدم».

و لفظ «الید» را به نعمت تاویل کرده‌اند، آنجا که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾^۱ [المائدة: ۶۴] که در اینصورت معنای آیه چنین است: بلکه در هر دو نعمت الله عزوجل باز است. و بدین ترتیب جز دو نعمت را برای الله عزوجل ثابت نکرده‌اند. در حالی که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾ [إبراهیم: ۳۴] «و اگر بخواهید نعمت‌های الله را بشمارید (از بس که زیادند) نمی‌توانید را شمارش کنید».

این روششان در مورد تمامی نصوص اسماء و صفات می‌باشد. شکر و ستایش الله عزوجل را به جا می‌آوریم که ما را به سوی حق هدایت کرد و از او می‌خواهیم که ما را بر هدایت بمراند؛ براستی که او عهده دار آن می‌باشد.

۲- به اسماء و صفات بدون تعطیل آن‌ها ایمان داریم:

یعنی: صفات کمالی را که این اسماء جلیل برای الله عزوجل اقتضا می‌کند، نفی و رها نمی‌کنیم. همچون صفت «استواء، الکمال، المجدی، السمع، البصر» و غیر این‌ها [علو و ارتفاع، کمال، آمدن، شنوایی و بینایی و غیره]

۳- بدون قائل شدن به کیفیتی برای اسماء و صفات، بدانها ایمان داریم:

بدین سبب نمی‌گوییم: مثلاً استواء الله عزوجل بر عرش، با فلان کیفیت یا با فلان هیئت می‌باشد. و یا اینکه نمی‌گوییم که الله عزوجل هر شب با فلان کیفیت یا فلان صفت به آسمان دنیا نزول می‌کند، یا اینکه در مورد فلان کیفیت سخن نمی‌گوییم، چرا که سخن گفتن در مورد کیفیت این صفات، غلو و دروغ بستن به الله عزوجل به ناحق می‌باشد، چراکه کسی جز الله متعال از ذات الله متعال آگاه نیست، و اگر شناخت این مساله برای بندگان شایسته می‌بود، قطعاً الله و رسولش ﷺ آن را بیان می‌فرمودند، همانطور که الله

۱- بلکه هر دو دست او باز است.

متعال می فرماید: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾ [البقرة: ۲۵۵] «می داند آنچه را که در پیش روی مردمان است و آنچه را که در پشت سر آنان است (و مطلع بر گذشته و حال و آینده، و آگاه بر بود و نبود جهان است و اصلاً همه زمانها و مکانها در پیشگاه علم او یکسان است. مردمان) چیزی از علم او را فراچنگ نمی آورند جز آن مقداری را که وی بخواهد». و همچون اینکه می فرماید: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ «ولی [انسانها] از آفریدگار آگاهی ندارند. ما نیز تنها آنچه که امام مالک در مورد صفت استواء فرمودند، در مورد صفات الله عزوجل تکرار می کنیم». «الاستواءُ غَيْرُ مَجْهُولٍ، وَالْكَيفُ غَيْرُ مَعْقُولٍ، وَالْإِيمَانُ بِهِ وَاجِبٌ، وَالسُّؤَالُ عَنْهُ بِدَعَّةٌ». استواء مجهول نیست، و کیفیت آن در حیطه‌ی عقل نبوده و ایمان به آن واجب است و سوال کردن از کیفیتش بدعت است.

۴- به اسماء و صفات بدون تمثیل و تشبیه کردن آنها ایمان داریم:

یعنی بدون تشبیه چیزی از صفات الله عزوجل به صفات مخلوقاتش بر آنها ایمان داریم، چرا که او جل جلاله در اسماء جلال و صفات کمال از مشابَهت با مخلوقاتش منزّه می باشد: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱]. امام شافعی رحمته الله می گوید: برای الله عزوجل اسماء و صفاتی می باشد که در کتاب او جل جلاله آمده و پیامبرش صلی الله علیه و آله از آنها به امتش خبر داده است، و هیچ گنجایشی برای مخلوقات الله عزوجل نیست که حجت بر علیه آنها ارائه داده و آنها را رد کنند، چرا که قرآن با آن نازل گشته و از رسول الله صلی الله علیه و آله اخباری از طریق روایتِ راویان عادل و ثقه، به طور صحیح در این مورد وارد شده است؛ از اینرو اگر کسی پس از ثبوت حجت بر وی با آنها مخالفت کند، قطعاً کافر می باشد. اما قبل از ثبوت حجت برای وی، به سبب جهل

۱- أخرجه اللالكائي في شرح أصول اعتقاد أهل السنة (٦٦٤) والبيهقي في الاعتقاد (١١٩) وجود سند الحافظ في الفتح (٤١٧/١٣).

معذور می‌باشد، چرا که این علم با عقل و رویت و تفکر، درک نمی‌شود و کسی به سبب جهل بدان کافر نمی‌شود مگر پس از اینکه خبر به وی رسیده باشد. بنابراین، این صفات ثابت شده و تشبیه از آن‌ها نفی می‌گردد، همانطور که تشبیه در مورد ذات الله عزوجل نفی می‌شود.

از این روست که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

قاعده‌ی دهم:

زمانیکه این قواعد را دانستی، همچنین بدان، که الحاد در این باب بزرگ، بر سه دسته تقسیم می‌گردد^۱:

۱- الحاد مشرکین: که عبارت است از آنچه که ابن عباس و مجاهد در مورد این کلام الله عزوجل ﴿وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾ [الأعراف: ۱۸۰] می‌فرمایند: ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: الحاد ملحدین آنست که «الللات» را جزو اسماء الله عزوجل می‌دانند و مجاهد می‌گوید: الحاد ملحدین آنست که از اسم الله عزوجل «الللات» و از اسم العزیز «العزی» را مشتق کرده‌اند^۲. و همچنین از اسم «المنان» منات را مشتق کرده‌اند. بدین ترتیب مشرکان از آنچه که اسماء الله عزوجل بر آن بوده، عدول کرده و بت‌هایشان را به آن‌ها نامگذاری می‌کردند، و نیز بر اسماء الله متعال، اضافه و از آن‌ها کم می‌کردند.

۲- الحاد مشبهه: کسانی که برای صفات الله عزوجل کیفیت قائل شده و آن‌ها را به صفات مخلوقاتش که متضاد با صفات الله عزوجل بود، تشبیه می‌کردند. که این

۱- انظر «القواعد المثلی» (۲۵).

۲- تفسیر ابن کثیر (۲/ ۲۸۰) قلت: واثرا بن عباس ومجاهد عند الطبري في تفسيره (۱۵۵۰۲، ۱۵۵۰۳).

الحادشان با کلام الله عزوجل مردود می‌باشد، آنجا که فرمودند: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^(۱۱) و نیز فرمودند: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِءَ عِلْمًا﴾^(۱۲) [طه: ۱۱۰] و این الحاد، در مقابل الحاد مشرکین می‌باشد. به گونه‌ای که مشرکین مخلوق را همچون خالق قرار می‌دادند و این‌ها خالق سبحانه و تعالی را دقیقاً به منزله‌ی اجسام خلق شده، و با او کاملاً یکسان می‌دانند. پاک و منزّه است الله عزوجل از این امور.

۳- الحاد نفی کنندگان که بر دو نوع می‌باشند: دسته‌ای که اسماء الله متعال را بدون آنچه که از صفات کمال متضمن است، اثبات می‌کردند. و می‌گفتند: رحمن بدون رحمت و علیم بدون علم و حکیم بدون حکمت و.... و دسته‌ای دیگر به این اکتفا نکرده و بلکه علاوه بر آن اسماء و آنچه که بر آن دلالت می‌کنند، را نفی کرده‌اند درحالیکه همه‌ی این‌ها کفر می‌باشد. از الله عزوجل عافیت و سلامتی از این امور و خاتمه‌ای نیکو خواستاریم.^۱

قاعده‌ی یازدهم: آخرین قاعده

قاعده‌ی یازدهم عبارت است از اینکه چگونه با این اسماء جلیل و صفات کریم، الله عزوجل را عبادت کنیم؟ و چگونه به مقتضای آن عمل کرده و خود را به واجبات آن ملزم کنیم؟ و چگونه در معانی جلیلی که متضمن آن‌هاست و حقیقت‌های بزرگی که در آن‌ها نهفته است، توقف کنیم؟

بدون شک این همان مقصود می‌باشد، بنابراین، به عنوان مثال اسم «الرزاق» و معانی و مقتضاتی را که در بر دارد در نظر بگیر؛ اگر قلوب اطمینان حاصل کنند که رزق و روزی به دست علام الغیوب است، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي

۱- انظر: معارج القبول (۱/۱۲۸) وما بعدها.

الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلُّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿٦﴾ [هود: ۶]

«هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزی آن، بر عهده الله است (و الله روزی مناسب هر یک را در بحر و بر می‌رساند) و محلّ زیست (دوران حیات) و محلّ دفن (پس از ممات) او را می‌داند. همه این‌ها در کتاب روشنی (به نام لوح محفوظ، موجود و مضبوط) است.» و همانطور که می‌فرماید: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ﴿٢٢﴾ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ لَحَقِّ مِثْلٍ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ ﴿٢٣﴾﴾ [الذاریات: ۲۲-۲۳] «در آسمان، روزی شما است و نیز چیزهایی که بدان وعد و وعید داده می‌شوید. به خدای آسمان و زمین سوگند که این (مطلب، یعنی وقوع رستاخیز، حساب و کتاب، جزا و سزا، بهشت برای دینداران، و دوزخ برای بی‌دینان) حق است، درست همان گونه که شما سخن می‌گوئید (و سخن گفتن کاملاً برایتان محسوس است و درباره آن شک و تردیدی ندارید)».

و اگر مسلمانان بدانند که الله عزوجل کفار را روزی می‌دهد، آیا این گمان می‌رود که الله عزوجل کسی را که العزیز الغفار را به یگانگی پرستش می‌کند فراموش می‌کند که رزق دهد؟

پس اگر الله عزوجل را با این اسم جلیل عبادت کرده و مقتضیات آن را به منهجی متحرک در واقع مورد نظر با اخذ تمامی اسباب برای ابداع مادی در زمین بدون تنبلی با توکل همراه با یقین مطلق که رزقشان تنها به دست الله عزوجل می‌باشد، تبدیل کنند، قطعاً با گام‌هایی ثابت بر زمینی سفت و سخت، توقف می‌کنند و از اینجاست که تهدیدات شرقی و یاری و کمک غربی آن‌ها را ناراحت نمی‌گرداند!! چرا که آن‌ها در این هنگام، بر یقین مطلق می‌باشند که بر روی زمین نیرویی که بتواند، میان آن‌ها و رزق رازق صاحب شوکت و قدرت، حائل و مانع گردد، وجود ندارد. حال ظن و گمانت در مورد زمانی که ایشان مقتضیات باقی اسماء جلال و صفات کمال را محقق گردانند، چیست؟

و این مبحث اول یعنی: لا إله إلا الله..... نفی و اثبات، بود.

مبحث دوم: لا إله إلا الله..... ولاء و براء

همانطور که گذشت کلمه‌ی توحید با معنا و مفهوم شامل آن، از گستره زندگی بسیاری از مسلمانان غایب شده است، مگر آنکه الله عزوجل بدو رحم کند، و از میان معانی و مفاهیمی که با وجود دوری مردم از معانی این کلمه‌ی عظیم، از میانشان غایب و متلاشی گشته، مفهوم ولاء و براء می‌باشد. درحالیکه امکان ندارد کلمه‌ی توحید محقق گردد مگر با محقق گرداندن دوستی با الله و رسولش و مومنین، و بیزاری و براءت جستن از شرک و مشرکین؛ چرا که ممکن نیست در قلبی اقرار به توحید و اینکه آن دین الله عزوجل است، وجود داشته باشد و با این وجود، با آن دشمنی ورزد، و بداند که شرک همان کفر است و با آن دوستی کرده و از آن و اهلش با زبان و مال و دندان دفاع کند، و این از بزرگ‌ترین گناهان می‌باشد!

آری برای مومن دینی نمی‌باشد مگر با موالات و دوستی با اهل توحید و معادات و دشمنی با اهل کفر و گمراهی و بیزاری جستن از آنها؛ براستی که قضیه‌ی خطیر و مهمی است. قضیه‌ی ایمان و کفر است همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنَّهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [المائدة: ۵۱] «ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اولی آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هرکس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمره ایشان بشمار است. و شک نیست

که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند». به منظور روشن و واضح شدن موضوع بایستی که معنای لغتی و اصطلاحی ولاء و براء توضیح داده شود:

۱- معنای لغوی الولاء:

در لسان العرب^۱ اینگونه آمده است: «الولاء» به معنای نصرت و محبت و «الولی» به معنای صدیق و نصیر و «المولی» به معنای ناصر و محب و دوست دار و تابع می‌باشد و «ولایت» با فتحه در نسب و نصرت و برده آزاد شده به کار می‌رود. و موالات عبارت است از دوستی و محبت یک قوم به نسبت یکدیگر. امام شافعی رحمته الله در مورد این فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «من كنت مولاه فعلي مولاه»^۲ می‌گوید: مقصود از آن ولای اسلام می‌باشد. همچنان که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَأَنَّ الْكُفْرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ﴾ [محمد: ۱۱] «بدان سبب است که خداوند مولای مؤمنان است و کافران را مولایی نیست». و موالات (دوستی) ضد معادات (دشمنی) می‌باشد و دوست ضد دشمن می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿يَنَابِتِ إِلَيَّ إِخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا﴾ [مریم: ۴۵] «ای پدر! من از این می‌ترسم که عذاب سختی از سوی

۱- انظر: لسان العرب لابی منظور (۹/۴۰۷، ۴۰۸).

۲- لقد ورد هذا الحديث عن عشرة أنفس من الصحابة بل أكثر؛ فأخرجه أحمد (۴/۲۸۱) وابن ماجه في المقدمة (۱۱۶) عن البراء، وأخرجه أحمد (۵/۳۴۷) والنسائي في الكبرى (۸۱۴۵) عن بريدة، والترمذي كتاب المناقب، باب مناقب علي بن أبي طالب رضی الله عنه (۳۷۱۳) عن زيد بن أرقم ومن وجه آخر عن زيد بن أرقم عند أحمد (۴/۳۶۸) ووجه ثالث عند أحمد (۵/۳۷۰) وأخرجه ابن ماجه في المقدمة (۱۲۱) عن سعد بن أبي وقاص، وثم طرق أخرى للحديث، والحديث صححه العلامة الألباني في الصحيحة (۱۷۵۰) وصحيح الجامع (۶۵۲۳).

خداوند مهربان گریبانگیر تو شود (که آتش دوزخ است) و آن گاه همدم شیطان (در نفرین یزدان و عذاب سوزان) شوی».

تعریف اصطلاحی معنای ولاء:

در مفهوم شرعی تعاریف متفاوتی برای ولاء وارد شده است، که همگی آن‌ها پیرامون محبت و نصرت و همکاری، تقرب و اظهار دوستی می‌باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: «ولایت ضد عداوت می‌باشد و اصل ولایت، محبت و قرب، و اصل عداوت بغض و دوری می‌باشد. و گفته شده که ولی به سبب پی در پی انجام دادن طاعات و عبادات، ولی نام گرفته است. و معنای اول صحیح تر می‌باشد. و ولی نیز به معنای نزدیک می‌آید، گفته می‌شود: هذا یلی هذا، یعنی فلان چیز به فلان چیز نزدیک می‌باشد. پس زمانیکه ولی الله عزوجل کسی باشد که در آنچه الله عزوجل آن را دوست داشته و بدان راضی است، و یا به نسبت آن بغض داشته و خشم دارد، موافق و پیرو حق بوده و بدانچه الله متعال بدان راضی بوده، امر کرده و از آنچه به نسبت آن خشم دارد، نهی می‌کند، دشمن ولی او، در حقیقت دشمن او می‌باشد، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ ثُلُقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَةِ﴾ [الممتحنة: ۱] «دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید. شما نسبت بدیشان محبت می‌کنید و مودت می‌ورزید».

بدین ترتیب است که کسیکه با دوستان الله عزوجل دشمنی می‌ورزد، در حقیقت با خداوند متعال دشمنی ورزیده و هر کس که با خداوند متعال دشمنی ورزد در حقیقت با او به جنگ برخاسته است و براین اساس است که الله عزوجل در حدیث قدسی می‌فرماید: «مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ»^۲. «هر کس با دوستان من دشمنی ورزد

۱- الفتاوی، ۱۱/۱۶۱.

۲- أخرجه البخاري، كتاب الرقاق، باب التواضع (۶۵۰۲).

من با او اعلان جنگ می‌نمایم».

حافظ ابن کثیر رحمته الله در مورد این کلام الله عزوجل: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [التوبة: ۷۱] می‌گوید: یعنی برخی برخی دیگر را یاری و نصرت کرده و از یکدیگر حمایت می‌کنند همانطور که در حدیث صحیح آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «الْمُؤْمِنَ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا وَشَبَّكَ أَصَابِعُهُ». «مومنان به نسبت یکدیگر همچون اجزای یک ساختمان می‌باشند که موجب تقویت و استحکام یکدیگر می‌شوند، سپس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انگشتانشان را بین یکدیگر قرار دادند».

۲- معنی لغوی براء:

ابن الاعرابی می‌گوید: زمانی گفته می‌شود: فلانی بری شد که از چیزی رهایی یافته و یا از آن پاک و دور شود و یا اینکه عذر آورده و در مورد چیزی هشدار داد. و از این دسته است آنجا که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿بِرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ [التوبة: ۱] یعنی ترک معاهده و اعلام بیزاری. و براء و بری یکسان می‌باشند.

تعریف اصطلاحی معنای براء:^۲

عبارت است از: دوری و رهایی و دشمنی پس از بیم دادن و هشدار دادن و عذرآوردن.

به طور خلاصه: اصل ولاء محبت داشتن و اصل براء بغض داشتن می‌باشد، و صورت عملی مفهوم ولاء و براء، با تطبیق حقیقی عقیده‌ی توحیدی تحقق می‌پذیرد. «برای هیچ مومنی، دین اسلام جز با موالات با اهل توحید و دشمنی با اهل گمراهی و

۱- أخرجه البخاري، كتاب الصلاة، باب تشبيك الأصابع في المسجد وغيره (۴۸۱) ومسلم كتاب البر

والصلة والآداب، باب تراحم المؤمنين وتعاطفهم وتعاضدهم (۲۵۸۵)

۲- الولاء والبراء في الإسلام: محمد بن سعيد القحطاني ص ۹۰ دارالطبية.

بغض و بیزاری جستن از آن‌ها، صحیح نمی‌باشد.^۱

براستی در این عصر و زمان، خشم و اندوه قلب را در غیاب این مفهوم با شکوه از پهنه‌ی حیات بسیاری از مسلمانان، می‌فشارد. عصری که مفاهیم در آن آمیخته شده و مقیاس‌ها تبدیل گشته و موازین منقلب شده و قلوب در آن منقلب گشته است؛ چرا که ولاء و محبت برای دشمنان الله عزوجل باب گردیده و بسیاری از مسلمانان دستانشان را در دست کفار گذاشته و نهایت محبت و مودت و یاری و موالات را نثار ایشان کرده و از آن‌ها و مناهج و افکار و قوانینشان دفاع می‌کنند. عصری که در آن اهل توحید و ایمان رها شده است. و اخیراً آنچه که کار را خرابتر کرده، هذیان سرایی جاهلان ساده لوح و کسانی که منتسب به اسلام‌اند، می‌باشد که در این راستا ندای وحدت ادیان سه گانه اسلام و نصرانیت و یهودیت را تحت شعار، دین برای الله و وطن برای همه، سر داده‌اند. با وجودیکه می‌دانند یهودیان تورات را تحریف کرده و نصاری انجیل را تبدیل کرده‌اند. و گرنه دینی که همه‌ی پیامبران از جمله موسی و عیسی و محمد و تمامی برادرانشان از دیگر پیامبران با آن آمده‌اند، اسلام می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹] «بیگمان دین در پیشگاه الله اسلام است». اینگونه است که الله عزوجل، نوح علیه الصلاة والسلام را جز با اسلام مبعوث نکرده است الله عزوجل از نوح علیه السلام حکایت می‌کند که فرمود: ﴿وَأْمُرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [یونس: ۷۲] «فرمان یافته‌ام که از زمره (مسلمانان) تسلیم شدگان باشم».

و نیز ابراهیم علیه السلام را جز با اسلام مبعوث نکرده است، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ [۳۱] إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۳۲﴾ وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَبْنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۳۳﴾

[البقرة: ۱۳۰-۱۳۲] «چه کسی از آئین ابراهیم رویگردان خواهد شد مگر آن (نادانی) که خود را خوار و کوچک داشته و (انسانیت و عقل خویش را به بازیچه گیرد و ناچیز دارد؟) ما او را در این جهان برگزیدیم (و سبیل و رهبر دیگران کردیم) و او در جهان دیگر، از زمره شایستگان (مقرب درگاه الهی) است. آن گاه که پروردگارش (همراه با نمودن نشانه‌ها و آیات کونی و نفسی) بدو گفت: (به یگانگی الله اقرار کن و) اخلاص داشته باش. گفت: (اقرار کردم و سر بر آستان تو سائیدم و) خالصانه تسلیم پروردگار جهانیان گشتم. و ابراهیم فرزندان خود را به این آئین سفارش کرد، و یعقوب (نوه او نیز چنین کرد. هر کدام به فرزندان خویش گفتند: ای فرزندان من! خداوند، آئین (توحیدی اسلام) را برای شما برگزیده است. (پس به ما قول بدهید که یک لحظه هم از آن دوری نکنید) و نمیرید جز این که مسلمان باشید».

و نیز یعقوب علیه السلام را جز با اسلام مبعوث نکرده است، الله متعال می‌فرماید: ﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَاللَّهُ ءَابَاؤُكُمْ وَإِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۳﴾ [البقرة: ۱۳۳]

«آیا (شما یهودیان و مسیحیان که محمد را تکذیب می‌نمائید و ادعاء دارید که بر آئین یعقوب هستید) هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید (تا آئینی را بشناسید که بر آن مرد؟). آن هنگامی که به فرزندان خود گفت: پس از من چه چیز را می‌پرستید؟ گفتند: خدای تو، خدای پدران ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خداوند یگانه است و ما تسلیم (فرمان) او هستیم (و سر عبادت و بندگی بر آستانش می‌سائیم)».

و نیز الله عزوجل پیامبرش یوسف را جز با اسلام نفرستاده است، الله متعال می‌فرماید: ﴿رَبِّ قَدْ ءَاتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَعَلَّمْتَنِي مَا تَأْوِيلُ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴿۱۱﴾ [يوسف: ۱۰۱]» (یوسف رو به خدا کرد و گفت: پروردگار! (سپاسگزارم که بخش بزرگی) از حکومت به من داده‌ای و مرا از تعبیر خواب‌ها آگاه ساخته‌ای. ای آفریدگار آسمان‌ها و زمین! تو سرپرست من در

دنیا و آخرت هستی. (همه امور خود را به تو وامی گذارم و خویشتن را در پناه تو می دارم). مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق گردان.

و نیز الله عزوجل سلیمان علیه السلام را جز با اسلام نفرستاد، و این نامه اش به پادشاه سبا، کسی که آن را بر پیروانش در مملکتش خواند، می باشد: ﴿قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّ اتِّيَ الْقِيَّ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ ﴿۲۹﴾ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۳۰﴾ أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿۳۱﴾﴾ [النمل: ۲۹-۳۱] «(بلقیس) گفت: ای سران قوم! نامه محترمی به سویم انداخته شده است. این نامه از سوی سلیمان آمده است، و (سراغاز) آن چنین است: به نام خداوند بخشنده مهربان. برای این (نامه را فرستاده ام) تا برتری جوئی در برابر من نکنید، و تسلیم شده به سوی من آئید». و ملکه ی سبا در روزی که الله عزوجل سینه اش را برای پذیرفتن حق گشود، وارد اسلام شد. ﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۴۴﴾﴾ [النمل: ۴۴] «پروردگارا! من بر خود ستم کرده ام، و همراه با سلیمان تسلیم پروردگار جهانیانم».

و نیز الله عزوجل پیامبرش موسی علیه السلام را جز با اسلام نفرستاده است، الله عزوجل از او در کلامش حکایت می کند که فرمود: ﴿يَقَوْمِ إِن كُنتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُسْلِمِينَ ﴿۸۵﴾﴾ [یونس: ۸۴] «ای قوم من! اگر واقعاً به خدا ایمان دارید، بر او توکل کنید (و باید بر او توکل کنید) اگر (مسلمان بوده و) خود را بدو تسلیم کرده اید».

و نیز الله عزوجل پیامبرش عیسی علیه السلام را جز با اسلام نفرستاده است، الله متعال می فرماید: ﴿فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ حُنَّ أَنْصَارُ اللَّهِ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۵۱﴾﴾ [آل عمران: ۵۲] «ولی هنگامی که عیسی از ایشان احساس کفر (و سرکشی و نافرمانی) کرد، گفت: کیست که یاور من به سوی خدا (و برای تبلیغ آئین او) گردد؟ حواریون گفتند: ما یاوران (دین) خدائیم؛ (زیرا ما) به او ایمان آورده ایم؛ و (تو نیز) گواه باش که ما (مسلمان) مخلص و منقاد (اوامر او)

هستیم».

و نیز الله عزوجل جزء کامل کننده‌ی بنای انبیاء و بهترین تعبیر در پایان کار را جز با اسلام مبعوث نکرده است، الله عزوجل به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] «امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوار داشتن گام‌هایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم». و الله عزوجل بر او نازل فرموده که: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵] «و کسی که غیر از (آئین و شریعت) اسلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود، و او در آخرت از زمره زیانکاران خواهد بود».

بنابراین، اسلام دین اهل آسمان و اهل زمین می‌باشد، بلکه آن دین تمامی بشریت می‌باشد. با این وجود، آیا ممکن است که حق با باطل و کفر با ایمان، آمیخته شود در حالی که الله عزوجل که حکیم و خبیر است می‌فرماید: ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ [البقرة: ۱۲۰] «یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر این که از آئین (تحریف شده و خواست‌های نادرست) ایشان پیروی کنی. بگو: تنها هدایت الهی هدایت است. و اگر از خواست‌ها و آرزوهای ایشان پیروی کنی، بعد از آن که علم و آگاهی یافته‌ای (و با دریافت وحی الهی، یقین و اطمینان به تو دست داده است)، هیچ سرپرست و یاورى از جانب الله برای تو نخواهد بود (و الله تو را کمک و یاری نخواهد کرد)».

أُحِبُّ أَعْدَاءَ الْحَبِيبِ وَتَدْعِي حِبَالَهُ مَا ذَاكَ فِي الْإِمَّاكَانِ
و كَذَا تَعَادِي جَاهِدًا أَحْبَابَهُ أَيْنَ الْمَحَبَّةِ يَا أَخَا الشَّيْطَانِ

شرط المحبة أن توافق من تحب على محبته بلا نقصان
 فإن ادعيت له محبة مع خلافك ما يجب فأنت ذوبطان^۱
 آیا ادعای محبت رسول الله ﷺ را می‌کنی در حالیکه دشمنان او را دوست داری، و نیز باتمام توان با دوستانش مبارزه می‌کنی، این امکان ندارد؛ کجا این محبت است ای برادر شیطان. شرط محبت آن است که با کسی که او را دوست داری با آنچه که او دوست دارد موافق باشی، پس اگر ادعای دوستی او را داری، در حالیکه بر خلاف آنچه که او دوست دارد عمل می‌کنی، تو در باطل به سر می‌بری.

براستی مسلمان حقیقی کسی است که به جدایی کاملی میان او و کسی که بر روش و منهجی غیر از روش و منهج اسلام است، آراسته باشد. براستی جدایی میان هر مسلمانی و هر آنکه پرچم غیر از پرچم اسلام را برافراشته، واجب می‌باشد. براستی که مسلمان مامور بدانست که بین منهج الله عزوجل و هر منهج وضعی دیگری آمیختگی ایجاد نکند، نه در تصور اعتقادی و نه در نظام اجتماعی و نه در هیچ یک از شوون زندگی اش. و براستی که تفاوتهایی را که بین اسلام و کفر وجود دارد، امکان ندارد که با مطالعه و مدارا و فریب و نیرنگ، با یکدیگر در تلاقی قرار داد، و براستی کسانی که تلاش می‌کنند که این فاصله‌ی مصمم و قاطع را به اسم تسامح یا تقریب بین ادیان یا برخورد مسالمت آمیز، ذوب کنند، در فهمشان به نسبت دین اسلام و معنای تسامحی که اسلام آن را مقرر داشته و نیز برخورد مسالمت آمیزی که موافق با منهج قرآن کریم می‌باشد، دچار اشتباه شده‌اند.^۲ بنابراین مومنی که در عقیده‌اش صادق است، در واقع کسی است که عبادت و عبودیت را برای الله عزوجل خاص گرداند و از شرک و مشرکین و دشمنان الله عزوجل در هر مکان و زمانی بیزاری جسته و بلکه با بغض و کینه‌ی به نسبت آنها، از هر جنسی و در هر

۱- النونية لابن القيم ص ۱۷۱.

۲- الموالاة والمعادلة في الشريعة الإسلامية، محاسن بن عبدالله الجلعود (ج ۱ ص ۴۵، ۴۶).

مکانی و بر هر زبان که باشند، مادامیکه بر کفرشان مصر بوده و با پروردگارشان در جنگ و عناد می‌باشند به سوی الله عزوجل تقرب جوید. و محبت و دوستی را برای الله عزوجل و فرستاده‌اش و مومنان قرار دهد، از هر جنس و در هر مکانی و به هر زبانی که باشند، و با درد و رنج آن‌ها به درد آید و با خوشحالی آن‌ها خوشحال شود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِّنَ الْحَقِّ﴾ «ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید. شما نسبت بدیشان محبت می‌کنید و مودت می‌ورزید، درحالیکه آنان به حق و حقیقتی ایمان ندارند که برای شما آمده است». تا آنجا که می‌فرماید: ﴿وَمَن يَفْعَلْهُ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ [الممتحنة: ۱] «هر کس از شما چنین کاری را بکند، از راستای راه منحرف گشته است». همچنین شایسته است بدانیم، تعریف موالات در نزد علما و زبان شناسان چیزی، و بر و نیکی چیز دیگری می‌باشد؛ به گونه‌ای که لفظ موالات مترادف لفظ بر و نیکی نمی‌باشد نه در مدلول لغت و نه در مدلول شرع.

بنابراین دعوت اسلام به رفتار سخاوتمندانه با برخی کفار و نیکی کردن به آن‌ها به معنای موالات با آن‌ها نمی‌باشد، چرا که مسلمانان با سخاوتمندی و بزرگواری اسلامی با تمامی مردم براساس عدل و احترام متبادل، رفتار می‌کنند، بدون اینکه محبت قلبی یا مودت و مهربانی به نسبت آنچه از کفر که در آن هستند، داشته باشند^۱.

مردم در این زمان در رفتارشان با کفار به سه دسته تقسیم می‌شوند:

قسم اول: دسته‌ای که نصرت کننده دین الله عزوجل، مجاهد در راه الله، دوستدار دوستانش و دشمن دشمنانش می‌باشند که در حقیقت این افراد اندک بوده و بیشترین اجر و پاداش را در نزد الله عزوجل دارند.

قسم دوم: دسته‌ای که یاری اهل اسلام را رها کرده و از کفار به دور می‌باشند.

۱- الموالاة والمعاداة (ج ۱، ص ۴۲، ۴۳).

قسم سوم: دسته‌ای که به سبب حمایت از کفار و یاری دادن آن‌ها با قول و فعل و اعتقاد، و دشمنی ورزیدن با اهل حق و جنگیدن با آن‌ها، از اسلام خارج می‌باشند^۱.

نعم لو صدقت الله فيما زعمته لعاديت من بالله ويحك يكفر
 وواليت أهل الحق سرا وجهرة ولما تهاجهم وللکفر ينصر
 فما كل من قد قال ما قلت مسلم ولكن بأشراط هنالك تذكر
 مباينة الكفار في كل موطن بذا جاءنا النص الصحيح المقرر
 وتكفيرهم جهرا وتسفيه رأيهم وتضليلهم فيما أتوه وأظهروا
 وتصعد بالتوحيد بين ظهورهم وتدعوهموا سرا لذك وتجهر
 فهذا هو الدين الحنيفي والهدى وملة إبراهيم لو كنت تشعر^۲

آری اگر الله عزوجل را در آنچه گمان می‌کنی، تصدیق کرده باشی وای بر تو، قطعاً بایستی با کسانی که به الله عزوجل کفر می‌ورزند، دشمنی کنی و نیز اهل حق را در نهان و آشکار حمایت و یاری کنی، و زمانی که به کفار هجوم آوردند، آن‌ها را در برابر کفار نصرت و یاری کنی. هر کس که بگوید من مسلمانم، مسلمان نیست، مگر با شروطی که بایستی یادآوری شود. که عبارتند از: مباینت و جدایی از کفار در هر مکانی، که نص صحیح و صریح در این مورد وارد شده است. و تکفیر کردن آن‌ها، به صورت آشکارا، و اظهار سفیه بودن رای ایشان و گمراهی آن‌ها در آنچه که آورده و آشکار می‌کنند. و بایستی که آشکارا توحید را بیان کرده و با تمام همت و تلاش به نهانی و آشکارا بدان دعوت دهی. چرا که این دین حنیف و هدایت و ملت ابراهیم می‌باشد، اگر بدانی.

تمامی انواع موافقت با کفار موجب ارتداد از اسلام می‌گردد، جز یک حالت و آن

۱- مجموعة التوحيد، ص ۲۵۶، ۲۵۷.

۲- انظر ديوان عقود الجواهر المنضدة الحسان الشيخ السليمان بن سمحان ص ۷۹.

اکراه می‌باشد، همانطور که شیخ محمد بن عتیق می‌گوید: موافقت با مشرکین به سه حالت تقسیم می‌گردد:

حالت اول: که در ظاهر و باطن با آنها موافق باشد به گونه‌ای که در ظاهر از آنها اطاعت کرده و در باطن به سوی آنها گرایش و محبت و تمایل داشته باشد؛ این نوع موافقت با کفار، کفری است که شخص را از اسلام خارج می‌گرداند.

حالت دوم: موافقت و گرایش به کفار در باطن با وجود مخالفت با آنها در ظاهر می‌باشد که همچنین این نوع، کفر می‌باشد. اما اگر ظاهراً به اسلام عمل کند مال و خونس معصوم بوده و بر حسب ظاهرش با وی رفتار می‌شود. این عملکرد منافقی است که اظهار اسلام کرده و مودت و محبت کفار و یاری و نصرت آنها را در باطن مخفی کرده است.

حالت سوم: موافقت کردن با کفار در ظاهر با وجود مخالفت با آنها در باطن: که این حالت بر دو نوع می‌باشند:

نوع اول: این عمل را زمانی انجام می‌دهد که تحت سیطره‌ی کفار باشد و او را به کشتن و شکنجه تهدید می‌کنند، با وجودیکه در همان حال وی را آزار می‌دهند. در این حالت، برای وی جایز است که در ظاهر با کفار موافقت کند با وجودیکه قلبش مطمئن به ایمان باشد، همانطور که این مساله برای عمار بن یاسر، اتفاق افتاد^۱ آنجا که این آیه نازل گشت: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ [النحل: ۱۰۶] «کسانی که پس از ایمان آوردنشان کافر می‌شوند، بجز آنان که (تحت فشار و اجبار) وادار به اظهار کفر می‌گردند و در همان حال دل‌هایشان ثابت بر ایمان است...».

نوع دوم: کسانی هستند که در ظاهر با کفار موافقت و در باطن مخالفت می‌کنند در

۱- وهذا هو المشهور أن الآية نزلت فيه، لكن الإسناد لا يصح فهو مرسل، وللحديث أخرجه الطبري في تفسيره (لسورة النحل: ۱۰۶) والبيهقي في الكبرى (۸/ ۲۰۸، ۲۰۹) وإسحاق بن راهويه في مسنده كما في المطالب العالیه (۲۶۸۰) والحاكم في المستدرک (۲/ ۳۸۹) وأبو نعیم في الحلیة (۱/ ۱۴۰).

حالی که تحت فرمانروایی آن‌ها نبوده و فقط این عمل را به سبب طمع در ریاست یا مال یا وابستگی به وطن یا خانواده یا ترس از اتفاقی که ممکن است برای مالش بیفتد، انجام می‌دهند؛ که در چنین حالتی این شخص مرتد شده و کراهیت باطنی وی به نسبت کفار، بدو نفع نمی‌رساند، و وی از جمله کسانی است که الله عزوجل در مورد آن‌ها می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ أُسْتَحِبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿۳۷﴾﴾

[النحل: ۱۰۷] «این (خشم الله و عذاب بزرگ) بدان خاطر است که آنان زندگی دنیا را بر زندگی آخرت ترجیح می‌دهند و گرامی ترش می‌دارند، و خداوند گروه کافران را (به سوی بهشت) رهنمود نمی‌گرداند». الله عزوجل در این آیه خبر داده که جهل به دین با بغض به نسبت آن و یا محبت داشتن به نسبت باطل و اهلش، چنین افرادی را به سوی کفر نکشانده است و فقط سبب کفرشان آن بوده که بهره‌ای از بهره‌های دنیا را بر دینی که از جانب الله عزوجل نازل گشته، ترجیح دادند!

به سبب اهمیت و ضرورت این مساله است که دلایل قرآن و سنت و عمل صحابه رضی الله عنهم بر تحریم موالات کفار و وجوب موالات مومنین منسجم بوده و بر آن تاکید دارند. برخی از این دلایل قرآنی عبارتند از:

دلیل اول: الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنَّهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۵۱﴾﴾ [المائدة: ۵۱] «ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اولی آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هرکس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمره ایشان بشمار است. و شک نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند». حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: بایستی هر یک از شما

بترسد که یهودی یا نصرانی شود. در حالیکه از این آیه بی‌خبر و ناآگاه می‌باشد.^۱ امام قرطبی رحمته الله در مورد این کلام الله عزوجل: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنَّهُمْ﴾ می‌گوید: یعنی کسی که آن‌ها را بر علیه مسلمانان به دوستی گرفته و آن‌ها را یاری و نصرت دهد؛ حکمش در کفر و جزای آن، همانند حکم آن‌ها می‌باشد، و این حکم تا روز قیامت (برای هر کس که کفار را یاری کند) باقی می‌باشد، که عبارت است از قطع موالات بین مسلمانان و کافران.^۲ و شیخ المفسرین امام طبری رحمته الله می‌گوید:^۳ معنی درست و صحیح در این مورد در نزد ما از این قرار است که الله عزوجل تمامی مومنان را از اینکه یهود و نصاری را بر علیه اهل ایمان به الله عزوجل و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم به دوستی و یاری بگیرند، و با آن‌ها بر علیه ایشان هم پیمان شوند، نهی کرده است.

و الله عزوجل خبر داده که هر کس آن‌ها را به جای الله و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم و مومنین به دوستی و یاری گرفته و با آن‌ها بر علیه الله و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم و مومنان هم پیمان گردد و یا در حزب گرایی بر علیه الله و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم و مومنان جزو آن‌ها باشد، الله و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم از وی بیزار می‌باشند.

و صاحب تفسیر المنار رحمته الله در مورد این کلام الله عزوجل: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنَّهُمْ﴾ می‌گوید:^۴ یعنی هر کس که یهود و نصاری را یاری کرده و به جای مومنین از آن‌ها طلب یاری و کمک کند، در حالیکه همگی آن‌ها یکپارچه در برابر شما هستند، در حقیقت چنین شخصی از آن‌ها بوده نه از شما؛ چرا که وی با آن‌ها بر علیه شما می‌باشد.

۱- مجموعه التوحید، ص ۱۱۵، وانظر تفسیر الآیة فی الدر المنثور (۲/۵۱۶) ط دارالکتب العلمیة، بیروت،

فقد أخرج ابن أبي حاتم في تفسيره لسورة المائدة: ۵۱.

۲- الجامع لأحكام القرآن الکریم (۶/۲۱۷).

۳- تفسیر الطبری، (۴/۲۹۲۱).

۴- تفسیر المنار (۶/۴۳۰) ط دار المعرفة.

و عاقلانه نیست که این اعمال از مومنی صادق سرزند، از این رو یا اینکه وی در اعتقاد با کسانی که با آن‌ها دوستی و محبت می‌ورزد، موافق است، و یا اینکه موافق دشمنی با کسانی است که کفار یهودی و نصرانی را بر علیه آن‌ها به دوستی گرفته است، که در هر دو حالت حکمش، حکم همان کسانی است که آن‌ها را به دوستی و یاری گرفته است. سپس می‌گوید: و ابن جریر می‌گوید: پس هر کس که (یهود و نصاری و کفار و مشرکین) را بر علیه مسلمین به دوستی و یاری بگیرد، وی از اهل دین و ملت آن‌ها می‌باشد، چرا که هیچ احدی کسی را به دوستی و یاری نمی‌گیرد مگر اینکه با او و به دینش و با آنچه که بر آن راضی است، موافق باشد، و زمانیکه به او و دینش راضی باشد، در حقیقت با کسی که با او مخالفت کرده و بر او خشم می‌گیرد، دشمنی می‌ورزد، و بدین ترتیب حکم وی حکم همان کسی می‌باشد که او را اینگونه به دوستی و یاری بر علیه مسلمانان گرفته است.

دلیل دوم: الله عزوجل می‌فرماید: ﴿تَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿۸۱﴾ وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَسِقُونَ ﴿۸۲﴾﴾ [المائدة: ۸۰-۸۱] «بسیاری از آنان را می‌بینی که کافران را به دوستی می‌پذیرند (و با مشرکان برای نبرد با اسلام همدست می‌شوند. با این کار زشت) چه توشه بدی برای خود پیشاپیش (به آخرت) می‌فرستند! توشه ای که موجب خشم الله و جاودانه در عذاب (دوزخ) ماندن است. اگر آنان به الله و پیامبر (اسلام) و آنچه بر او (از قرآن) نازل شده است، ایمان می‌آوردند، (به سبب ایمان راستین هرگز) کافران را به دوستی نمی‌گرفتند. ولی بسیاری از آنان فاسق و از دین خارجند».

شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی رحمته الله در تفسیرش در مورد این آیه می‌گوید: ایمان به الله عزوجل و رسول الله صلی الله علیه و آله و آنچه که بر او نازل شده، بر بنده موالات و محبت و دوستی با پروردگارش و دوستان او و دشمنی با کسانی که به الله عزوجل کفر ورزیده و

با او دشمنی می‌کنند و در مسیر سرکشی از فرامین او قرار گرفته‌اند، را بر او واجب می‌گرداند. و بدین ترتیب شرط ولایت و دوستی با الله عزوجل و ایمان به او جل جلاله آنست که دشمنان الله عزوجل به دوستی گرفته نشوند.

چنین اشخاصی، این شرط در آنها یافت نمی‌شود، و این دلالت بر انتفاء مشروط (عدم ایمان به الله و رسول الله ﷺ و آنچه که بر او نازل شده) می‌کند، لیکن بسیاری از آنها فاسقند، یعنی بسیاری از آنها از اطاعت الله عزوجل و ایمان به او و پیامبرش ﷺ خارج می‌باشند. و موالات و دوستی شان با دشمنان الله عزوجل از جمله‌ی فسقشان می‌باشد.

دلیل سوم: الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾ [الأنفال: ۷۳] «و کسانی که کافرند، برخی یاران برخی دیگرند (و در جانبداری از باطل و بدسگالی با مؤمنان هم‌رأی و همسنگرند. پس ایشان را به دوستی نگیرید و در حفظ عهد و پیمان بکوشید) که اگر چنین نکنید فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می‌دهد».

یعنی اگر کناره‌گیری از کفار و دوستی با مومنان نبود در بین مردم فتنه برپا می‌شد، و آن اینکه امر ملتبس گشته و اختلاط مومنان با کافران صورت گرفته، و بدین ترتیب فسادی وسیع که همه جا را پوشش می‌داد، صورت می‌گرفت^۱. بنابراین واجب است که جامعه‌ی اسلامی کاملاً از جامعه‌ی کفار و مشرکین در روش و اخلاق و عادات و تقالید، ظاهراً و باطناً، کاملاً متمایز باشد و بایستی جامعه‌ی اسلامی دارای کیان و سرشت مستقلی باشد و به سبب دین و عقیده‌اش فخر ورزیده و بدان ببالد، و گرنه فساد واقع گشته و بلا و مصیبت منتشر می‌گردد.

۱- تفسیر ابن کثیر (۷/ ۱۳۱، ۱۳۲) ط اولاد الشیخ.

دلیل چهارم: الله عزوجل می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرَدُّكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿١٥٩﴾ [آل عمران: ۱۴۹] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از کافران فرمانبرداری کنید، شما را به کفر برمی گردانند و زیان دیده (از سوی دین و ایمان به سوی کفر و حرمان) بر می گردید».

الله عزوجل بندگان مومنش را از اطاعت کافران و منافقان بر حذر داشته است، چرا که اطاعت از آن‌ها نابودی و هلاکت در دنیا و آخرت را به ارمغان می آورد. سپس بندگان مومنش را به اطاعت و موالات و دوستی و طلب یاری کردن و توکل بر خودش امر کرده است، و فرموده است: ﴿بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ ﴿١٥٠﴾ [آل عمران: ۱۵۰] «(کافران یاور شما نیستند) بلکه الله یاور شما است و او بهترین یاوران (و بزرگ‌ترین مددکاران) است». امام طبری رحمته الله در تفسیر این آیه می گوید: ای کسانی که الله و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم را در وعده و وعید تصدیق کرده‌اید. ﴿إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ «اگر کسانی را که کافر گشتند، اطاعت کنید». یعنی اگر از یهود و نصاری که نبوت پیامبران را انکار کردند، در آنچه که امر می کنند و از آن نهی می کنند، اطاعت کنید و رای و نظر آن‌ها را برگزیده و قبول کنید و به نصیحت‌های آن‌ها در آنچه که گمان می کنند در مورد آن برای شما خیر خواهند عمل کنید. ﴿يُرَدُّكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾ این عملتان موجب ارتداد بعد از ایمان و کفر ورزیدن به الله عزوجل و آیات و رسولش پس از اسلام آوردن می شود. ﴿فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿١٥٩﴾ و بدین سبب از ایمان و دینتان که الله عزوجل شما را بدان هدایت کرده بود، زیانکار، یعنی هلاک شده باز می گردید، که در حقیقت بر خود زیان رسانده و از دینتان گمراه شده اید، و دنیا و آخرتتان را از بین برده اید. لذا اهل ایمان به الله، از اینکه اهل کفر را در آراء و نظراتشان اطاعت کنند، و نیز به نصیحت‌های آن‌ها در دینشان عمل کنند، نهی شده‌اند.

بسیار دشوار و ناراحت کننده است که مسلمانی در طلب رضایت و فروتنی برای اهل کفر باشد، و با این وجود گمان می‌کند که وی پایبند بر اسلام و هویتش می‌باشد. درحالی‌که تردیدی نیست که این جز خیال و گمانی کاذب، و وهمی بی‌رونق و کاسد نمی‌باشد. چرا که هر کس اقدام به اطاعت و نزدیک شدن به اهل کفر کند براستی که بسیار نزدیک است که دچار زیانمندی آشکاری در دنیا و آخرت شود.

دلیل پنجم: الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ۗ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ ۗ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ۝﴾ [البقرة: ۱۲۰] «یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر این که از آئین (تحریف شده و خواسته‌های نادرست) ایشان پیروی کنی. بگو: تنها هدایت الهی هدایت است. و اگر از خواسته‌ها و آرزوهای ایشان پیروی کنی، بعد از آن که علم و آگاهی یافته‌ای (و با دریافت وحی الهی، یقین و اطمینان به تو دست داده است)، هیچ سرپرست و یآوری از جانب الله برای تو نخواهد بود (و الله تو را کمک و یاری نخواهد کرد)».

این حقیقتی است که در آن هیچ ابهامی وجود ندارد، و هرگز پنهان نیست که یهود و نصاری با گذشت زمان‌های متوالی، هرگز رفتاری مسالمت آمیز نداشته و نخواهند داشت گرچه ادعای صلح و دوستی و رفتاری مسالمت آمیز کنند، چرا که این طبیعت و سرشت و جزئی از اخلاق و رفتار آن‌ها می‌باشد که هرگز از آن تنازل نمی‌کنند، هر چقدر هم که مسلمانان در برابر آن‌ها تنازل کنند، مگر اینکه مسلمانان از باطل و گمراهی شان پیروی و در آن ذوب شوند.

عبدالرحمن بن ناصر السعدی رحمته الله در تفسیرش می‌گوید: ^۱ الله عزوجل رسولش را خبر می‌دهد که یهود و نصاری از او راضی نمی‌شوند مگر با پیروی کردن از دینشان؛ چرا که

۱- تیسیر الکریم الرحمن، سوره البقره، ۱۲۰.

آن‌ها دعوت گران بر دینی هستند که بر آنند، و گمان می‌کنند که آن هدایت است پس بدانها بگو: ﴿إِنَّ هُدَى اللَّهِ﴾ براستی که هدایت الله عزوجل که با آن فرستاده شده‌ام ﴿هُوَ الْهُدَى﴾ همان هدایت است، و اما آنچه که شما بر آن هستید، هوی و هوس می‌باشد، بدلیل کلام الله عزوجل که می‌فرماید: ﴿وَلَيْنِ اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ در این آیه، به شدت از پیروی کردن از هوی و هوس یهود و نصاری و مشابیهت به آن‌ها در آنچه که مختص به دین شان هست، به شدت نهی شده است. گرچه رسول الله ﷺ در این زمینه مورد خطاب قرار گرفته است اما امتش را نیز شامل می‌شود، زیرا در نصوص شرع قاعده بر این می‌باشد که کلی بودن مفهوم و معنی مد نظر است نه یک مخاطب مخصوص، همان طور که عمومیت لفظ مد نظر است نه خصوصیت سبب. «إن العبرة بعموم اللفظ، لا بخصوص السبب».

دلیل ششم: الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَظَعُوا وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُم عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢١٧﴾﴾ [البقرة: ۲۱۷] «(مشركان) پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آئینتان برگردانند، ولی کسی که از شما از آئین خود برگردد و در حال کفر بمیرد، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد می‌رود، و ایشان یاران آتش (دوزخ) می‌باشند و در آن جاویدان می‌مانند».

در این آیه، تقریر صادقی از جانب العليم الخبير می‌باشد که در آن از اصرار خبیثانه و دشمنی بنیادی که در نفوس دشمنان اسلام به نسبت این دین و اهلش در هر سپاه و هر سرزمینی که باشند، پرده بر می‌دارد. براستی که تنها وجود اسلام برای دشمنان الله عزوجل کینه و خشم و اندوه و وحشت به همراه دارد؛ براین اساس است که آن‌ها پیوسته در پی از بین بردن مسلمانان می‌باشند تا اینکه اگر بتوانند از این طریق آن‌ها را از دینشان بازگردانند. الله عزوجل به سبب ترس از جان و مال به موافقت با آن‌ها اجازه نداده و بلکه

خبر داده‌اند هرکس پس از اینکه آن‌ها با وی می‌جنگند، برای دفع شرشان با رضای دل با آن‌ها موافقت کند، و از اسلام بازگردد، قطعاً مرتد می‌باشد. و اگر پس از اینکه مشرکین با وی جنگیدند بر آن دین بمیرد، قطعاً از اهل آتش و دوزخیان بوده و برای همیشه در آتش خواهد بود. حال که چنین شخصی، با وجودیکه با او می‌جنگند از دینش باز می‌گردد، اینچنین سرانجامی دارد کسی که بدون اینکه با وی بجنگند، با یهود و نصاری و کفار و مشرکین در دینشان موافقت کند، چگونه خواهد بود. آیا چنین شخصی سزاوارتر به عدم عذر نمی‌باشد؟ و نیز سزاوارتر به حکم ارتداد و کفر نمی‌باشد؟^۱

دلیل هفتم: الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتَ﴾ [آل عمران: ۲۸] «مؤمنان نباید مؤمنان را رها کنند و کافران را به جای ایشان به دوستی گیرند، و هر که چنین کند (رابطه او با الله گسسته است و بهره‌ای) وی را در چیزی از (رحمت) الله نیست - مگر آن که (ناچار شوید و) خویشان را از (اذیت و آزار) ایشان مصون دارید و (به خاطر حفظ جان خود تقیه کنید)».

الله عزوجل مؤمنان را از به دوستی گرفتن کافران به جای مؤمنان و اینکه با محبت کردن بدیشان، مسبب شادمانی و سرور آن‌ها شوند، نهی کرده است و بدین عمل وعید مترتب کرده و فرموده است: ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ﴾ یعنی: هر کس این نهی الله عزوجل را مرتکب شود در حقیقت وی از الله عزوجل براءت و دوری جسته است.^۲ یعنی با ارتکاب این نهی در حقیقت از الله عزوجل براءت و دوری جسته و نیز الله عزوجل از او اعلام براءت و بیزاری کرده است، چرا که با این عمل از دینش بازگشته و

۱- بتصرف من مجموعه التوحید، ص ۲۳۴، ۲۳۵.

۲- تفسیر ابن کثیر (۳/ ۴۴) لسورة آل عمران.

مرتد شده و وارد کفر شده است. اما این کلام الله عزوجل: ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْلَةً﴾^۱ یعنی مگر اینکه مسلمانان در میان آنها مغلوب بوده و توانایی اظهار دشمنی با ایشان را به سبب شکنجه شدن نداشته باشند و بدین سبب با زبان اظهار رضایت از آنها می‌کنند، در حالی که قلبش مطمئن به ایمان به الله عزوجل و مملو از عداوت و دشمنی و بغض و کینه به نسبت دشمنان الله عزوجل می‌باشد.

دلیل هشتم: الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءَابَاءَكُمْ وَءِخْوَانَكُمْ ءَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾﴾ [التوبة: ۲۳] «ای مؤمنان! پدران و برادران (و همسران و فرزندان و هر یک از خویشاوندان دیگر) را یاوران خود نگیرید (و تکیه گاه و دوست خود ندانید) اگر کفر را بر ایمان ترجیح دهند (و بی‌دینی از دینداری در نزدشان عزیزتر و گرامی‌تر باشد). کسانی که از شما ایشان را یاور و مددکار خود کنند مسلماً ستمگرند».

در این آیه الله عزوجل به مباینت و جدایی از کفار امر کرده‌اند، گرچه که این کفار از پدران یا فرزندان باشند و نیز از موالات و دوستی و به یاری گرفتن آنها، اگر کفر را بر ایمان ترجیح داده و آن را اختیار کند، نهی کرده و بر دوستی گرفتن آنها، وعید مترتب کرده است. همچون اینکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا ءَابَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ءُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ءُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ ءَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٢٢﴾﴾ [المجادلة: ۲۲] «مردمانی را نخواهی یافت که به الله و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با الله و رسولش دشمنی ورزیده باشند،

۱- انظر: تفسير الطبري، ج ۳، ص ۱۵۲.

۲- تفسير ابن كثير لسورة التوبة، ۲۴.

هرچند که آنان پدران، یا پسران، یا برادران، و یا قوم و قبیله ایشان باشند. چرا که مؤمنان، الله بر دل‌هایشان رقم ایمان زده است، و با نفخه ربانی خود یاریشان داده است و تقویتشان کرده است، و ایشان را به باغ‌های بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخ‌ها و درختان) آن‌ها رودبارها روان است، و جاودانه در آنجا می‌مانند. الله از آنان خوشنود، و ایشان هم از الله خوشنودند. اینان حزب یزدانند. هان! حزب یزدان، قطعاً پیروز و رستگار است».

و اینگونه است که رابطه‌ی ایمان و عقیده بر رابطه‌ی برادری و نسبی گرچه این رابطه نزدیک تر از نزدیک باشد، مقدم می‌باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در مورد این آیه می‌گوید: «الله عزوجل خبر داده که ای پیامبر، مومنی را نمی‌یابی که با دشمنان الله و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم محبت ورزد، چرا که نفس ایمان، منافی مودت و محبت با آن‌ها می‌باشد، همانطور که یکی از دو ضد، نفی کننده‌ی دیگری می‌باشد. بدین ترتیب است که هر گاه ایمان یافت شود، ضد آن نفی می‌گردد که عبارت است از موالات و یاری و دوستی با دشمنان الله عزوجل. بنابراین اگر شخصی با قلبش با دشمنان الله عزوجل دوستی می‌کند، این مساله دلیلی بر آن است که در قلبش ایمان واجب نمی‌باشد.

و ابن حزم رحمته الله می‌گوید: صحیح است که این کلام الله عزوجل ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ بر ظاهرش حمل می‌گردد، که هر کس این چنین باشد، کافری از گروه کفار می‌باشد، و این حقی است که هیچ دو نفر از مسلمانان در آن اختلاف ندارند.

دلایل قرآن در این مورد بسیارند و از خلال ادله‌ای که ذکر شد، واضح و مشخص گردید که هیچ مجالی برای شک کردن در این مطلب نیست که اسلام هیچ مسلمانی

۱- مجموع الفتاوی، ۱۷/۷.

۲- المحلی (۱۱/۱۳۸).

صحیح نیست، مگر زمانیکه از نظر اعتقاد و قول و عمل، الله متعال و رسولش و مومنان را به دوستی گرفته و از شرک و مشرکین با اعتقاد و قول و عمل، مادامیکه بر کفر و شرکشان هستند، بیزاری و دوری جوید، و پیوسته بر این اعتقاد باشد تا اینکه الله عزوجل را با آن ملاقات کند. و دلایل از احادیث نبوی در این مورد بسیار می‌باشند، که ما احادیث ذیل را از میان احادیث نبوی اختیار کرده‌ایم:

۱- نسایی، احمد و بیهقی در «الکبری» از جریر رضی الله عنه روایت می‌کنند که گفت: نزد رسول الله آمدم، درحالیکه ایشان بیعت می‌دادند، پس گفتم، دستتان را بدهید تا با شما بیعت کنم، و برای من شروطی مقرر کنید، چرا که شما داناترید؛ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «أَبَايِعُكَ عَلَى أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ، وَتُنَاصِحَ الْمُسْلِمِينَ، وَتُفَارِقَ الْمُشْرِكِينَ»^۱. «با تو بیعت می‌کنم بر اینکه الله عزوجل را عبادت کنی و نماز را برپا داری، و زکات را بپردازی و مسلمانان را نصیحت کرده و خیرخواه آن‌ها باشی، و از مشرکین دوری و اجتناب کنی».

۲- از بریده رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لَا تَقُولُوا لِلْمَنَافِقِ سَيِّدٌ، فَإِنَّهُ إِنْ يَكُ سَيِّدًا فَقَدْ أَسَخَطْتُمْ رَبَّكُمْ عَزَّ وَجَلَّ»^۲. «به منافق، سید و آقا نگوئید، چرا که اگر او را سید و آقا شمارید (با بزرگ شمردن دشمن الله عزوجل) الله متعال را خشمگین کرده‌اید».

۱- أخرجه أحمد (۳۶۵/۴) والنسائي، كتاب البيعة، باب البيعة على فراق المشرك (۱۴۸/۷) وفي الكبرى (۷۸۰۰) والمروزي في تعظيم قدر الصلاة (۷۶۴) والبيهقي في السنن الكبرى (۱۳/۹) والطبراني في الكبير (۳۵۹/۲) (۲۳۱۸) وصححه الألباني في الصحيحة (۶۳۶).

۲- أخرجه ابوداود، كتاب الأدب، باب لا يقول المملوك: ربي وربتي (۴۹۷۷) وأحمد (۳۶۴/۵، ۳۷۴) والبخاري في الأدب المفرد (۷۶۰) والنسائي في الكبرى (۱۰۰۷۳) والحاكم (۳۴۷/۴) والبيهقي في الشعب (۴۸۸۳) وصححه على شرط الشيخين العلامة الألباني في الصحيحة (۳۷۱).

۳- احمد و ابوداود و ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «الرَّجُلُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدَكُمْ مَنْ يُحَالِلُ!». «انسان بر دین دوستش می‌باشد، پس هر یک از شما دقت کند که چه کسی را به دوستی می‌گیرید».

۴- از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ، وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ». «محکم‌ترین و مطمئن‌ترین دستگیره‌ی ایمان محبت به خاطر الله عزوجل و بغض و دشمنی ورزیدن به خاطر الله عزوجل می‌باشد».

۵- از ابی امامه رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که فرمودند: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ، وَأَبْغَضَ لِلَّهِ، وَأَعْطَى لِلَّهِ، وَمَنَعَ لِلَّهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ». «هر کس به خاطر الله

۱- أخرجه ابوداود، كتاب الأدب، باب من يومر أن يجالس (٤٨٣٣) والترمذي كتاب الزهد، باب (٤٥) (٢٣٧٨) وقال: حسن غريب، وأحمد (٣٠٣/٢، ٣٣٤). وعبد بن حميد في المنتخب (١٤٣١) والحاكم (١٧١/٤) وحسنه لغیره الألباني في الصحيحة (٩٢٧).

۲- أخرجه الطيالسي (٣٧٨) وابن أبي شيبة في مصنفه (٣٠٤٤٣) وفي مسنده (٣٢١) والطبراني في الكبير (١٠٥٣٧، ١٠٥٣١) والصغير (١٣٠١) والحاكم (٤٨٠/٢) وحسنه بمجموع طرقه الألباني في الصحيحة (١٧٢٨، ٩٩٨).

۳- أخرجه أبوداود، كتاب السنة، باب الدليل على زيادة الإيمان ونقصانه (٤٦٨١) والطبراني في الكبير (٧٦١٣، ٧٧٣٧، ٧٧٣٨) وفي مسند الشاميين (١٢٦٠)، والأوسط (٩٠٨٣) واللالكائي في شرح أصول الاعتقاد (١٦١٨) والبغوي في شرح السنة (٣٣٦٣) والبيهقي في الاعتقاد (٢٢٧)، وفي الشعب (٩٠٢١) من طريق القاسم بن عبدالرحمن عن أبي أمامة - رضی الله عنه - وإسناده حسن وله شاهد من حديث معاذ بن أنس: أخرجه الترمذي، كتاب صفة القيامة، باب (٦٠) (٢٥٢١) وقال: «حديث حسن»، وأحمد (٤٣٨/٣، ٤٤٠) والحاكم (١٦٤/٢)، والبيهقي في الشعب (١٥) والطبراني في الكبير (٤١٢/٢٠) وصححه بمجموع الطريقين الشيخ الألباني في الصحيحة (٣٨٠).

عزوجل دوست بدارد، و نیز به خاطر او دشمنی ورزد، و به خاطر او بدهد و منع کند، ایمان را کامل کرده است».

و از دلایل عملی واقعی در باب مفهوم ولاء و براء که اتفاق افتاده است آنچه که تمامی اصحاب رسول الله ﷺ بر آن بودند، می باشد. به گونه ای که در عظمت و بزرگی همچون این نمونه ها در مبحث ولاء و براء نمی باشد؛ سخن گفتن از همه ی این حالات مقدور نمی باشد؛ از این رو به برخی از آن ها می پردازیم. تا بینیم چگونه کسانی که رسول الله ﷺ آن ها را تربیت کرده و پرورش دادند، این مساله ی مهم و مفهوم اساسی و بزرگ را که امروز از واقع زندگی امت در این ایام غایب شده جز کسی که الله عزوجل بدو رحم کند، در زندگیشان تطبیق دادند.

از وقایع زیبایی که اتفاق افتاد، واقعه ای بود که برای مغیره بن شعبه رضی الله عنه رخ داد؛ و آن زمانی بود که رسول الله ﷺ در حدیبیه توقف کردند؛ در آن روز عروه بن مسعود ثقفی رضی الله عنه قبل از اسلام آوردنش، در حالیکه آن وقت سید و بزرگ ثقیف بود، نزد رسول الله آمده و در حین مذاکره با رسول الله ﷺ ریش ایشان را می گرفت و این عمل از عادات عرب بود که در زمان ملاطفت و رغبت به یکدیگر بر مبنای مهربانی و به ابراز علاقه این عمل را انجام می دادند. در این زمان مغیره بن شعبه که برادرزاده عروه بن مسعود بود، بالای سر رسول الله ﷺ ایستاده بود، در حالیکه شمشیر به دست و کلاه خود بر سر داشت، هر بار که عروه دستش را به سوی ریش رسول الله دراز می کرد، مغیره با دسته ی شمشیر به دست عمویش می زد و بدو می گفت: دستت را از ریش رسول الله دور نگهدار، و عروه سرش را بلند کرده و گفت: این مرد کیست؟ همه گفتند: مغیره بن شعبه. عروه گفت: ای بی وفا مگر من نبودم که برای جبران خیانت و نیرنگ تو، آن همه تلاش و کوشش کردم؟ «گفتنی است مغیره در زمان جاهلیت با گروهی همراه شده بود و سپس آن ها را کشته و اموال آن ها را به غارت برده بود، وی پس از این ماجرا مسلمان شد، رسول الله ﷺ فرمودند: «مسلمان شدنت را می پذیرم و در قبال مالی که ر بوده ای،

مسئولیتی ندارم» پس از این عروه ارتباط و محبت یاران رسول الله ﷺ را با چشمانش زیر نظر گرفت. راوی می‌گوید: عروه همچنان دو چشمی به اصحاب رسول الله ﷺ نظر دوخته بود. به الله عزوجل سوگند رسول الله ﷺ آب دهان نمی‌انداخت، مگر اینکه آب دهانش بر دست یکی از یارانش قرار می‌گرفت، که آن را بر چهره و بدنش می‌مالید و اگر آن‌ها را به کاری امر می‌کرد، آن عمل را فوراً انجام می‌دادند و زمانیکه وضو می‌گرفت، به خاطر آب وضویش نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند. و هنگام سخن گفتن صدایشان را در نزد او پایین می‌آوردند و به خاطر تعظیم و احترام رسول الله ﷺ به هنگام نگاه کردن به ایشان، خیره نمی‌شدند. زمانی که عروه نزد دوستانش بازگشت گفت: ای مردم سوگند به الله متعال، من نزد پادشاهان مختلف، قیصر، کسری، و نجاشی رفته‌ام ولی هرگز ندیده‌ام که یارانشان به آن‌ها احترامی همچون احترام یاران محمد ﷺ به او بگذارند.^۱

و در روایت احمد از روایت ابی اسحاق از زهری آمده است که مغیره بن شعبه به عروه گفت: دستت را از محاسن رسول الله ﷺ بکش قبل از اینکه به الله عزوجل سوگند دستت به محاسن رسول الله ﷺ (با قطع کردن آن با شمشیر) نرسد. راوی می‌گوید: رسول الله ﷺ از این عمل برادرزاده‌ی مسلمان با عموی مشرک، تبسم کردند. و بزار در مسندش، و ابن حبان در صحیحش از ابوهریره رضی الله عنه روایت را تخریج کرده که گفت: رسول الله ﷺ بر عبد الله بن ابی بن سلول در حالیکه در سایه‌ی ساختمان مرتفع بود، گذشتند که ابن سلول گفت: پسر ابوکبشه^۲ بر ما خاک پاشیده و ما را خاک آلود کرده است.

فرزند ابن سلول، عبدالله بن عبدالله بن ابی بن سلول، رضی الله عنه گفت: یا رسول الله، به کسی

۱- أخرجه البخاري عن حديث طويل: كتاب الشروط، باب الشروط في الجهاد والمصالحة مع أهل الحرب

(۲۷۳۱، ۲۷۳۲).

۲- ابوکبشه، شوهر حلیمه‌ی سعدیه که رسول الله را شیر داد، می‌باشد و ابن سلول این را از باب تنقیص گفت.

که تو را گرامی داشته و بر تو کتاب نازل کرده است سوگند، اگر بخواهی حتما با سرش نزدت می آیم. که رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا، وَلَكِنْ بِرَّ أَبَاكَ وَأَحْسِنُ صَحْبَتَهُ». «خیر، لیکن به پدرت نیکی کن، و با وی رفتاری نیکو داشته باش»^۱.

و نیز موضع گیری عبدالله ﷺ^۲ در برابر پدر منافقش را در روزی که این سخن خطرناک را گفت: «يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ»^۳ از یاد نبردیم.^۴

و شایسته نیست که موضع گیری سعد بن ابی وقاص ﷺ^۵ در برابر مادرش^۶ و نیز موضع مصعب بن عمیر ﷺ^۷ در برابر برادرش^۸ و همچنین موضع گیری ابو عبیده بن جراح ﷺ^۹ در برابر پدرش را فراموش کنیم.

۱- أخرجه ابن حبان في صحيحه (٤٢٨) والبخاري في مسنده (الكشف ٢٧٠٨) وابن وهب في جامعه (١١٣) والطبراني في الأوسط كما في جميع (٣٠١/١) وقال الهيثمي (٥٢٨/٩) رواه البخاري ورجاله ثقات وحسنه الشيخ الأرنؤوط.

۲- أخرجه ابن حبان في صحيحه (٤٢٨) والبخاري في مسنده (الكشف ٢٧٠٨) وابن وهب في جامعه (١١٣) والطبراني في الأوسط كما في المجمع (٣٠١/١) وقال الهيثمي (٥٢٨/٩): رواه البخاري ورجاله ثقات وحسنه الشيخ الأرنؤوط.

۳- می گویند: اگر (از غزوه بنی مطلق) به مدینه برگشتیم، باید افراد باعزت و قدرت، اشخاص خوار و ناتوان را از آنجا بیرون کنند.

۴- پس از اینکه عبدالله بن ابی بن سلول این سخن را در مورد رسول الله و یارانش گفت: عبدالله پسر این منافق که مرد شایسته و از نیکان صحابه بود، از پدرش بیزارى جست و بر دروازه مدینه ایستاد، و شمشیرش را از غلاف بیرون کشید، وقتی پدرش سر رسید، به او گفت: به الله سوگند، از اینجا گذر نمی کنی تا آنکه رسول الله به تو اجازه ی ورود بدهد، چرا که عزیز اوست و ذلیل تویی. وقتی پیامبر اکرم به دروازه ی مدینه رسیدند به او اجازه ی ورود دادند. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۲ (مترجم)

۵- سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه از جانب مادر کافرش در معرض فتنه قرار گرفت مادرش اعتصاب غذا کرد و گفت آب و غذا نخواهم خورد تا وقتی که به دین پدرت برگردی، طبرانی روایت نموده

که سعد گفت: این آیه در مورد من نازل شد که: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾ [العنكبوت: ۸]. اگر آن دو (پدر و مادران) تو را مجبور کردند که با من شریک قرار دهی، چیزی که اصلاً بر آن علم نداری، پس از آنان اطاعت مکن. سعد می‌گوید: به مادرم گفتم چنین مکن زیرا من دینم را به خاطر هیچ چیزی ترک نخواهم کرد. سه شبانه روز متوالی چیزی نخورد تا اینکه سخت ضعیف و ناتوان گردید. وقتی من این حالت او را دیدم، گفتم: مادرم، تو می‌دانی به الله عزوجل سوگند، اگر صد جان داشته باشی و یکی را پس از دیگری از دست بدهی من از دین و آیینم دست بردار نیستم. مادرم وقتی که وضعیت را چنین دید، غذا خورد. / تفسیر ابن کثیر، ج ۳ ص ۴۴۶ / و مسلم روایت نموده که: مادر سعد سوگند خورد که هرگز با سعد سخن نگوید، تا وقتی که به دینش کفر نورزد و نیز آب و غذا نخواهد خورد و گفت: تو می‌گویی که الله عزوجل تو را توصیه نموده است تا با پدر و مادرت به نیکی رفتار کنی و من مادرت هستم و تو را به این کار دستور می‌دهم. سعد می‌گوید: سه شبانه روز مادرم از خوردن و آشامیدن امتناع ورزید تا اینکه به علت ضعف و ناتوانی بیهوش گردید، یکی از پسرانش به نام عمار، به او آب داد و سعد را دعای بد کرد، الله متعال در قرآن کریم این آیه را نازل فرمود: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي﴾ و نیز این آیه دیگری در این مورد آمده است: ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ [لقمان: ۱۵] در دنیا با آن دو به خوبی رفتار کن. سعد می‌گوید: وقتی آن‌ها می‌خواستند به او غذا بدهند، دهانش را با چوبی باز می‌کردند، سپس آن را می‌بستند، برآستی که سعد دچار مشکل بزرگی گردیده بود اما موضع او، موضعی بی‌نظیر بود، که به جوشش فوق العاده ایمان در قلبش دلالت می‌نماید. و بیانگر این است که او هرگز حاضر نیست ایمان را معامله کند، و حاضر بود نتیجه‌ی این امر را هر چه باشد، با جان و دل پذیرا باشد. به نقل از الگوی هدایت. (مترجم)

۱- مصعب بن عمیر پرچمدار مسلمان و برادرش ابو عزیر بن عمیر در صف مشرکان درجنگ بدر بود و به اسارت مسلمانان درآمد و در دست یکی از انصار قرار گرفت، وقتی مصعب او را دید، به آن انصاری گفت: دستانش را محکم ببندید، زیرا مادرش سرمایه دار است. ابو عزیر گفت: تو برادر منی، آن گاه چنین در مورد من سفارش می‌کنی. مصعب گفت: او (انصاری) برادر من است نه تو، این تنها یک شعار نبود، بلکه مصعب عملاً آن را ثابت کرد، و این‌ها ارزش‌های والایی هستند که بایستی بشر براساس آن زندگی نماید. این ارزشها از عقیده سرچشمه می‌گیرد که هر نوع روابط نسبی و اجتماعی را تحت الشعاع قرار می‌دهد (الگوی هدایت، ص ۴۳) (مترجم)

هر کس سیرت و زندگانی مردانی را که رسول الله ﷺ آنها را تربیت کرد، مطالعه کند، مبهوت و سرگردان در برابر نمونه‌هایی که تاریخ بر آنها سایه افکنده و سیرت آنها را با اجلال و بزرگی روایت کرده، قرار می‌گیرد. و بدین ترتیب بود که رسول الله ﷺ استحقاق عزت و نصرت و رهبری و سروری را از جانب الله عزوجل داشتند.

از روزی که این مفهوم اساسی و قاعده‌ی بزرگ - قاعده‌ی ولاء و براء - ضایع گردید مسلمانان ضعیف شده و هویتشان نیز ضعیف گردید و امتشان به لرزه درآمده و از منزلت و جایگاهشان کاسته شد.

چقدر در غیاب این مفهوم بزرگ و اساسی از واقع زندگی مسلمانان و روابطشان و آویختنشان به ریسمانی که سست‌تر از خانه‌ی عنکبوت است، حزن و اندوه قلب را می‌فشارد.

براستی که بشریت در گذشته و حال روابط متعددی همچون روابط قومی و وطنی و تنظیمات حزبی کفری را تجربه کرده است، که همگی آنها به سرعت دچار شکست شده‌اند، و هیچ یک از آنها نتوانسته که گروه‌های مختلف را دور هم جمع کرده یا اینکه آنها را یکی کند، و نیز نتوانسته که شکست خوردگان را نصرت و یاری کند و انصاف و عدالت را در میان مظلومان و ظالمان رعایت کند^۱.

کلید گشایش قلوب بروی محبت و نصرت و رحمت، در وابستگی به این دین و فهم صحیح آن و تطبیق عملی مفهوم ولاء و براء در زندگی امت نهفته می‌باشد تا اینکه بدین ترتیب فاصله‌ای که بایستی به منظور بقای هویت و جایگاه و منزلت و شخصیت امت مسلمان وجود داشته باشد، تحقق پذیرد. براستی اقرار دارم که معالجه‌ی این مفهوم بزرگ و با عظمت در زندگی مردم از خلال این صفحات، امری قاصر و تلاشی گذرا می‌باشد. و این نقص را تضرع‌ام در پیشگاه الله عزوجل جبران می‌کند که برایم آسان گرداند تا در

بحثی مستقل به طور جداگانه بدان پردازم. باذن الله تعالی.

چرا که آن مساله‌ای بسیار بزرگ و اساسی به بزرگی عقیده‌ی توحید می‌باشد، بلکه آن اصلی از اصول اسلام بوده که شایسته است با وجود این واقع تلخ دردناکی که مسلمانان در این ایام و در هر مکان در آن هستند، به طور ویژه فهمیده شود. چرا که هیچ ناحیه‌ای از نواحی مختلف زمین نیست مگر آنکه در آن صدایی از مسلمانانی که شکنجه شده و در زیر گام‌های کفار یا کسانی که آن‌ها را یاری می‌کنند، مغلوب می‌باشند. اتفاقاتی که در بوسنی افتاد، از ما دور نیست و شرایط دردناک مسلمانان در فلسطین و عراق و چین و افغانستان و سودان و دیگر کشورها بر احدی پوشیده نیست.

ففي كل أفق على الإسلام دائرة ينهد من هولها رضوى وثهلان
 ذبح و صلب و تقتيل ياخوتنا كما اعدت لتشفي الحقد نيران
 يستصر—خون ذوى الإيمان عاطفه فلم يغثمهم بيوم الروع أعوان
 فاليوم لا شاعر يبكي ولا صحف تحكي و لامرسلات عندشان
 هل هذه غيره أم هذه ضعه للكفر ذكر وللإسلام نسيان^۱

در هر ناحیه‌ای بر علیه اسلام مصیبت بزرگ و فراگیری واقع می‌شود، که از ترس آن، کوه‌های بلند رضوی و تهلان تحت الشعاع قرار می‌گیرد. با برادرانمان هر نوع معامله‌ای می‌کنند، از ذبح گرفته تا اعدام و ترور؛ آن چنانکه خودش را برای این کارها مهیا کرده تا آتش کینه‌اش را بهبود بخشد. مومنان مهربانی و شفقت را به فریاد می‌خوانند، اما در روز ترس یاری دهندگان آن‌ها را یاری نمی‌کنند. امروز نه شاعری می‌گوید و نه روزنامه‌ای مصیبت‌ها را به تصویر می‌کشد و نه دستگاه‌های فرستنده امواج و اخبار را. آیا این غیرت است یا خواری و پستی که برای کفر یادی و برای اسلام فراموشی است.

۱- أغاني الكفاح، بقلم شعراء الدعوة الإسلامية، ص ۶۵.

استثنائاتی که اصل براء را نقض نمی‌کند:

دوست داشتم که سخن از ولاء و براء را با این سرعت، با برخی از استثنائاتی که اصل براء را نقض نمی‌کند، به اتمام برسانم، تا اینکه دوستان‌مان در تعاملی خاطی در برابر نصوصی که پیشتر گذشت، واقع نشوند.

۱- نرمی و لطافت به هنگام ابلاغ دعوت:

برائت و بیزاری از کافران به معنای پنهان کردن دعوت اسلام از آن‌ها و رها کردن آن‌ها در گمراهی که در آن هستند، نمی‌باشد. بلکه اسلام بر اهلش واجب گردانیده که مردم را به سوی خیر دعوت داده و آن‌ها را به معروف، امر و از منکر نهی کنند و نیز بر هدایتشان حریص باشند. و نیز به نسبت بازگشتشان به سوی اسلام، رغبت موکدی داشته باشند. و این امر میسر نمی‌گردد مگر با وارد شدن به قلب‌ها از راه آن، و جلب رضایت آن؛ چرا که اسلام راه دعوت دادن کفار و غیر آن‌ها را حکمت و فراستی جامع و عمیق و اندرز نیکو و زیبایی که دلچسب و گیرا و قانع کننده بوده و در آن ترهیب و تشویق و بیم و امید باشد، و مناظره و مباحثه به شیوه‌ای نیکو قرار داده است، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجِدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ [النحل: ۱۲۵] «ای پیامبر! مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوه هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو کن؛ چرا که (بر تو تبلیغ رسالت الهی است با سخنان حکیمانه و مستدلانه و آگاهانه، و به گونه بس زیبا و گیرا و پیدا، و بر ما هدایت و ضلال و حساب و کتاب و سزا و جزاست). بی‌گمان پروردگارت آگاه‌تر (از همگان) به حال کسانی است که از راه او منحرف و گمراه می‌شوند و یا این که رهنمود و راهیاب می‌گردند».

۱- استفاد من دراسة في الولاء والبراء للشيخ عبدالرحمن عبدالخالق، طبعة دارالعلم، بنها ص ۱۳۳-۱۴۳.

و این بدان سبب است که نفوس غافل و ناآگاه و قلوب سخت و سنگین، به سوی اسلام باز نگشته و نیز نرم و لطیف نمی‌گردند مگر با لطافت و اظهار محبت و شفقت و حرص بر هدایت آن‌ها؛ براین اساس بود که الله عزوجل به موسی و هارون زمانی که آن‌ها را به سوی فرعون فرستاد، فرمود: ﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ﴾ [طه: ۴۴] «سپس به نرمی با او (درباره ایمان) سخن بگوئید، شاید (غفلت خود و عظمت خدا را) یاد کند و (از عاقبت کفر و طغیان خویش و عذاب دوزخ) بهراسد». و نیز موسی علیه السلام با فرعون اینچنین برخورد کرده و به نیکویی با وی مباحثه کرده و پس از اینکه فرعون دشمنی‌اش را با وی اعلان کرد، امرش را به الله عزوجل سپرد.

و نیز رسول الله ﷺ در ابلاغ دعوت به مشرکان و کافران و معاندان، اینگونه عمل می‌کردند. و روش برخورد رسول الله ﷺ با آن‌ها یکسان بود، چه آن‌ها از مشرکان عرب بودند، و یا اینکه یهودی و نصرانی بودند. و دراین روش از الله عزوجل اطاعت کردند.

و نیز الله متعال فرمودند: ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ﴾ [العنکبوت: ۴۶] «با اهل کتاب! (یعنی با یهودیان و مسیحیان) جز به روشی که نیکوتر (و نرمتر و آرامتر و به قبول نزدیکتر) باشد، بحث و گفتگو مکن، مگر با کسانی از ایشان که ستم کنند (و متوسل به زور یا گستاخی شوند و از حد اعتدال در جدال، خارج گردند. در این صورت شدت و حدت در مقابله با آنان بلامانع است)».

و نیز فرمودند: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾ [النحل: ۱۲۵] «ای پیامبر! مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان».

و نیز فرمودند: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْرُجْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾ [المزمل: ۱۰] «در برابر چیزهایی که می‌گویند، شکیبائی کن، و به گونه پسندیده از ایشان دوری کن». این آیات که به سوی حکمت و نرمی و لطافت و گذشت بزرگووارانه و بدون سرزنش، دعوت می‌دهند، در حقیقت با آیاتی که به سوی شدت عمل و غلظت با کفار و

مشرکین و منافقین دعوت می‌دهند، در تناقض نمی‌باشد. چرا که این شدت و غلظت در برخورد با آنها، فقط در جنگ با آنها می‌باشد. همانطور که الله عزوجل می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاَعْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَهُمْ جَهَنَّمُ وَيَبْسُ الْمَصِيرُ ﴿٩﴾﴾ [التحریم: ۹] «ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن (تا ایشان را از کفر و نفاق به دور داری) و بر آنان سخت بگیر و (با ایشان خشن باش. این مجازات کنونی ایشان است، و در آخرت) جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرنوشت و چه زشت جایگاهی است!»

و نیز می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾ [التوبة: ۱۲۳] «ای مؤمنان! با کافرانی بجنگید که به شما نزدیکترند، و باید که (در جنگ) از شما شدت و حدت (و جرأت و شهامت) ببینند».

و بدین ترتیب، برای ما تفاوت میدان دعوت و میدان جهاد و قتال آشکار می‌شود. به گونه‌ای که در مقام دعوت، نرمی و ملاحظت و اختیار کردن سخنان زیبا و نیکو به منظور رغبت در متمایل شدن قلب‌ها به سوی اسلام می‌باشد و در مقام جهاد و قتال، شدت و غلظت می‌باشد. بایستی که فهمی دقیق و عقل و خردی عمیق برای این امر وجود داشته باشد تا اینکه در هیچگونه تعاملی خاص با نصوص از قبیل قرار دادن نصوص در غیر جایگاهشان یا استشهاد به آنها در محلی غیر از جایگاه خودشان قرار نگیریم.

۲- حلال بودن ازدواج با زنان اهل کتاب و خوردن ذبیحه‌ی اهل کتاب:

شکی نیست که اهل کتاب چه یهودی و یا نصرانی، از کسانی هستند که زمانیکه دعوت اسلام را شنیده و بدان گردن نهاده‌اند، الله عزوجل بر آنها حکم کفر و جاودانگی در آتش کرده است، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۗ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ اُعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن أَنْصَارٍ ﴿٧٦﴾﴾ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ ۗ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ

كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۷۳﴾ [المائدة: ۷۲-۷۳] «بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: (خدا در عیسی حلول کرده است و) خدا همان مسیح پسر مریم است. (در صورتی که خود) عیسی گفته است: ای بنی اسرائیل! خدای یگانه‌ای را پرستید که پروردگار من و پروردگار شما است. بیگمان هر کس انبازی برای الله قرار دهد، الله بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی‌نهد) و جایگاه او آتش (دوزخ) است. و ستمکاران یار و یآوری ندارند (تا ایشان را از عذاب جهنم برهاند). بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: خداوند یکی از سه خدا است! (در صورتی که) معبودی جز معبود یگانه وجود ندارد (و خدا یکی بیش نیست) و اگر از آنچه می‌گویند دست نکشند (و از معتقدات باطل خود برنگردند) به کافران آنان (که بر این اعتقاد باطل ماندگار می‌مانند) عذاب دردناکی خواهد رسید».

و این نص صریح و واضحی در کفر آن‌ها به سبب سخنان شنیع و قبیح و زشتشان در مورد الله عزوجل می‌باشد. همچنین شکی نیست که آن‌ها با این سخنان از مسمای اهل کتاب خارج نمی‌شوند، چرا که الله عزوجل پیوسته آن‌ها را با این اسم، با وجود آن اعتقادشان، مخاطب قرار داده است. همچون اینکه می‌فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿۱۷۱﴾ [النساء: ۱۷۱] «ای اهل کتاب! در دین خود غلو مکنید (و درباره عیسی راه افراط و تفریط نپوئید) و درباره الله جز حق مگوئید (و او را به اوصاف ناشایستی همچون حلول و اتحاد و اتخاذ همسر و انتخاب فرزند، نستائید). بیگمان عیسی مسیح پسر مریم، فرستاده الله است (و او یکی از پیامبران است، و پسر خدا نیست آن گونه که شما می‌پندارید) و او کلمه الله (یعنی پدیده فرمان: کُنْ) است که الله آن را به مریم رساند (و بدین وسیله عیسی را در شکم مریم پروراند) و او دارای روحی است (که) از سوی الله

(به کالبدش دمیده شده است) پس به الله و پیامبرانش ایمان بیاورید (و الوهیت را خاصّ الله بدانید و هیچ یک از انبیاء را در الوهیت انباز الله نسازید) و مگوئید که (خدا) سه تا است (بلکه خدا یکتاست و جز الله، خدای دیگری وجود ندارد. از این سخن پوچ) دست بردارید که به سود شما است. خدا یکی بیش نیست که الله است و حاشا که فرزندی داشته باشد. (چگونه به انباز و زن و فرزند نیازی خواهد داشت) و حال آن که از آن اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و کافی است (که تنها) الله مدبّر (مخلوقات خود) باشد».

براستی که الله عزوجل آنها را با وجود این سخنانشان، با مسمای اهل کتاب، مخاطب قرار داده است و علاوه بر این الله عزوجل برای مسلمانان، خوردن آنچه که اهل کتاب ذبح کرده‌اند، و نیز ازدواج با زنان اهل کتاب را حلال قرار داده است، و این امری است که در بین مسلمانان بر آن اجماع می‌باشد و شاهد بر آن کلام الله عزوجل می‌باشد که می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْلِفِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۵۰﴾» (امروزه (با نزول این آیه) برای شما همه چیزهای پاکیزه حلال گردید، و (ذبائح و) خوراک اهل کتاب (جز آنچه با آیات دیگر تحریم شده است) برای شما حلال است و خوراک شما برای آنان حلال است، و (ازدواج با) زنان پاکدامن مؤمن، و زنان پاکدامن اهل کتاب پیش از شما، حلال است، هرگاه که مهریه آنان را بپردازید و قصد ازدواج داشته باشید و منظورتان زناکاری یا انتخاب دوست نباشد. هر کس که انکار کند آنچه را که باید بدان ایمان داشته باشد (از جمله ایمان به احکام حلال و حرام برخی از خوراکیها و ازدواجهای مذکور در اینجا) اعمال او باطل و بی‌فایده می‌گردد و در آخرت از زمره زیانکاران خواهد بود».

از این آیه فهمیده می‌شود که خوردن از ذبیحه‌ی یهود و نصاری با براءت و بی‌زاری

جستن از آن‌ها، در تعارض نمی‌باشد، اگرچه این ذبیحه هدیه آورده شود، چرا که رسول الله از گوسفندی که زنی یهودی به ایشان هدیه کردند میل فرمودند^۱ و همچنین ازدواج با زنان یهودی و نصرانی با برائت جستن و بیزاری از آن‌ها در تعارض نمی‌باشد. و شکی نیست که مودت و محبتی که در قلب شوهر به نسبت همسرش می‌باشد، مودتی فطری است که از نهی از مودت و محبت با کفار که در مورد آن‌ها نصوص ذکر شده است مستثنی می‌باشد، همچون اینکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ [المجادلة: ۲۲] «مردمانی را نخواهی یافت که به الله و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با الله و پیامبرش دشمنی ورزیده باشند».

۳- رفتار زیبا و پسندیده و نیکی کردن به آن‌ها:

همچنین این مسأله، اصل براء و بیزاری جستن از کفار و مشرکین را نقض نمی‌کند، و اصل و اساس در این مسأله، کلام الله عزوجل است که می‌فرماید: ﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتُلُواكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُواكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ [المتحنة: ۸] «خداوند شما را باز نمی‌دارد از این که نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنجیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند. خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد».

و نیز عیادت بیمارانشان و قبول کردن هدیه‌هایشان و هدیه کردن بدانها، و دعای هدایت کردن برای آن‌ها، داخل در نیکی کردن بدانها می‌باشد. چرا که رسول الله ﷺ برای طایفه‌های زیادی از کفار و مشرکین دعا کردند تا الله عزوجل آن‌ها را هدایت کند، همانطور که در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند:

۱- كما عند البخاري، كتاب الهبة، باب قبول الهدية من المشركين (۲۶۱۷) ومسلم، كتاب الإسلام، (۲۱۹۰).

«اللَّهُمَّ اهْدِ أُمَّ أَبِي هُرَيْرَةَ»^۱. «پروردگارا مادر ابوهریره را هدایت فرما». و این زمانی بود که ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تقاضا کرد تا برای مادر کافرش دعای هدایت کند، تا اینکه مسلمان شود.

و در صحیحین از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: طفیل بن عمرو دوسی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده و گفت: یا رسول الله، طایفه‌ی دوس ابا کرده و کفر ورزیده است. آنان را نفرین کن. مردم گمان کردند، که (با نفرین رسول الله) دوس نابود خواهد شد. که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (برخلاف انتظار آنها) دعای خیر کرده و فرمود: «اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا وَأُمَّتِ بِهِمْ». «پروردگارا دوس را هدایت کن، و مشرف به اسلام بگردان». و پس از اینکه صحابه نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده و گفتند: یا رسول الله، تیرهای ثقیف ما را پاره پاره کرد، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای آنها دعا فرمودند: «اللَّهُمَّ اهْدِ ثَقِيفًا»^۳. «پروردگارا، طایفه ثقیف را هدایت فرما».

اما در مورد قبول کردن هدایای آنها به نیت انس و الفت گرفتن آنها با اسلام، ثابت

۱- أخرجه مسلم في فضائل الصحابة، باب من فضائل أبي هريرة الدوسي رضي الله عنه (۲۴۹۱).

۲- أخرجه البخاري في كتاب المغازي، باب قصة دوس والطفيل بن عمرو الدوسي (۴۳۹۲) وفي الجهاد والسير باب الدعاء للمشركين بالهدى ليتألفهم (۲۹۳۷) وفي الدعوات باب الدعاء للمشركين (۶۳۹۷) ومسلم في فضائل الصحابة باب من فضائل غفار (۲۵۲۴).

۳- أخرجه أحمد (۳/۳۴۳)، والترمذي، كتاب المناقب، باب مناقب في ثقیف وبنی حنیفة (۳۹۴۲) وقال: «هذا حديث حسن صحيح غريب» وابن أبي شيبة في المصنف (۶/۴۱۳) و(۷/۴۱۱)، وابن أبي عاصم في الاحاد (۱۵۱۵) والدقاق في معجمه (۸۶) وابن عدی في الكامل (۱/۳۱۸) وأعله العلامة الألباني في ضعيف الترمذي ودفاع عن الحديث النبوي (۳۴) وتخريج فقه السيرة (۳۹۸) ودفع هذا الاعلال الشيخ الدويش في تنبيه القاريء (۲۵۱) ولعله الصواب، وللحديث وجه آخر، أخرجه ابن شيبة في تاريخ المدينة (۲/۴۹۹) من حديث غطيف بن أبي سفيان قال: فذكره وسنده واه، والحديث صححه كذلك الشيخ الأرنؤوط في تحقيق المسند.

شده که رسول الله ﷺ هدایای مشرکین را قبول می کردند. امام بخاری رحمته الله در صحیحش بابی تحت این عنوان قرار داده است: «بَابُ قَبُولِ الْهَدِيَّةِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» باب قبول کردن هدیه از مشرکان، سپس می گوید: از ابوهریره رضی عنه از رسول الله ﷺ روایت است که فرمودند: «هَاجَرَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَارَةَ، فَدَخَلَ قَرْيَةً فِيهَا مَلِكٌ أَوْ جَبَّارٌ، فَقَالَ: أَعْطُوهَا آجَرَ». «ابراهیم علیه السلام همراه ساره همسرش هجرت کرد و به شهری وارد شد که در آن پادشاهی یا ستمکاری فرمان می راند، آن پادشاه گفت: هاجر را که کنیزش بود به ساره بدهید». و نیز برای رسول الله ﷺ گوسفندی بریان هدیه داده شد که آمیخته به زهر بود. و ابوحمید گفته: پادشاه ایله برای رسول الله ﷺ قاطری سفید و چادری بخشید که رسول الله ﷺ نامه ای به سوی وی نوشته و او را بر سرزمینش حاکم قرار داد^۱.

سپس حدیث انس را روایت می کند که گفت: عبایی ابریشمی به رسول الله ﷺ هدیه دادند، با وجودیکه رسول الله ﷺ از پوشیدن لباس های ابریشمی منع می فرمود. آن عبا مورد پسند مردم قرار گرفت. رسول الله ﷺ فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَمَنَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْ هَذَا». «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، دستمال های سعد بن معاذ در بهشت زیباتر از این است».

اما در مورد هدیه دادن به کفار و مشرکین، امام بخاری رحمته الله در صحیحش پس از بابی که ذکر آن گذشت، بابی تحت عنوان «بَابُ الْهَدِيَّةِ لِلْمُشْرِكِينَ» باب هدیه دادن به مشرکین، آورده است. سپس می گوید: و الله عزوجل می فرماید: ﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ [المتحنة: ۸] خداوند شما را باز نمی دارد از این که نیکی و بخشش بکنید

۱- صحیح البخاری کتاب الهبة، باب قبول الهدية من المشركين رقم (۲۸) حدیث (۲۶۱۵، ۲۶۱۶، ۲۶۱۷)

وهو في صحیح مسلم (۲۴۶۹).

به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند. خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. و در این باب حدیث ابن عمر رضی الله عنهما را روایت می‌کند، که گفت: عمر رضی الله عنه دید که مردی پارچه‌ی ابریشمی می‌فروشد. وی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت: این پارچه را خریده و روز جمعه و زمانی که نمایندگان نزدتان می‌آیند، بپوشید؛ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إِنَّمَا يَلْبَسُ هَذَا مَنْ لَا خَلْقَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ». «کسی چنین لباسی را می‌پوشد که او را در آخرت نصیبی نباشد». سپس از آن نوع پارچه‌ها برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آورده شد، و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یکی از آنها را برای عمر رضی الله عنه فرستاد، عمر رضی الله عنه گفت: چگونه آن را بپوشم در حالی که در مورد آن فرمودی آن چرا که فرمودی؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: «إِنِّي لَم أَكْسُكَهَا لِتَلْبَسَهَا تَبِيعَهَا، أَوْ تَكْسُوهَا». «من آن را نداده‌ام که تو آن را بپوشی، آن را بفروش یا به کسی بده». عمر رضی الله عنه آن را به برادر خود پیش از آنکه وی اسلام بیاورد که از اهل مکه بود، فرستاد. و نیز در این باب حدیث اسماء بنت ابوبکر رضی الله عنها را روایت می‌کند که گفت: در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مادرم در حالی که مشرک بود، به دیدنم آمد. من از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سوال کردم و گفتم: مادرم به خانه من آمده و از من انتظار هدیه و نیکی دارد، آیا با وی صله رحم کنم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «نَعَمْ صِلِي أُمَّكِ». «آری با مادرت صله‌ی رحم کن (حق خویشاوندی را رعایت کن)»^۲.

تاکید می‌کنم که نیکی و صله‌ی رحمی و احسان کردن، مستلزم محبت و مودت داشتنی که از آن در کلام الله عزوجل نهی شده، نمی‌باشد، آنجا که الله عزوجل می‌فرماید:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ [المجادلة: ۲۲].

و در مورد هدیه دادن به مشرک این عبارت حافظ ابن حجر مرا شگفت زده کرده که

۱- انظر: صحيح البخاري مع الفتح (۲۷۵/۵) كتاب الهبة، باب الهدية للمشركين حديث (۲۶۱۹).

۲- صحيح البخاري، (۲۶۲۰).

می‌گوید: هدیه دادن به مشرک چه نفی آن و چه اثبات آن مطلق نمی‌باشد.

اما در مورد عیادت بیماران کفار و مشرکین:

امام بخاری در صحیح از انس رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: غلامی یهودی که خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را می‌کرد، بیمار شد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای عیادتش آمده و نزدیک سرش نشستند و بدو فرمودند: «أَسْلِمٌ» «اسلام بیاور». وی به پدرش که نزد او نشسته بود نگاه کرد. پدرش به وی گفت: از ابوالقاسم اطاعت کن. پس اسلام آورده و مسلمان شد. پس از آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که از خانه خارج می‌شد، فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْقَذَهُ مِنَ النَّارِ». «سپاس پروردگاری که او را از آتش دوزخ نجات داد»^۱.

ابن بطال رحمته الله می‌گوید: عیادت مشرک تنها زمانی مشروع است که امید اجابت وی برای وارد شدن به اسلام می‌باشد. اما اگر تمایلی به نسبت وارد شدن به اسلام نداشته باشد، عیادتش جایز نیست^۲. حافظ بن حجر رحمته الله بر این سخن وی تعلیق زده و گفته است: آنچه که صحیح‌تر است آن است که عیادت مشرک براساس مختلف بودن مقاصد، متفاوت می‌باشد. چرا که گاهی با عیادت وی مصلحت دیگری واقع می‌گردد^۳.

خلاصه، این برخی از استثنائاتی بود که اصل براء را از جهت عملی آن نقض نمی‌کند. و مقصودم از اضافه کردن آنها به دنبال این بحث آن بود که برادران بزرگوارم، در هیچ گونه تعامل خاطمی به نسبت نصوص خاص یا عام با قرار دادن آنها در جایگاهی غیر از محل خودشان، واقع نشوند، خصوصاً زمانی که بسیاری از ما در مورد اینچنین مسائل عملی سوال پرسیدند.

۱- أخرجه البخاري، كتاب المرضى، باب عيادة المشرك (۵۶۵۷).

۲- فتح الباري (۱۰/۱۲۵).

۳- نفس المصدر السابق.

از الله عزوجل می خواهیم که فهم و عمل صحیح نصیبمان بفرماید، براستی که او ولی و عهده دار آن است.

مبحث سوم: لا إله إلا الله، تحکیم شریعت

اسلام عقیده‌ای است که شریعتی که شوون زندگی را تنظیم می‌کند، از آن صادر می‌گردد. بنابراین عقیده، اصلی است که ارکان شریعت بر آن متمرکز می‌باشد. و هرگز الله عزوجل از مردم، شریعت را قبول نمی‌کند مگر این که عقیده شان صحیح و سالم باشد و به الله عزوجل و وحدانیت او در الوهیت و ربوبیت و اسماء و صفات و افعالش، ایمان داشته و به عالم غیب و جهان آخرت و آنچه که در آن از حسابرسی و جزا و پاداش و بهشت و جهنم است، یقین داشته باشند.

اگر عقیده در نفوس، رسوخ کند، آن وقت است که بنای جامعه‌ای که در حیاتش، در روابط با پروردگارش و نیز روابطش با انسان‌ها و جهان هستی ملتزم به شریعت الله عزوجل است، ممکن می‌باشد. و بر این اساس بوده که اولین آنچه که پیامبران، که بر همه‌ی آن‌ها سلام و درود باد، بدان دعوت داده‌اند، عقیده بوده است، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶] «ما به میان هر ملتی پیامبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیامبران این بوده است) که الله را پرستید و از طاغوت دوری کنید». و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۵] «ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستاده‌ایم، مگر این که به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید».

بنابراین اسلام، مجرد عقیده‌ای وجدانی که از زندگی بشری به دور باشد، نیست، بلکه عقیده اصل دین بوده و شریعتی که شوون مختلف زندگی را تنظیم می‌کند، از آن صادر می‌گردد. مثال آن در درخت سرسبز و سایه دار اسلام، همچون تنه در برابر شاخه‌ها و

میوه‌ها می‌باشد. به گونه‌ای که اگر عقیده صحیح بوده و در قلب رسوخ پیدا کند، ساقه‌ی آن محکم و استوار شده، و شاخه‌های آن کشیده و پهن می‌گردد و برگهای آن آشکار می‌شود و شکوفه زده و میوه هایش در زندگی انسانیت با استقامت در راه و منهج الله عزوجل و توقف کردن در حدود او و التزام به شریعتش و رفتار اسلامی استوار به دست می‌آید.

تنها بدین سبب الله عزوجل پیامبرانش را با عقیده به سوی بندگان فرستاد تا اینکه توحیدشان را برای الله عزوجل و برائت و بیزاری شان را از خداگونه‌هایی که شریک الله عزوجل قرار داده‌اند، اعلان کنند. و تا اینکه به مقتضای آن، با امتثال به امر و نهی الله عزوجل، و انقیاد و التزام به شریعتش در عمل و رفتار و منهج، بدان اذعان کنند. و اگر اینگونه نبود، عقیده تنها ادعایی بود که واقع، آن را تصدیق نمی‌کرد. بلکه با منهج و روش و نظام جامعه متناقض بوده و ادعای آن ادعایی دروغ و بهتانی بزرگ بود.

و در واقع حقیقت ایمان به یگانگی الوهیت الله عزوجل و عبودیت انسان برای او، برای صاحبان ایمانی که بعد از ایمان آوردن به این مساله، در دینداری کردن با هر روشی که به غیر حکم الله عزوجل حکم می‌کند، خود را آزاد دانسته و در برابر شریعت الله عزوجل خضوع و فروتنی نمی‌کنند، نمی‌باشد.

چرا که هیچ رسولی تنها با عقیده‌ای مجرد از احکام و تشریعات عملی، مبعوث نشده است و بلکه با عقیده که همراه آن شریعت بوده مبعوث گشته تا اینکه الله عزوجل بعد از او رسولی دیگر فرستاده است.

الله عزوجل در مورد عیسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَا أُحِلَّ لَكُم بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ﴾ [آل عمران: ۵۰] «و (من پیامبری‌ام که) تصدیق کننده آن چیزی هستم که پیش از من از تورات بوده است و (آمده‌ام) تا پاره‌ای از چیزهایی را که (بر اثر ستم و گناه) بر شما حرام شده است (به عنوان تخفیفی از سوی الله) برایتان حلال کنم».

و در مورد تورات می‌فرماید: ﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَاللِّسَانَ بِاللِّسَانِ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ﴾ [المائدة: ۴۵] «و در آن (کتاب آسمانی، تورات نام) بر آنان مقرر داشتیم که انسان در برابر انسان (کشته می‌شود) و چشم در برابر چشم (کور می‌شود) و بینی در برابر بینی (قطع می‌شود) و گوش در برابر گوش (بریده می‌شود) و دندان در برابر دندان (کشیده می‌شود) و جراحات‌ها قصاص دارد».

بنابراین، تلازمی ضروری بین عقیده‌ای که در نفوس مستقر می‌شود و آثار آن که بایستی در حیات و رفتار و قضاوت و حکم و مدیریت آن در سطح فرد و جامعه ظاهر گردد، می‌باشد.

اسلام شامل احکامی اعتقادی می‌باشد که شامل آنچه که بر مکلف اعتقاد آن در مورد الله عزوجل و فرشتگان و کتاب‌ها و پیامبران و روز قیامت و خیر و شر تقدیر واجب است، می‌باشد؛ و نیز شامل احکامی اخلاقی است که متعلق به فضائلی که بر مکلف واجب است آراسته بدانها باشد، می‌باشد؛ و نیز شامل احکام عملی در مورد اقوال و افعال و عقود و تصرفاتی که از او صادر می‌شود، می‌باشد؛ و نیز شامل حیاتی تعبدی است که به سبب آن قلب مسلمان متوجه الله عزوجل شده و در همه‌ی جوانب مختلف زندگی الله متعال را در نظر می‌گیرد.

حیات در اسلام به معنای نظامی اخلاقی می‌باشد که به منظور اشاعه‌ی فضیلت و ریشه کن کردن رذیلت به پا خاسته است. و نظامی سیاسی که اساس آن اقامه‌ی عدل در بین مردم می‌باشد. و نظامی اجتماعی که هسته‌ی آن خانواده‌هایی صالح و ستون‌های آن، ضامن بودن فرزندان جامعه به نسبت یکدیگر می‌باشد. و نظام اقتصادی که عامل تعیین کننده‌ی آن و کار و محصول به دست آمده‌ی آن بر وفق منهج اسلامی می‌باشد. و به طور کلی اسلام، منهجی کامل برای فعالیت‌های بشری می‌باشد.

بنابراین، عقیده‌ی توحید، وجوب تحکیم و حکمیت شریعت بزرگوار اسلامی را اقتضا

می‌کند. و عمل به احکام شریعت از مقتضیات توحید می‌باشد.^۱ با این وجود بازهم منکر زشتی که هیچ کس فکرش را نمی‌کرد، اتفاق افتاد و آن دست کشیدن از شریعت الله عزوجل بود. و بزرگ‌تر و تلخ‌تر از آن، متهم کردن شریعت به عجز و ضعف و قصور و ناتوانی و جمود می‌باشد. و اینکه شریعت توانایی آن را ندارد که با روح عصری که در آنیم، و آنچه از پیشرفت و ترقی همگانی که در آن است، موافقت و همراهی کند. و بدین امر فقط در حد سخن گفتن اکتفا نکرده و بلکه از این هم تجاوز کرده و شریعت را متهم به دوری از بسیاری از جوانب زندگی کرده است، و به جای آن قوانین وضعی فرانسوی و آمریکایی و انگلیسی و سوسیالیستی و دیگر قوانین مستبد و نادرست را حل‌کننده اوضاع دانسته است.

و مثال آن‌ها در این مورد، همچون مثال سوسکی است که از بوی خوش مشک اذیت شده، و بلکه با بوی متعفن در مستراح زندگی کرده و از این وضع خود بسیار شادمان است. گاهی بسیاری از نادانان اینچنین می‌باشند که تشریح بشر، از جمله تشریح ملحدین و زنادقه، و سکولاری‌ها و کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها و سرمایه داران و دموکراسی‌گرایان و دیگر کسانی که هوی و هوسشان بر آن‌ها حکم می‌کند، و شهوات و شبهات بر آن‌ها سیطره دارند، گمان می‌کنند که تشریح و نظام آن‌ها، بسان کشتی نجات دهنده‌ای است که ایشان را از وسط بادهای طوفان و امواج متلاطم، و فتنه‌های ویرانگر و تاریکی‌های بسیار سیاه که بسیاری از مردم در آن همچون تلوتلو خوردن کسی که شیطان سخت او را دچار جنون و دیوانگی کرده، تلوتلو می‌خورند، نجات می‌دهد؛ و بدینگونه همگی آن‌ها نامراد و زیانمند گردیدند: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: ۵۰] «آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از الله حکم می‌کند؟» و چه کسی حکمش از حکم الله عزوجل نیکوتر و بهتر است؟ و چه کسی تشریح و قانون‌گذاری وی از

۱- من کتاب «وجوب تحکیم الشریعة الإسلامية، للشیخ الفاضل مناع خلیل القطان».

تشریح و قانونگذاری الله عزوجل، نیکوتر و بهتر است؟ چه کسی ادعا می‌کند که به مخلوقات از خالق و مدبر اموراتشان داناتر است؟ و چه کسی گمان می‌کند که وی به احوال مردم و آنچه که بدان نیاز دارند، در هر زمان و مکانی داناتر و آشناتر از خالق مردم است؟ ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [الملک: ۱۴] «مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند، و حال این که او دقیق و باریک بین بس آگاهی است؟! آیا الله عزوجل نمی‌دانست که اوضاع تغییر خواهد کرد؟ و امور دگرگون خواهد شد؟ و چیزهای جدیدی ایجاد خواهد شد؟ چه کسی می‌تواند ادعا کند که الله عزوجل تغییرات احوال و امور را نمی‌داند. (العیاذ بالله)

کلام مهم شیخ محمد بن ابراهیم در انواع کفر اعتقاد

شیخ محمد بن ابراهیم رحمته الله در رساله‌اش، «تحکیم القوانین» می‌گوید: ابن کثیر می‌گوید: الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: ۵۰] یعنی برای کسی که از الله عزوجل شریعت را دریافت کرده، و بدان ایمان آورده و یقین کرده و دانسته که الله عزوجل آگاه‌ترین و دادگرترین و استوارترین کسانی است که دادگری و فرمانروایی از او انتظار می‌رود و از پدر به نسبت فرزندش، به مخلوقاتش مهربان تر می‌باشد و عالم و قادر به هر چیزی بوده، و در هر چیزی عادل می‌باشد، چه کسی حکمش از الله عزوجل عادلانه‌تر است.

پس از این شیخ محمد بن ابراهیم انواع کفر اعتقادی را مطرح کرده و می‌گوید:

۱- دسته‌ی اول آن است که حاکمی به غیر آنچه که الله عزوجل نازل کرده، حکم کرده و احق بودن حکم الله متعال و رسولش را انکار می‌کند.

۲- دسته دوم آن است که حاکمی که به غیر آنچه که الله عزوجل نازل کرده، حکم می‌کند، حقانیت حکم الله متعال و رسولش را انکار نکرده ولی اعتقاد دارد که

حکم غیر رسول الله ﷺ بهتر و کامل تر و فراگیرتر از حکم رسول الله ﷺ به نسبت حکمیتی که مردم در زمان تنازع با یکدیگر بدان نیاز دارند، یا بطور مطلق و یا به نسبت حوادث و اتفاقاتی که در طول زمان و تغییرات اوضاع پدید می آید، می باشد. تردیدی نیست که همچنین این نوع کفر می باشد. چرا که برتری دادن قوانین بشری که در واقع ساخته و پرداخته‌ی اذهان و پس مانده‌ی افکار بشر است، بر قوانین الله الحکیم الحمید می باشد.

احکام و قوانین الله و رسولش ﷺ با اختلاف زمان‌ها و تغییر اوضاع و حوادث تغییر نمی کند، چرا که هیچ مساله‌ای نیست - هر چه که باشد - مگر اینکه حکم آن در کتاب الله عزوجل و سنت پیامبرش ﷺ یا به صورت نص واضح و آشکاری و یا به صورت استنباطی وجود دارد، حال برخی آن‌ها را می فهمند و برخی دیگر نمی فهمند. و معنای اینکه علما گفته اند که فتوی با تغییر اوضاع، تغییر می کند آن طور نیست که افرادی که بهره‌ای اندک از علم دارند و یا شناخت و درک درست از احکام دین و اسباب و حکمت‌های آن ندارند، تصور می کنند که تغییر فتوا براساس خواسته‌های شهواتی، حیوانی و اهداف مادی و تخیلات انحرافی قابل تغییر است، لذا مشاهده می شود که سرسختانه از موضع خود دفاع کرده و نصوص را تا بتوانند تابع نظریات خود قرار می دهند و در همین راستا معنای آیات و احادیث را تغییر می دهند و عوض می کنند.

موضوع تغییر فتوا با تغییر اوضاع و زمان، آن است که فتوا با اصول شریعت و علت‌هایی که باید رعایت شوند، و همچنین با مصلحت‌هایی که با اصول در نظر گرفته شده از جانب شرع سازگار باشد. بدیهی است که طرفداران قوانین ساخته و پرداخته‌ی ذهن بشر از این چیزها به دور هستند، و آن‌ها به هیچ چیز جز آنچه با اهداف و خواسته‌هایشان سازگار باشد هر چه که باشد، توجه ندارند و واقعیت‌های جاری صادق‌ترین گواه بر این

حقیقت است!

۱- سوم: حاکم معتقد است که قوانین ساخته و پرداخته‌ی ذهن بشر از قوانین قرآن و سنت، بهتر نیست بلکه همانند آن است، چنین حاکم و فرمانروایی نیز همانند دو نوع اول کافر و از دین خارج است، چرا که اعتقاد او ایجاب می‌کند که مخلوق و خالق با هم برابر هستند و چنین اعتقادی با آیه‌ی ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱] (هیچ چیز همانند او تعالی نیست). «شوری/۱۱» و آیاتی دیگر که بیانگر کمال یکتایی پروردگار و منزّه بودن او تعالی از همانندی با مخلوقات در ذات، صفات، افعال و داوری بین مردم در مسایل اختلافی است، این افراد مخالف آیات فوق هستند و آن‌ها را رد می‌کنند.

چهارم: شخص چنین اعتقادی ندارد که حکم کننده‌ی به قوانین غیر الهی همانند حکم کننده‌ی به (قرآن و سنت) است. چه رسد به این که آن را بهتر بداند، اما معتقد است حکمرانی با قانونی که مخالف با قوانین قرآن و سنت است، جواز دارد، چنین فردی همانند حاکمانی که ذکر کردیم (کافر) است و هر حکمی که برای آن‌ها مصداق دارد برایشان نیز صادق می‌آید، چرا که ایشان معتقد به چیزی است که با نصوص صحیح و صریح قطعی حرام است.

پنجم: این نوع (عدم حکم به قوانین قرآن و سنت) بزرگترین، فراگیرترین و آشکارترین موردی است که با شریعت از روی عناد و در جهت نابودی احکام الهی و به هدف مخالفت با الله و رسولش انجام می‌گیرد و از نگاه جمع بندی و ترتیب، اصل، فرع، شکل، نوع، حکم، لازم الاجرا بودن و داشتن منبع و مرجع شباهت زیادی با دادگاه‌های اسلامی دارد. همان طور که دادگاه‌های شرعی منابع و مراجعی دارد که همه به قرآن و سنت بر می‌گردد، منابع این قوانین و مراجع آن قانون فرانسه، قوانین کشور آمریکا قوانین کشور انگلستان و دیگر قوانین مذاهب و ادیان خود ساخته ای است که متناسب به شریعت هستند که قوانین این دادگاه‌ها از مجموعه این‌ها تلفیق شده است. هم اکنون این دادگاه‌ها در بسیاری از شهرها و کشورهای اسلامی با آمادگی و امکانات کامل مشغول به کار هستند و مردم دسته دسته به این‌ها رجوع می‌کنند و قضات در این دادگاه‌ها در میان مردم با قوانین مخالف قرآن و سنت، قضاوت می‌کنند مردم را بر اجرای قوانین این دادگاه‌ها الزام می‌کنند که باید آن را قبول نمایند و پذیرش آن را بر مردم الزامی کنند. چه کفری بالاتر از این است و چه چیزی بیشتر از این با رسالت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم مخالف است!!؟

پس ای گروه خردمندان و ای فرهیختگان و عاقلان! چگونه می‌پسندید که دستورات افرادی همانند خودتان و اندیشه‌های امثال خود شما بر شما به اجرا در آید و یا نظر افرادی که بینش آن‌ها از شما کمتر است و خطا و اشتباه در حق شان جایز است و حتی خطاها و اشتباهات شان از نظریات صحیح آن‌ها به مراتب بیشتر است. حتی در قوانین و احکام شان چیز صحیحی وجود ندارد؛ مگر مسایلی که به صورت نص یا استنباط برگرفته از دستورات الله و رسولش است. آیا می‌گذارید که آنان در جان‌ها، خون‌ها، آبرو و شرف، خانواده‌ها، همسران، و فرزندان، اموال و سایر حقوق (فردی و اجتماعی) شما قضاوت کنند و قوانین الله و رسولش که مصون از اشتباه هستند و هیچ گونه باطلی از پیش رو و نه از پشت سر به آن راه ندارد. چرا که از جانب پروردگار حکیم و حمید نازل شده است را ترک کنند و بی اعتبار شمارند؟!!!!

پذیرش حکمیت و قوانین پروردگار در واقع تسلیم شدن در برابر خالق است که آن‌ها را آفریده تا او تعالی را عبادت کنند، لذا همان طور که سجده برای مخلوق جایز نیست و فقط برای الله جایز است، مردم موظف هستند فقط الله را عبادت کنند و مخلوق را عبادت نکنند به همین صورت نباید تسلیم فرمان و داوری کسی جز پروردگاری شوند که حکیم، علیم، حمید، رؤف و رحیم است. نه حکم و قانون مخلوق ستم پیشه و جاهل که تردیدها، شهوت‌ها، شبهه‌ها وی را هلاک گردانیده است. بر دلشان غفلت سنگ دلی و تاریکیها چیره است. به این ترتیب بر خردمندان لازم است که خود را از چنین مهلکه ای نجات دهند، چرا که حکومت مطابق قوانین ساخته و پرداخته‌ی ذهن بشر به بردگی کشاندن انسان و حکمرانی بر مبنای هواها، هوس‌ها، اشتباهات و خطاهاست. علاوه بر این مصداق این آیه قرار خواهند گرفت: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿۴۴﴾ [المائدة: ۴۴] «هر کس به آنچه الله نازل کرده است، حکم [قضاوت و داوری] نکند، کافر است».

ششم: آنچه بسیاری از سران عشایر و قبایل صحرا نشین و... به نقل از ماجراهایی که برای پدران و اجدادشان پیش آمده است و از عادات و رسوم شان به شمار می‌رود و در اصطلاح محلی آن را (سلوم) می‌نامند که از پدران شان به ارث برده‌اند و در میان خود بر اساس آن حکم و قضاوت می‌کنند و در هنگام اختلاف و مراجعه و حکم آن را به مرحله‌ی اجرا می‌گذارند، از باقی مانده‌های جاهلیت و اعراض و روی گردانی از فرمان الله و رسول است. لا حول ولا قوة إلا بالله.

قسم دوم: کفر عملی است که حاکم بغیر ما أنزل الله را از دین خارج نمی‌گرداند، آن طور که ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا آیه‌ی: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿۴۴﴾ [المائدة: ۴۴]

آه از این فتنه‌های خطرناک، آه از این بیماری دردناک، براستی که این امر بسیار خطرناک می‌باشد. براستی امت از نقطه بلند و پرآوازه به ورطه‌ی خواری و ذلیلی و سستی سقوط نکرد مگر روزی که از کتاب پروردگارش و سنت رسولش ﷺ جدا شد و شروع به زبان درازکردن گاهی به سوی شرق ملحد و گاهی به سوی غرب کافر، کرد؛ در حالی که در مقابل وی آبشخوری گوارا، و چشمه‌ای زلال و صاف و ریسمانی نیرومند، و نوری واضح و روشن، و مصدر عزت و شرف و رهبری و فرماندهی بود.

به الله سوگند هرگز امت به هویت و کرامت و سروری و رهبری‌اش باز نمی‌گردد مگر زمانیکه به سوی الله عزوجل خالق و سازنده‌اش، در تمامی امور حیاتش بازگشته و مطیع و فرمانبردار و تسلیم در برابر او جل جلاله باشد. همانطور که الله عزوجل بدان امر کرده و فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً﴾ [البقرة: ۲۰۸] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی به طور کامل وارد اسلام شوید». حافظ ابن کثیر رحمته الله علیه در تفسیر این آیه می‌گوید: الله عزوجل بندگانش را که بدو ایمان آورده و رسولش ﷺ را تصدیق

(و هرکس به آنچه الله نازل کرده است حکم نکند کافر است). ذکر کرده است. ابن عباس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا در تفسیر این آیه، این نوع کفر را از درجه ای پایینتر از کفر اکبر دانسته است (کفر دون کفر). ابن عباس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا می‌فرمود: این نوع کفر، کفری نیست که شما به آن گرایش دارید. ابن کثیر (۶۲/۲). مطابق گفته‌ی ابن عباس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا کسانی که حکم به غیر ما انزل الله می‌کنند، در درجه‌ای پایین‌تر از کفر اکبر قرار دارند که در واقع هوای نفس، حاکم و قاضی را وادار می‌کند که به غیر «ما أنزل الله» حکم کند حال آن که معتقد است حکم الله و رسولش حق است و قبول دارد که خودش در اشتباه بوده و از هدایت منحرف است. هر چند این نوع کفر فرد را از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌گرداند لیکن گناه و معصیت عظیمی است که از تمام گناهان کبیره مانند: زنا، نوشیدن شراب، دزدی، سوگند دروغ و.... بزرگتر است؛ زیرا این معصیتی است که الله تعالی آن را در کتاب خود کفر نامیده است و اگر بزرگ‌تر از گناهان کبیره نبود آن را کفر نمی‌نامید.

از الله تعالی خواهیم که همه‌ی مسلمانان را بر رجوع به کتاب خود با خشنودی و فرمانبرداری متحد کند، که او توانا و قادر بر این است! (به نقل از کتاب تحکیم القوانین) (مترجم)

کرده‌اند، امر فرموده که تمامی دستگیره‌های اسلام و شرایع آن را اتخاذ کنند و نیز به تمامی اوامر آن عمل کرده و تمامی نواهی آن را ترک کنند.

عوفی از ابن عباس و مجاهد و طاووس و ضحاک و عکرمه و قتاده و سدی و ابن زیاد در مورد این کلام الله عزوجل ﴿ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً﴾ نقل می‌کند که می‌گویند: یعنی به طور کامل وارد اسلام شوید و ضحاک از ابن عباس و ابوالعالیه و ربیع بن انس روایت می‌کند که گفتند: ﴿ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً﴾ یعنی به طور کامل در طاعت الله عزوجل درآئید.^۱ سپس ابن کثیر می‌گوید: الله عزوجل همه‌ی بندگان مومنش را امر فرموده که به تمامی شعبه‌های ایمان و شرایع اسلام که بسیارند، تا آنجا که می‌توانند عمل کنند.

و قرطبی رحمته الله می‌گوید: از آنجاییکه الله عزوجل بیان فرمودند که مردم بر سه قسم مومن و کافر و منافق می‌باشند. پس فرمودند بر یک ملت واحد باشید و بر اسلام جمع شوید و بر آن ثابت قدم باشید. سلم در اینجا به معنای اسلام می‌باشد. و این نظر مجاهد بوده و ابومالک آن را از ابن عباس روایت کرده است.

سپس امام قرطبی می‌گوید: و امام طبری حمل لفظ را بر معنای اسلام ترجیح داده است^۲ و معنای آیه را شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی برای ما به روشنی بیان کرده و می‌گوید^۳: این دستوری است از جانب پروردگار که در آن از مومنان می‌خواهد ﴿ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً﴾ کاملاً وارد دین اسلام شوند، به گونه‌ای که همه‌ی اوامر آن را به جا آورند، و هیچ چیزی از آن را ترک ننمایند و هوی و هوس خویش را پروردگار و معبود قرار ندهند، به این صورت که امری که شریعت آن را واجب کرده است، چنانچه با

۱- تفسیر ابن کثیر، (۱/ ۲۵۵) طبعه دارالمعرفة.

۲- الجامع لأحكام القرآن (۳/ ۲۲، ۲۳) وتفسیر الطبري (۲/ ۱۱۹) ط. دارالسلام.

۳- تیسیر الکریم الرحمن لسورة البقرة، ۲۰۸.

تمنیات و آرزوهای نفسانی آنان سازگار باشد، آن را انجام داده و اگر با آرزوهایشان سازگار نباشد، آن را ترک کنند؛ زیرا واجب است که هواهای نفسانی تابع و پیرو دستورات دین باشد، و باید به اندازه‌ی قدرت و توانایی خویش اعمال خیر انجام دهند، و در آنچه توان آن را ندارند، با نیت و قلب بدان پردازند تا از اجر و پاداش آن بی‌نصیب نمانند. بنابراین التزام به دستوراتی که الله عزوجل فرستاده است، بدون هیچگونه تردیدی واجب است. و در حقیقت این همان عبادتی است که حق الله عزوجل به نسبت بندگانش می‌باشد.

شیخ محمد بن ابراهیم رحمته الله در بیان اینکه تحکیم و قانونگذاری شریعت الله عزوجل همان معنای شهادتین می‌باشد می‌گوید^۱: تحکیم شریعت الله عزوجل، و نه تحکیم غیر آن، نیمه‌ی دیگر عبادت الله عزوجل و نه غیر او جل جلاله می‌باشد، چرا که مضمون شهادتین آن است که الله عزوجل تنها معبود بر حق بوده و هیچ شریکی برای او قرار داده نشود، و فقط رسول الله کسی باشد که از او پیروی شده و داور و حکم با آنچه که با آن از جانب الله متعال آمده، باشد. و شمشیرهای جهاد جز بدین سبب و نیز جز به منظور محقق ساختن آن در انجام و ترک انجام و تحکیم در زمان نزاع، از غلاف بیرون کشیده نشده است.

علامه شنقیطی رحمته الله در أضواء البیان می‌گوید^۲: «بدان که الله عزوجل در آیات بسیاری صفات کسی را که مستحق آن است که حکم برای او باشد، بیان کرده است، لذا بر هر عاقلی لازم است که در این صفات ذکر شده که إن شاء الله آنها را توضیح خواهیم داد، تامل کند و نیز در مقابل، در صفات بشری که قوانین وضعی را قانون گذاری می‌کند، تامل کند و ببیند که آیا صفات کسی که بایستی تشریح و قانون گذاری برای او باشد در

۱- فتاوی و رسائل محمد بن ابراهیم (۲۵۶/۱۲).

۲- أضواء البیان (تفسیر سورة الشوری، ۱۰).

بشر وجود دارد؟ - براستی که الله عزوجل از اینکه در تشریح شریکی داشته باشد، برتر و منزه و پاک است - بدین ترتیب اگر صفات تشریح کننده بر بشر منطبق بود، که هرگز اینگونه نمی‌باشد، پس از آن‌ها پیروی کند و اگر آشکار شد که بشری که قانونگذاری می‌کند حقیرتر و فرومایه‌تر و ذلیل‌تر و کوچک‌تر از آن است که قانونگذاری کند، پس بایستی که آن‌ها را در جایگاه بشری خود قرار داده و او را تا حد مقام ربوبیت بالا نبرد، براستی که الله عزوجل پاک است از آنکه برای او در عبادتش یا حکمش یا فرمانروایی‌اش شریکی باشد.

از جمله آیاتی که الله عزوجل در آن صفات کسی را که حکم و تشریح برای او می‌باشد، بیان می‌کند، آنست که می‌فرماید: ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۱۰] «در هر چیزی که اختلاف پیدا کردید داوری آن به الله واگذار می‌گردد». پس از آن در مقام بیان صفات کسی که حکم برای او می‌باشد، می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ ﴿۱۱﴾ فَاطِرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ جَعَلَ لَكُم مِّنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا وَمِنَ الْاَنْعَامِ اَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيْهِ لَيْسَ كَمِثْلِهٖ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيْرُ ﴿۱۲﴾ لَهُ مَقَالِيْدُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ اِنَّهٗ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ ﴿۱۳﴾ [الشوری: ۱۰-۱۲] «چنین داوری الله است که پروردگار من است و من بدو پشت می‌بندم، (و برای قضاوت در منازعات، و رفع اختلافات، و حل مشکلات) به (کتاب) او مراجعه می‌کنم. او آفریننده آسمان‌ها و زمین است. او شما را به صورت مرد و زن، و چهارپایان را به شکل نر و ماده درآورده است و بدین وسیله بر آفرینش شما (انسان‌ها و تولید و تکثیر نسل حیوان‌ها) می‌افزاید. هیچ چیزی همانند الله نیست (و نه او در ذات و صفات به چیزی از چیزهای آسمان و زمین می‌ماند، و نه چیزی از چیزهای آسمان و زمین در ذات و صفات بدو می‌ماند) و او شنوا و بینا است (و پیوسته بر کارگاه جهان نظارت می‌نماید، و از جمله زاد و ولد انسان‌ها و حیوان‌ها را می‌پاید). کلیدهای آسمان‌ها و زمین در دست اوست. برای هر کس که بخواهد روزی را فراوان و یا کم

می گرداند. او از همه چیز کاملاً آگاه است».

آیا در کافران فاجری که نظامی شیطانی تشریح می کنند، کسی هست که مستحق آن باشد که به پروردگاری که امور به سوی او باز می گردد، و بر او توکل می شود و خالق آسمانها و زمین است، یعنی خالق و مخترع آنها بدون مثالی پیشین باشد و برای همیشه زوج‌هایی را آفریده است، وصف گردد؟ پس ای مسلمانان بر شما لازم است که صفات کسی را که مستحق حکم و تشریح و قانون گذاری و حلال و حرام کردن می باشد، بدانید و تشریح و قانون گذاری کافر خسیس و حقیر و جاهل را نپذیرید.

و از جمله آیاتی که بیانگر صفات کسی که مستحق تشریح و قانون گذاری می باشد، آن است که الله عزوجل می فرماید: ﴿لَهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصَرَ بِهِءَ وَأَسْمِعَ مَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِءَ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِءَ أَحَدًا ﴿٢٦﴾﴾ [الکھف: ۲۶] «تنها او است که غیب آسمانها و زمین را می داند. شگفتا او چه بینا و شنوا است! (او همه چیز را می بیند و همه چیز را می شنود! ساکنان آسمانها و زمین) بجز الله برایشان سرپرستی نیست (که عهده دار امور آنان شود) و در فرماندهی و قضاوت خود کسی را انباز نمی گرداند».

آیا در میان کافران فاجری که قانون گذاری می کنند، کسی مستحق آن هست که اینگونه وصف گردد که برای او غیب آسمانها و زمین می باشد؟ و یا شنوایی و بینایی او در حدی می باشد که همه‌ی مسموعات را شنیده و همه‌ی آنچه که هست، می بیند؟ و برای هیچکس جز او ولی و مددکاری نمی باشد؟! به حق که الله عزوجل از اینکه شریکی و همتا و همانندی در این امور داشته باشد، پاک و منزّه بوده و در مرتبه بسیار بالاتر و برتری از آن می باشد.

و از جمله آیاتی که بر این مساله دلالت دارد، آنست که الله عزوجل می فرماید: ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهٗ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٨﴾﴾ [القصص: ۸۸] «همراه الله معبود دیگری را به فریاد مخوان. جز او هیچ معبود دیگری وجود ندارد. همه چیز جز ذات او فانی و نابود می شود. فرماندهی از آن اوست و بس، و

همگی شما به سوی او برگردانده می‌شوید (و به حساب و کتاب اقوال و اعمالتان رسیدگی می‌کند و در میانتان داوری خواهد کرد).

آیا در کافران فاجری که قانون گذاری می‌کنند کسی هست که مستحق آن باشد که اینگونه وصف گردد که او اله واحد است و هر چیزی غیر از وجه او هلاک و نابود می‌گردد؟ و مخلوقات به سوی او باز می‌گردند؟ پاک و منزّه است پروردگارمان و بسیار بزرگوارتر و مقدس تر از آن است که مخلوق ذلیلش با صفات او وصف گردد.

و از آیاتی که بر این مساله دلالت دارد آن است که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَفُضُّ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَصْلِينَ﴾ [الأنعام: ۵۷] «حکم تنها حکم الله می‌باشد، حقیقت را بیان می‌کند و او بهترین داوران و جداکنندگان (حق از باطل) است». آیا در کسانی که شریعت وضع می‌کنند، کسی هست که مستحق آن باشد که به پیروی از حق و بیان آن و بهترین جداکنندگان حق از باطل، وصف گردد؟

و از آیات دیگر آن است که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِّن رِّزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِّنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ ءَأَلَّهُ أَذْنٌ لَّكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ﴾ [یونس: ۵۹] «بگو: به من بگوئید: آیا چیزهایی را که الله برای شما آفریده و روزی شما کرده است و (خودسرانه) بخشی از آنها را حرام و بخشی از آنها را حلال نموده اید، بگو: آیا الله به شما اجازه داده است (که از پیش خود چنین کنید) یا این که بر الله دروغ می‌بندید (و از زبان الله چیزهایی می‌گوئید و می‌کنید که الله بدانها دستور نداده است؟)».

آیا از میان کسانی که ذکرشان گذشت، کسی هست که مستحق آن باشد که اینگونه توصیف گردد که او کسی است که رزق را برای مخلوقات، نازل می‌کند، و حلال و حرام جز با اجازه‌ی او ممکن نیست؟ چرا که ناگزیر کسی که رزق را خلق کرده و آن را نازل می‌گرداند، همان کسی است که تصرف در روزی با حرام و حلال کردن آن برای اوست؟ برآستی که الله عزوجل پاک و منزّه است از آنکه شریکی برای او در تحلیل و تحریم باشد.»

براستی این قضیه از خطرناک‌ترین قضایای عقیده می‌باشد، که در آن یا اسلام است یا جاهلیت؟ الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: ۵۰] «آیا آن‌ها خواهان حکم جاهلیتند؟ و برای قومی که یقین دارند، حکم چه کسی از حکم الله بهتر است». حافظ ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: الله عزوجل در این آیه، بر کسانی که از حکم الله عزوجل که در برگرفته‌ی هر خیری و نهی کننده‌ی از هر شری می‌باشد، روی گردانده و به سوی غیر آن از آراء و امیال و اصطلاحاتی که دیگران بدون سندی از شریعت الله عزوجل وضع کرده‌اند، روی آورده‌اند، این عملشان را انکار کرده است. همانطور که اهل جاهلیت در بین خود به گمراهی‌ها و جهالت‌هایی که با آراء و نظریات و امیال و اهواء شان وضع کرده بودند، حکم می‌کردند، و همانطور که قوم تاتار به سیاست‌های پادشاهی، که برگرفته از پادشاهشان چنگیز خان بود، حکم می‌کردند. که چنگیزخان قانون یاسق را برایشان وضع کرده بود. که در واقع آن کتابی شامل احکام اسلامی بود که آن احکام را از شرایع متفاوت از جمله یهودیت و نصرانیت و اسلام و غیر آن‌ها گرفته بود، و در آن بسیاری از احکام تنها برخاسته از نظر و هوا و هوس خود وی بود، و بدین گونه شریعتی را برای فرزندانش مقدر کرد تا از آن پیروی کرده و بر آن حکم کرده و آن را بر کتاب الله عزوجل و سنت رسولش، مقدم دارند. که هر کس اینچنین عمل کند، کافر بوده و جنگیدن با او واجب می‌باشد، تا اینکه به حکم الله و رسولش باز گردد و در مسائل کوچک و بزرگ به غیر آن حکم نکند.^۱

براستی این قضیه، از خطرناک‌ترین قضایای عقیده می‌باشد که در آن یا کفر می‌باشد و یا ایمان!! الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة: ۴۴] «و هر که مطابق آیات الهی حکم نکند، آن‌ها واقعاً کافرند». علامه شنیطی رحمته الله در أضواء البیان می‌گوید: «آنچه از سیاق و ظاهر آیات برمی‌آید، آن است که

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۳.

آیهی: ﴿فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ در مورد مسلمانان نازل شده است، چرا که الله عزوجل قبل از آن، مسلمانان این امت را مخاطب قرار داده و فرموده است: ﴿فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ «پس، از مردم مترسید، از من بترسید و آیات مرا به بهای اندک مفروشید». و پس از آن می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ بنابراین، مخاطب مسلمانان می‌باشد، همانطور که از سیاق آیات و ظاهر بر می‌آید. بر این اساس است که کفر گاهی کفر اصغر (کفر دون کفر) می‌باشد و گاهی انجام آن به همراه حلال شمردن آن و یا قصد انکار احکام الله عزوجل و رد آن‌ها با وجود علم بدان بوده که کفراکبر می‌باشد؛ اما کسی که براساس غیر حکم الله عزوجل حکم می‌کند، در حالی که می‌داند که مرتکب گناه شده و عملی قبیح و زشت انجام داده، و تنها هوی و هوسش او را بدان واداشته است، در این صورت، همچون سایر مسلمانانی که گناهی را مرتکب می‌شوند، می‌باشد، و سیاق قرآن همچنین بیانگر آن است که آیه ﴿فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ در مورد یهود و آیهی ﴿فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ﴾ در مورد نصاری می‌باشد.

بدان که توضیح این بحث از این قرار است:

هر یک از الفاظ «الکفر، الفسق، الظلم» که در شرع اطلاق می‌شوند، گاهی مقصود از آن‌ها معصیت و گناه و گاهی مراد از آن‌ها کفری است که صاحبش را از دین خارج می‌گرداند. ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ و هر کس به آنچه که الله عزوجل نازل کرده بر مبنای مخالفت و ابطال حکم الله عزوجل، حکم نکند، پس ظلم و فسق و کفرش، عبارت از کفری است که او را از دین خارج می‌گرداند، و هر کس به آنچه الله عزوجل نازل کرده، با این اعتقاد که وی مرتکب حرامی شده و عملی قبیح مرتکب گشته، حکم نکند، کفر و فسق و ظلمش، عبارت است از کفری که وی را از دین خارج نمی‌گرداند. دانستی که آیه اول در مورد مسلمانان و آیهی دوم در مورد یهود و آیهی سوم در مورد

نصاری می‌باشد، و نصوص آیات و احادیث را نمی‌توان در شان نزول آن‌ها محصور کرد و به موارد مشابه آن نسبت نداد، بلکه معنا و مفهوم عمومی آیات و احادیث مبنای عمل قرار می‌گیرد؛ و تحقیق احکام مختلف آن چه بود که مشاهده کردی و علم در نزد الله عزوجل می‌باشد^۱.

ابن الجوزی رحمته الله در تفسیر این آیه می‌گوید^۲: و فصل الخطاب آن است که هر کس بر آنچه که الله عزوجل نازل کرده، بر مبنای انکار آن در حالی که می‌داند الله عزوجل آن را نازل کرده، همانطور که یهود مرتکب آن شدند، حکم نکند، چنین شخصی کافر می‌باشد، و هر کس به آنچه الله عزوجل نازل کرده، بر مبنای تمایلات و خواهشات نفسانی و هوی و هوس، بدون انکار آن، حکم نکند، چنین شخصی ظالم و فاسق می‌باشد. علی ابن طلحه از ابن عباس روایت می‌کند که وی فرمود^۳: هر کس آنچه را که الله عزوجل نازل کرده، انکار کند کافر است، و هر کس بدان اقرار کرده و بدان حکم نکند، فاسق و ظالم است.

و طبری در تفسیرش و حاکم در مستدرک و مروزی در «تعظیم قدر الصلاة» و ابن عبدالبر در تمهید^۴ از ابن عباس روایت می‌کنند که گفت: هر کس آنچه را که الله عزوجل نازل کرده، انکار کند، کافر است. برآستی آن کفری نیست که به سوی آن می‌روند و آن کفری که شخص را از دین خارج گرداند، نمی‌باشد. ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۱۱۴) کفر دون کفر (کفر اصغر) می‌باشد. علامه قرطبی در «الجامع

۱- أضواء البيان في إيضاح القرآن بالقرآن (ج ۲، ص ۹۳، ۹۴).

۲- زادالمسیر (۲/۳۶۶، ۳۶۷).

۳- أخرجه الطبري في تفسيره (۱۲۰۱) من طريق علي بن أبي طلحة عن ابن عباس قوله. قلت: وعلى بن أبي طلحة لم يسمع من ابن عباس قال الألباني: لكنه جيد في الشواهد (الصحيححة ۶/ ۱/ ۱۱۴).

۴- أخرجه الطبري (۱۲۰۹۱) والحاكم في المستدرک (۲/ ۳۴۲) المروزی في تعظیم قدر الصلاة (۵۶۶) وابن عبد البر في التمهید (۴/ ۲۳۷).

لأحكام القرآن» می‌گوید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ و «الظالمون» و «الفاسقون» تمامی این آیات در مورد کفار نازل شده است، و گفته شده در آن اضممار و پوشیدگی می‌باشد، بدین معنا که هر کس بر مبنای رد قرآن و انکار احادیث رسول الله ﷺ بدانچه که الله عزوجل نازل کرده، حکم نکند، کافر می‌باشد. که ابن عباس و مجاهد این را گفته‌اند. و آیه در این مورد عام می‌باشد. ابن مسعود و حسن می‌گویند: این آیات در مورد هر آنکه به غیر آنچه الله عزوجل نازل کرده، حکم کند از جمله مسلمانان و یهود و کفار، عام می‌باشد. یعنی زمانیکه معتقد بر حلال بودن آن باشند، اما اگر کسی این عمل را مرتکب شود، در حالی که معتقد بر ارتکاب حرام باشد، وی از مسلمانان فاسق می‌باشد و امر وی در اختیار الله عزوجل می‌باشد، بخواهد او را عذاب کند و یا او را ببخشد.^۱

و حافظ ابن کثیر در تفسیرش اقوال بسیاری را ذکر کرده و می‌گوید براء ابن عازب و حذیفه بن یمان و ابن عباس و ابومجلز و ابورجاء عطاردی و عکرمه و عبید الله بن عبدالله و حسن بصری و غیر این‌ها می‌گویند: این آیات در شان اهل کتاب نازل گشته است. و حسن بصری افزوده و گفته است: و آن نیز بر ما واجب است و سدی می‌گوید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ و هر کس آنچه را که الله عزوجل نازل کرد، عمداً یا مستبدانه و ستمگرانه ترک کند، در حالی که می‌داند، وی از کافران می‌باشد. و علی ابن طلحه از ابن عباس روایت می‌کند که در مورد این آیه فرمود: هر کس آنچه را که الله عزوجل نازل کرده، انکار کند، کافر می‌باشد، و هر کس بدان اقرار کند، (و بدان حکم نکند) ظالم و فاسق می‌باشد.

و عبدالرزاق نیز می‌گوید^۲: معمر از ابن طاووس روایت می‌کند که گفت: از ابن عباس

۱- انظر الجامع لأحكام القرآن العظيم (۱۱۰/۵) طبعة الهيئة المصرية العامة للكتاب.

۲- في تفسيره (۱/۱۹۱) ط مكتبة الرشد ومن طريقه الطبري في تفسيره (۱۲۰۵۵).

در مورد این کلام الله عزوجل ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۱) سوال شد که گفت: آن کفر است. ابن طاووس می‌گوید: این کفر همچون کفر کسی که به الله عزوجل و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیامبران کفر می‌ورزد، نمی‌باشد.

و ثوری از ابن عباس از عطاء روایت می‌کند که گفت: این نوع کفر، کفر دون کفر (کفر اصغر) و ظلم دون ظلم (ظلم اصغر) و فسق دون فسق (فسق اصغر) می‌باشد. که آن را ابن جریر روایت کرده است.^۱ و امام بغوی در تفسیرش می‌گوید: ابن عباس و طاووس می‌گویند: آن کفری که فرد را از دین خارج کند، نمی‌باشد، بلکه هر گاه این عمل را مرتکب شود به نسبت آن کافر شده است، و چنین شخصی همچون کسی که به الله عزوجل و روز قیامت کفر می‌ورزد، نمی‌باشد. عطاء می‌گوید: آن کفر دون کفر و ظلم دون ظلم و فسق دون فسق می‌باشد. و عکرمه می‌گوید: معنای آیه چنین است: هر کس بر مبنای انکار آنچه که الله عزوجل نازل کرده، بدان حکم نکند، قطعاً کافر است و هر کس بدان اقرار کرده و به آن حکم نکند، ظالم و فاسق می‌باشد.^۲ و امام شوکانی در تفسیر آن، اقوالی مشابه آنچه پیشتر گذشت، ذکر می‌کند و می‌گوید: و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم حدیثی را از ابن عباس تخریح کرده‌اند که در مورد این کلام الله عزوجل ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۲) می‌گوید: هر کس حکمی را که الله عزوجل نازل کرده، انکار کند، کافر می‌باشد و هر کس بدان اقرار ورزیده و بدان حکم نکند، ظالم و فاسق می‌باشد.

و فریابی و سعید بن منصور و ابن منذر و ابن ابی حاتم و حاکم و بیهقی در سنن حدیثی را از ابن عباس در مورد این کلام الله متعال: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۳) تخریح کرده‌اند و حاکم آن را صحیح دانسته است، که

۱- انظر تفسير القرآن العظيم للحافظ ابن كثير (۵۸/۲) طبعة دار الجليل، بيروت.

۲- انظر: معالم التنزيل في التفسير والتأويل (۲/۲۶۰) وما بعدها طبعة دار الفكر.

می‌گوید: آن کفری نیست که به سوی آن می‌روند، و آن کفری که صاحبش را از دین خارج گرداند، نمی‌باشد بلکه کفر دون کفر (کفر اصغر) می‌باشد؛ و عبد بن حمید و ابن منذر روایتی را از عطاء بن ابی رباح تخریج کرده‌اند که در مورد این آیه می‌گوید: آن کفر دون کفر و ظلم دون ظلم و فسق دون فسق می‌باشد.^۱

براین اساس امام ابن قیم رحمته الله می‌گوید: صحیح آنست که حکم به آنچه که الله عزوجل آن را نازل نکرده است، بر حسب حال حاکم، شامل هر دو نوع کفر، کفر اصغر و کفر اکبر می‌باشد. به گونه‌ای که اگر حاکم معتقد به وجوب حکم به آنچه الله عزوجل نازل کرده، باشد و با این اعتقاد از روی سرکشی و نافرمانی، از آن رو بر گرداند، و در عین حال اعتراف دارد که با این عمل مستحق عقوبت و عذاب می‌باشد، در این صورت این عملش کفر اصغر می‌باشد، و اگر بر این اعتقاد باشد که حکم کردن به آنچه الله عزوجل نازل کرده، واجب نمی‌باشد و وی در عمل و ترک آن، مخیر است، با وجودیکه یقین دارد که آن حکم الله متعال است، در اینصورت این عملش کفر اکبر می‌باشد. و اگر نسبت به آن جاهل بوده و در آن دچار اشتباه و خطا گشته و خطاکار بوده، حکم خطاکاران و کسانی که به اشتباه دچار عملی شده‌اند، برای وی می‌باشد.^۲ پس از این امام ابن قیم با تفصیلی بدیع که کمتر همچون آن را در مواضع دیگر می‌توان یافت، این مساله خطیر و مهم را توضیح داده و می‌گوید: «متضاد ایمان عملی، کفر عملی می‌باشد و متضاد ایمان اعتقادی کفر اعتقادی می‌باشد، و رسول الله صلی الله علیه و آله آن چرا که ما گفتیم، در حدیث صحیح اعلان کرده و فرمودند: «سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ»^۳. «دشنام دادن مسلمان فسق و جنگیدن با او کفر است». در این حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله بین جنگیدن با مسلمان و

۱- انظر الدر المنثور في التفسير بالمأثور للسيوطي (۳/ ۸۷) طبعة دار الفکر.

۲- مدارج المساکین، ج ۱/ ۳۳۷.

۳- أخرجه البخاري، كتاب الإيذان باب خوف المؤمن من أن يحبط عمله وهو لا يشعر (۴۸) ومسلم، كتاب الإيذان، باب قول النبي صلی الله علیه و آله: سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ (۶۴).

دشنام دادن او تفاوت قائل شده‌اند، به گونه‌ای که دشنام دادن به مسلمان را فسق و جنگیدن با او را کفر قرار دادند و بدیهی است که مقصود رسول الله ﷺ کفر عملی بوده است نه کفر اعتقادی، و این کفر صاحبش را به طور کلی از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌کند همانطور که شخص زناکار و دزد و کسی که شراب می‌نوشد با این اعمال از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌شوند، گرچه اسم ایمان از آن‌ها زائل می‌گردد.

این تفصیل، همان نظر صحابه‌ای می‌باشد که داناترین امت به کتاب الله عزوجل و به اسلام و کفر و لوازم آن دو بودند. کسانی که اینچنین مسائلی جز از آن‌ها گرفته نمی‌شود. چرا که متاخرین مراد و مقصود آن‌ها را نفهمیده‌اند و به دو دسته تقسیم شده‌اند: گروهی صاحبان گناهان کبیره را از دین خارج می‌دانند و بر صاحبان آن‌ها به جاودانگی در آتش، حکم می‌کنند (خوارج) و گروهی صاحبان گناهان کبیره را مومنین کامل الایمان می‌دانند (مرجئه) که آن‌ها غلو کرده و این‌ها جفا کرده‌اند. و الله عزوجل اهل سنت را بر راهی کامل و قول وسط هدایت کرده است، اهل سنتی که در میان مذاهب گوناگون به مانند اسلام در میان ملل دیگر می‌باشد پس در اینجا کفر دون کفر (کفر اصغر) و نفاق دون نفاق (نفاق اصغر) و شرک دون شرک (شرک اصغر) و فسق دون فسق (فسق اصغر) و ظلم دون ظلم (ظلم اصغر) می‌باشد. سفیان بن عیینه از هشام بن حجیر از طاووس از ابن عباس در مورد این فرموده‌ی الله متعال ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۴۴) روایت می‌کند که فرمود: مقصود از آن کفری که به سوی آن می‌روند، نیست^۱. و عبدالرزاق می‌گوید: معمر از ابن طاووس از پدرش خبر داده که وی گفت: از ابن

۱- شیخ الإسلام ابن تیمیہ در اقتضاء الصراط المستقیم لمخالفة أصحاب الجحیم (۲۰۸/۱) می‌گوید: کفری که معرف به الف ولام باشد، غالباً جز به کفر اکبر حمل نمی‌شود؛ همچون این فرموده‌ی الله متعال در مورد کسانی که به غیر آنچه الله متعال نازل کرده حکم می‌کنند: ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ و آنچه از ابن عباس در مورد این آیه وارد شده که می‌گوید: این کفر، کفری غیر از کفر (اکبر) می‌باشد (کفردون کفر)، که حاکم در مستدرک (۳۱۳/۲) از طریق هشام بن حجیر از طاووس از ابن عباس

عباس در مورد این آیه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۱۱) سوال شد، فرمود: آن کفر می‌باشد و این کفر مانند کفر به الله متعال و ملائکه، کتب و رسلش نیست. و در روایت دیگری که از ایشان وارد شده، آمده که فرمود: کفری است که از دین خارج نمی‌کند. و طاوس گفته است: کفری نیست که از دین خارج کند. و وکیع از سفیان

روایت کرده، از وی ثابت نیست. چرا که احمد و یحیی بن معین، هشام بن حجير را ضعیف دانسته‌اند. علاوه بر این در این مورد، خلاف این قول نیز از وی روایت شده است. عبدالرزاق در تفسیرش از معمر از ابن طاووس از پدرش روایت می‌کند که از ابن عباس در مورد این آیه سوال شد: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۱۱) ابن عباس گفت: آن کفر است. که این قول از ابن عباس محفوظ می‌باشد، یعنی آیه در اطلاق خود باقیست و اطلاق آیه بر این دلالت دارد که مقصود از کفری که ابن عباس بدان تصریح کرده کفر اکبر می‌باشد. چگونه به اسلام کسی که شرع را کنار گذاشته و آن را ترک می‌کند و بلکه آن را با آراء یهود و نصاری و مشابه آنها تغییر داده و شرع را تبدیل کرده و ماهیت آن را عوض می‌کند، حکم می‌شود؟ با وجودیکه علاوه بر اینکه این عمل وی، تبدیل شرع نازل شده می‌باشد، اعراض از شرع مطهر، که خود کفری مستقل است، می‌باشد. اما آنچه ابن جریر در تفسیرش از ابن عباس روایت کرده که گفته: (لیس کمن کفر بالله والیوم الآخر وبکذا وکذا) این کفر همچون کفر به الله متعال و روز قیامت و کفر به چنین و چنان نیست، مراد از آن این نیست که حکم به غیر ما انزل الله کفر اصغر یا کفر دون کفر است، و هرکس این فهم را از قول ابن عباس داشته باشد، بر او لازم است که دلیل بیاورد و بر گمانش اقامه‌ی برهان کند. در صورتیکه ظاهر کلام ابن عباس بیانگر آنست که: کفر اکبر مراتب متفاوتی دارد که بعضی از آنها نسبت به بعضی دیگر شدیدتر می‌باشد. بنابراین کفر به الله متعال و ملائکه و روز قیامت شدیدتر از کفر حاکمی است که به غیر آنچه الله متعال نازل کرده حکم می‌کند و ماهم اینچنین می‌گوییم: براستی که کفر حاکمی که به غیر ما انزل الله حکم می‌کند، خفیف‌تر از کفر کسی است که به الله متعال و ملائکه و.... کفر ورزیده است. و این بدان معنی نیست که این حاکم، مسلمان است و کفرش، کفری اصغر است، هرگز؛ بلکه اینگونه حاکمی به دلیل ترک کردن و کنار گذاشتن شرع الله متعال از دین خارج می‌باشد. و ابن کثیر در این مورد اجماع را نقل کرده است. به البدایة والنهاية بنگر (۱۳/ ۱۱۹). (مترجم)

از ابن جریج از عطاء روایت کرده که گفت: آن کفر دون کفر و ظلم دون ظلم و فسق دون فسق می‌باشد. و آنچه که عطاء بدان تصریح کرده، برای کسی که قرآن را فهم کرده، در آن بیان شده است. برآستی که الله متعال حاکمی را که بغیر ما انزل الله حکم می‌کند، کافر نامیده است و جاحد و منکر آنچه که بر رسولش نازل کرده، را نیز کافر نامیده است، درحالی‌که کفار نسبت به هم در یک حد مساوی و برابر نیستند. همچنین کافر، ظالم نامیده شده، همانطور که الله متعال در سوره بقره آیه ۲۵۴ می‌فرماید: ﴿وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ «و کافران ستمگرند». و الله متعال متجاوز در حدود، نکاح، طلاق، رجعت و خلع را نیز ظالم نامیده است، الله عزوجل در سوره طلاق آیه ۱ می‌فرماید: ﴿...وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ...﴾ «و هرکس از قوانین و مقررات الهی پافراتر نهد و تجاوز کند، به خویشتن ستم می‌کند». و پیامبرش یونس نیز فرمود: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۷] «معبود به حقی جز تو نیست و تو پاک و منزهی (از هرگونه کم و کاستی، و فراتر از هر آن چیزی هستی که نسبت به تو بر دلمان می‌گذرد و تصور می‌کنیم. پروردگارا بر اثر مبادرت به کوچ بدون اجازه حضرت باری) من از جمله ستمکاران شده‌ام (مرا دریاب)».

و آدم صفی الله فرمود: ﴿...رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا...﴾ [الأعراف: ۲۳] «پروردگارا، ما (با نافرمانی از تو) بر خویشتن ستم کرده‌ایم».

و موسی کلیم الله فرمود: ﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي﴾ [القصص: ۱۶] «پروردگارا، من بر خویشتن (با کشتن یک تن) ستم کردم، پس (به فریادم برس و) مرا ببخش».

در حالیکه قطعاً این ظلم به مانند آن ظلم نیست.

همچنین کافر، فاسق نیز نامیده شده، همانطور که الله متعال در سوره بقره آیات ۲۶ و ۲۷ می‌فرماید: ﴿...وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَلْسِيقِينَ ﴿۲۶﴾ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ...﴾ «و اما الله متعال جز کجروان و منحرفان را با آن گمراه و حیران نمی‌گرداند.

آن کسانی که پیمانی را که قبلاً با الله متعال (به واسطه فطرت و عقل و پیامبران) محکم بسته‌اند، می‌شکنند».

همچنین در سوره بقره آیه ۹۹ می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ﴿۹۹﴾ «بی‌گمان ما آیه‌های روشنی (به وسیله جبرئیل بر قلب تو القاء کردیم و) برای تو فرستادیم (که جویندگان راه حق، در برابر آن‌ها سرتعظیم فرود می‌آورند) و جز بیرون روندگان (از دایره قانون فطرت و دشمنان حق و حقیقت) کسی بدانها کفر نمی‌ورزد». و آیاتی که بیانگر این مساله است در قرآن بسیار می‌باشد.

و همچنین مومن نیز فاسق نامیده شده، الله متعال در سوره حجرات آیه ۶ می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ ﴿۶﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر شخص فاسقی خبری را به شما رسانید درباره آن تحقیق کنید، مبدا به گروهی بدون آگاهی (از حال و احوالشان و شناخت راستین ایشان) آسیب برسانید، و از کرده خود پشیمان شوید».

این آیه در مورد حکم بن ابی العاص نازل شد. واضح و آشکار است که این فاسق با آن فاسق متفاوت می‌باشد. و الله متعال در سوره نور آیه ۴ می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَنِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۴﴾ «کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می‌دهند، سپس چهار گواه (بر ادعای خود، حاضر) نمی‌آورند، بدیشان هشتاد تازیانه بزنید، و هرگز گواهی دادن آنان را (در طول عمر بر هیچ کاری) نپذیرید، و چنین کسانی فاسق (و متمرّد از فرمان خدا) هستند».

و در مورد ابلیس در سوره کهف آیه ۵۰ می‌فرماید: ﴿...فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ﴿۵۰﴾ «و از فرمان پروردگارش تمرّد کرد». و در سوره بقره آیه ۱۹۷ می‌فرماید: ﴿فَمَنْ قَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ ﴿۱۹۷﴾ «پس کسی که (در این ماه‌ها با احرام یا

تلبیه یا سوق دادن حیوان قربانی و شروع مناسک دیگر حج، حج را بر خویشتن واجب کرده باشد (و حج را آغاز نموده باشد، باید آداب آن را مراعات دارد و توجه داشته باشد که) در حج آمیزش جنسی با زنان، و گناه و جدالی نیست (و نباید مرتکب چنین اعمالی شود). و واضح است که این فسوق همچون آن فسق نیست (که فرد را از دین خارج کند).

همانطور که در این آیات روشن گردید، کفر و همچنین ظلم و فسق نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند و جهل نیز اینچنین است، به گونه‌ای که یک نوع جهل، کفر می‌باشد همانطور که الله متعال در سوره اعراف آیه ۱۹۹ می‌فرماید: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ «گذشت داشته باش و آسانگیری کن و به کار نیک دستور بده و از نادانان چشم پوشی کن».

و نوع دیگری از جهل می‌باشد که کفر نیست، همچون این فرمایش الله متعال در سوره نساء آیه ۱۷: ﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ...﴾ «بیگمان خداوند تنها توبه کسانی را می‌پذیرد که از روی نادانی (و سفاهت و حماقت ناشی از شدت خشم و غلبه شهوت بر نفس) به کار زشت دست می‌یازند، سپس هرچه زودتر (پیش از مرگ، به سوی الله) برمی‌گردند (و از کرده خود پشیمان می‌گردند)».

همچنین شرک دو نوع می‌باشد، شرکی که فرد را از دین خارج می‌کند و آن شرک اکبر است و شرکی که صاحبش را از دین خارج نمی‌کند و آن شرک اصغر است و شرک عملی مانند ریا می‌باشد. الله متعال در مورد شرک اکبر می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ [المائدة: ۷۲] «بیگمان هر کس انبازی برای الله قرار دهد، الله بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی‌نهد) و جایگاه او آتش (دوزخ) است. و ستمکاران یار و یاورى ندارند».

و فرموده است: ﴿حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ [الحج: ۳۱] «حقگرا و مخلص الله باشید، و هیچ گونه شرکی برای الله قرار ندهید. زیرا کسی که برای الله انبازی قرار دهد، انگار (به خاطر سقوط از اوج ایمان به حسیض کفر) از آسمان فرو افتاده است (و به بدترین شکل جان داده است) و پرندگان (تگه‌های بدن) او را می‌ربایند، یا این که تندباد او را به مکان بسیار دوری (و دره ژرفی) پرتاب می‌کند (و وی را آن چنان بر زمین می‌کوبد که بدنش متلاشی و هر قطعه‌ای از آن به نقطه‌ای پرت می‌شود)».

و در مورد شرک ریا می‌فرماید: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الکهف: ۱۱۰] «پس هرکس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند، و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد».

و اما مثال شرک اصغر این فرمایش رسول الله ﷺ می‌باشد که فرمودند: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ». «هرکسی به غیر الله سوگند یاد کند، شرک ورزیده است».

معلوم و آشکار است که سوگند یاد کردن به غیر الله فرد را از دین خارج نمی‌کند و احکام کفار را نیز بر وی واجب نمی‌گرداند.

و این فرمایش رسول الله ﷺ از این قبیل می‌باشد: «اتَّقُوا هَذَا الشِّرْكَ؛ فَإِنَّهُ أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ». «از این شرک پرهیز کنید، براستی که آن مخفی تر از راه رفتن مورچه

۱- أخرجه أحمد (۲/ ۱۲۵، ۵۸، ۳۴)، والطبائسي في مسنده (۱۸۹۶) و ابوداود كتاب الأيمان والنذور، باب في كراهية الحلف بالأباء (۳۲۵۱)، والترمذي في كتاب النذور والأيمان، باب ما جاء في كراهية الحلف بغير الله (۱۵۳۵) وقال: هذا حديث حسن. وصححه شيخنا الألباني في الإرواء (۲۵۶۱)، والصحيح (۲۰۴۲)، وصحيح الجامع حديث رقم (۶۲۰۴) طبعة المكتب الإسلامي.

۲- أخرجه أحمد في المسند (۴/ ۴۰۳)، وابن أبي شيبة (۶/ ۷۰)، والطبراني في الأوسط (۳۴۷۹) من حديث أبي موسى رضی الله عنه وله شواهد حسنه بها شيخنا الألباني في صحيح الترغيب (۳۶).

می باشد».

پس دقت و توجه کن، چگونه شرک و کفر و فسق و ظلم و جهل به دو دسته تقسیم شده است، قسمی که کفر است و فرد را از دین خارج می کند و قسمی که صاحبش را از دین خارج نمی کند.

همچنین نفاق دو نوع می باشد، نفاق اعتقادی و نفاق عملی:

نفاق اعتقادی عبارت است از آنچه که الله متعال آن را در قرآن بر منافقین انکار کرده است و به سبب آن پایین ترین قسمت آتش را بر آنها واجب گردانیده است.^۱ و نفاق عملی همچون این قول رسول الله ﷺ در حدیث صحیح می باشد که فرمودند:^۲ «آیة المنافق ثلاثٌ إذا حدّث کذبٌ وإذا وعد أخلف وإذا أوثمن خان». «نشانه منافق سه چیز است: هرگاه سخن بگوید؛ دروغ می گوید، هرگاه وعده می دهد؛ خلاف وعده می کند، و هرگاه او را امین بدانند؛ خیانت می کند».

- ۱- همانطور که الله متعال در سوره نساء آیات ۱۴۴-۱۴۵ می فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكٰفِرِيْنَ اَوْلِيَآءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ اَتُرِيْدُوْنَ اَنْ تَجْعَلُوْا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ سُلْطٰنًا مُّبِيْنًا ﴿١٤٤﴾ اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ فِي الدَّرٰكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيْرًا ﴿١٤٥﴾» «بیگمان منافقان (نشانه های ایشان را می نمایانند و کفر خویش را پنهان می دارند و به خیال خام خود) خدا را گول می زنند! در حالی که خداوند (خونها و اموال ایشان را در دنیا محفوظ می نماید، و در آخرت دوزخ را برای آنان مهیا می دارد و بدین وسیله) ایشان را گول می زند. منافقان هنگامی که برای نماز برمی خیزند، سست و بی حال به نماز می ایستند و با مردم ریا می کنند (و نمازشان به خاطر مردم است؛ نه به خاطر خدا) و خدای را کمتر یاد می کنند و جز اندکی به عبادت او نمی پردازند. بیگمان منافقان در اعماق دوزخ و در پائین ترین مکان آن هستند و هرگز یآوری برای آنان نخواهی یافت (تا به فریادشان رسد و آنان را برهاند)».
- ۲- أخرجه البخاري، كتاب الإيٓمان، باب علامات المنافق (۳۳) و مسلم، كتاب الإيٓمان، باب بيان خصال المنافق (۵۹).

همچنین در حدیث صحیح آمده است: ^۱ «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خِصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خِصْلَةٌ مِنَ التَّفَاقِ حَتَّى يَدَعَهَا: إِذَا أَوْثِقَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبًا، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ». «نهر کس که این چهار خصلت در او دیده شود، منافقی خالص است. و هر کس، در او یکی از آن‌ها دیده شود، یک خصلت از نفاق دارد مگر زمانی که آن را ترک کند. آن چهار خصلت عبارتند از:

۱- هرگاه، امانتی به او سپرده شود، خیانت می‌کند.

۲- هنگام صحبت کردن، دروغ می‌گوید.

۳- اگر عهد و پیمانی ببندد، پیمانش را می‌شکند.

۴- هنگام دعوا، دشنام می‌دهد و ناسزا می‌گوید».

لذا این نفاق عملی می‌باشد که گاهی با اصل ایمان جمع می‌شود.

پس از این امام ابن قیم رحمته الله می‌گوید: در اینجا اصل دیگری می‌باشد و آن اینکه گاهی در یک شخص، کفر و ایمان، شرک و توحید، تقوا و فجور و نفاق و ایمان جمع می‌شود. این از بزرگ‌ترین اصول اهل سنت و جماعت می‌باشد که اهل بدعت همچون خوارج و معتزله و قدریه با آن مخالفت کرده‌اند.

سپس می‌گوید: در اینجا اصل دیگری می‌باشد و آن اینکه لازمه‌ی قرار یافتن شعبه‌ای از شعب ایمان در شخص، نامیده شدن آن فرد، به مومن نمی‌باشد، گرچه آنچه در وی استقرار یافته، ایمان است. همچنین لازمه‌ی قرار یافتن شعبه‌ای از شعبه‌های کفر در فرد، نامیده شدن شخص به کافر نمی‌باشد، گرچه آنچه در وی استقرار یافته، کفر است. همانطور که از قرار یافتن شعبه‌ای از شعب علم در فردی، نامیده شدن وی به عالم لازم نمی‌آید؛ و در صورت شناخت در بعضی از مسائل فقه و طب لازم نمی‌آید که فرد طبیب

۱- أخرجه البخاري، كتاب الإیمان، باب علامات المنافق (۳۴) و مسلم، كتاب الإیمان، باب بیان خصال

و یا فقیه نامیده شود. و این قرار یافتن شعبه ای از ایمان [در فرد کافر] و یا قرار یافتن کفر و نفاق [در فرد مسلمان] مانع از آن نیست که آن شعبه از ایمان، ایمان و یا آن شعبه از کفر، کفر و یا آن شعبه از نفاق، نفاق نامیده شود. و گاهی آن فعل بر وی اطلاق می شود، همچون اینکه رسول الله ﷺ فرمودند: «فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ»، «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ»، «مَنْ أَتَى كَاهِنًا، أَوْ عَرَّافًا، فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ، فَقَدْ كَفَرَ».^۳ پس هرکس صفتی از صفات کفر از وی صادر شود، مطلقاً مستحق اسم کافر نمی باشد، همچنین شایسته نیست به کسی که مرتکب عمل حرامی شده، گفته شود: آن عمل را از روی فسق انجام داده و با این عمل حرام فاسق شده است. چرا که با یکبار انجام آن عمل، بر وی اسم فاسق لازم نمی آید مگر زمانی که آن عمل حرام بر وی غلبه پیدا کرده و

۱- أخرجه أحمد (۳۴۶/۵، ۳۵۵)، والترمذي، كتاب الإیمان، باب ما جاء في ترك الصلاة (۲۶۲۱) وقال: هذا حديث حسن صحيح. والنسائي، كتاب الصلاة، باب الحكم في تارك الصلاة (۲۳۱/۱)، وفي الكبرى (۳۲۹)، وابن ماجه كتاب إقامة الصلاة والسنة فيها، باب من جاء فيمن ترك الصلاة (۱۰۷۹)، وابن أبي شيبة في المصنف (۱۶۷/۶) وابن حبان في صحيحه (۱۴۵۴) والحاكم في المستدرک (۴۸/۱) وقال: هذا حديث صحيح الإسناد لا تعرف له علة بوجه من الوجوه. ووافقه الذهبي وعبدالله بن أحمد في السنة (۷۶۹) وصححه العلامة الألباني في صحيح الجامع (۴۱۴۳) وصحيح الترغيب (۵۶۴).

۲- تخریج آن پیشتر گذشت.

۳- أخرجه أحمد (۴۲۹/۲)، وإسحاق بن راهويه في مسنده (۴۲۳/۱) وأبوداود، كتاب الكهانة والتطير، باب ما جاء في الكاهن (۳۹۰۴)، وابن ماجه، كتاب الطهارة وسننها، باب النهي عن إتيان الحائض (۶۳۹)، والنسائي في الكبرى (۹۰۱۶) من حديث أبي هريرة مرفوعاً. وله شاهد عن ابن مسعود؛ أخرجه الطيالسي في مسنده (۳۸۲)، والشاشي في مسنده (۸۲۵)، والبزار في مسنده (البحر الزخار ۱۶۵۵) من حديث ابن مسعود مرفوعاً، وللحديث شواهد أخرى وقد صححه العلامة الألباني في الصحيحة (۳۳۸۷) والإرواء (۲۰۰۶) وصحيح الجامع (۵۹۴۲).

در او تکرار شود^۱.

پس از نقل اقوال صحیح و بسیاری از سلف صالح امت، لازم است به مسائل مهمی که می‌آید، پردازیم:

مسئله‌ی اول: این قضیه، مساله‌ای خطیر و بزرگ می‌باشد. در این حیطة‌ی دشوار، دو گروه دچار لغزش شده‌اند که عبارتند از:

گروه اول: خوارج و کسانی که از آن‌ها تبعیت می‌کنند، می‌باشد؛ به گونه‌ای که در مساله‌ی تکفیر، مبالغه و افراط کرده، و در آن بسیار غلو کردند و براساس فهم ناشی از این آیه: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۱) تنها حکام را تکفیر نکردند، و بلکه مسلمانان و کسانی را که اسلامشان به اجماع مسلمانان ثابت می‌باشد، به سبب مشایعت و جانبداری و طرفداری شان از آن حکام، تکفیر کرده‌اند. و در نزدشان این مشایعت و طرفداری با عدم انکار ظاهری بر آن‌ها با دست و زبان تحقق یافته است. در حالیکه این برداشت، صحیح نمی‌باشد. چرا که عدم انکار ظاهری با دست و زبان، مطلقاً به معنای مشایعت و جانبداری از کسانی که شریعت الله عزوجل را تبدیل کرده‌اند، نمی‌باشد. چرا که هر کس توانایی آن را ندارد که با دست و زبان، انکار کند، بلکه رسول الله ﷺ انکار منکر را بر حسب قدرت و توانایی اشخاص واجب قرار داده‌اند. همانطور که در حدیث ابوسعید رضی الله عنه آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ، وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ»^(۲). «هر کس از شما امر منکری را مشاهده کرد آن را با دست تغییر دهد، اگر نتوانست با زبانش، و اگر نتوانست با قلبش و این ضعیف‌ترین درجه‌ی ایمان است». و بلکه رسول الله ﷺ انکار قلب که مقتضای آن عدم رضایت و متابعت و پیروی از کفر و

۱- انظر هذا البحث القيم مفصلاً في كتاب الصلاة، للإمام ابن القيم رحمه الله (ص ۲۵-۳۱) الطبعة الثانية.

۲- أخرجه مسلم، كتاب الإيمان، باب بيان كون النهي عن المنكر من الإيمان (۴۹).

معصیت می‌باشد، جهاد نامیده است، همانطور که در حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مَا مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ فِي أُمَّةٍ قَبْلِي إِلَّا كَانَ لَهُ مِنْ أُمَّتِهِ حَوَارِيُونَ، وَأَصْحَابٌ يَأْخُذُونَ بِسُنَّتِهِ وَيَقْتَدُونَ بِأَمْرِهِ، ثُمَّ آتَاهَا تَخْلُفٌ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوفٌ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ، وَيَفْعَلُونَ مَا لَا يُؤْمَرُونَ، فَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِيَدِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِلِسَانِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِقَلْبِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ حَبَّةٌ خَرْدَلٍ!». «هیچ پیامبری قبل از من نبوده که بر امتی مبعوث گردد مگر اینکه از امتش دوستان و یارانی برای او بوده که سنتش را گرفته و بدان عمل می‌کردند و به اوامرش اقتدا می‌کردند، و سپس کسانی پس از آنها جانشینشان می‌شدند که به گفته‌ی خود عمل نمی‌کردند و کاری می‌کردند که بدان مامور نشده بودند، هر کس با آنها جهاد و مبارزه کند مومن، و هر کس با زبانش با آنها جهاد و مبارزه کند مومن، و هر کس با قلبش با آنها جهاد و مبارزه کند، مومن می‌باشد، و پس از این (مخالفت با قلب) به اندازه‌ی دانه‌ی خردلی (ذره‌ای) ایمان وجود ندارد».

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله این مسأله را در شرح آیه‌ی سوره‌ی توبه ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ و حدیث عدی بن حاتم رضی الله عنه توضیح داده و می‌گوید: و آن‌هایی که علما و عبادتگزارانشان را خداگونه‌هایی به جز الله عزوجل گرفتند بدینگونه که در حلال کردن آنچه که الله عزوجل حرام کرده و حرام کردن آنچه که الله عزوجل حلال قرار داده از آنها اطاعت می‌کنند، بر دو وجه می‌باشند:

الف) وجه اول آن است که می‌دانند آن‌ها دین الله عزوجل را تبدیل کرده و با این وجود از آنها تبعیت و پیروی می‌کنند و معتقد به تحریم آنچه که الله عزوجل حلال کرده و تحلیل آنچه که الله عزوجل حرام کرده می‌باشد. و در این امر از روسای خود اتباع کرده با وجودیکه می‌دانند، آن‌ها با دین انبیاء مخالفت کرده‌اند، که در اینصورت چنین افرادی

کفر ورزیده و برای الله و رسولش ﷺ در تشریح دین، شریک قائل شده‌اند، گرچه برای روسایشان نماز نگزارده و برای آنها سجده نکرده‌اند. بنابراین هرآنکه دیگری را در آنچه که مخالف با دین است با وجودیکه می‌داند او بر خلاف دین است، تبعیت کند و بدانچه که وی برخلاف رهنمودهای الله و رسولش ﷺ می‌گوید، اعتقاد داشته باشد، همچون کسانی که از آنها تبعیت می‌کند، مشرک می‌باشد.

ب) وجه دوم آنست که آنها به حرام بودن حرام و حلال بودن حلال اعتقاد و ایمان دارند، لیکن روسایشان را در معصیت و نافرمانی از الله عزوجل اطاعت می‌کنند، همانطور که مسلمانی با وجودیکه معتقد است که فلان عمل گناه و معصیت است ولی باز آن را انجام می‌دهد، حکم چنین شخصی همچون حکم کسانی است که با این اعتقاد مرتکب گناه می‌شوند.

خلاصه، پس از اطالهی کلام در این مبحث، نتیجه آن شد که گروه اول در تکفیر افراط کرده و حاکم و محکوم را با هم، تکفیر کرده‌اند.

گروه دوم: این دسته کسانی هستند که با گروه اول در تناقض بوده و افراط خوارج و کسانی را که از آنها در تکفیر تبعیت می‌کنند، مردود دانسته و حتی که تکفیر کسانی را که کفرشان به اجماع مسلمانان ثابت شده است، به خاطر ترس از واقع شدن در آنچه که خوارج و تابعین آنها بر آن بودند، ترک کرده‌اند؛ و چه بسا که در این روش به برخی از اقوال صحیحی که از سلف صالح امت نقل شده آنها بدون تحقیق انگیزه خاص و عامی که بایستی براساس آن، بین دلالت‌ها، نصوص و واقعی که ایجاد شده ربط داده شود، استناد کرده‌اند.

بدین مقدار اکتفا کرده و از بیان مسائلی که قصد توضیحشان را در این مسالهی خطیر و مهم داشتم به مسالهی دوم می‌پردازیم.

مسالهی دوم: حکم به غیر آنچه که الله عزوجل نازل کرده است، هر دو نوع کفر را در بر می‌گیرد، کفر اصغر و کفر اکبر؛ و این بر حسب حال حاکم می‌باشد. به گونه‌ای که اگر

حاکم بر این اعتقاد باشد که حکم کردن به آنچه که الله متعال نازل کرده، واجب نیست، و بر او لازم نیست که با وجود علم و یقین به آنکه آن حکم الله عزوجل است، بدان حکم کند، بدون هیچ اختلافی این چنین عملی، کفر اکبر می‌باشد. اما اگر حاکم بر این اعتقاد باشد که حکم کردن براساس آنچه که الله عزوجل نازل کرده، واجب بوده و آن حق و نیکو می‌باشد، و با این وجود به سبب امیال نفسانی بدون انکار آن، از حکم الله عزوجل سرکشی کند، و بلکه با این عمل خود معتقد است که مرتکب عملی حرام و قبیح شده است، در این صورت کفر و فسق و ظلمش خارج کننده‌ی وی از دین نمی‌باشد.

و اینچنین عملی و نه غیر آن، انگیزه‌ای است که به موجب آن ائمه‌ی سلف در مورد حکم کردن به غیر آنچه که الله عزوجل نازل کرده، گفته‌اند: کفر دون کفر می‌باشد و انگیزه‌ی چنین حکمی هرگز متوجه کسی نمی‌باشد که حکم الله عزوجل را از پایه و اساس رد کرده و بدان راضی نیست و بلکه حکم شریعت الله عزوجل را متهم به نقص یا جمود می‌کند، یا اینکه بر شریعت این اتهام را وارد می‌سازد که متناسب با روح عصر نمی‌باشد. که در مورد چنین شخصی هیچ اختلافی وجود ندارد که وی مرتکب کفری که صاحبش را از دین خارج می‌کند، شده است. بنابراین، تفاوت زیادی می‌باشد بین اینکه شریعت اصلی باشد که تحاکم به سوی آن باز می‌گردد، و اینکه شریعت محکوم در برابر قوانین دیگر باشد.

حافظ ابن کثیر رحمته الله می‌گوید: بنابراین، هر کس شریعت محکم و استوار را که از جانب الله عزوجل بر محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم خاتم پیامبران نازل گشته، ترک کند، و تحاکم و حکمیت را به سوی غیر آن از شرایع منسوخ دیگر برد، کافر می‌شود، چه برسد کسی که تحاکم و حکمیت را ویژه یاسق قرار دهد و آن را بر شریعت الله عزوجل مقدم بدارد؟ که هر کس اینچنین کند، یقیناً به اجماع مسلمانان کافر می‌گردد^۱ اما سوال

اینجاست که آیا یاسق یا یاسا را می‌شناسید؟!!

حافظ ابن کثیر پاسخ این سوال را داده و می‌گوید: یاسق یا یاسا، عبارت است از کتابی که شامل مجموعه‌ای از احکام می‌باشد که واضح آن، چنگیز خان، آن‌ها را از شرایع مختلف از جمله یهودیت و نصرانیت و اسلام گرفته است و در آن بسیاری از احکام می‌باشد که وی آن‌ها را براساس نظر و هوی و هوسش آورده است، و بدین ترتیب، در میان فرزندان شرع و قانونی مقرر گرداند که از آن پیروی کرده و آن را بر حکم کردن به کتاب الله عزوجل و سنت رسولش، مقدم داشتند!

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: تردیدی نیست که هر کس بر وجوب حکم کردن به آنچه که الله عزوجل بر رسولش صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده، اعتقاد نداشته باشد، کافر است، بنابراین کسی که برای خود حلال بداند که در بین مردم، بدون پیروی از آنچه الله عزوجل نازل کرده، براساس آنچه آن را عدل می‌داند، حکم کند، کافر می‌باشد، چرا که هیچ امتی نیست مگر اینکه ادعای امر به حکم عادلانه می‌کند. به گونه‌ای که گاهی عدل در دینشان آنچه که بزرگانشان آن را عدل می‌دانند، می‌باشد. بلکه بسیاری از منتسبان به اسلام براساس عاداتشان که الله عزوجل آن‌ها را نازل نکرده است، حکم می‌کنند، همچون بیابان نشینانی که در گذشته بودند، و همچون اوامری که برخی خود وضع کرده و در میان خود از آن اطاعت می‌کنند، و بر این اعتقادند که این اوامر همان چیزی است که شایسته است به جای کتاب و سنت، بدان حکم شود، و این نیز کفر می‌باشد.

بدین ترتیب بسیاری از مردم اسلام آورده‌اند در حالیکه جز به عاداتی که اطاعت شوندگان به آن‌ها امر کرده و در بینشان جاری کرده‌اند، حکم نمی‌کنند. بنابراین اگر آن‌ها بدانند که حکم کردن جز به آنچه الله عزوجل نازل کرده، جایز نمی‌باشد، و با این وجود، بدان ملتزم شده و بلکه حکم کردن برخلاف آنچه که الله عزوجل نازل کرده را حلال

بدانند، در اینصورت کافر می‌باشند و گرنه افرادی جاهل می‌باشند^۱.

اما معنای کلام شیخ الاسلام:

از مسلمانان کسانی هستند که در ظاهر به غیر شریعت ملتزم می‌باشند و در بینشان براساس عادات و آداب و رسومی که جاری است، حکم می‌کنند؛ اما این عمل را از روی رد کردن شریعت، انجام نمی‌دهند، بلکه گاهی این عمل از روی جهل یا شبهه یا تاویل از آن‌ها سر می‌زند. بر همین اساس شایسته نیست که به مجرد عمل ظاهریشان، گرچه عملشان کفر باشد، تکفیر شوند. تا اینکه بدانند و بفهمند که عملشان منافی حقیقت التزامشان به شریعت الله عزوجل می‌باشد. بدین ترتیب هر کس از آن‌ها بعد از تعریف و بیان و اقامه‌ی حجت و فهمیدن دلایل شرعی، بر عملش اصرار ورزد، کافر می‌باشد. بلکه در این صورت شیخ الاسلام، وی را حلال شمرنده این عمل نامیده است.

و علامه قرآنی محمد امین شنقیطی رحمته الله پس از ذکر بسیاری از آیات قرآن می‌گوید: با نصوص قرآنی که ذکر کردیم، با نهایت وضوح روشن می‌گردد، کسانی که از قوانین وضعی تبعیت می‌کنند - که در واقع شیطان این قوانین را بر زبان دوستانش، برمبنای مخالفت با آنچه الله عزوجل بر زبان فرستادگانش تشریح کرده، به عنوان قانون نهاده است - تردیدی در کفر و شرکشان نیست و این جز از کسانی که الله عزوجل بصیرتش را محو کرده و وی را در برابر نور وحی کور کرده، سر نمی‌زند. پس از این علامه شنقیطی نکته‌ی مهمی را ذکر کرده و می‌گوید: بدان، که واجب است میان نظام و قوانین وضعی که مقتضای تحکیم آن، کفر به خالق آسمان‌ها و زمین است و میان نظام و قوانینی که تحکیم آن مقتضای کفر به الله عزوجل نمی‌باشد، تفصیل قائل شد. و توضیح این مطلب آن است که قوانین به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- منهاج السنة النبویة (۵/ ۱۳۰).

قوانین اداری و شرعی:

اما قوانین اداری که مقصود از آنها ثبت و ضبط امور و دقت و استواری امور است، به روشی که مخالف با شریعت نباشد، هیچ گونه مانعی برای آنها نمی‌باشد، و از صحابه و کسانی که پس از آنها بودند هیچ کس با آنها مخالفت نکرده است. و عمر بن خطاب رضی الله عنه به قوانین بسیاری از این نوع، عامل بود، در حالی که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین قوانینی نبود. همچون اینکه اسامی سپاهیان را به منظور ثبت اسامی در دیوان می‌نوشت، تا کسانی را که غائب و حاضرند، بررسی کند. بنابراین همچون این امور اداری که به سبب اتقان و اطمینان و بهتر انجام شدن امور مقرر می‌گردد، و با شریعت مخالفتی ندارد، به کارگیری آنها مشکلی ندارد و از این قبیل است تنظیم امور موظفین و تنظیم اداره‌ی امور بر روشی که با شریعت مخالفتی نداشته باشد، که این نوع از قوانین و تنظیمات وضعی، مشکلی ندارد، و از قواعد شرعی مبتنی بر مراعات مصالح عمومی خارج نمی‌باشد.

اما نظام و قوانین شرعی که مخالف با تشریح و قانونگذاری خالق آسمان‌ها و زمین است، تحکیم آنها، کفر ورزیدن به خالق آسمان‌ها و زمین می‌باشد. همچون ادعای بی‌انصافی در مورد برتری مرد به زن در میراث، و اینکه بایستی هر دو در بحث میراث مساوی باشد و به هر دو یک مقدار سهم داده شود، و از این قبیل است ادعای ظلم بودن تعدد زوجات، و اینکه طلاق ظلمی در حق زن می‌باشد و اینچنین ادعاهای پوچ و برخاسته از هوی و هوس؛ تحکیم این نوع نظام و قانون گذاری در مورد اشخاص و اموال و آبرو و نسب و عقل‌ها و دینشان در سطح جامعه، کفر ورزیدن به خالق آسمان‌ها و زمین بوده و نافرمانی و تجاوز به نظام و قوانین آسمانی می‌باشد که کسی که همه‌ی مخلوقات را آفریده است، آن را وضع کرده است درحالی‌که او داناتر به مصالحشان می‌باشد. الله عزوجل پاک و منزّه است از اینکه همراه او تشریح کننده و قانونگذاری دیگر باشد ﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنُ بِهِ اللَّهُ﴾^۱ «شاید آنان انبازها و

۱- أضواء البيان (۴/۹۲، ۹۳).

معبودهایی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده‌اند که الله بدان اجازه نداده است (و از آن بی‌خبر است؟)».

و شیخ بزرگوار ما عبدالعزیز بن عبدالله رحمته الله می‌گوید: علما اجماع کرده‌اند که هر کس بر این اعتقاد باشد که حکم غیر الله عزوجل بهتر و نیکوتر از حکم الله عزوجل می‌باشد یا اینکه هدایت و روش غیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از هدایت و روش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بهتر و نیکوتر می‌باشد، چنین شخصی کافر می‌باشد. همانطور که اجماع کرده‌اند که هر کس بر این اعتقاد باشد که برای شخصی از مردم خارج شدن از شریعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا تحکیم به غیر آن، برای وی جایز است، چنین شخصی کافر و گمراه می‌باشد^۱. و نیز می‌گوید^۲: برای کسی که بر این اعتقاد باشد که احکام و قوانین و نظرات مردم، بهتر از حکم الله و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد، یا اینکه شبیه و همانند یکدیگر می‌باشند، یا اینکه ترک حکم الله متعال و رسولش بهتر است و به جای آن احکام و قوانین وضعی بشری را حلال بداند، اگرچه معتقد باشد که احکام و قوانین الله عزوجل بهتر و کامل‌تر و عادلانه‌تر است، ایمانی برای او نیست.

و شیخ بزرگوار ما محمد بن صالح العثیمین رحمته الله می‌گوید: هر کس بر مبنای خوار شمردن و حقیر دانستن بر اساس آنچه الله عزوجل نازل کرده، حکم نکند، یا اینکه بر این اعتقاد باشد که حکم غیر الله و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم برای انسان‌ها بهتر و نافع‌تر می‌باشد، چنین شخصی کفری خارج کننده از دین ورزیده است و کافر گشته است و از میان چنین اشخاصی کسانی هستند که قوانین مخالف شریعت اسلامی برای مردم، وضع می‌کنند تا اینکه منهج و روشی آسان در اختیار مردم باشد تا مردم در مسیر آن حرکت کنند^۳.

۱- مجموع فتاوی و مقالات متنوعه (۱/ ۲۷۴).

۲- رساله «وجوب تحکیم شرع الله ونبذ ماخالفه» لساحه الشیخ عبدالعزیز بن عبدالله (ص ۳۹ ومابعدها) ط دارالمسلم.

۳- المجموع الثمین (۱/ ۳۶).

و از جملات زیبای شیخ محمد بن ابراهیم بن عبداللطیف رحمته الله آن است که می‌گوید: از انواع کفر اکبر که آشکار و واضح می‌باشد، وضع قانونی ملعون به جای آنچه که روح الامین بر قلب محمد صلی الله علیه و آله با زبان عربی روشن و آشکار نازل کرده تا اینکه از جمله‌ی بیم دهندگان باشد، و با آن در بین جهانیان حکم کند، و هرگاه با یکدیگر تنازع کردند، به سوی آن بازگردند، می‌باشد^۱.

از اینرو ممکن نیست عاقلی، جدای از کسی که عالم است، تصور کند که شخصی، مومنی صادق و بر این اعتقاد که دین الله عزوجل بر او حکمی را فرض کرده، باشد، ولی با این وجود حکم الله عزوجل را تغییر داده و از آن روی گرداند، و با اراده و اختیار، حکم دیگری را جایگزین آن گرداند. و پس از این، به چنین شخصی به اسلام و ایمان حکم کند.

علاوه بر این بایستی بدانیم که مناط کفر کسانی که غیر شریعت الله عزوجل بر آنها حکم شده و تحمیل می‌شود، آنست که این قضاوت و حکم را بپذیرند و بدان راضی باشند که در اینصورت آنها نیز کافر می‌شوند، همانطور که گذشت.

مساله‌ی سوم: شایسته است پس از تقریری که گذشت، از مساله‌ی مهم دیگری غافل نشویم و آن اینکه، حکم کردن به کفر شخصی معین، بایستی به همراه تحقق شروط و انتفاء موانع باشد و واجب است که در این امر شتاب زده عمل نکنیم، و به خوبی اندیشه کرده و نیز بر عملی ثابت با دریافت و اشراف بر ادله‌ی صحیح با انگیزه‌های خاص و عام آن، باشیم تا اینکه دلایل شرعی را در مکان نادرست آن گواه نگیریم و بدین ترتیب در معصیت و گناهی بزرگ واقع نشویم و یا اینکه بدون علم از جانب الله عزوجل سخن گفته و حکم برانیم.

۱- رساله تحکیم القوانین (ص ۵) ط دار المسلم.

و از کلمات زیبای امام ابن قیم در کتاب شگفت انگیزش «اعلام الموقعین» آن است که می‌گوید: برای مفتی و حاکم و قاضی، امکان فتوی و حکم کردن وجود ندارد، مگر زمانیکه برخوردار از دو نوع فهم باشد:

- ۱- فهم واقع و فقه آن در راستای استنباط علمی حقیقت آنچه که واقع شده به وسیله‌ی قرائن و نشانه‌ها و علامت‌ها، تا اینکه کاملاً بدان احاطه پیدا کند.
- ۲- فهم حکمی که در آنچه واقع شده، واجب است، و آن عبارت است از فهم حکمی که الله عزوجل بر اساس آن در کتابش یا بر زبان پیامبرش در مورد مساله‌ای که رخ داده، حکم کرده است و سپس تطبیق هر یک بر دیگری [تطبیق واقع و مساله‌ای که رخ داده با آن حکم و نیز تطبیق حکم با آنچه اتفاق افتاده است].^۱

برادر ایمانی، مساله بسیار خطیر و مهم است، و در واقع این مساله‌ای بزرگ از مسائل بزرگ اصولی می‌باشد که امت در آن اختلاف کرده‌اند.

در اینجا برایتان کلامی دقیق و زیبا از شیخ الاسلام و المسلمین، ثابت قدم در بیان حق و نصرت دین، ابن تیمیه رحمه الله نقل می‌کنم، که می‌گوید: براستی که من بیشتر از هر کسی از اینکه به شخص معینی از مردم، نسبت کفر و فسق و معصیت داده شود، نهی می‌کنم. مگر زمانی که دانسته شود که بر وی حجتی (قرآن و سنت) اقامه شده که هرکس با آن مخالفت کند، گاهی کافر و گاهی فاسق و گاهی گناه کار می‌شود. برای این امت خطایش بخشیده شده است و این خطا مسائل خبری، قولی و مسائل عملی را نیز در بر می‌گیرد و پیوسته سلف صالح امت در بسیاری از مسائل با یکدیگر اختلاف می‌کردند. درحالی‌که هیچ یک از آن‌ها بر دیگری، شهادت کفر و فسق و معصیت و گناه نمی‌داد.

۱- اعلام الموقعین (۱/ ۸۷، ۸۸).

می‌گویم، اقوالی که از سلف صالح و ائمه به صورت مطلق، در باب تکفیر مثلاً کسی که چنین و چنان بگوید، نقل شده، حق می‌باشد. لیکن واجب است که بین کلامی که گفته شده و تطبیق آن بر فردی معین تفاوت قائل شد و این اولین مساله‌ای از مسائل اصولی بزرگ بود که امت در آن اختلاف کردند و آن مساله‌ی وعید می‌باشد، چرا که نصوص قرآن در باب وعید مطلق می‌باشد. همچون اینکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا﴾^۱ [النساء: ۱۰] و همچنین دیگر نصوص که با این مضمون وارد شده که: هر کس چنان عملی انجام دهد، برای وی چنان عقوبتی است. این نصوص، مطلق و عام می‌باشد و به مانند سخنان برخی از سلف صالح می‌باشند که گفته‌اند هر کس چنین بگوید: وی چنان است.

گاهی حکم وعید در مورد شخصی معین ملغی می‌باشد، که یا سبب آن توبه، یا حسناتی که گناهان را محو می‌کند، یا مصیبت‌هایی که موجب بخشش می‌شوند و یا شفاعتی مقبول می‌باشد. و تکفیر از جمله‌ی وعید می‌باشد، به گونه‌ای که گاهی شخصی معین و مشخص گرچه کلامی که می‌گوید، تکذیب آنچه رسول الله ﷺ فرمودند، می‌باشد لیکن گاهی اینچنین شخصی تازه مسلمان می‌باشد که آشنایی کامل به اصول عقاید اسلامی ندارد، یا اینکه مسلمانی است که در صحرایی دور زندگی می‌کند که دسترسی به علم نداشته و نیز علما بدو دسترسی ندارند، که چنین شخصی در چنین حالت و وضعیتی به سبب انکار آنچه انکار کرده تکفیر نمی‌شود، تا اینکه حجت بر وی اقامه گردد؛ و گاهی نیز شخص نصوص مربوط به مساله‌ای را نشنیده و یا اینکه شنیده اما در نزد وی ثابت نمی‌باشد. و یا اینکه آن را با نص دیگری در تعارض می‌داند که موجب شده آن نص را تاویل کند گرچه با این تاویل مرتکب خطا شده است.

و من همیشه - پیوسته کلام شیخ الاسلام می‌باشد - حدیثی که در صحیحین می‌باشد

۱- بیگمان کسانی که اموال یتیمان را به ناحق و ستمگرانه می‌خورند.

را در این مورد ذکر می‌کنم که در مورد شخصی است که گفت: هر گاه از دنیا رفتم، مرا بسوزانید، جسد مرا خرد کنید، و سپس مرا در دریا رها کنید چرا که به الله سوگند اگر دست الله عزوجل به من برسد، قطعاً مرا عذاب دردناک می‌دهد که کسی از جهانیان را آنچنان عذاب نداده است. پس از اینکه وی مُرد، با وی چنین کردند. چون در پیشگاه الله عزوجل حاضر شد، الله متعال به وی فرمود: چه چیزی موجب شد تا این عمل را انجام دهی؟ آن مرد گفت: ترس از تو؛ پس الله عزوجل او را بخشید.^۱ این شخص در قدرت الله عزوجل مبنی بر بازگرداندن وی پس از ذره ذره شدن شک کرده و بلکه براین اعتقاد بود که دیگر بازگردانده نمی‌شود، و این اعتقاد باتفاق مسلمانان کفر می‌باشد، ولی این شخص بدان جاهل بوده و آن را نمی‌دانست، در حالی که مومن بوده و از الله عزوجل می‌ترسید که او را مجازات کند و بدین سبب الله عزوجل او را بخشید.

و نیز کسی که از اهل اجتهاد و مجتهد بوده و به سبب تاویل، عمل یا قولی خلاف اصول عقاید اسلامی مرتکب شده باشد، در حالیکه وی از کسانی است که بر متابعت و پیروی از رسول الله ﷺ حریص می‌باشد، سزاوارتر به مغفرت و بخشش از چنان شخصی که ذکر آن گذشت، می‌باشد.^۲ بنابراین هر کس که به چیزی از مظاهر کفر ملبس گردیده، مطلقاً کافر نمی‌باشد، بلکه بایستی میان حکم بر فعل که کفر است، و میان حکم بر فاعلی که با ارتکاب آن عمل کافر می‌شود یا نه تفاوت قائل شد. چرا که شرایط هر یک از دو حکم، متفاوت و مختلف می‌باشد.^۳

۱- أخرجه البخاري، كتاب التوحيد، باب قوله تعالى: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلِمَ اللَّهِ﴾ (۲۷۵۶) من حديث أبي هريرة مرفوعاً وانظر صحيح البخاري (۳۴۷۸، ۳۴۸۱).

۲- مجموع الفتاوى لشيخ الإسلام (۲۲۹/۳ - ۲۳۱) بتصرف يسير.

۳- و این از آنروست که گاهی شخصی عملی را که در نصوص کفر نامیده شده، انجام می‌دهد اما با وجود ارتکاب آن عمل کفری، به سبب عذر به جهل و... کافر نمی‌گردد. (مترجم)

بدین گونه که حکم بر فعل، ظاهر و آشکار می‌باشد و این شریعت است که به کفر بودن آن عمل حکم کرده است اما در مورد فاعل، بایستی به قصد وی که منجر به آن عمل شده توجه شود، چرا که در واقع حقیقت نیت است که ثواب و عقاب و مدح و ذم مبتنی بر آن می‌باشد. و نیز امکان آن وجود ندارد که در این مقام گفته شود: اقتضای شرط کردن نیت در حکم به کفر شخص معین، معلق کردن حکم به تکفیر، بر روشن شدن امر باطن می‌باشد و برای هیچ کس این امکان وجود ندارد که باطن او را بداند و یا بر آن اطلاع یابد. چرا که ظاهر و باطن در نزد اهل سنت و جماعت متلازم یکدیگر می‌باشند، لیکن با وجود فراهم آمدن شروط، و انتفاء موانع.

بر این اساس بایستی قبل از حکم کردن به کفر شخصی معین، شروطی محقق گردد، و به مجرد انجام فعل ظاهری تکفیر نمی‌شود.

که این شروط در محقق شدن دو امر خلاصه می‌گردد:

- ۱- اقامه حجت بر آن شخص خاص، به گونه‌ای که معذور به جهل یا تأویل نباشد.
- ۲- مکره نباشد، به گونه‌ای که به سبب تقیه معذور بوده باشد.

این موضوع احتیاج به توضیح بیشتری دارد:

پس می‌گوییم، شخص معین تکفیر نمی‌شود مگر زمانی که حجت فرستاده شده [قرآن و سنت] بر وی رسیده باشد و آن را به خوبی فهمیده باشد تا شبهاتی که بر وی عرضه شده زائل گردد. و این سخن که اقامه‌ی حجت، گرچه آن را نفهمد، محقق می‌گردد، سخنی نادرست می‌باشد؛ بلکه حجت اقامه نمی‌گردد مگر بر کسی که آن را فهمیده و مقصود آن را بداند، اما اینکه پس از فهمیدن و فهم کردن حجت، به وسیله آن هدایت می‌شود یا نه، این حکمی دیگر است که از مناط اقامه‌ی حجت خارج می‌باشد. شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: کتاب و سنت بر آن دلالت دارند که الله عزوجل کسی را عذاب نمی‌کند مگر پس از اینکه رسالت بدو ابلاغ شده باشد، پس کسی که رسالت به طور کلی بدو نرسیده باشد، عذاب نمی‌شود و کسی که رسالت به طور اجمالی و بدون

برخی از تفصیلات آن به وی رسیده باشد، عذاب نمی‌شود، مگر به سبب انکار آنچه از حجت فرستاده شده که بر وی اقامه گردیده است.^۱ و قاضی ابوبکر بن العربی رحمته الله می‌گوید: جاهل و خطاکار این امت، گرچه عملی کفری یا شرکی انجام دهد، مشرک یا کافر نمی‌گردد، چرا که وی معذور به جهل و خطا می‌باشد مگر اینکه حجتی که تارک آن کافر می‌گردد بر وی به صورت آشکار و واضح و روشن که در آن هیچگونه التباس و ابهامی نباشد، بیان گردد و وی از آن سر باز زند یا آن چه را که جزء بدیهیات دین اسلام است، و از مسائلی است که اجماع روشن و آشکار و قطعی بر آن می‌باشد و هر مسلمانی بدون دقت و تامل آن را می‌داند، انکار کند.^۲ و در تفسیر قرطبی در تفسیر این کلام الله عزوجل: ﴿أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ [الحجرات: ۲] آمده است:^۳ پس همانطور که کافر جز با اختیار کردن ایمان و برگزیدن آن بر کفر، مومن نمی‌شود، همچنین به اجماع، مومن تا زمانیکه قصد کفر را نداشته و آن را اختیار نکرده است، کافر نمی‌گردد. و همچنین کافر، به سبب آنچه که نمی‌داند، کافر نمی‌باشد (بلکه کافر بودن وی از آنرو می‌باشد که از حقی که دانسته روی گردانده است).

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در رد بر بکری می‌گوید:

پس از شناخت آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با آن آمده، ضرورتاً می‌دانیم که ایشان برای امتش، خواندن احدی از مردگان را مشروع قرار نداده است، چه خواندن انبیاء و چه صالحین و چه غیر آنها. نه به لفظ استغاثه و طلب یاری کردن و نه به الفاظ دیگر، و نه به لفظ استعاذه و پناه بردن به آنها و نه به الفاظ دیگر؛ همانطور که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای امتش سجده کردن به میت و مرده و زنده را مشروع قرار نداده است. و نیز مانند این امور

۱- مجموع الفتاوی، (۱۲/۴۱۳).

۲- انظر: محاسن التاویل للقاسمی (۵/۱۳۰۷).

۳- تفسیر القرطبی (لسورة الحجرات، ۲) (۱۶/۲۰۳). ط دارالکتب العلمیة.

را مشروع قرار نداده است، بلکه می‌دانیم رسول الله ﷺ از همه‌ی این امور نهی کرده است و می‌دانیم که این اعمال از جمله‌ی شرکی است که الله عزوجل و رسولش ﷺ آن را حرام اعلام کرده‌اند، اما به سبب غلبه‌ی جهل و قِلّت علم نسبت به آثار رسالت، تکفیر بسیاری از متاخرین بدین سبب ممکن نمی‌باشد، تا اینکه بر ایشان، در مورد آنچه مخالفت کرده‌اند، کلام وحیی که رسول الله با آن از جانب الله متعال آمدند، تبیین و روشن گردد!

شیخ الاسلام بیان کرد که وی کسی را که ملبس به چیزی از مظاهر شرک شده و مرتکب آن گردیده تا زمانیکه حجت فرستاده شده بر وی اقامه نگردد، تکفیر نمی‌کند. چرا که امکان آن وجود دارد که وی جاهل بوده و حجت شرعی به وی نرسیده باشد، یا اینکه آن عمل شرکی را از روی تاویل، به علت شبهه‌ای که به سبب آن معذور می‌باشد، انجام داده است تا اینکه آن شبهه زائل گردد.

و شیخ محمد بن سلیمان رحمته الله می‌گوید: اما آنچه دشمنان از جانب من ذکر می‌کنند، که من براساس ظن و گمان پی در پی، تکفیر می‌کنم، یا اینکه جاهلی را که بر وی اقامه‌ی حجت نشده، تکفیر می‌کنم، این بهتان بزرگی است که با آن می‌خواهند مردم را از دین الله و رسولش، متنفر سازند.^۱ و شیخ رحمه الله در رساله‌اش به شریف می‌گوید:^۲ و اما دروغ و بهتان همچون اینکه می‌گویند: ما به طور عمومی تکفیر می‌کنیم، و هجرت به سوی ما را بر کسی که قادر به اظهار دینش باشد، واجب می‌دانیم و کسی را که تکفیر نکند، تکفیر می‌کنیم و نیز کسی را که نجنگد، تکفیر می‌کنیم. و همچون این سخنان و بلکه سخنانی بدتر و بیشتر از آن؛ درحالی‌که همه‌ی این سخنان بهتان و دروغی می‌باشد که

۱- الرد علی البکری، لابن تیمیة (ص ۳۷۶).

۲- مجموع مؤلفات الرسائل الشخصية (۵۸).

۳- مصباح الظلام فی الرد علی من کذب علی الشیخ الإمام ص ۲۹. للشیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن بن

حسن آل الشیخ.

به وسیله‌ی آن مردم را از دین الله و رسولش ﷺ باز می‌دارند. زمانیکه ما کسانی که بتی را بر قبر عبدالقادر و نیز بتی را بر قبر احمد بدوی و امثال آن‌ها عبادت می‌کنند، به سبب جهلشان و نبود کسی که آن‌ها را آگاه کند، تکفیر نمی‌کنیم، چگونه کسی را که به الله عزوجل شرک نورزیده، در صورتیکه به سوی ما هجرت نکند و تکفیر نکند و قتال نکند، کافر می‌دانیم؟ پروردگارا تو پاک و منزّه هستی، این بهتان بزرگی است.

و شیخ عبداللطیف در مورد این حکم شیخش، امام محمد بن سلیمان تاکید کرده و می‌گوید: شیخ ما رحمه الله - یعنی شیخ محمد بن سلیمان - این امر را مقرر و موافق با علمای امت و براساس اقتدا به آن‌ها بیان کرده است، و جز پس از اقامه‌ی حجت و واضح و روشن شدن دلایل شرعی تکفیر نمی‌کرد، حتی که وی در مورد تکفیر جاهلی که از بندگان قبور بود، زمانیکه کسی نبود وی را آگاه کند، توقف می‌کرد^۱.

اینچنین برای ما آشکار گردید، آنچه که در ابلاغ حجت معتبر است، عدم امکان جهل می‌باشد، و این جز با علم به حال شخص بر وجه مخصوص نمی‌باشد. و این به منظور تاکید بر آن است که آیا حجت شرعی که فرستاده شده به طور یقینی بر وی ابلاغ گردیده یا اینکه بدو نرسیده است.

و نیز آنچه که در ابلاغ حجت معتبر می‌باشد، ازاله‌ی شبهات ناشی از تاویل خاطی می‌باشد. زیرا آنکه شبهه‌ای دارد، حجتی را که بر وی اقامه می‌گردد، به خاطر موافقت آن با شبهه‌اش، تاویل می‌کند، آنهم بدون اینکه قصد تکذیب رسول الله ﷺ و رد شریعت را داشته باشد، و بدین ترتیب گمان می‌کند که آن مفهوم حجتی است که بر وی ابلاغ گردیده است. و اینچنین شخصی به سبب تاویلش معذور می‌باشد، چرا که وی در حقیقت خطا کرده است، البته زمانیکه یقیناً بدانیم که وی حجتی را که بدو اقامه گردیده، تکذیب نکرده و مخالفت با آن را حلال نمی‌داند؛ و این منهج سلف صالح امت می‌باشد.

۱- انظر: مصباح الظلام في الرد على من كذب على الشيخ الإمام ص ۳۲۴، ۳۲۵.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می گوید: برای تکفیر شخصی معین، شروطی می باشد که بایستی تحقق یابد و نیز موانعی می باشد که بایستی منتفی گردند؛ و تکفیر مطلق مستلزم تکفیر معین نمی باشد مگر زمانیکه شروط تحقق یافته و موانع منتفی گردد. این مساله با این توضیح بیشتر روشن می گردد که امام احمد و عموم ائمه، که این نصوص عام - (من قال کذا فهو کافر) هر کس چنین و چنان بگوید، کافر است - را مطلقاً ذکر می کردند، و بیشتر کسانی را که مطابق نصوص چنین و چنان می گفتند، به طور مشخص و معین تکفیر نمی کردند..... سپس شیخ الاسلام می گوید: اما اینکه از امام احمد در این باب دو روایت ذکر شده، بایستی در آن تامل و دقت شود یا اینکه نیاز به تفصیل دارد و آن اینکه: هر آنکه امام احمد وی را به طور معین تکفیر کرده به سبب اقامه ی دلیل بر وی بوده که شروط تکفیر در وی تحقق یافته و موانع آن در حق وی منتفی گردیده است. و هر کس را که امام احمد به طور معین تکفیر نکرده به سبب منتفی بودن شروط و عدم انتفاء موانع در حقش بوده است و این توضیح مطلق بودن کلامش در بحث تکفیر علی سبیل العموم می باشد^۱.

بنابراین در اقامه ی حجت بایستی هر نوع شبهه ی معتبر، در مقابل شخصی که دچار شبهه شده و آن شبهه وی را از اعتقاد بر آنچه که حجت و دلایل شرعی اقتضاء می کند، بازداشته، زایل گردد. وگرنه در صورتیکه بازهم آن حجت اقامه شده را براساس شبهه ای که دارد و آن شبهه برطرف نگردیده، تاویل کند، به سبب زایل نشدن شبهه معذور می باشد. در این مورد داستان قدامه بن مظنون رضی الله عنه و شراب نوشیدن وی و حلال شمردن آن براساس تاویل، مشهور می باشد^۲. و زمانیکه عمر بن خطاب رضی الله عنه خواست که حد را بر وی جاری کند، قدامه گفت: این حق برای شما وجود ندارد که بر من شلاق زده و حدی

۱- مجموع الفتاوی (۴۷۸/۱۲ - ۴۸۹).

۲- رواه عبدالرزاق فی المصنف (۲۴۰/۹، ۲۴۳) وابن سعد فی الطبقات (۵/۵۶۰) والبیهقی فی السنن (۱۶/۸) وابن شیبہ فی تاریخ المدینة (۳/۸۴۳، ۸۴۲) وأوردها الحافظ ابن حجر فی الإصابة (۳/۲۲۰).

جاری کنید. عمر رضی الله عنه گفت: چرا؟ قدامه رضی الله عنه گفت: الله عزوجل می فرماید: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا﴾ [المائدة: ۹۳] عمر رضی الله عنه در پاسخ وی گفت: در تاویل دچار خطا و اشتباه شدی، اگر تقوای الهی را پیشه می کردی، از آنچه که الله عزوجل بر تو حرام کرده، اجتناب و دوری می کردی. سپس عمر بن خطاب رضی الله عنه به شلاق زدن وی امر فرمود.

قدامه رضی الله عنه یکی از صحابه می باشد که حجت در بحث تحریم شراب، بر وی ابلاغ شده و نیز از جمله اعرابی می باشد که لغت قرآن را خوب می فهمند. لیکن وی نهی تحریم شراب را به سبب شبهه ای که بر وی عارض شده بود، تاویل کرده و معتقد بود که تحریم عامی که در آیه ذکر شده، آیهی سورهی مائده آن را خاص کرده است و به سبب این فهم وی از آیه با اعتقاد حلال بودن شراب، آن را نوشیده و عمر رضی الله عنه وی را به سبب حلال شمردن نوشیدن شراب تکفیر نکرد [در حالی که حلال دانستن شراب کفر اکبر می باشد] چرا که حلال شمردن شراب توسط وی از روی تکذیب حکم حرام بودن شراب، یا رد کردن آن نبود، و بلکه فقط از باب تاویل خاطی بود. ابن تیمیه در مورد حلال شمردن شراب توسط قدامه می گوید: زمانیکه این امر برای عمر بن خطاب رضی الله عنه ذکر شد او و علی بن ابی طالب رضی الله عنه و سائر صحابه اتفاق کردند که اگر وی به تحریم شراب، اعتراف کرد (تنها به سبب شراب خوردن) وی را شلاق بزنند. و اگر پس از اقامه ی حجت بر وی و دفع شبهه بر حلال شمردن آن اصرار ورزید، وی را (به سبب حلال شمردن حرام) بکشند!

لازم است بدانیم امکان معذور بودن و عدم آن به عنوان مانعی که همگی اشخاص با تنوع حالشان در آن مساوی باشند، منضبط نمی باشد و بلکه امکان معذور بودن و عدم آن امری نسبی می باشد. به گونه ای که گاهی برخی از مردم با شبهه ای معذور می باشد در

حالی که برخی دیگر از مردم با همان شبهه معذور نمی باشد و این به سبب متفاوت بودن احوال مردم و آشکار بودن آثار رسالت یا اخفای آن و یا به سبب احوال خاصی که شخصی معین را احاطه کرده و مانند این ها می باشد. و هر زمان که تاویل در امری ظاهر و آشکار باشد عرصه‌ی معذور دانستن، محدود می شود و هر زمان که تاویل در امری مخفی و پوشیده باشد، دایره و عرصه‌ی معذور دانستن وسیع می گردد. اما در حالت اکراه بدیهی است که الله عزوجل، احدی را جز کسی که در معرض اکراه واقع شده باشد، در کفر ظاهری معذور نمی داند، الله عزوجل می فرماید: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ عَذَابٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۰۶﴾ [النحل: ۱۰۶-۱۰۷] «کسانی که پس از ایمان آوردنشان کافر می شوند - بجز آنان که (تحت فشار و اجبار) وادار به اظهار کفر می گردند و در همان حال دل هایشان ثابت بر ایمان است - آری! چنین کسانی که سینه خود را برای پذیرش مجدد کفر گشاده می دارند (و به دلخواه خود دوباره کفر را می پذیرند)، خشم الله (در دنیا) گریبانگیرشان می شود، و (در آخرت، کیفر و) عذاب بزرگی دارند. این (خشم الله و عذاب بزرگ) بدان خاطر است که آنان زندگی دنیا را بر زندگی آخرت ترجیح می دهند و گرامی ترش می دارند، و الله گروه کافران را (به سوی بهشت) رهنمود نمی گرداند».

پرواضح است که برای برداشته شدن وصف کفر از شخصی معین که تظاهر به کفر کرده است، بایستی که وی در معرض اکراه بوده باشد، و گرنه با تظاهر به کفر، قطعاً کافر می گردد.

شیخ محمد بن صالح العثیمین رحمته الله این احکام را به طور خلاصه و دقیق بیان کرده و می گوید: براین اساس قبل از حکم کردن بر مسلمانی به فسق یا کفر، واجب است که به دو امر توجه گردد:

۱- دلالت کتاب یا سنت بر اینکه آن قول یا عمل که از وی سرزده، موجب کفر و

فسق می شود.

۲- انطباق آن حکم بر شخصی معین که آن سخن را گفته و یا آن عمل را انجام داده است، به گونه‌ای که شروط تکفیر یا تفسیق در حق وی، کامل شده، و موانع منتفی گردد.

و از مهم‌ترین شروطی که بایستی تحقق یابد آن است که وی عالم به مخالفتش با آنچه از کتاب و سنت که به سبب آن منجر شده تا کافر و یا فاسق گردد، باشد. چرا که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿۱۱۵﴾ [النساء: ۱۱۵] «کسی که با پیامبر دشمنانگی کند، بعد از آن که (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است، و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که (به دوزخ منتهی می‌شود و) دوستش داشته است، رهنمود می‌گردانیم (و با همان کافرانی همدم می‌نمائیم که ایشان را به دوستی گرفته است) و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم، و دوزخ چه بد جایگاهی است!»

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ ۚ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۱۵﴾ [التوبة: ۱۱۵] «خداوند (به سبب عدالت و حکمتی که دارد) هیچ وقت قومی را که هدایت بخشیده است، گمراه نمی‌سازد (و در برابر اشتباه و لغزش ناشی از اجتهادی که می‌کنند، به عقاب و عذابشان نمی‌گیرد) مگر زمانی که چیزهائی را که باید از آنها بپرهیزند روشن و آشکار (و بی‌شبهه و اشکال، توسط پیامبر) برای آنان بیان کند. بیگمان خداوند آگاه از هر چیزی است.»

و از جمله موانع تکفیر آن است که شخص بدون اراده‌ی خود، در آنچه کفر و فسق است، واقع گردد که این نیز صورت‌های مختلفی دارد. همچون اینکه بر آن کفر و یا فسق، اکراه و اجبار شده باشد. و از این جمله است کسی که فکرش بسته شده و به سبب شدت خوشحالی یا ناراحتی و یا ترس و مانند این‌ها، نمی‌داند چه می‌گوید؛ سپس شیخ

ابن عثیمین می‌گوید: شیخ الاسلام می‌گوید: اما مسأله‌ی تکفیر، صحیح آن است که هرآنکه از امت محمد که اجتهاد کرده و قصد و نیت وی رسیدن به حق بوده، ولی دچار خطا و اشتباه شده، تکفیر نمی‌شود. بلکه خطا و اشتباه وی بر او بخشیده می‌شود. و هرآنکه برای وی آنچه که رسول الله ﷺ با آن آمده، بیان شده و آشکار گردد و پس از آن به دشمنی با رسول الله ﷺ برخیزد، پس از اینکه راه هدایت برای وی روشن گشته، و راهی جز راه مومنان در پیش گیرد، چنین شخصی کافر می‌باشد و هر کس از هوی و هوسش پیروی کرده و در طلب حق، کوتاهی کند و بدون علم سخن بگوید، گنه کار می‌باشد که گاهی فاسق بوده و گاهی برای وی حسنات و نیکی‌هایی می‌باشد که بر سیئات و گناهانش ترجیح داده می‌شود.^۱

با این توضیح تفاوت میان سخن و کسی که آن را گفته و نیز تفاوت میان عمل و کسی که آن را انجام داده، دانسته می‌شود؛ بنابراین، هر سخن یا عملی که فسق و یا کفر باشد، اینگونه نیست که به گوینده و یا انجام دهنده آن، براساس آن، حکم به فسق یا کفر شود. و هرآنکه در روش مردم در این باب، نظاره کند، عجیب‌ترین چیزها را مشاهده می‌کند، و شدت نیازمندی‌اش را در پناه بردن به الله عزوجل و درخواست هدایت و ثبات برحق، و پناه بردن به او از گمراهی و انحراف، می‌شناسد.^۲ بنابراین در زمان حکم کردن بر شخصی معین، تانی و تامل و عدم شتابزدگی واجب می‌باشد، و سخن نگفتن بدون علم و عدل واجب می‌باشد، و بایستی که دائماً این فرموده‌ی رسول الله ﷺ را یادآوری کنیم که فرمودند: «إِذَا كَفَّرَ الرَّجُلُ أَخَاهُ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدَهُمَا». و در روایتی آمده است که: «إِنْ كَانَ كَمَا قَالَ، وَإِلَّا رَجَعَتْ عَلَيْهِ».^۳ «هر گاه شخصی برادر مسلمانش را تکفیر کند این

۱- مجموع الفتاوی (۱۲/۱۸۰).

۲- بتصرف من القواعد المثلی فی صفات الله وأسائه الحسنی للشیخ ابن عثیمین (۸۷، ۹۰) ط مکتبة السنة.

۳- أخرجه البخاری، کتاب الأدب، باب من کفر أخاه بغير تأویل فهو کما قال (۶۱۰۴) و مسلم، کتاب الإیمان، باب بیان حال إیمان من قال لأخیه المسلم: یا کافر (حدیث ۶۰) (۱۱۱) واللفظ له.

کفر به یکی از آن دو باز می‌گردد. و در روایتی آمده است که: چنانچه گفته‌اش به جا باشد، (حکمی که از جانب وی صادر گشته، وارد است) اما اگر گفته‌اش ناحق بوده و وی اینگونه نباشد کفر به خودش بازگشته و خودش کافر می‌گردد. از الله عزوجل، ثبات بر حق، و عصمت از لغزش را خواهیم، براستی که او، عهده‌دار آن و توانای بر آن می‌باشد».

اما بعد؛ عزیزانم، پس عقیده‌ی توحید و جوب تحکیم شریعت را اقتضا می‌کند و عمل به احکام شریعت اسلامی در تمامی جوانب زندگی از مقتضیات توحید می‌باشد. و اولین نشانه‌ی بارز جامعه‌ی اسلامی آن است که این جامعه به منظور عبودیت الله عزوجل به یگانگی، در تمامی جوانب زندگی‌اش به پا خیزد، عبودیتی که شهادت لا إله إلا الله و محمد رسول الله آن را شکل داده و ایجاد کرده است. و این عبودیت در جانب اعتقادی پدیدار شده، همانطور که در شعائر تبعدی ظاهر گشته است و همانطور که در شرایع دیگر نیز جلوه پیدا کرده است.

بدین ترتیب آنکه اعتقاد به وحدانیت الله عزوجل نداشته باشد، بنده‌ای تنها برای الله عزوجل نمی‌باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ إِلَّا إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَإِنِّي فَارْهَبُونِ ﴿٥١﴾ وَلَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ ﴿٥٢﴾﴾ [النحل: ۵۱-۵۲] «الله فرموده است که دو معبود دوگانه برای خود برنگزینید، بلکه الله معبود یگانه‌ای است پس تنها و تنها از من بترسید و بس. آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست، و همواره (تعیین نحوه) دینداری و (کار) قانونگذاری حق او، و اطاعت و انقیاد از وی واجب و لازم است. پس (وقتی که عالم هستی از آن الله و قوانین تکوینی و تشریحی و اطاعت و انقیاد همه چیز و همگان از اوست) آیا از غیر الله می‌ترسید؟»

و کسی که شعائر تبعدی را برای احدی غیر از الله عزوجل و یا کسی به همراه او جل جلاله قرار دهد، در واقع بنده‌ی الله عزوجل نمی‌باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِن

صَلَاتِي وَنُسُكِي وَحَيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾ [الأَنْعَام: ١٦٢-١٦٣] «بگو: نماز من و قربانی من و زندگی من و مرگ من برای الله، آن پروردگار جهانیان است. او را شریکی نیست به من چنین امر شده است، و من از نخستین مسلمانانم».

و نیز کسی که شرائع و قوانین را از غیر الله عزوجل از طریق رسول الله، فرا می‌گیرد، در واقع تنها بندهی الله عزوجل نمی‌باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾ [الشورى: ٢١] «آیا معبودانی دارند که بدون اذن الله آئینی برای آن‌ها ساخته‌اند؟» و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ٧] «آن چه پیامبر برای شما از احکام الهی آورده است آن را اجرا کنید و آن چه شما را از آن بازداشته است از آن دست بکشید». بنابراین، بر هر مسلمانی واجب است که به قوانین وضعی که مخالف و متضاد با شریعت پروردگار مخلوقات می‌باشد، اقرار و اذعان نکرده و بدانها گردن نهد، و بر وی واجب است که آن را انکار کرده و تا حد توانش با آن مبارزه کند. دوست دارم کسانی را که حزن و اندوه قلوبشان را شکسته و بی‌تاب کرده، بشارت دهم، آن‌هایی که چیزی از امور را مالک نبوده و در اختیار ندارند، که با ریخته شدن آروزها در این شب تاریک و در این تاریکی‌های شدید، به فضل الله عزوجل امت را می‌بینم که به سوی الله متعال بازگشته و به صورت عملی شروع به انتقال از بحران بانگ و فریاد به بانگ و فریاد بحران کرده است.

اینک گردانهای بیداری اسلامی مبارک، پی درپی ایجاد شده و رشد می‌کنند، و اینک جوانان پسر و دختر مسلمان می‌باشند، و اینک قلوب عموم مسلمانان هر عملی از عملیات تخریب و هدم و تبعید و ویرانی و در هم شکستن را انکار کرده و رد می‌کند. در وقتی که پرچم‌های اباحی‌گری و الحاد در هم شکسته شده؛ و این وعده‌ی الله عزوجل می‌باشد و وعده‌ی الله متعال حق و راست می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿يُرِيدُونَ

لِيُظْفِرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٨﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٩﴾ [الصف: ۸-۹]

«می‌خواهند نور الله را با دهان‌هایشان خاموش کنند ولی الله کامل کننده‌ی نورخویش است، هرچند که کافران دوست نداشته باشند. اوست آن خدایی که پیامبر خود را همراه با هدایت و دین راستین بفرستاد تا او را بر همه ادیان پیروز گرداند، هرچند مشرکان دوست نداشته باشند».

و من هر مرد و زن مسلمانی را عهده‌دار این مسئولیت و حامل این امانت می‌دانم تا که از همین الان برای دین الله عزوجل حرکت کرده و تنبلی نکند، و از شان حرکت و تلاش و جهادش برای دین الله عزوجل نکاسته و گمان نکند که دین تنها مسئولیت داعیان و علماست و آن‌ها فقط عهده دار آن می‌باشند، بلکه بایستی بداند، او خود، سربازی برای دین الله عزوجل می‌باشد؛ و تو ای زن مسلمان، پرده دار و نگهبان و محافظ دین الله عزوجل هستی، پس برخیزید که وقت عمل فرا رسیده؛ برخیزید، متحد و شانه به شانه، با اتفاق، بدون ارتکاب منکری برای تغییر این منکر بزرگ و اساسی؛ با حکمت عمیق و پند و اندرز نیکو و سخنان رقیق و ملائم و اخلاقی گوارا و رفتاری ستودنی و عملی با اطمینان و نو. پس برخیزید و امانت را بر دوش حمل کنید و پرچم توحید را بالا برید. اسلام را با تمام معنا و مقتضیاتش بر مردم تعلیم داده و بیاموزید.

برادرانم، به منظور عملی جدی در راستای اسلام، که در شرایط کنونی، امت مان را زنده گرداند، بایستی که فهم خوبی در اموری که ذکر می‌کنم، داشته باشید، تا اینکه کسی ادعا نکند که وی عصر خود را نمی‌شناسد و مسئولیت خود را نمی‌داند و ابعاد مختلف وظیفه‌اش را که مکلف بدانهاست، درک نمی‌کند:

۱- بایستی که درک و شناخت دقیقی در مورد حقیقت اسلام و حقیقت جاهلیت داشته باشید، تا اینکه از نظر علمی، فهم، تفکر و رفتار، مسلمان باشید، همانطور که از نظر قلبی و عاطفی مسلمان هستید، و بدین ترتیب مزین به بهره‌ی بزرگی از

فهم و کفایت اسلامی لازم باشید، تا اینکه جوانب مختلف امور زندگی را براساس منظور و مقصد اسلام و فهم روح شریعت و قواعد آن هدایت کنید و بدین ترتیب اسلام را در واقع حیات بازگردانید، همانطور که نیروهای اولیه‌ی اسلام اینگونه بودند؛ تا برای دشمنان دین که تازه جوانه زده‌اند، و بلکه برای همه دنیا ثابت کنید که اسلام دینی است که سعادت و پیشروی و ترقی در همه‌ی جوانب حیات را برای هر آنکه آن را دریافت کرده و بدان ملتزم گردیده، تضمین می‌کند؛ و این تنها ادعا نیست، بلکه واقعیتی ملموس می‌باشد و هرگز این عمل صورت نمی‌پذیرد مگر با فهم صحیح و عمل جدی و آماده سازی کادرهایی متخصص از مسلمان در هر عرصه‌ای از عرصه‌های زندگی.

۲- بر شماسست که به نشر دعوت و تعریف کامل و شامل اسلام در بین صفوف عوام همت ورزید تا اینکه تاریکی جهلشان زدوده شده و آن‌ها را مزین به بینه در امر دینشان گردانید. و تا اینکه ناپاک از پاک برایشان تبیین گردد؛ و هرگز این عمل صورت نمی‌گیرد مگر با رفتار و عملکردتان ای کسانی که به دین عمل می‌کنید. بر ما لازم است که اسلام را با رفتار و اخلاق و فهم و اعمالمان برای مردم تفسیر کنیم، چرا که کسی که دعوت داده و سخن می‌گوید در حالی که عمل نمی‌کند، با این رفتار، بزرگ‌ترین ضرر را متوجه دعوتش کرده و در واقع این تناقض بین قول و عمل می‌باشد که موجب کشت بذر نفاق در قلوب می‌گردد و اطمینان مردم به ما را زایل می‌گرداند، بنابراین این امر نیازمند اخلاص در نیت و صدق در عمل می‌باشد. ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۲﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾﴾ [الصف: ۲-۳] «ای مؤمنان! چرا سخنی (به دیگران) می‌گوئید که خودتان برابر آن عمل نمی‌کنید؟ اگر سخنی را بگوئید و خودتان برابر آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم عظیم الله می‌گردد».

۳- دوستان من، نباید تلاشتان در جهت رسیدن به اسلام، در حالی باشد که در ابزار و

به کارگیری وسایل رسیدن به اسلام از آن منحرف می‌باشید. چرا که اسلام، بر پایه‌های ناسالم یا ستون‌های ضعیف و قواعدی متزلزل بنا نگشته است، بلکه بر شما واجب است که بر علمی دقیق و فهمی عمیق و صبری جمیل باشید، چرا که اهدافی که محقق شدن آن‌ها را خواستاریم، اهدافی بزرگ و اساسی می‌باشد. ما اراده‌ی تصحیح عقیده و عبادت و تحکیم شریعت را داریم.

به طور خلاصه: هدف ما بازگرداندن مردم به اسلامی که رسول الله ﷺ با آن آمده، می‌باشد، نه اسلامی که دیگران آن را فهمیده‌اند. پس هیچ گامی را برای اسلام برندار، مگر با حسابی دقیق و حکمت و بصیرت و فهمی عمیق براساس منهج و روش سلف صالح، تا اینکه گام ابتدایی مان موافق با این منهج هدایت گر (منهج سلف) باشد، پس از این نیز گام جدیدی را برندارید مگر پس از بازبینی و مرور نتایج گام قبلی و بررسی ثمره‌ی آن و آنچه که با آن و بر آن بوده است. بررسی آنچه از کوتاهی‌ها و ضعف‌ها که در آن بوده، تا اینکه موانع و مشکلاتی که با آن مواجه شده، چه بوده و چگونه ممکن است بر این موانع در مسیر التزام به منهج سلف رضوان الله علیهم چیره شد؟

دوستان من، همه‌ی این امور بدان سبب است که گامی را که منجر به مانعی در مسیرمان گردد، و هیچگونه فایده‌ای نداشته باشد، تکرار نکنیم، یا اینکه به سبب آن بار دیگر دچار خطا نشویم. به نظر من، از خطرناک‌ترین تحدیاتی که حرکت اسلامی معاصر با آن مواجه می‌باشد، عدم استنتاج کامل خطاهای برخی از گروه‌های اینجاست و آنجا بوده که با بررسی خطاها و لغزش‌ها از آن‌ها بهره مند نشود، و تردیدی نیست که این نیازمند دیدگاهی وسیع می‌باشد.

۴- معتقدم که این بند از قید و بندهای این منهج عملی از مهمترین بندها می‌باشد که عبارت است از: دوری از به کار گیری سلاح و اعمال زور به منظور تغییر اوضاع؛ چرا که همچنین این روش نوعی از شتابزدگی می‌باشد که منجر به ثمره‌ی قابل انتظار نمی‌شود و سودمند نمی‌باشد. و این آن چیزی است که هر یک از جوانان

انقلابی که از الله عزوجل می‌خواهم آن‌ها را حفظ کند، بایستی آن را لحاظ کنند، و در واقع این تلاشی است برای رسیدن به هدف از کوتاه‌ترین راه، ولی صحیح نیست بلکه عاقبت این امر و ضرر آن بسیار بزرگ‌تر از همه‌ی روشهای دیگر می‌باشد و تمنا دارم که از تجربه‌هایی که بر امت گذشته، بهره بگیریم.

آری دعوتتان را علنی نشر دهید، و مردم را علنا به اسلام دعوت دهید، و قلوب را دگرگون سازید، و آن را از جاهلیت به سوی اسلام بازگردانید، و این با سلاح اخلاق نیکو و ویژگی‌های پسندیده و صفات پاکیزه و رفتار صادقانه و حکمت بلیغ و پند و اندرز نیکو میسر می‌گردد، و بعد از همه‌ی این مراحل، در نتیجه و مقصود عجله نکنید، چرا که هر کس در رسیدن به چیزی قبل از موعد مقررش شتاب ورزد، با محروم شدن از آن مجازات می‌گردد و الله عزوجل با شتاب زدگی احدی عجله نمی‌کند، و هیچ کس بر دینش و اولیائش از الله عزوجل به نسبت آن‌ها با غیرت تر نیست، پس بایستی که ما بذر صحیح را مطابق و موافق با کتاب و سنت براساس فهم سلف صالح امت، بکاریم و نتایج را به الله عزوجل که مالک تمامی امور می‌باشد، واگذاریم.

در هدایت شدن مردم عجله نکنید، و در هلاک شدن تکذیب کنندگان، از جانب الله متعال، شتاب نورزید، و بگویید: پروردگارا، بسیاری از مردم را دعوت دادیم، جز اندکی دعوتمان را استعجابت نکردند، و نگوئید: پروردگارا بسیار صبر کردیم پس چرا عذاب خود را بر ظالمان نازل نمی‌کنی؟ هرگز این در شان و منزلت ما نیست، و این امر مخصوص الله عزوجل می‌باشد و شایسته است که ادب را در برابر الله عزوجل رعایت کنیم و تمامی امور را به الله عزوجل واگذاریم، که او هرچه بخواهد انجام می‌دهد. ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾^۱ [الانبیاء: ۲۳]. و دعوت‌ها جز با قلوبی که متوجه الله

۱- «خداوند در برابر کارهایی که می‌کند، مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد (و بازپرسی نمی‌شود، و کسی حق خُرده گیری ندارد) ولی دیگران مورد بازخواست و پرسش قرار می‌گیرند (و در افعال و اقوالشان جای ایراد و سؤال بسیار است)».

عزوجل بوده و در پی دنیا و کسب جاه و مقام نمی‌باشد، و تنها با دعوت دادن، خواستار وجه الله عزوجل و در پی رضای اوست اقامه نمی‌گردد. ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۸] «بگو: این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی الله می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند)، و الله را منزّه (از انباز و نقص و دیگر ناشایستی‌ها) می‌دانم، و من از زمره مشرکان نمی‌باشم (و کسی و چیزی را شریک الله نمی‌انگارم)».

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [العنكبوت: ۶۹] «کسانی که برای (رضایت) ما به تلاش ایستند و در راه (پیروزی دین) ما جهاد کنند، آنان را در راه‌های منتهی به خود رهنمود (و مشمول حمایت و هدایت خویش) می‌گردانیم، و قطعاً الله با نیکوکاران است (و کسانی که الله در صف ایشان باشد، پیروز و بهروزند)».

۵- بدانید که اسلام آمده تا همه چیز را به ما بیاموزد، حتی آداب قضای حاجت؛ با این وجود آیا ممکن است که از وضع پایه‌هایی سالم و قواعدی استوار به منظور بنای دولت و حکومتی بر مبنای اسلام، غفلت کرده باشد؟

بنابراین بر هر یک از فرزندان بیداری اسلامی، به طور عام، و بر هر حرکت اسلامی به طور خاص، واجب است که هیچ حرکت کوچک یا بزرگی نکند، مگر از خلال فهمی دقیق و درایت و بینشی عمیق براساس ضوابط و قواعد شرعی، چرا که موضوع دین می‌باشد. در نتایج شتابزده عمل نکنید، چرا که هر کس در بدست آوردن چیزی قبل از فرا رسیدن موعد آن، عجله کند، با محروم شدن از آن، مجازات می‌گردد!

يا جيل صحتنا أعيدك أن أرى في الصف من بعد الإخاء تمزقا
لك في كتاب الله فجر صادق فاتبع هداه ودعك ممن فرقا
لك في رسولك قدوة فهو الذي بالصدق والخلق الرفيع تخلفا

یا جیل صحوتنا ستبقی شاخا و لسوف تبقی بالتزامك اسما
 ای نسل انقلابی و بیدار ما، از الله عزوجل می‌خواهم که تو را پناه دهد، از اینکه بینم که
 پس از برادری در صفوف از هم جدا گشته اید. برایت در قرآن فجری صادق است، پس
 هدایت آن را پیروی کن، و کسی را که تفرقه‌انگیزی می‌کند رها کن. پیامبرت اسوه و الگوی
 توست که مزین به صدق و اخلاق والایی می‌باشد. ای نسل بیداری و انقلابی ما، بزرگ و
 باعزت خواهی ماند، و با التزامت به دین، با عزت و بلند مرتبه خواهی ماند.

اما وصیت پایانی که تضرع و دعا می‌باشد:

و در پایان، از الله عزوجل می‌خواهم که ما را برای دین خودش به خدمت گرفته، و
 چشمانمان را با نصرت اسلام و عزت مسلمین روشن گرداند و فرجامی نیکو روزیمان
 گرداند، و نیز علم و فهم و عمل، روزیمان گرداند. و دین و کتاب و بندگان مومنش را
 نصرت و یاری دهد. براستی که او عهده دار و سرپرست آن می‌باشد.

فصل دوم:

شروط لا إله إلا الله

شامل مباحث ذیل:

- مقدمه: اصل این شروط
- مبحث اول: شرط علم
- مبحث دوم: شرط یقین
- مبحث سوم: شرط قبول
- مبحث چهارم: شرط انقیاد
- مبحث پنجم: شرط صدق

مقدمه:

اصل این شروط

در فصل گذشته بیان گردید که کلمه‌ی توحید، تنها کلمه‌ای که همچون سرعت تیر در قالب حروفی بر زبان جاری گردد، نمی‌باشد، آنهم در وقتی که بسیاری از کسانی که آن را تکرار می‌کنند، غافل از شروط مهمی که کلمه‌ی توحید بدانها مقید است، می‌باشند و نیز از مقتضیات آن که واجب است مقترن با نطق آن باشند، غافل می‌باشند.

لذا کلمه‌ی توحید منهجی شامل و کامل که تمامی جوانب زندگی را در برمی‌گیرد، می‌باشد. پس کسی که آن را با زبان بگوید، و با قلب تصدیق کند و اعضا و جوارح وی بدان ملتزم گردد، کاملاً و با تمام جوانب مختلف حیاتش وارد دین الله عزوجل شده است و پس از این در شان و منزلت وی نیست که تنها در قسمتی از حیاتش ملتزم به احکام الله عزوجل باشد، و در جوانب دیگر، از عبودیت برای الله عزوجل عاری باشد و بدین ترتیب از روش‌ها و منهج‌ها و اوضاع و قوانین دیگر انتخاب و اختیار کرده و با آن‌ها زندگی و حیاتش را تنظیم کند. برآستی این شان کسی که «لا إله إلا الله» را بر زبان جاری کرده و معنای آن را دانسته و مقتضای آن رافهمیده باشد، نیست.

به حسن رضی الله عنه گفته شد: برخی مردم می‌گویند: هر کس بگوید «لا إله إلا الله» وارد بهشت می‌شود؟ حسن گفت: هر کس لا إله إلا الله بگوید و حق و فرض آن را ادا کند، وارد بهشت می‌شود.^۱ و به وهب بن منبه گفته شد: آیا مفتاح و کلید بهشت «لا إله إلا الله» نیست؟ وی در پاسخ گفت: هیچ کلیدی نیست مگر دارای دندان‌هایی می‌باشد، پس اگر با کلیدی که دارای

۱- أخرجه الشجري، في الأمالي (٦) وعزاه ابن بطلال في شرحه لصحيح البخاري (١/ ٢٢٠) للطبري.

دندانه بود، آمدی، در بهشت برایت باز می‌گردد و گرنه بهشت برایت گشوده نمی‌شود.^۱ و از قواعد مقرر در اصول فقه آن است که^۲: زمانی که حکم و سبب یکی باشد، مطلق بر مقید حمل می‌گردد. پس هرگاه نصوصی مطلق ذکر گردد و نصوص دیگری که در حکم و سبب با آن‌ها یکی باشد، ذکر گردد، نصوص مطلق بر نصوص مقید حمل می‌گردد. و احادیث شریفی که در فضل توحید وارد شده‌اند، و بیانگر آن هستند که وارد شدن به بهشت و تحریم آتش، مرتبط به کلمه‌ی اخلاص و توحید «لا إله إلا الله» می‌باشند، اینگونه احادیث، احادیث مطلق می‌باشند که احادیث مطلق دیگری در این مورد اشاره شده که آن‌ها را مقید به شروطی کرده است.

به عنوان مثال: رسول الله ﷺ فرمودند: «مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، دَخَلَ الْجَنَّةَ» هر کس که بمیرد و بداند که هیچ معبودی بر حق جز خدای یگانه نیست، وارد بهشت می‌شود.

و نیز فرمودند: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ، لَا يَلْقَى اللَّهُ بِهِمَا عَبْدٌ غَيْرَ شَاكٍّ فِيهِمَا، إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ». «گواهی می‌دهم که معبودی بر حق جز خدای یکتا وجود ندارد و من فرستاده و رسول خدا هستم، هر بنده‌ای با این دو شهادت الله عزوجل را ملاقات کند، و در آن تردیدی به دل راه ندهد، وارد بهشت خواهد شد».

و به ابوهریره رضی الله عنه در حدیثی طولانی فرمودند: «فَمَنْ لَقِيَ مِنْ وَرَاءِ هَذَا الْحَائِطِ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُسْتَيْقِنًا بِهَا قَلْبُهُ بَشْرُهُ بِالْجَنَّةِ». «هر کس را که در پشت این دیوار ملاقات

۱- أخرجه البخاري، معلقا، كتاب الجنائز، باب من كان آخر كلامه «لا إله إلا الله» (فتح، ۳/ ۱۳۱۱)

ووصله في التاريخ الكبير (۹۵/ ۱) وأبو نعيم في الحلية (۶۶/ ۴) والبيهقي في الأسماء والصفات ص ۱۹۰

وإسحاق بن راهويه في مسنده كما في المطالب العالیة (۲۹۷۲) وحسنه ابن حجر رحمه الله.

۲- انظر: المستصفي للغزالي (۲۶۲) والإحكام للآمدی (۴/ ۳) وما بعدها) ومذكرة أصول الفقه على روضة

الناظر: للشنقيطي (۴۱۱) ط داراليقين.

کردی که گواهی دهد: هیچ معبود بر حقی جز الله عزوجل وجود ندارد و در دلش بدان یقین داشته باشد او را به داخل شدن در بهشت بشارت بده».

و نیز فرمودند: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ، إِلَّا حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ». «هر کس از ته قلب و از روی صداقت و اخلاص گواهی دهد که معبودی به حق جز الله عزوجل نیست و محمد فرستاده‌ی اوست، الله متعال آتش جهنم را بر او حرام می‌کند».

و فرمودند: «أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ، أَوْ نَفْسِهِ». «نیک بخت‌ترین مردم نسبت به شفاعت من در روز قیامت، کسی است که از روی اخلاصی که برخاسته از قلبش باشد، بگوید: هیچ معبود به حقی جز الله عزوجل نیست».

و فرمودند: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ». «براستی که الله عزوجل آتش را بر گوینده‌ی لا اله الا الله که با گفتن آن خواستار لقای وجه الله باشد، حرام گردانیده است».

همه‌ی این احادیث شروط و قیودی را که کلمه‌ی توحید مقید به آنهاست، بیان می‌کند؛ و بیانگر آن است که کلمه‌ی توحید، تنها کلمه‌ای نیست که بر زبان جاری گردد، بلکه شرایط و قیودی دارد. و این شروط و قیدها، براساس استقراء و استنباط و تتبع و بررسی در دلایل صحیح، از کتاب و سنت، گرفته شده است. لذا خواهیم دید که برای هر یک از این شروط، از کلام الله عزوجل و احادیث صحیح رسول الله ﷺ آنچه که این شروط را تایید و ثابت می‌کند، می‌باشد و همه‌ی آنها حقیقت توحید عملی را که شایسته است مردم بر آن باشند تاکید می‌کنند، و بیانگر آنند که حقیقت توحید، مجرد جاری کردن کلمه‌ی لا اله الا الله بر زبان نمی‌باشد بلکه بایستی کسی که آن را می‌گوید، به نسبت آن مخلص، صادق و عالم به شروط و مقتضیات و اوامر و نواهی و حدود آن باشد. یا به طور خلاصه، عالم به حرام و

حلال آن یعنی آنچه را که حلال و حرام کرده، باشد؛ و قلبش بدان یقین داشته و بدان ایمانی جازم که هیچگونه شکی هرگز در آن راه ندارد، داشته باشد، چرا که ایمان به الله عزوجل بدون علم یقینی، مفید و سودمند نمی‌باشد و یقین عبارت است از همه‌ی ایمان؛ و بایستی که به کلمه‌ی توحید، التزام کامل داشته و آن را در همه‌ی امور زندگی‌اش قبول کند، و به همراه همه‌ی این‌ها، نهایت محبت با الله عزوجل و رضایت از الله عزوجل را دارا باشد، و با قلب و اعضا و جوارح متمایل به آنچه که الله و رسولش ﷺ دوست دارند، باشد؛ گرچه آن چیز مخالف با هوی و هوس وی باشد، و نیز از هر آنچه که الله و رسولش به نسبت آن بغض دارند، اعراض و روی گردانی کند، گرچه هوی و هوسش بر آن متمایل باشد.

این شروط در این شعر زیبا جمع شده است:

وبشروط سبعة قد قیدت وفي النصوص الوحي حقاً وردت
فإنه لم ينتفع قائلها بالنطق إلا حيث يستكملها
العلم والیقین والقبول والانقياد فمادر ما أقول
والصدق والمحبة والإخلاص وفقك الله لما أحبه

کلمه‌ی توحید مقید به شروط هفتگانه می‌باشد که در نصوص وحی وارد شده‌اند. پس تنها نطق به کلمه‌ی توحید گوینده‌اش را نفع نمی‌رساند، مگر زمانی که شروط آن را کامل گرداند. که این شروط عبارتند از: علم و یقین و قبول و انقیاد و صدق و محبت و اخلاص؛ الله عزوجل تو را در آنچه که دوست دارد، موفق بگرداند.

این شروط هفتگانه را شیخ حافظ ابن احمد حکمی^۱ در کتاب ارزشمندش، «معارج القبول بشرح سلم الوصول إلى علم الأصول في التوحيد» ذکر کرده است. بزودی به هر یک از

۱- شیخ حافظ ابن احمد بن علی حکمی یکی از علمای کشور عربستان می‌باشد. وی عالمی از علمای منطقه‌ی جنوب (تهامه) می‌باشد که در ۲۴ رمضان در سال ۱۳۴۲هـ، ۱۹۴۲ م در روستای السلام از توابع شهر (المضایا) در جنوب شرقی شهر جازان متولد شد. در خانه‌ای صالح رشد کرد سپس علم

این شروط می‌پردازیم، تا توحید عملی را توضیح دهیم که واجب است به صورت حقیقی در حیات امت، در وقتی که اهل توحید در آن غریب شده‌اند، ایجاد گردد. آنهم در وسط جاهلیت جاهلانی که همه‌ی استعدادها و امکانات مادی و ذهنی را برای مبارزه با توحید و اهل آن در قالب طرح و نقشه‌هایی خبیث و بدنهاد به منظور جاهل کردن مسلمانان به حقیقت توحید، بسیج کرده‌اند تا با این تلاش حقیقت توحید را از زندگی و حیات مردم و واقعیتی که در آن هستند، کاملاً جدا کنند.

معنای «لا إله إلا الله»^۱:

«لا إله إلا الله» یعنی: هیچ پرستش شونده و معبود بحقی، جز خداوند بلندمرتبه در عالم هستی وجود ندارد.

کلمه‌ی «لا إله إلا الله» بر دو رکن اساسی استوار است:

رکنی که متضمن جانب نفی مطلق، برای وجود معبودی است که شایستگی آن را داشته باشد که در چیزی پرستش شود و مقصود از قسمت نخست شهادت توحید، لا اله...، نیز همین است.

را از شیخ بزرگوارش عبدالله قرعاوی رحمه الله آموخت. در طلب علم نبوغ خاصی داشت به گونه‌ای که چون به سن ۱۹ سالگی رسید، شیخش از وی خواست تا کتابی در باب توحید تألیف کند، و از او خواست تا کتاب به صورت شعر باشد تا حفظ آن برای طلاب آسان باشد. بدین ترتیب منظومه‌ی ارزشمندش، «سلم الوصل الی علم الاصول فی التوحید» را نگاشت. و مورد تحسین استادش و علمای معاصر بود. پس از این تألیف در مبحث حدیث و فقه و سیره و علم میراث، و دیگر علوم، شروع به تألیف کرد و سرانجام در بهار زندگی‌اش در حالی که ۳۵ سال از عمر مبارکش می‌گذشت در سال ۱۳۷۷ هـ به ملاقات پروردگارش شتافت. الله عزوجل از او قبول کرده و ما و او را به همراه سید و آقای داعیان جمع بفرماید. انظر: معارج القبول (۳۳۱/۱-۳۳۸ ط. نزار).

۱- به نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله نوشته‌ی مصطفی حلیمه ص ۲۵-۳۷. (مترجم)

رکن دیگری که متضمن جانب اثبات است؛ اثبات آن که معبود بحق، تنها خدای یکتا و بلندمرتبه است و منظور و مقصود از قسمت دوم شهادت توحید، الا الله، نیز همین است. هر گاه بعد از حرف نفی (لا)، حرف استثنا (إلا) بیاید، نشانگر نهایت حصر و قصر برای آن معبود بحقی است که همان خداوند بلندمرتبه و یگانه‌ی بدون شریک است. از این تعریف ملاحظات و تحلیل‌های زیر را استنباط می‌نماییم:

۱- هر کسی (تنها) به جانب نفی شهادت توحید، بدون جانب اثبات آن روی بیاورد، مومن نمی‌شود و هم چنین هرآنکه (صرفاً) به جانب اثبات شهادت توحید، بدون جانب نفی آن روی بیاورد، مؤمن نمی‌گردد، و انسان مؤمن نمی‌شود مگر آن که هر دو رکن نفی و اثبات را با هم، در اعتقاد و قول و عمل (خویش)، در ظاهر و باطن به جای آورد.

هم چنان که خداوند بلندمرتبه در مورد اصحاب کهف می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ﴾ [الکھف: ۱۶] «و چون از این قوم جدا می‌شوید و از چیزهایی که می‌پرستند به جز الله کناره‌گیری می‌کنید (و حساب خود را از قوم خویش و معبودهای دروغین آنان جدا می‌سازید) پس به غار پناهنده شوید (و دین خویش را نجات دهید)».

اصحاب کهف هر دو رکن «لا إله إلا الله» را به طور هم‌زمان به کار بستند: کناره‌گیری از مشرکین و آنچه از طاغوت‌ها و خدایان دروغین پرستش می‌کردند... اما از عبادت خدای پاک و منزّه دوری نمودند؛ چون تنها خدای یکتا شایسته‌ی عبادت کردن است و واجب است که طاعت و عبادت صرفاً برای او انجام گیرد.

و هم چنین خداوند بلندمرتبه از (زبان) پیامبرش، ابراهیم - علیه السلام - می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿۳۶﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿۳۷﴾﴾ [الزخرف: ۲۶-۲۷] «و آن گاه که ابراهیم خلیل به پدر و قوم مشرک خود گفت: من از آنچه که شما آن‌ها را پرستش می‌کنید بیزار می‌جویم، به جز از (عبادت) خدایی که مرا آفرید و

حتما من را هم به دین حق راهنمایی و به راه نیک بختی هدایت می کند».

باز پروردگار بلندمرتبه از (زبان) پیامبرش، ابراهیم - علیه السلام - می فرماید: ﴿قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿۷۵﴾ أَنْتُمْ وَعَابَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ ﴿۷۶﴾ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿۷۷﴾﴾ [الشعراء: ۷۵-۷۷] «آیا (می دانید که چه کار می کنید و) می بینید که چه چیز را پرستش می کنید؟ هم شما و هم پدران پیشین شما، همه‌ی آنها (که شما معبود خود می دانید) به جز پروردگار جهانیان، دشمن من هستند».

به این ترتیب ابراهیم - علیه السلام - دشمنی و کناره‌گیری خود را از تمام خدایان باطلی که پرستش می شدند، اعلان کرد و عبادات و موالاتش را صرفاً برای خداوند بلند مرتبه‌ای که تنها او معبود بحق است، خالص گردانید.

این آیات و آیات دیگری از این قبیل، بیانگر آن است که مشرکین در گذشته، خداوند بلندمرتبه را پرستش می کردند، ولی در عباداتشان او را با معبود دیگری به طور هم زمان شریک قرار می دادند.... بنابراین اگر (ابراهیم و دیگر پیامبران علیهم السلام) از همه‌ی آنچه که عبادت می کردند اعلام براءت می نمودند و آفریدگار پاک و منزّه را که (تنها او) سزاوار عبادت کردن است مستثنی نمی کردند؛ این اعلام بیزاری (آنان) شامل همه‌ی آنچه که (از طرف ایشان) مورد پرستش قرار می گیرد؛ اعم از خدای بلندمرتبه.... و دیگر معبودهای (دروغین و باطل) می شد.

۲- مقصود ما از آوردن کلمه‌ی «بحق» در تعریف و معنی «لا إله إلا الله» برای آن است که با این قانون مهم، خدایان دروغین و باطلی که به جای خداوند بلندمرتبه پرستش می شوند با نداشتن نشانه و علامت «حق بودن» در توصیف آنها، موجودیت معبودی آنان به گونه‌ای که مستحق عبادت شدن باشند، از بین می رود.... بنابراین هر گاه این خدایان دروغین باطل، به جای خداوند بلندمرتبه مورد عبادت قرار بگیرند، شایستگی هیچ گونه پرستشی را که در حیطه‌ی عبادت باشد ندارند، چون این (معبودان دروغین) مالک حقیقی نیستند؛ ویژگی‌ها و صفاتی که آنها را به

درجه‌ی الوهیت برسانند، ندارند و به همین خاطر انجام عبادت برای آنان به جای الله یا همراه او جایز نمی‌باشد.

بنابراین، اگر گفته شود: آیا در هستی به غیر از خداوند بلندمرتبه، معبودها و طواغیت دیگری که مورد عبادت قرار گیرند، یافت می‌شوند...؟

(در پاسخ) به آن‌ها می‌گوییم: (آری) خدایانی یافت می‌شوند اما صاحب ویژگی‌ها و صفات الوهیت نمی‌باشند... و هرگاه هم مورد پرستش واقع شوند؛ آن پرستش، باطل و نادرست است. و شهادت توحید «لا إله إلا الله» وجود خدایان (دروغین و باطل) را در هستی به طور مطلق نفی نمی‌کند، بلکه نفی مطلق خدایان و معبودانی می‌کند که مستحق (داشتن) خصوصیات الوهیت، به صورتی که شایستگی پرستش به جای خداوند بلندمرتبه یا همراه او را داشته باشند^۱.

پس قسمت نخست شهادت توحید «لا إله إلا الله» یعنی: معبودی بحق جز الله نیست و او خدای حقی است که دارنده‌ی ویژگی‌ها و صفات الوهیت می‌باشد و کسی است که مستحق آن است که به تنهایی و بدون هیچ شریکی پرستش شود، و کسی است که بر همه‌ی بندگان واجب است تمامی آنچه را که در حیطه‌ی عبادت شرعی است، برای وی انجام دهند.

۳- با این تعریف و تفسیر برای شهادت توحید، می‌توانیم به باطل بودن (نظریه‌ی) کسانی که - و چه بسا در روزگار ما هم بسیارند - شهادت توحید را صرفاً به توحید ربوبیت، تعریف و تفسیر می‌کنند، پی ببریم.

از جمله‌ی گفتارشان در معنا و تعریف شهادت توحید «لا إله إلا الله» این (عبارات) است: آفریننده، زیان رساننده، سود دهنده، روزی بخشنده، میراننده، زنده کننده و فرمان روایی جز خداوند پاک و منزّه نیست...! اگر چه خداوند بلند مرتبه متصف به تمامی این اوصاف

۱- آیه‌ی مبارکه‌ی ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَطْلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ

﴿لقمان: ۳۰﴾ این موضوع را به روشنی بیان می‌کند.

است و همه‌ی این معانی حق است اما این (معانی) در برگیرنده‌ی تمام معانی مورد نظر شهادت توحید نمی‌باشد....! حتی مشرکین هم در گذشته این گونه معنی کردن «لا إله إلا الله» را قبول داشتند و به این سبب با انبیاء مخالفت نمی‌کردند، بلکه در این (مسأله) که تنها خدای یکتا سزاوار و شایسته‌ی عبادت کردن است، مخالف بودند. آن‌ها با علم و اقرار به این که تنها خدای یکتا، آفریننده، فرمان روا، زیان رساننده و سود دهنده است، عباداتشان را برای خدایان (ساختگی و دروغین) و طاغوت‌ها و بت‌هایشان به جای خداوند یگانه و بلندمرتبه انجام می‌دادند....! به این خاطر کافر و مشرک بودند و از سوی انبیا و رسولان - صلوات الله و سلامه علیهم - مستحق جهاد و قتال شدند.

هم چنان که خداوند بلندمرتبه در مورد آن‌ها می‌فرماید: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [لقمان: ۲۵] «هر گاه از آنان (که معتقد به شرکاء هستند) بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ حتماً می‌گویند: الله».

و الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ ﴿۸۴﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۸۵﴾ [المؤمنون: ۸۴-۸۵] «بگو، زمین و کسانی که در آن هستند از آن کیست اگر می‌دانید؟ خواهند گفت: از آن الله، بگو: پس چرا نمی‌اندیشید و یادآور نمی‌شوید».

با این وجود، از این جهت که اینان عبادتشان را برای غیر الله متعال به جای می‌آوردند، مشرک بودند.

بنابراین کسی که شهادت توحید را بر زبان آورد و مقصودش صرفاً ربوبیت باشد، حقانیت شهادت توحید را آنگونه که الله و رسولش ﷺ به آن فرمان داده‌اند، ادا نکرده است تا در روز قیامت به او نفع برساند؛ و بدون هیچ شک و تردیدی از جمله مشرکین می‌باشد.

۴- شهادت توحید (لا إله إلا الله) شامل هر سه نوع از انواع توحید سه گانه می‌باشد؛ توحید الوهیت، توحید ربوبیت و توحید اسماء و صفات.

جنگال برانگیزان اهل ارجاء (مرجئه‌های عصر) ادعا می‌کنند که داعیان توحید در این روزگار، نوع چهارمی از توحید را آورده‌اند که قبلا از کسی از آنان سابقه نداشته است و آن را «توحید حاکمیت» نام نهاده‌اند....!

می‌گوییم: این (نظر با توجه به دلایلی که) بعدا ذکر می‌شود، دروغ و ظلمی در حق داعیان توحید است.... اتهام آن‌ها را به چند طریق رد می‌نمایم:

الف) همانا این نوع از توحید که به توحید حاکمیت نام گذاری شده است، ایمان و دین فرد جز با (انجام) آن صحت نمی‌یابد و معنای آن هم یکتا و یگانه قرار دادن خداوند بلندمرتبه در حاکمیت و قانون گذاری است و (در حقیقت) حاکمیت قدری و شرعی همه از آن خداوند بلندمرتبه است و کسی از آفریده هایش (حق) شراکت در آن را ندارد. و همان گونه که آفرینش و تدبیر همه‌ی امور از آن خداست، حاکمیت و دستور هم، همه از آن اوست.... و در (اثبات) این معنی، نصوص شرعی زیادی وارد است، از آن جمله:

الله متعال می‌فرماید: ﴿إِن الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [یوسف: ۴۰] «فرمان روایی از آن الله است و بس (این اوست که بر کائنات حکومت می‌کند و از جمله؛ عقاید و عبادات را وضع می‌نماید) الله دستور داده است که جز او را پرستش نکنید. این دین راست و ثابتی است (که ادله و براهین نقلی و عقلی بر صدق آن گواهند) ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (که حق این است و غیر این، پوچ و ناروا است)».

و نیز الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يُشْرِكْ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ [الکھف: ۲۶] «در فرمان دهی و قضاوت خود کسی را شریک نمی‌کند».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ﴾ [الرعد: ۴۱] «الله فرمان می‌راند و فرمانش هیچ گونه مانعی (مقابل) ندارد».

و نیز فرموده است: ﴿أَفْحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: ۵۰] «آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو طبق آنچه الله نازل کرده

است، سرپیچی می‌کنند و) جویای حکم جاهلیت (برخاسته از هوی و هوس) هستند؟ چه کسی برای افراد معتقد، بهتر از الله حکم می‌کند؟»

و نیز الله متعال فرمودند: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴾ [المائدة: ۱] «الله هر چه را بخواهد (و مصلحت بداند) حکم می‌کند».

و نیز فرموده است: ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾ [الشورى: ۱۰] «اگر در مورد چیزی (از امور دنیا یا دین) اختلاف پیدا کردید، قضاوت و حکم آن را به الله ارجاع دهید».

و نیز فرموده است: ﴿وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۱] «ای پیامبر ﷺ اگر از آنان اطاعت کنید، بی‌گمان شما (هم مثل ایشان) مشرک خواهید بود».

و نیز فرموده است: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵] «اما، نه به پروردگارت سوگند که آنان مومن به شمار نمی‌آیند تا (اینکه) تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت و داوری تو) باشند».

در حدیث صحیحی از رسول الله ﷺ روایت است که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَكْمُ، وَإِلَيْهِ الْحُكْمُ»^۱ همانا الله (خود) داور است و حکم (و قضاوت) هم به او بر می‌گردد.

نصوص شرعی دیگری که بر این نوع از توحید دلالت کند، بسیار است، هرکس آن را رد کند، ایمان را به طور کامل رد کرده است، و لازمه‌ی (نپذیرفتن این نوع از توحید) آن است که تمامی نصوص مذکور پیشین و غیر از آن را نیز رد می‌نماید.

(ب) هم چنان که قبلاً نیز بحث شد، لازمه‌ی اعتبار توحید حاکمیت به آن معنا نیست

۱- أخرجه أبو داود، كتاب الأدب، باب في تغيير اسم القبيح (۴۹۵) والنسائي في كتاب آداب القضاة، (۵۳۸۷) وصححه الألباني.

که به عنوان قسم چهارم توحید، به اقسام سه گانه‌ی معروف توحید اضافه شود و کسی هم چنین چیزی نگفته است، بلکه تمامی اهل علم، (قسمت عمده‌ای از) توحید حاکمیت را در توحید الوهیت جای می‌دهند، و نیز برخی قسمت‌های آن در توحید ربوبیت و توحید اسماء و صفات قرار می‌گیرد.

اما با افزایش شرک در امت، از جهت حکم نمودن به غیر از آنچه الله متعال نازل نموده است و نیز داوری بردن نزد قوانین طاغوت، لازم گردید که داعیان (توحید)، برای آگاه نمودن عامه‌ی مردم به این نوع از توحید (توحید حاکمیت) به طور مستقل از آن بحث کنند. و این (جدا کردن توحید حاکمیت از اقسام سه گانه‌ی معروف توحید) مانند آن است که کسی دریابد، مردم از جهت مسائلی؛ مانند استغاثه، محبت، طاعت، فروتنی، خضوع و.... دچار شرک و تفریط شده‌اند و به آن‌ها بگوید: توحید طلب و دعا یا توحید محبت و طاعت یا توحید فروتنی و خضوع و.... را برای الله به جا آورید و خالصانه آن را (برای او) مراعات کنید. و این گفته‌ی درستی است، و کتاب‌های علما از امثال این گونه جمله‌ها و تعبیر انباشته است، ولی کسی نمی‌گوید: این علما، توحید چهارم یا پنجم یا ششم.... را آورده‌اند. چون گفته‌ی هایشان از چارچوب اقسام سه گانه‌ی معروف توحید خارج نمی‌شود و اگر به طور اختصاصی و تفصیلی در مورد توحید حاکمیت بحث می‌کنند، به خاطر اهمیت و نیاز مردم به آن است و این گونه (شرح و توضیح‌ها) ضرری ندارد.

انسان‌های زیادی در این روزگار هستند که اگر به آن‌ها بگویی: به توحید الوهیت پایبند باشید، معنی و مقصود تو را نمی‌فهمند و این سبب می‌شود که توحید الوهیت را برای او توضیح دهید و بگویی: توحید دعا و طلب و قصد و نیت را مراعات کن و توحید محبت را بر خود لازم بدان.... و محبوب ذاتی را تنها همان خدای بلند مرتبه بدانید و بس و توحید طاعت (و فرمان برداری از خداوند) را نیز مراعات کن؛ در مورد توحید حاکمیت نیز چنین است و هر گاه مردم را ببینی که به جای حکم به شریعت و

دستورات خداوند به قوانین و احکام طاغوت روی آورده‌اند. (لازم می‌شود که آن‌ها را بر حذر دارید و بگویی) حاکمیت را تنها از آن خدای یگانه بدانید.

معنای شرط^۱:

شرط: علمای اصول، شرط را به چیزی تعریف کرده‌اند که وجود چیزی متعلق به وجود آن باشد و برای وجودش لزومی به وجود چیز دیگری نباشد، اما با عدم وجودش، عدم وجود آن چیز ثابت گردد.

به عنوان مثال: یکی از شروط «لا إله إلا الله» «نطق و اقرار» است و «لا إله إلا الله» بدون وجود آن، تحقق و صحت نمی‌یابد؛ ولی وجود نطق و اقرار به تنهایی مستلزم وجود بقیه‌ی شروط نیست.^۲

و به همین ترتیب، بقیه‌ی شروط «لا إله إلا الله» که ان شاء الله به تفصیل در مورد هرکدام بحث خواهیم کرد، وجود هر کدام شرطی برای صحت توحید است. و شرط صحت شهادت توحید (لا إله إلا الله) مستلزم وجود تمامی این شروط است و در صورت عدم یکی از این شروط، وجود (کامل) لا إله إلا الله به طور مستقیم منتفی می‌شود و به صاحبش سودی نمی‌رساند، و برای تحقق «لا إله إلا الله» و تحقق نفع رسانی آن، چاره‌ای جز تحقق کامل و بدون نقص شروط و ارکان آن وجود ندارد.^۳

و اکنون بحث تفصیلی شروط «لا إله إلا الله» را آغاز می‌کنم، چیزی که شما را به خاطر آن، به این بحث مهم دعوت نموده‌ایم.

۱- به نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله ص ۳۷ (مترجم).

۲- یک مثال ساده: نماز خواندن، بدون وضو گرفتن باطل است ولی بعد از وضو گرفتن، شرط نیست که فرد نماز بخواند، شاید قرآن بخواند.

۳- به عبارتی ساده‌تر: وجود هر کدام از شروط «لا إله إلا الله» لازم است ولی کافی نیست؛ اما شرط لازم و کافی صحت شهادت توحید، تحقق کامل و بدون نقص شروط «لا إله إلا الله» می‌باشد.

مبحث اول: شرط علم

مقصود از علم به معنا و مفهوم کلمه‌ی توحید، علم بدان از هر دو جنبه‌ی نفی و اثبات می‌باشد که منافی جهل به کلمه‌ی توحید می‌باشد.

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [محمد: ۱۹] «بدان که قطعاً هیچ معبود به حقی جز الله وجود ندارد».

و نیز می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ﴾ [الزخرف: ۸۶] یعنی: مگر کسانی که شهادت به لا اله الا الله دهند ﴿وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ در حالیکه در قلب‌هایشان معنای آن چرا که بر زبان‌شان جاری کرده‌اند، درک می‌کنند.

و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ خداوند گواهی می‌دهد که هیچ معبود بر حقی جز او نیست، و نیز گواهی می‌دهد که او دادگری می‌کند، و فرشتگان و اهل علم نیز گواهی می‌دهند که هیچ معبود بر حقی جز او نیست و او عزیز و حکیم است».

و نیز می‌فرماید: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ [الزمر: ۹] «آیا آن‌هایی که می‌دانند با آن‌هایی که نمی‌دانند برابرند؟ تنها خردمندان پند می‌پذیرند».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸] «هر آینه از میان، بندگان خدا تنها دانشمندان از او می‌ترسند».

و می‌فرماید: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾ [العنکبوت: ۴۳] «و این مثال‌هایی هستند که ما برای مردم می‌زنیم، و جز دانایان آن را درک نمی‌کنند».

و در احادیث از عثمان رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، دَخَلَ الْجَنَّةَ»^۱. «هر آنکه در حالی بمیرد که می داند هیچ معبود به حقی جز الله نیست که لایق و شایسته عبادت باشد، داخل بهشت می شود».

می گویم (محمد حسان): این کلامی مجمل در باب شرط علم می باشد که نیاز به کمی توضیح و تفصیل در مورد علم به صفت عام آن و علم به لا اله الا الله به صورت خاص دارد. امام ابن قیم رحمته الله می گوید: علم عبارت است از آنچه که بر آن اقامه ی دلیل می شود، و سودمندترین آن، آنچه که رسول الله صلی الله علیه و آله با آن آمده است می باشد. و علم حیات قلبها، و نور خردها، و شفاء دلها و چمنزار عقول و لذت ارواح، همدم و همیار وحشت زدگان و راهنمای سردرگمان و میزانی است که با آن اقوال و اعمال و احوال ارزیابی می شود. و علم، حاکم جداکننده ی شک و یقین، گمراهی و هدایت، درستی و کجی می باشد. با علم الله عزوجل شناخته شده و عبادت می گردد و با آن ذکر شده و به یگانگی پرستش می شود. با علم حمد و ستایش الله جل جلاله و بزرگی او گفته می شود. با علم رهروان به سوی حق جل جلاله هدایت می شوند. از طریق علم کسانی که به سوی حق جل جلاله در حرکت اند، بدو می رسند. و از درب علم قاصدان به سوی او وارد می شوند. با علم شرایع و احکام دانسته شده و حلال از حرام مشخص می گردد. با علم است که صله ی ارحام صورت می گیرد. با علم است که مرضیات دوست دانسته می شود، و با شناخت و پیروی از آنهاست که طولی نمی شکد که به الله جل جلاله رسیده می شود. علم امام است و عمل ماموم. علم رهبر است و عمل تابع. علم دوست زمان غربت است و هم صحبت در خلوت و همدم در زمان وحشت. علم برطرف کننده ی شبهه است، ذکر آن تسبیح و بحث از آن جهاد، و طلب آن قربت، و بخشش آن صدقه، و مڈارست آن برابر با نماز و روزه و نیاز بدان بسیار

۱- أخرجه مسلم في الإیمان، باب الدلیل علی أن من مات علی التوحید دخل الجنة (۲۶) / انظر معارج القبول (۲/ ۴۱۸) طبعة دار ابن القیم.

بزرگ‌تر و مهم‌تر از نیاز به آب و غذا می‌باشد.

امام احمد رحمته الله می‌گوید: مردم به علم بیشتر از آب و غذا نیاز دارند، چرا که شخص در روز، یک یا دو بار به آب و غذا احتیاج دارد، در حالیکه نیاز وی به علم به تعداد نفس هایش می‌باشد^۱.

آری، براستی که برترین آنچه در این دنیا خواسته می‌شود، علم شرعی می‌باشد و الله عزوجل پیامبرش صلی الله علیه و آله را امر کرده تا طلب زیادی در علم کند، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۴] «و بگو: پروردگارا، بر دانشم بیافزای. چرا که علم مقدم بر قول و عمل می‌باشد». و امام بخاری در صحیحش بابی تحت این عنوان ذکر کرده است: «بَابُ: الْعِلْمُ قَبْلَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ» علم قبل از قول و عمل؛ چرا که علم شرط صحت قول و عمل می‌باشد، و آن دو تنها با وجود علم، معتبر می‌باشند. و علم بر هر دوی آن‌ها مقدم می‌باشد. چرا که علم، تصحیح‌کننده‌ی نیتی است که تصحیح‌کننده قول و عمل می‌باشد. همانطور که ابن منیر می‌گوید و همانطور که حافظ در «الفتح» آن را نقل کرده است^۲.

اهمیت این شرط^۳ از آن جهت برای ما روشن می‌شود که در موضوع توحید، بر عمل مقدم می‌شود و در حقیقت لازمه‌ی عمل کردن به کلمه‌ی توحید می‌باشد، چون عمل نمودن به توحید جز با شناخت معنای کلمه توحید میسر نمی‌شود. و علم و شناخت در هر چیزی بر عمل نمودن به آن مقدم می‌شود و عکس آن صحیح نمی‌باشد. و هرکس این قاعده را بر عکس نماید و عمل را بر علم و شناخت مقدم نماید؛ بدون بینش و آگاهی و از روی جهل و نادانی الله متعال را پرستش نموده است. والعیاذ بالله این مساله وی را به انحراف و گمراهی و بدعت در دین می‌کشاند. و هر فردی که نتواند علم و معرفت به معنای کلمه‌ی توحید را پیدا

۱- مدارج المساکین (۲/ ۴۶۹، ۴۷۰).

۲- فتح الباری (۱/ ۲۰۰) ط الحدیث.

۳- به نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله ص ۷۳-۸۲ (مترجم).

کند، به ناچار از عمل نمودن به آن نیز محروم می‌شود. به همین سبب صحابه کرام به خاطر اهمیت و اولویت توحید، به فراگیری آن قبل از هر علم دیگری توجه می‌کردند. همچنان که در حدیثی از جنذب بن عبدالله رضی الله عنه روایت شده که فرمود: ما جوانانی بودیم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قبل از آموختن قرآن به ما ایمان - یعنی توحید - را آموزش می‌داد و سپس قرآن را به ما آموخت تا ایمانمان را بیشتر کند! و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه یکی از اصحاب را برای دعوت کردن به اسلام به جایی می‌فرستاد به او دستور می‌داد که در آغاز، اهل آن دیار را قبل از هر چیزی به سوی توحید فراخواند. همچنان که در حدیثی متفق علیه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آنگاه که معاذ بن جبل رضی الله عنه را به سوی سرزمینی یمن روانه نمود، به او فرمود: «إِنَّكَ تَقْدُمُ عَلَى قَوْمٍ أَهْلِ كِتَابٍ، فَلْيَكُنْ أَوَّلَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ عِبَادَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، - وفي رواية: «لا إله إلا الله» فَإِذَا عَرَفُوا اللَّهَ، فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي يَوْمِهِمْ وَلَيْلَتِهِمْ...»^۱. «تو پیش مردمانی خواهی رفت که اهل کتاب هستند؛ پس اول کاری که می‌کنی باید آنان را به عبادت الله متعال - و در روایتی دیگر آمده است «لا إله إلا الله» - دعوت کنی، وقتی که الله متعال را به درستی شناختند، پس از آن به ایشان بگو: الله متعال در هر شبانه روز پنج نماز را بر شما واجب کرده است.»

مقصود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از فرموده‌ی «فَإِذَا عَرَفُوا اللَّهَ» به معاذ بن جبل رضی الله عنه اینست که: هرگاه آن اهل کتاب، الله متعال را با اسماء و صفات و ویژگی‌هایش شناختند و حق توحید و یکتاپرستی پروردگار را به خوبی ادا کردند و در این زمینه تو را اطاعت نمودند، آنگاه آن‌ها را با خبر کن که الله متعال در هر شب و روزی پنج نماز را بر شما فرض کرده است. رهنمود این حدیث در واقع بر خلاف روش داعیان متاخر است. که آن‌ها را می‌بینی قبل از آنکه مردم را در آغاز به توحید خالص و شناخت معنای آن دعوت کنند، به انجام دادن نماز

۱- صحیح سنن بن ماجه ۵۲.

۲- أخرجه البخاري (۱۴۵۸) (۱۴۹۶) ومسلم (۱۹).

و روزه و زکات فرامی خوانند. بلکه حتی پس از آن هم آنان را به توحید دعوت نمی کنند و اهمیتی برای آن قائل نیستند. بنابراین جای شگفتی نیست اگر بینی برخی از این داعیان خود به ورطه‌ی شرک افتاده‌اند و آگاهانه یا نا آگاهانه به آن مشغولند و دقت و توجهی برای آن ندارند و به خاطر عدم شناختی که به شرک دارند خود را از آلودن به آن محفوظ نمی کنند و چون به فضیلت و ارزش توحید ناآگاه هستند برای آن اهمیتی قائل نیستند و در صدد تعلیم آن بر نمی آیند. و چه بسا شرک‌های بسیاری وارد امت می شود که داعیان با احترام از کنار آن‌ها می گذرند و در بسیاری از مواقع برخوردی جز تهنیت گفتن و تایید نمودن از خود بروز نمی دهند؛ همچون شرک‌یات ایجاد شده از سوی دموکراسی جدید که هدف و مقصودش کنار زدن دین و به الوهیت رساندن مخلوق و پرستش و عبادت بنده برای بنده است. و با تاسف بسیاری از سرزمین‌های مسلمین و غیر از آنان به این نوع شرک مشغول می باشند^۱.

شیخ الاسلام محمد بن سلیمان رحمته الله می فرماید: دین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم توحید می باشد و آنهم شناخت «لا إله إلا الله محمد رسول الله» و عمل به مفاهیم و مقتضیات آن است و اگر گفته شود همه مردم این را می گویند؛ گفته می شود برخی از آن‌ها لا إله إلا الله را می گویند، اما معنای آن را صرفاً در توحید ربوبیت، یعنی آفرینندگی و رزاقی و امثال آن منحصر می کنند و برخی دیگر از آنان معنای آن را اصلاً نمی فهمند و تعداد دیگری از آنان نیز به مفاهیم و مقتضیات آن عمل نمی کنند. و برخی دیگر هم از درک حقیقت آن عاجز هستند و عجیب تر از آن کسانی از آن‌ها هستند که از سویی توحید را شناخته‌اند و از سویی دیگر با توحید و اهل توحید به عداوت و ستیز برمی خیزند. تعجب آورتر و شگفت انگیز تر از آنهم

۱- در صورت تمایل برای شناخت شرک‌یاتی که مصدرشان دموکراسی جدید است و نیز برای شناخت و آگاهی از مشایخ و بزرگانی که با خشنودی به تایید آن پرداخته‌اند و در کتاب‌ها و سخنرانی‌های خود به استقرار آن کمک نموده‌اند به کتاب اینجانب «حکم الإسلام في الديمقراطية والتعددية الحزبية» مراجعه کنید.

اینست که کسی توحید و مردمان منسوب به آن (اهل توحید) را دوست بدارد، اما تفاوت میان دوستان و دشمنان اهل توحید را نداند.

سبحان الله... آیا ممکن است دو طایفه مختلف در یک دین وجود داشته و هر دو بر صراط حق باشند؟! نه به خدا سوگند که چنین نیست و بعد از حق جز گمراهی چیز دیگر نیست.

می‌گویم (مصطفی حلیمه): تعداد کسانی که در روزگار ما مدعی توحیداند و بسیار درباره عقیده صحیح بحث می‌کنند، زیاد هستند. و در عین حال دشمنان توحید را دوست می‌دارند و به سود آنان به مجادله بر می‌خیزند و عرصه عذر و تاویل را برای آنها می‌گشایند و در مقابل نیز با اهل توحید دشمنی می‌ورزند و نسبت به آنها بدگمان هستند و آنها را با زشت‌ترین القاب و عبارات آماج تهمت قرار می‌دهند و میدان عذر و تاویل را بر آنان تنگ می‌نمایند.

در اینجا اهمیت و ارزش مقصود از علمی که به عنوان شرطی از شروط لا إله إلا الله بحث شد برای ما روشن می‌شود. آیا این علم صرفاً علمی شناختی و نظری و تئوری است که دل‌ها را تحرک و گرمی و حرارتی نمی‌بخشد؟! یا اینکه علمی است که صاحبش را وادار به عمل به توحید و مقتضیات آن می‌کند...؟

می‌گویم: بدون شک منظور از علم، علمی است که باعث ازدیاد ایمان و یقین دارنده‌ی آن می‌شود. و او را وادار به جنب و جوش در راه اعلای کلمه‌ی این دین «لا إله إلا الله» می‌کند.

علمی است که صاحبش را وادار می‌کند که موالات و دشمنی و دوستی و بغض و کینه و ناراحتی را صرفاً در راه الله و به خاطر او انجام دهد.

علمی است که دارنده‌اش را به دشمنی با دشمنان توحید و اهل آن و موالات و دوستی با اهل توحید و سربازانش برمی‌انگیزد.

علمی است که صاحبش را به فهم حقیقی دلایل توحید و خواسته‌های آن رهنمون

می‌کند.

علمی است که دارنده‌اش را به عمل نمودن و التزام به کلمه «لا إله إلا الله» وادار می‌کند. علمی است که سرچشمه آن کتاب و سنت است و از راه و روش اهل کلام و مسائل پیچیده و دشوار آنان بدور می‌باشد.

اما شناخت تئوری و نظری خشک و خالی لا إله إلا الله که سبب حرارت و گرمی قلوب و ازدیاد یقین نشود و دارنده‌اش را به التزام و عمل نمودن به توحید وادار نکند، هیچ سود و نفعی جز افزودن جرم و گناه برای او در بر ندارد.

ابلیس - که لعنت خدا بر او باد - و پیشوایان مذهبی و راهبان اهل کتاب نیز صاحب چنین شناخت نظری و تئوری نسبت به لا إله إلا الله بودند و با این وجود شناخت سطحی مذکور هیچ نفعی به آنان نرساند.

همچنان که الله متعال در مورد آنان می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾ [البقرة: ۱۴۶] «کسانی که کتاب به ایشان داده‌ایم (یهودیان و مسیحیان) او را (محمد ﷺ) می‌شناسند، همانگونه که پسران خود را می‌شناسند».

اما چون این شناخت آنان را به متابعت و فرمانبرداری از تعالیم و هدایت شریعت الهی اسلام رهنمون نگردانید، هیچ نفع و سودی به آن‌ها نرسانید.

ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌فرماید: الله متعال خبر داده که علمای اهل کتاب همانگونه که کسی از آنان فرزندش را از میان دیگر فرزندان مردم می‌شناسد، به صحت آنچه که محمد ﷺ آورده است، آگاهی دارند. سپس الله متعال خبر داده که اینان با وجود این واقعیت و یقین علمی آنچه که در کتاب هایشان (تورات و انجیل) درباره رسول الله ﷺ آمده است از مردم پنهان می‌کنند. ﴿وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ در حالیکه می‌دانند.

ابن تیمیه رحمته الله در «درء تعارض العقل والنقل (۱/۲۴۲)» می‌فرماید: کفر، تکذیب نمودن آنچه که رسول الله ﷺ آورده است یا امتناع و خودداری کردن از متابعت ایشان، با آگاهی

داشتن از حقیقت و صدق آن می‌باشد، مثل کفر فرعون و یهود و امثال آن‌ها. پس شناخت خشک و خالی به توحید یک چیز است و علم به توحید که صاحبش را به التزام و عمل و فهم صحیح توحید رهنمون کند، چیز دیگری است و مقصود ما از شرط علم (که به عنوان یکی از شروط لا إله إلا الله) قبلا در مورد آن بحث نمودیم، همین نوع علم اخیر است.

و اگر گفته شود - اگر چه گفته هم شده است - کارها به هم گره خورده است، پس مردم را بر ایمان عوام و عقیده پیرزنان رها کن؛ چرا که از برخی علما همانند جوینی و امثال آن نقل شده است که آرزو داشتند بر ایمان و عقیده‌ی پیرزنان نیشابور و باور مردم عوام بمیرند...؟!؟

پس چگونه بین (این گفته‌ی جوینی و امثال او) با ضرورت یادگیری و دانستن توحید که قبلا بحث شد هماهنگی ایجاد کنیم...؟!؟
به ترتیب زیر به این سوال پاسخ می‌دهم:

نخست: شرط داشتن علم به «لا إله إلا الله» و دانستن مطالبات و حقوق آن، براساس آنچه قبلا ذکر کردیم، مقید به دلایل قرآن و سنت است و گفته‌ی بشر نیست که بتوان آن را رد نمود و به آن بی‌توجه بود.

دوم: این مقوله‌ای که از جوینی و امثال او از علما نقل شده است، مرادشان این بوده که بدحالی خویش را در اشتغال به دانش فلسفه و کلام - که به دور از هدایت کتاب و سنت می‌باشد - بیان کنند. سرگشتگی و پریشانی شک و تردیدی که در نتیجه‌ی دنباله روی از کلام و فلسفه و دوری از قرآن و سنت به آن دچار شده بودند، آن‌ها را واداشت که آرزو کنند بر عقیده‌ی پیر زنان نیشابور یا باور مسلمانان عوام که ایمانشان به شبهات و هوی و هوس متکلمان آلوده نشده است، از دنیا بروند و آرزو می‌کردند که ای کاش به این علم بی‌ارزش (کلام و فلسفه) مشغول نمی‌شدند. و البته مقصود آن‌ها به این معنا نبوده که ایمان پیرزنان یا عوام، هدفی مطلوب‌تر و بهتر از ایمان علما و دانشمندان و فقیهان علم توحید

است که دانش خود را برگرفته از قرآن و سنت و تدبر در آنها تحصیل نموده‌اند. و اکنون نمونه‌هایی از آراء و اقوال جویینی و امثال او را برایتان ذکر می‌کنم تا منظور و مقصود گفتارشان را که بدترین تاثیر بر افراد ضعیف النفس و بیمار قلب گذاشته است دریابی!

ابن ابی العز الحنفی رحمته الله در شرحش بر عقیده طحاویه می‌فرماید: عاقبت کار غزالی رحمته الله در مسائل کلامی به توقف و تردید انجامید و سپس از همه‌ی آن روش‌ها دست کشید و به مطالعه‌ی احادیث صحیح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روی آورد و درحالتی از دنیا رفت که صحیح بخاری بر روی سینه‌اش بود.

همچنین ابو عبدالله عمرالرازی در کتابش که در مورد «اقسام اللذات» است، می‌گوید: و روان‌های ما در کالبدهایمان در ترس و نگرانی است و حاصل آنچه در دنیا کسب نمودیم جز بدبختی و عذاب چیز دیگری نیست و در طول حیاتمان از بحث و گفت و گوها، بهره‌ای غیر از قیل و قال نبردیم!! و براستی در روش‌های کلامی و برنامه‌های فلسفی دقت زیادی نمودم و ندیدم که بیماری را شفا دهد و تشنه‌ای را سیراب گردانند، اما پی بردم که نزدیک‌ترین راه برای رسیدن به الله متعال، طریق قرآن است. در اثبات وجود الله متعال بر روی عرش در قرآن آمده است:

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ﴿۵﴾﴾ [طه: ۵] «(الله) رحمان (است که) بر عرش قرار گرفت».

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ ﴿۱۰﴾﴾ [فاطر: ۱۰] «سخن پاکیزه به سوی او بالا می‌رود».

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ﴿۱۱﴾﴾ [الشوری: ۱۱]، هیچ چیزی شبیه و مثل الله متعال نیست».

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا ﴿۱۱﴾﴾ [طه: ۱۱۰] «ولی آنان از (کار و بار و حکمت) آفریدگار آگاهی ندارند».

سپس می‌گوید: و هرکس مثل آنچه من تجربه کرده‌ام، تجربه کند، به شناختی همانند شناخت من پی می‌برد.

همچنین شیخ ابو عبدالله محمد بن عبدالکریم شهرستانی می گوید: در نزد فلاسفه و اهل کلام چیزی جز سرگشتگی و پشیمانی نیافته است.

ابوالمعالی جوینی هم می گوید: ای دوستان! خود را به علم کلام مشغول نکنید، قطعاً اگر می دانستم علم کلام مرا به جایی می رساند که اکنون به آن رسیده ام، خود را به آن مشغول نمی کردم و در هنگام مرگ گفت: خود را به دریای بی کران (فلسفه و کلام) زدم و اهل اسلام و علومشان را به تمامی رها کردم و خود را در چیزی که از آن نهی نموده بودند، انداختم. و اکنون اگر الله متعال رحمت خود را شامل حالم نکند، پس وای به حال ابن الجوینی! و الان در حالی می میرم که بر عقیده‌ی مادرم یا باور پیر زنان نیشابور هستم.....!!

همچنین شمس الدین خسروشاهی از یکی از دانشمندان پرسید: عقیده‌ی شما چیست؟ گفت: آنچه مسلمانان به آن اعتقاد دارند. شمس الدین گفت: آیا به این عقیده‌ات یقین داری؟ گفت: بله. گفت: الله متعال را به خاطر این نعمت که به تو ارزانی داشته، شکر کن؛ اما به الله متعال سوگند، من عقیده‌ام را نمی دانم. به الله سوگند من عقیده‌ام را نمی دانم. و آنقدر گریست که محاسنش تر شد!!

ابن ابی العز در تحلیل آنچه گذشت، می گوید: اینان (فلاسفه و متکلمین) را می یابیم که در هنگام مرگ به مذهب و عقیده‌ی پیرزنان رجوع می کنند و عاقبت آنان - اگر از عذاب الله متعال هم در امان بمانند - همانند درجه و منزلت کودکان و زنان و بادیه نشینانی خواهند بود که از اهل علم پیروی و تقلید می کنند!

می گویم: خواننده گرامی، در خلال مبحث گذشته دانستی که این گفتاری که از برخی از اهل علم نقل شد، صرفاً برای بیان شومی سرانجام بدی است که به آن رسیده‌اند و نیز اظهار زشتی کسب علم - به ویژه علم عقاید و مسائل توحید - از طریق اهل کلام و فلسفه می باشد و به راستی علم حقیقی (عقیده و توحید) تنها از سرچشمه‌ی مخصوص خود که

قرآن و سنت است، به دست می‌آید. و همچنین دانستی که این مقوله (که از علمای کلام و فلسفه نقل شد) ارتباط صحیحی با داعیانی که مردم را به جهل درباره‌ی توحید فرا می‌خوانند، ندارد و نیز گفتارشان دلیل و علتی بر دست کشیدن انسان از فراگیری علم و فقه توحید، از جایگاه صحیح شریعت اسلام نیست^۱.

الله عزوجل به اینکه اهل علم ترس و خشیت او را دارند، شهادت داده و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿۲۸﴾﴾ [فاطر: ۲۸] «تنها بندگان دانا و دانشمند، از الله، ترس آمیخته با تعظیم دارند. قطعاً خداوند توانا و چیره و بس آمرزگار است».

و الله عزوجل اهل علم را در شهادت دادن به بزرگ‌ترین و بزرگوارترین آنچه که به آن شهادت داده می‌شود، یعنی توحید، گواه و شاهد گرفته است، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱۸﴾﴾ [آل عمران: ۱۸] «خداوند گواهی می‌دهد که هیچ معبود بر حقی جز او نیست، و نیز گواهی می‌دهد که او دادگری می‌کند، و فرشتگان و اهل علم نیز گواهی می‌دهند که هیچ معبود بر حقی جز او نیست و او عزیز و حکیم است. در این آیه الله عزوجل ابتدا از خویش شروع کرده و سپس فرشتگان و پس از آن اهل علم را ذکر کرده است و این عدالتی در بالاترین و شریف‌ترین درجات آن می‌باشد».

و الله عزوجل شان و منزلت اهل علم را بالا برده و می‌فرماید: ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ ﴿۱۱﴾﴾ [المجادلة: ۱۱] «خداوند به کسانی که شما که ایمان آورده‌اند و بهره از علم دارند، درجات بزرگی می‌بخشد».

و در صحیح مسلم از عامر بن واثله روایت است که گفت: نافع بن عبد الحارث در حالیکه والی عمر بن خطاب رضی الله عنه در مکه بود، با عمر رضی الله عنه در عصفان ملاقات کرد، عمر رضی الله عنه

۱- اتمام نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله. (مترجم)

به وی گفت: چه کسی را بر اهل وادی جانشین خود کردی، نافع گفت: ابن ابزی، عمر رضی الله عنه گفت: ابن ابزی کیست؟ نافع گفت: مردی از بزرگان آزاد شده ماست، عمر رضی الله عنه گفت: آیا برده‌ی آزاد شده‌ای را بر ایشان جانشین کرده‌ای؟ نافع در پاسخ گفت: او قاری کتاب الله عزوجل، و عالم به فرائض است. عمر رضی الله عنه گفت: آری راست گفتی، پیامبرتان صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَرْفَعُ بِهَذَا الْكِتَابِ أَقْوَامًا، وَيَضَعُ بِهِ الْآخَرِينَ»^۱. «براستی که الله عزوجل به وسیله‌ی این کتاب برخی را عزت و رفعت بخشیده (یعنی کسانی که علم آن را گرفته و به دیگران می‌رسانند) و برخی دیگر را بر زمین زده و بی‌ارزش می‌سازد (کسانی که به قرآن و علم آن اعتنا نکنند)».

و در حدیث صحیح از معاویه رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مَنْ يُرِدِ اللَّهَ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهُهُ فِي الدِّينِ»^۲. «هر کس که الله عزوجل در حق او اراده خیر نماید به وی فهم دین نصیب خواهد کرد».

از ابودرداء رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا، سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا رِضًا لِطَالِبِ الْعِلْمِ، وَإِنَّ طَالِبَ الْعِلْمِ يَسْتَعْفِرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، حَتَّى الْحَيَاتَانِ فِي الْمَاءِ، وَإِنَّ فَضْلَ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ، إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا، إِنَّمَا وَرَثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَهُ أَحَدًا مِحْطًا وَافِرًا»^۳. «هر کس راه جستجوی علم

- ۱- أخرجه مسلم في كتاب صلاة المسافرين، باب فضل من يقوم بالقرآن ويعلمه (۸۱۷).
- ۲- أخرجه البخاري في كتاب العلم باب من يرد الله به خيراً يفقهه في الدين (۷۱، ۳۱۱۶، ۳۶۴۱، ۷۳۱۲، ۷۴۶۰) ومسلم في كتاب الزكاة، باب النهي عن المسألة (۱۰۳۷) وفي كتاب الإمارة باب لا تزال طائفة من أمتي ظاهرين على الحق لا يضرهم من خالفهم (۱۰۳۷ / ۱۷۰).
- ۳- أخرجه أبوداود، كتاب العلم، باب الحث على طلب العلم (۳۶۴۱) والترمذي، كتاب العلم، باب في فضل الفقه على العبادة (۲۶۸۲) وقال: «لا نعرف هذا الحديث إلا من حديث عاصم بن رجاء بن حيوة،

را در پیش گیرد، الله عزوجل راه رسیدن به بهشت را برایش آسان می‌گرداند. و فرشتگان بالهایشان را به نشانه‌ی رضایت، برای طالب علم می‌گسترانند؛ و همانا برای طالب علم، کسانی در آسمان و زمین هستند و حتی ماهی‌ها در آب، طلب بخشش می‌کنند، و برتری عالم بر عابد، همچون برتری ماه بر ستارگان می‌باشد. براستی که علما ورثه‌ی انبیاء می‌باشند. انبیاء درهم و دینار از خود به ارث نمی‌گذارند، و تنها میراث آن‌ها علم می‌باشد. که هر کس این ارث را دریافت کند بهره‌ی بزرگ را برداشته است».

و آیات و احادیث در فضیلت علم، بیشتر از آن است که در شمارش آید، لذا آنچه ذکر کردیم، ان شاء الله کافی است، چرا که در اینجا مقصود سخن گفتن از علم و فضل آن نیست و بلکه مقصود در این باب، علم به لا إله إلا الله می‌باشد. و مقصود از آن علم به نفی و اثبات آن و آنچه از اوامر و نواهی و حدود و احکام را که اقتضا می‌کند، می‌باشد. و این را در فصل اول، به طور مفصل بیان کردیم، و اشکالی ندارد که به طور خلاصه در اینجا بدان بپردازیم. چرا که تمرکز در این مسأله، لازم می‌باشد، تا اینکه به خوبی واضح گشته و در اذهان و قلوب رسوخ کند. چرا که آن قاعده‌ی دین و اساس آن می‌باشد؛ همانطور که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: این قواعدی که متعلق به تقریر توحید و برکندن ماده‌ی شرک و غلو می‌باشد، هر چه بیان آن متنوع و عبارات آن واضح‌تر و روشن‌تر باشد، نور علی نور می‌باشد!

آری این امر بسیار بزرگ است، بحث ایمان و کفر، صدق یا نفاق، بهشت و یا جهنم می‌باشد ﴿فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾ [الشوری: ۷] گروهی در بهشت بسر می‌برند

ولیس هو عندي بمتصل». و ابن ماجه في المقدمة، باب فضل العلماء والحث على طلب العلم (۲۲۳) وأحمد في مسنده (۱۹۶/۵) والدارمی (۳۴۲) وابن حبان في صحيحه (۸۸)، وابن أبي شيبة في مسنده (۴۷) وحسنه لغیره الشيخ الألبانی في صحيح الترغيب والترهيب (۷۰)، وصحيح الجامع (۶۲۹۷).

و دسته‌ای در آتش دوزخ.

چه بسیار از مردم بودند که به سبب جهل به معنای لا إله إلا الله و مقتضای آن گمراه شدند، از الله عزوجل برای خود و شما سلامت و عافیت را خواستاریم. این کلمه‌ی بزرگ متضمن نفی و اثبات می‌باشد، به گونه‌ای که الوهیت را از هر آنچه غیر الله عزوجل، نفی کرده و آن را تنها برای الله عزوجل که هیچ شریکی برای او نیست، ثابت می‌کند. و اصل الوهیت، عبارت است از عبادت؛ و عبادت، اسم جامعی است برای هر آنچه که الله عزوجل از اقوال و اعمال ظاهری و باطنی دوست داشته و بدان راضی است.^۱ و ناگزیر برای آن دو رکن می‌باشد که هر دو بایستی با هم باشند که عبارتند از: کمال حب برای الله عزوجل به همراه کمال خضوع و فروتنی برای الله عزوجل. همچنین برای کلمه طیبه دو شرط برای قبول آندو می‌باشد که عبارتند از: اخلاص و اتباع. و تمامی دین با انجام آنچه الله عزوجل بدان امر کرده و ترک آنچه الله عزوجل از آن نهی کرده است، عبادت می‌باشد.

ابن قیم رحمته الله می‌گوید:

و الأمر والنهي الذي هو دينه و جزاؤه يوم المعاد الثاني^۲

امر و نهی، دین الله عزوجل می‌باشد و جزا و پاداش حق در روز قیامت می‌باشد. تردیدی نیست، عبادتی که به خاطر آن خلق شده‌ایم عبارت است از: عبادتی خالص که ملبس به شرک، یا عبادت کردن چیزی غیر الله عزوجل، هر کس یا هر چه که باشد، نباشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [النساء: ۳۶] «(تنها) الله را عبادت کنید و (بس. و هیچ کس و) هیچ چیزی را شریک او مکنید». الله عزوجل در این آیه، امر به عبادت که آن را فرض کرده، مقرون به نهی از شرک که آن را حرام قرار داده، و آن

۱- العبودية لشيخ الإسلام (۳) وهو في مجموع الفتاوى (۱۰/۱۴۹).

۲- القصيدة النونية (۲/۲۶۳).

شرک در عبادت می‌باشد، آورده است؛ لذا آیه بر آن دلالت دارد که اجتناب از شرک، شرط در صحت عبادت می‌باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۸۸] «اگر شرک می‌ورزیدند، هر آنچه می‌کردند هدر می‌رفت (و اعمال خیرشان ضائع می‌شد و خرمن طاعتشان به آتش شرک می‌سوخت)».

عبادت با تمام انواعش، از میل همراه با حب، فروتنی و خاکساری قلب صادر شده که صدور آن با رهبت و رغبت (ترس و امید) همراه است. و همه این‌ها، جز الله عزوجل کسی مستحق آن نیست، پس هرآنکه چیزی از انواع عبادات را برای غیر الله عزوجل قرار دهد، در حقیقت شرک ورزیده است، گرچه به توحید ربوبیت برای الله عزوجل اقرار کند. همانطور که الله عزوجل بر مشرکین در زمانی که به خالق و رازق و مدبر بودن الله عزوجل ایمان داشتند، به شرک ورزیدن حکم فرمودند. چرا که عبادت صحیح نمی‌باشد مگر با برائت و بیزاری جستن از عبادت هر آنچه به جای الله عزوجل پرستیده شود، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [النساء: ۳۶] سپس الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۸۸]. هرآنکه لا إله إلا الله بگوید، واجب است بداند که این کلمه نفی تمامی مثل و ماندها و خداگونه‌ها را در بردارد، و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۲] «پس شرکاء و همانندهایی برای الله قرار ندهید، در حالی که شما (از روی فطرت) می‌دانید (که چنین کاری درست نیست)». و نقل کلام حافظ ابن کثیر در مورد این آیه گذشت که فرمود: یعنی چیزی از ند و مثل و ماندها را که نفع و ضرری نمی‌رسانند، شریک الله عزوجل قرار ندهید، در حالی که می‌دانید جز الله عزوجل، پروردگاری که شما را رزق و روزی دهد، نیست و قطعاً می‌دانید توحیدی که رسول الله ﷺ شما را به سوی آن می‌خواند، حقی است که در آن هیچگونه تردیدی نمی‌باشد.

و در صحیحین از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: گفتم یا رسول الله،

کدامین گناه از همه‌ی گناهان بزرگ‌تر است؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلْقَكَ»^۱ شریک و مثل و مانند قرار دادن برای الله عزوجل در حالیکه او تو را آفریده است.

و از طفیل بن سَخْبَرَه رضی الله عنه برادر مادری ام المومنین عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: در خواب دیدم که از گروهی از یهودیان گذشتم، پس گفتم، شما چه کسانی هستید، گفتند: ما یهود هستیم، گفتم: چه قوم خوبی هستید، اگر نمی‌گفتید: عزیر پسر خداست. گفتند: شما چه قومی خوبی هستید، اگر نمی‌گفتید آنچه که الله عزوجل و محمد بخواهد. سپس بر گروهی از نصاری گذشتم. پس گفتم: چه قوم خوبی هستید اگر نمی‌گفتید: مسیح پسر خداست. پس گفتند: و شما چه قوم خوبی هستید اگر نمی‌گفتید: آن چه که الله عزوجل و محمد بخواهد. چون صبح شد عده‌ای را از آن خواب باخبر ساختم. سپس نزد رسول الله آمده و ایشان را از آن خواب باخبر ساختم. پس فرمودند: «هَلْ أَخْبَرْتَ بِهَا أَحَدًا؟» آیا کس دیگری را هم از آن خواب باخبر کردی؟ گفتم: بله؛ چون رسول الله ﷺ نماز ظهر را خواندند، برخاسته و پس از حمد و ثنای الله عزوجل فرمودند: «إِنَّ طُفَيْلًا رَأَى رُؤْيَا فَأَخْبَرَ بِهَا مَنْ أَخْبَرَ مِنْكُمْ، وَإِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَقُولُونَ كَلِمَةً كَانَتْ يَمْنَعُنِي الْحَيَاءُ مِنْكُمْ، أَنْ أَنْهَاكُمْ عَنْهَا، فَلَا تَقُولُوا مَا شَاءَ اللَّهُ وَشَاءَ مُحَمَّدٌ وَلَكِنْ قُولُوا: مَا شَاءَ اللَّهُ وَحْدَهُ»^۲. «طفیل خوابی دیده که برخی از شما را از آن باخبر ساخته است. و شما سخنی را گفته اید که حیاء از شما

۱- أخرجه البخاري في كتاب التفسير باب ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ (٤٧٦١) ومسلم في كتاب الإيمان باب كون الشرك أقبح الذنوب وبيان أعظمها بعده (٨٦).

۲- أخرجه أحمد في مسنده (٧٢/٥، ٣٩٩) والدارمي في سننه (٢٦٩٩) مختصرا وأبو يعلى في مسنده (٤٦٥٥) والطبراني في الكبير (٣٢٥/٨) (٨٢٣١) وابن أبي شيبة في مسنده (٦٥٢)، والمرزبي في تعظيم قدر الصلاة (٨٧٤)، وابن أبي عاصم في الأحاد والمثاني (٢٧٤٣)، والحاكم في مستدرکه (٥٢٣/٣) وصححه لشواهد الألباني في الصحيحة (١٣٨).

مرا از اینکه شما را از آن نهی کنم، باز می‌دارد؛ لذا نگویید: آنچه که الله و محمد بخواند و لیکن بگویید: آنچه که تنها الله عزوجل بخواند».

و از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که شخصی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت: آنچه که الله عزوجل و تو بخوای، که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «أَجَعَلْتَنِي لِلَّهِ نِدًّا، قُلْ: مَا شَاءَ اللَّهُ وَحْدَهُ» آیا مرا همتا و همانند و شریک الله عزوجل قرار دادی؟ بگو: آنچه که فقط الله عزوجل بخواند!

برادر بزرگوارم، به حریص بودن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حمایت از توحید بنگر که چگونه از هر آنچه ممکن است با توحید آمیخته شود، چه از اسبابی که منجر به زوال آن می‌شود و یا حتی آنچه که موجب نقصان آن می‌شود، حمایت می‌کند.

هرآنکه لا إله إلا الله بگوید، واجب است بداند، کلمه‌ی توحید عبارت است از کفر ورزیدن به طاغوت و تنها ایمان آوردن به الله عزوجل. و طاغوت همانطور که ابن قیم رحمته الله می‌گوید عبارت است از: هر آنچه بنده از حد آن تجاوز کند و از اندازه آن درگذرد، طاغوت می‌باشد، خواه آن چیز معبود باشد و خواه متبوع و فرمانروا؛ پس طاغوت هر قومی کسی است که تحاکم را به جای الله عزوجل و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم به نزد او می‌برند، یا اینکه او را به جای الله عزوجل عبادت می‌کنند، یا بدون اینکه بصیرتی از جانب الله عزوجل داشته باشند از آن پیروی می‌کنند، یا اینکه وی را در آنچه که نمی‌دانند اطاعت از الله متعال است یا اطاعت از غیر اوست، اطاعت می‌کنند.

و هرآنکه لا إله إلا الله بگوید، واجب است بداند، کلمه‌ی توحید، ربوبیت را از هر چیزی

۱- أخرجه أحمد في مسنده (۲۱۴/۱، ۲۲۴، ۲۳۸، ۳۴۷) والبخاري في الأدب المفرد (۷۸۳) والنسائي في عمل اليوم والليلة (۹۹۵) وابن ماجه في كتاب الكفارات (۲۱۱۷) وحسنه شيخنا الألباني في الصحيحة (۱۳۹).

۲- إعلام الموقعين (۱۱/۸۵).

غیر از الله عزوجل نفی می‌کنند و تنها ربوبیت را برای او جل جلاله اثبات می‌کنند؛ پس همانطور که خالق جز الله نمی‌باشد، و نیز رازقی جز الله عزوجل نمی‌باشد و نیز مدبر و زنده کننده و قبض روح کننده‌ای جز الله عزوجل نیست، واجب است که همه‌ی انواع عبادت را تنها به سوی الله عزوجل برگرداند.

و هرآنکه لا اله الا الله بگوید، واجب است بداند، حکم تنها برای الله عزوجل می‌باشد، و برای هیچ فردی، یا هیئتی، یا مجلس یا دولتی این حق وجود ندارد، که برای بشریت به جای الله عزوجل قانون گذاری و تشریح کند.

بنابراین از آنجا که خلق کردن تنها برای الله عزوجل می‌باشد و در آن شریکی برای او جل جلاله نیست و اوست که مردم را روزی می‌دهد، و اوست که تدبیر نظام هستی را عهده دار است و امور آن را هدایت می‌کند، و در همه‌ی این‌ها شریکی برای او نیست، و از آنجا که تنها اوست که مستحق عبادت شدن بدون هیچ گونه منازع یا شریکی می‌باشد، بنابراین الله عزوجل، به تنهایی صاحب حق، در تشریح حکم می‌باشد و مطلقاً هیچ توجیه و مجوزی وجود ندارد که در این مورد شریکی برای او باشد.

و هرآنکه لا اله الا الله بگوید، واجب است بداند که از مقتضیات بزرگ و اساسی کلمه‌ی توحید، ولاء و دوستی با الله عزوجل و رسولش و مومنین، و براء و بیزاری از شرک و مشرکین می‌باشد.

و هرآنکه لا اله الا الله بگوید، واجب است بداند که اسماء جلال و صفات کمال عبارتند از: آنچه که الله عزوجل برای خودشان ثابت کرده‌اند، و یا اینکه عارف‌ترین مردم به او، بنده و رسولش محمد ﷺ برای او جل جلاله ثابت کرده است، و تمامی مومنان بدان ایمان دارند. بنابراین بر ما واجب است که به همگی این اسماء و صفات، بدون تحریف الفاظ و معانی آن‌ها، و بدون تعطیل یا کیفیت قائل شدن یا تشبیه و تمثیل شان، به آن‌ها ایمان بیاوریم. برآستی پروردگاران بسیار بزرگ‌تر و بلندمرتبه تر از آن است که همتا و مثل و

مانند، نظیر و شبیه و مثیلی برای او باشد. ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱].

برادرم، آیا نگفتم که لا إله إلا الله دین، و اساس آنست، و راس امور دین می باشد و بقیه ی ارکان دین و فرائضی که از آن نشأت گرفته و شعبه شعبه شده، کامل کننده ی آن می باشند؟ آری لا إله إلا الله دین شامل و منهج حیات کامل می باشد. این کلمه ی توحید بوده و آن معنا و مقتضای آن می باشد؛ پس آن را به خوبی بدان تا در دنیا و آخرت سعادت مند و رستگار باشی، و فضل و عطاء به دست الله عزوجل می باشد.

مسئله ای مهم در بیان حال و حکم جاهل به توحید^۱:

بدان که این مسأله (جهل به توحید) از جمله مسائلی است که بسیاری از مردم در آن به خطا رفته اند؛ دسته ای از آنان به زیاده روی و افراط روی آورده اند و گروهی دیگر به تفریط و کم کاری متمایل گشته اند.

همانا در مورد این مسأله، بیان قول واحد- معذور یا غیر معذور، کافر یا غیر کافر بودن کسی- صحیح نیست مگر با تفصیلی که جانب حق را روشن کند و بیان آشکار منهج میانه ای که مدلل به نصوص شریعت باشد و عقیده ی اهل سنت و جماعت نیز بر آن قرار گرفته باشد. بر همین اساس می گویم: جاهل به توحید دو قسم است: کافر اصلی و مسلمانی که اهل قبله است.

و هم چنین کافر اصلی جاهل به توحید نیز بر دو قسم است: قسم معذور به جهل و قسم غیر معذور به جهل.

کافر جاهلی که برای جهلش صاحب عذر است، آن هم کافری است که برنامه ی پیامبران به هیچ وجه به او نرسیده است و خودش هم به سبب وجود شرایط سختی که مانع شده برنامه و پیام پیامبران به او برسد، نتوانسته است آن را دریابد.

۱- به نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله ص ۸۳-۹۰. (مترجم)

قول ارجح درباره‌ی این فرد آن است که نمی‌توان به او حکم (دخول) به دوزخ یا بهشت داد. و چنین شخصی در روز قیامت، حکم صاحب عذرهایی را دارد که در پیشگاه خداوند (برای جهلشان) عذر می‌آورند، مثل شخص کبری که هیچ چیزی نشنیده یا فرد احمق دیوانه‌ای که عقل ندارد و یا صاحب فترتی که در زمان فترت از دنیا رفته و پیام پیامبران به او نرسیده است و بر همین اساس امام احمد رضی الله عنه و دیگران، حدیث صحیح مشهوری را در این زمینه از ابوهریره و سایر صحابه رضی الله عنهم روایت کرده‌اند.... اما ندادن حکم قطعی و عذاب آخرت بر او، مانع از ندادن حکم کفر و صفت آن بر وی، در این دنیا نمی‌شود.^۱

اما قسم دیگر (که برای جهلش عذری ندارد) کسی است که اگر چه جاهل است، اما عذری برای جهلش ندارد و حکم کفر در دنیا و آخرت بر او اطلاق می‌گردد و اگر (توبه نکند) و در حالت کفر و شرک بمیرد، به طور قطع دچار عذاب آخرت هم می‌شود؛ و صفتش هم این است که دعوت و پیام پیامبران به وی تبلیغ شده، اما تمایل و تحرکی برای پذیرفتن آن از خود بروز نداده است و می‌بینی که سستی و غفلت در او، بر توجه به علم و فراگیری آن برتری دارد....!

و هم چنین کافر (جاهل دیگری که عذری برای جهلش ندارد) کسی است که در جهل فرو افتاده است و اگر بخواهد، می‌تواند آن را برطرف کند؛ اما به خاطر دنیا و متعلقات آن و یا هر سبب و علت دیگر، از انجام این کار امتناع می‌ورزد....!

این دو دسته که از آن بحث نمودیم، هر چند (هر دو) به حقیقت توحید جاهل‌اند، اما این جهل آن‌ها پس از آن که برنامه‌ها و پیام پیامبران به آنان ابلاغ شده است، مانع از وعیدشان در

۱- باید توجه کرد، کافری که پیام و برنامه‌ی پیامبران به او تبلیغ نشده است، پیکار نمودن با وی قبل از ابلاغ دعوت به او جایز نمی‌باشد و این درست بر خلاف وضع کافری است که دعوت پیامبران به او رسیده، ولی وی آن را رد نموده و بر آن پشت کرده است و در این حالت جنگیدن با وی قبل از دادن هر گونه اخطار و تبلیغی صحیح است.

آخرت نمی‌شود و حکم کفر در دنیا و آخرت بر آن‌ها اطلاق می‌گردد؛ پس هر جهل برای صاحبش عذر نمی‌شود، همان طور که هر جهل نیز نمی‌تواند برای صاحبش عذر نباشد (یعنی جهل گاهی برای صاحبش عذر است و گاهی عذر نیست).

هم چنین مسلمان جاهل دارای انواعی است:

۱- قسمتی داخل اسلام شده‌اند؛ اما نسبت به بعضی از اصول توحید یا برخی از آن چه داخل در معنی عبادت می‌شود، آگاه نیستند و به خاطر ضعف و ناتوانی، قدرت برطرف کردن آن را ندارند؛ مثل فردی که تازه مسلمان شده است یا کسی که در منطقه‌ای خالی از علم و منابع علمی سکونت می‌کند که نه علم به او می‌رسد و نه او توانایی دسترسی به علم را دارد؛ این شخص اگر چه (در اصول عبادی و توحید) هم مرتکب کفر شود؛ اما (به خاطر جهلی که ذکر شد) حکم کفر در این دنیا بر او اقامه نمی‌گردد و احکام و تبعات آن نیز بر وی اجرا نمی‌شود. و هم چنین حکم وعید آخرت به او داده نمی‌شود؛ مگر آن که بر وی اقامه‌ی حجت کنند و برنامه و پیام رسالت به او رسانده شود و یا موانعی که بین وی و فراگیری علم توحید، جدایی و فاصله انداخته است از میان برود.

۲- دسته‌ای دیگر نسبت به برخی از اصول و شروط ضروری توحید که ایمان جز به آن‌ها صحت نمی‌یابد، جاهل هستند و جهلشان هم از عدم توانایی نیست و اگر وضعی هم باشد، آن گونه نیست که نتوان با اراده، آن را از بین برد. و آن‌ها صرفاً به خاطر راحتی، و آسایش خود و دنیا و لذت‌های آن، از انجام این کار سر باز می‌زنند. چنین افرادی، اگر چه کفرشان ناشی از جهل نسبت به توحید و ضروریات دین است؛ اما (در حقیقت) برای جهلشان عذری ندارند و حکمشان در این دنیا کفر است و اگر بر همین حالت (و بدون توبه) از دنیا بروند، حکمشان در آخرت نیز همان است و برای تکفیرشان نیازی به اقامه‌ی حجت نیست؛ چون هر بامداد و شامگاهی بر آنان اقامه‌ی حجت می‌شود و برنامه‌ی رسول الله ﷺ برایشان عرضه

می‌گردد، اما آن‌ها خود خواهان و طالب توحید نیستند.

۳- گروهی دیگر با برخی از آنچه داخل در فروع عقیده و توحید است، مخالفت کرده‌اند، مثل گفتار اشاعره و (ماتریدیه و) غیر آنان در باب مسائل اسماء و صفات باری تعالی؛ آن‌ها در این دنیا گنهکار محسوب شده و صفت گمراهی و بدعت در دین، بدون دادن حکم کفر بر ایشان اقامه می‌گردد.

اما حکم ایشان در آخرت، آن‌ها و سایر گناهکاران اهل قبله به صورت (فردی) و معین به عذاب جهنم یا (نعمت) بهشت حکم داده نمی‌شوند و قضاوت در مورد سرانجام کار آنان به خداوند بلندمرتبه باز می‌گردد که اگر بخواهد آن‌ها را عذاب می‌دهد و اگر بخواهد از آنان در می‌گذرد. البته این گفته به صورت عمومی، درباره‌ی گفتار چنین کسانی و صاحبان این گونه گناهان، به قوت خود باقی است که آن‌ها مستحق وعید و عذاب خداوند در روز قیامت می‌باشند، به خاطر نصوص زیادی که (از قرآن و سنت) در مورد این مساله وارد شده است.

۴- اما کسی که به خاطر تأویل یا اجتهادی معتبر یا جهلی دارای عذر، با مسائلی در عقیده مخالفت کند، صفت گمراهی و بدعت در دین بر وی اطلاق نمی‌گردد؛ اگر چه آن کار وی در ذات خود گمراهی و بدعت باشد؛ تا این که حجت و دلیل شرعی، برای از میان بردن ضعف و ناتوانی وی در فهم و درک مقصود شارع (خداوند) که با آن به مخالفت برخاسته است، اقامه گردد.

مقررات اقامه‌ی حجت بر جاهل:

اقامه‌ی حجت بر جاهل مخالف، دارای قوانین و مقرراتی است از آن جمله:

۱- آن جاهل مخالف برای جهلش عذر داشته باشد؛ و حالت آن هم این است که دفع نمودن جهلی که وی به سبب آن، به مخالفت با (موضوعی در) شرع و دین گرفتار شده است، ممکن نباشد.....!

اما اگر جهلش ناشی از عجز و ناتوانی نباشد یا به سبب عجز و ضعفی باشد که صاحبش

امکان دفع آن را داشته باشد، ولی این کار را نکند، (چنین فردی) از جمله‌ی آن کسانی نیست که برای جهلشان صاحب عذر هستند و اگر مرتکب کفر بواح هم گردد، برای تکفیر وی نیازی به اقامه‌ی حجت نیست؛ چون حجت و دلیل بر وی عرضه شده، اما او آن را نخواست و تحرکی هم از خود نشان نداده است.

۲- اقامه‌ی حجت شرعی بر جاهل مخالف باید با ارائه‌ی معلومات شرعی صحیح صورت بگیرد، به گونه‌ای که سبب از بین رفتن مواد جهلی شود که وی به علت آن با شرع در افتاده است.

به عنوان مثال: اگر کفر او به خاطر حلال شمردن شراب باشد، اما بیان شرعی و دینی درباره‌ی حرام بودن زنا و ربا و... به وی ارائه گردد، اقامه‌ی حجت شرعی در مورد او صورت نگرفته است مگر آن که بیان و حجت شرعی لازم در مورد حرام بودن شراب به او رسانده شود؛ چون بیان (دلایل) حرام بودن زنا، ناتوانی وی را در ندانستن حرام بودن شراب، از بین نمی‌برد.

۳- شرط است که اقامه‌ی حجت شرعی بر شخص جاهل با زبانی که آن را می‌فهمد و مقصود آن را به خوبی در می‌یابد، صورت گیرد، اما شرط نیست که به آن قانع شود، چون دریافت بیان (شرعی و دینی) چیزی است که شرط می‌باشد و قناعتی که سبب التزام وی شود، چیز دیگری است که شرط نیست.

۴- مسأله‌ی مهم در اقامه‌ی حجت آن است که فرد جاهل (دلایل را) با زبانی که مقصود آن را به خوبی می‌فهمد دریافت کند، بدون در نظر گرفتن وسیله‌ی انتقال این معلومات شرعی و دینی که به واسطه‌ی آن، جهلش برطرف می‌گردد. و ممکن است که این وسیله‌ی حامل اقامه‌ی حجت: کتاب، مجله، رادیو، سایت‌های اینترنتی، داعیان دین و... باشد.

شرط مهم در این وسیله آن است که حاوی معلومات شرعی صحیح باشد و جهل جاهل را (به موضوعی که به آن آگاهی ندارد) برطرف نماید؛ اما برای اقامه‌کننده‌ی حجت، شرط

نیست که عالم و مجتهد اصولی باشد، آن گونه که مرجئه‌های زمانه براساس عقل و هوس‌های خویش، آن را (به عنوان شرطی برای اقامه کننده‌ی حجت) واجب شمرده‌اند. ولی اگر گفته شود: آگاهی اقامه کننده‌ی حجت در موضوعی که می‌خواهد بر جاهل مخالف اتمام حجت کند، لازم و ضروری است، گفته‌ی حق و درستی است؛ چون کسی که به چیزی جهل داشته باشد همانند آن است که آن را ندانسته باشد و کسی که چیزی ندارد، نمی‌تواند آن را به دیگران بیخشد.

۵- برای اقامه‌ی حجت شرعی بر کافر اصلی (یهودی و مسیحی) که قبلاً پیام و انذار رسول الله ﷺ به او ابلاغ نشده، تنها کافی است که این عبارت را بشنود: محمد ﷺ فرستاده‌ی خدا به سوی جهانیان است و به شهادت و گواهی دادن به «لا إله إلا الله» دعوت می‌کند. اگر این عبارت، با زبانی که آن را می‌فهمد به او رسانده شود، بر وی اقامه‌ی حجت صورت گرفته است. و اگر پس از این ابلاغ، آن را نپذیرد یا از آن روی بگرداند یا در پذیرش آن سستی ورزد، عذر به جهل نخواهد داشت و در دنیا و آخرت کافر محسوب می‌شود و در صورتی که بر همین «کفر» بمیرد دچار وعید (و عذاب آخرت) می‌گردد و بر وی گواهی کفر هم داده می‌شود. و دلیل ما بر آن چه که بحث نمودیم، این فرموده‌ی رسول الله ﷺ است که می‌فرماید: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٍّ، وَلَا نَصْرَانِيٍّ، ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ، إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»^۱. «سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، هر کس در این امت (امت دعوت)، چه یهودی و چه مسیحی، که خبر مبعوث شدن من به او برسد، سپس بمیرد و به آنچه با آن فرستاده شده‌ام، ایمان نیاورده باشد، داخل جهنم می‌شود».

بنابراین، حدیث فوق بر این دلالت می‌کند که هر کس «لا إله إلا الله محمد رسول الله» را

۱- رواه مسلم (۱۵۳).

باشنود و به آن ایمان نیاورد برای همیشه داخل جهنم می شود.

۶- اما عبارت و جمله‌ای که به وسیله‌ی آن بر مسلمانان جاهل اقامه‌ی حجت می شود، با توجه به نوع مخالفتی که در آن افتاده است و طبق موقعیت جاهل و شبهاتی که در محیط زندگی او رواج دارد، فرق می کند؛ مثلاً امکان دارد با عباراتی یا حدیثی یا آیه‌ای، علیه مخالفت (یک مسلمان جاهل) اقامه‌ی حجت نمود (و جاهل او را برطرف کرد) و مخالفت‌های دیگری هست که اتمام حجت آن نیازمند شرح و بیان و تفصیل بیشتری می باشد و چه بسا با توجه به نوع شبهات و میزان مخالفات، به مناظره‌ها و مراجعات زیادی نیاز پیدا کنند.

هم چنین مخالفت‌هایی وجود دارند که کفر در آن سری و آشکار نیست. (و به خاطر ایهام وار بودن) می توان آن را به چند صورت معنی و تأویل نمود.... در این گونه حالت‌ها، لازم است که مقصود صاحب (و گوینده‌ی) آن مراعات گردد و دقت شود که آیا منظور و مقصود او، صورت کفر آمیز بوده است یا نه؛ و به ویژه اگر این مخالفت‌های غیر صریح از کسانی که شهره به علم و اجتهاد و دارای سابقه‌ی جهاد و محنت و ابتلاء در راه دین هستند، سر زده باشند؛ شایسته است که در حق چنین افرادی، دایره‌ی تأویل را گسترش دهیم و مقصود و دیدگاه آنان را مراعات نماییم و در آغاز و قبل از دادن هرگونه حکم در مورد ایشان، لازم است که ببینیم چه چیزی آن‌ها را وادار به (چنین) مخالفتی کرده است. توجه داشته باشید که این گونه مراعات نمودن، در حق کسی که کفر بواح و آشکار از وی سر زده است، جایز نمی باشد!

مبحث دوم: شرط یقین

نداشتن شک و تردید و رسیدن به یقین^۱

از شروط (اقرار به) شهادت توحید، نداشتن شک و تردید و رسیدن به یقین، نسبت به خواسته‌ها و شرط‌های آن است. هم چنان که خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِء وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ۝۱﴾ قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ ﴿إبراهیم: ۹-۱۰﴾ «و گفتند: ما ایمان نداریم به چیزی که به همراه آن فرستاده شده اید (و دلایل و معجزات و رسالت شما را قبول نمی‌کنیم) و درباره‌ی چیزی که ما را به آن می‌خوانید، سخت در شک و گمانیم (و به یکتاپرستی و قانون آسمانی باور نداریم) پیامبران‌شان به ایشان گفتند: مگر درباره‌ی وجود الله، آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین، (بدون مدل و نمونه‌ی پیشین) شک و تردیدی در میان است؟»

ایشان به خاطر آن که در صحت دعوت پیامبران در فراخواندن آنان به سوی دین توحید تردید داشتند، کافر شدند. در حالی که همه‌ی پیامبران در طول تاریخ، مردمان را به سوی توحید و گواهی دادن به «لا إله إلا الله» دعوت می‌کردند. و الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ۝۱۵﴾ [الأنبياء: ۲۵] «و ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستاده‌ایم، مگر این که به وی وحی کرده‌ایم، که معبودی بحق جز من نیست، پس فقط مرا عبادت کنید». و هر پیامبری به قومش گفته است: ﴿اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ۖ﴾ [الأعراف: ۵۹] «برای شما معبودی بحق جز الله نیست، پس تنها او را عبادت کنید».

۱- به نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله ص ۹۵-۹۶. (مترجم)

و الله متعال فرموده است: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶] «ما به میان هر ملتی پیامبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه‌ی آن‌ها این بوده است) که تنها الله را پرستش کنید و از طاغوت دوری کنید».

و وقتی که در توحید شک نمودند، پس به اجبار در وجود خدای بلندمرتبه‌ای که ایشان را به بهترین شیوه آفریده است، نیز شک نمودند. هم چنان که خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ﴿إِنِّي اللَّهُ شَكَ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [إبراهیم: ۱۰] «آیا درباره‌ی وجود الله، آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین، شک و تردیدی در میان است؟»

بنابراین آنان به وجود خداوند بلندمرتبه شک نکردند، بلکه به توحید خداوند پاک و منزّه تردید نمودند، سپس لازم شد که به وجود خدای بلندمرتبه‌ای که تنها او شایسته‌ی عبادت می‌باشد، شک نمایند.

طبق این قاعده، هر کس به توحید یا هر چیز آشکاری از امور ضروری دین شک داشته باشد، در حقیقت به وجود خدای بلندمرتبه و صداقت انبیا و رسولان او شک دارد؛ آن‌هایی که هر چه را که پروردگار پاک و منزّه از امور دین به آنان وحی نموده است، به مردم رسانده‌اند.^۱

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: یقین عبارت است از ایمان کامل.^۲

حافظ ابن حجر می‌گوید: مقصود ابن مسعود رضی الله عنه آن است که یقین، عبارت است از اصل ایمان، به گونه‌ای که اگر قلب یقین حاصل کند، تمامی اعضا و جوارح برای ملاقات

۱- پایان نقل از کتاب شروط (مترجم).

۲- أخرجه البخاري تعليقاً في كتاب الإيمان باب: قول النبي ﷺ: (بني الإسلام على خمس) (۴۵/۱) فتح ووصله الطبراني في الكبير (۸۵۴۴) والحاكم (۴۴۶/۲) والبيهقي في الشعب (۴۱۸) ووكيع في الزهد (۲۰۲) وصححه الحافظ في الفتح (۴۸/۱) وقد روى مرفوعاً وحكم عليه بالنكارة الشيخ الألباني في الضعيفة (۴۹۹).

الله عزوجل با اعمال صالح برانگیخته می‌شوند، حتی که سفیان ثوری رضی الله عنه می‌گوید: اگر یقین آنچنان که باید، در قلب واقع گردد، از اشتیاق بهشت و به سبب فرار از جهنم، به پرواز در می‌آید^۱. و ایمان همانطور که نزد اهل سنت و جماعت معروف است، عبارت است از: نطق با زبان، و اعتقاد به قلب، عمل با اعضا و جوارح، که افزایش و کاهش می‌یابد. به گونه‌ای که با انجام طاعات، افزایش و با انجام معاصی و گناهان کاهش می‌یابد.

امام ابن قیم رضی الله عنه می‌گوید: ^۲ یقین به نسبت ایمان، به منزله‌ی روح برای جسد می‌باشد، و هرگاه صبر و یقین با یکدیگر ازدواج کرده و یکجا شوند، حصول امامت در دین، از میان آن‌ها متولد می‌گردد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ﴿۱۴﴾﴾ [السجدة: ۲۴] «و از میان بنی‌اسرائیل پیشوایانی را پدیدار کردیم که به فرمان ما (و برابر قوانین ما، مردمان را) راهنمایی می‌نمودند، بدان گاه که بنی‌اسرائیل (در راه خدا بر تحمل سختیها) شکیبائی ورزیدند و به آیات ما ایمان کامل (یقین) پیدا کردند».

بنابراین، یقین، روح اعمال قلب که آن روح اعمال اعضا و جوارح است، می‌باشد. و یقین حقیقت صدیقیت می‌باشد. و هر زمان که یقین به قلب متصل گردد، پر از نور و روشنایی می‌گردد. و هر شک و تردید و خشم و اندوه و ناراحتی از آن منتفی می‌گردد و بلکه پر از محبت الله عزوجل و ترس و رضایت و شکر و سپاسگذاری از او، و توکل بر او و انابت و بازگشت به سوی او می‌شود.

و یقین به عنوان شرطی از شروط لا إله إلا الله عبارت است از: یقین منافی هر شک و تردیدی، بدین گونه که گوینده‌ی کلمه‌ی توحید، به نسبت مدلول این کلمه، یقین جازم داشته است. چرا که ایمان جز با علم یقینی و نه علم ظنی فایده‌ای ندارد؛ پس ایمان چگونه

۱- فتح الباری (۶۳/۱) کتاب الإیمان.

۲- مدارج الساکین (۴۱۳/۲) بتصرف.

می باشد زمانی که شک و تردید در آن داخل باشد؟ الله عزوجل می فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحجرات: ۱۵] «مؤمنان تنها کسانی که به الله و پیامبرش ایمان آورده اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده اند، و با مال و جان خویش در راه الله به تلاش ایستاده اند و به جهاد برخاسته اند. آنان (بلی آنان، در ایمان خود) درست و راستگویند».

الله عزوجل در این آیه، در صدق ایمانشان به الله عزوجل و رسولش ﷺ شک نداشتن را شرط کرده است، و کسی که شک و تردید در آن داشته باشد، از جمله منافقین می باشد، کسانی که الله عزوجل در مورد آنها می فرماید: ﴿إِنَّمَا يَسْتَضِئُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَآرْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾ [التوبة: ۴۵] تنها کسانی از تو اجازه می خواهند که (در جهاد شرکت نکنند که مدعیان دروغینند و) به الله و روز جزا ایمان ندارند و دل هایشان دچار شک و تردید است و در حیرت و سرگردانی خود بسر می برند^۱. و تردیدی نیست که اگر این یقین، در قلب واقع گردد، صاحبش قطعاً حلاوت و شیرینی ایمان را می چشد. زمانیکه مومن حلاوت این ایمان را بچشد، ایمان بر اعضا و جوارح و اقوال و اعمالش، منعکس می گردد؛ و بدین ترتیب ایمان، به واقعیت تبدیل می گردد. چرا که ممکن نیست ایمان در قلب استقرار یابد، و پس از آن، مطیع غیر الله عزوجل باشد و یا اینکه غیر الله عزوجل را دوست داشته باشد، یا اینکه از غیر الله عزوجل بخواهد یا طلب یاری و مدد کند یا اینکه حکمی غیر از حکم الله و رسولش را قبول کند، یا اینکه با دشمنان الله و رسولش، دوستی و محبت کند یا اینکه با دوستان الله و رسولش دشمنی ورزد؛ آری ایمان تنها کلمه ای نیست که بر زبان جاری گردد لیکن ایمان حقیقتی است که تکالیفی را به دنبال دارد، و امانتی است سنگین که مسئولیت به دنبال دارد.

حسن رضی الله عنه می گوید: ^۱ ایمان آرزو کردن و خودآرایی نیست، بلکه آن چیزی است که در قلوب استقرار یافته و اعمال آن را تصدیق می کند. پس هرکس سخنی نیکو و عمل نیکو انجام داد، ایمان از وی قبول می شود و کسی که سخن نیکو گفته و عمل شر انجام دهد، ایمان از وی قبول نمی شود. و در صحیح مسلم از عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه روایت است که وی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیده که فرمودند: «ذَاقَ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولًا» ^۲ کسی طعم ایمان را می چشد که راضی باشد که الله عزوجل پروردگار او بوده، و اسلام دین او و محمد پیامبر او باشد.

امام نووی رحمته الله می گوید: صاحب تحریر رحمته الله می گوید: معنای به چیزی راضی شدم، آنست که بدان قناعت و اعتقاد داشته و به همراه آن چیز دیگری نمی خواهم. بنابراین معنای حدیث آن است که تنها کسی طعم ایمان را می چشد که طالب غیر الله عزوجل نباشد و غیر از روش اسلام را مجاز نداند، و جز در مسیری که موافق با شریعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد، حرکت نکند؛ تردیدی نیست کسی که صفت او چنین باشد، حلاوت ایمان به قلبش رسیده و طعم آن را می چشد. قاضی عیاض رحمته الله می گوید: معنای حدیث آن است که ایمانش صحیح بوده و نفسش مطمئن و ثابت به آن می باشد و ایمان به باطنش سرایت کرده است، چرا که رضایت وی به آنچه که در حدیث ذکر شده، دلیل ثبوت معرفت و فراست و روشن بینی وی و آمیختگی قلبش با آن می باشد؛ چرا که هرکس به امری راضی باشد، آن امر بر وی آسان می گردد، و مومن نیز اینچنین می باشد که هر گاه ایمان وارد قلبش می شود، برای وی انجام

۱- أخرجه الخطيب في اقتضاء العلم والعمل (۵۶) وابن أبي شيبة في مصنفه (۲۲/۱۱) و (۱۳/۵۰۴)

و عبدالله بن مبارك في الزهد (۱۵۶۵) و عبدالله ابن أحمد في زوائد الزهد (۳۲۲).

۲- أخرجه مسلم في كتاب الإيمان، باب الدليل على أن من رضي بالله ربا وبالإسلام ديناً وبمحمد رسولاً فهو

مؤمن (۳۴).

طاعات الله عزوجل آسان گشته و از آن‌ها لذت می‌برد. و الله اعلم.^۱

و در صحیحین از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: در مسیری همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودیم. که توشه‌های سفر قوم گم شد. ابوهریره می‌گوید: حتی که تصمیم به ذبح کردن شترهای حامله شان گرفتند، عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: یا رسول الله، امر کنید تا توشه‌هایی را که باقی مانده، جمع کرده و بر آن‌ها به درگاه الله عزوجل دعا کنید. ابوهریره می‌گوید: پس چنین کردند. پس صاحب گندم با گندم و صاحب خرما با خرما آمد. ابوهریره می‌گوید: مجاهد گفت: کسی که هسته‌ی خرما داشت با آن آمد، گفتم: با هسته‌های خرما چه می‌کنند؟ مجاهد گفت: آن را مکیده و بروی آن آب می‌نوشند. ابوهریره می‌گوید: پس برای این عمل ندا داده شد، تا اینکه همگی گرد توشه‌هایشان جمع شدند، که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در این هنگام فرمودند: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ، لَا يَلْقَى اللَّهُ بِهِمَا عَبْدٌ غَيْرَ شَاكٍّ فِيهِمَا، إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ».^۲ «گواهی می‌دهم که معبود بر حقی جز الله عزوجل وجود ندارد، و من فرستاده‌ی او هستم، هیچ بنده‌ای نیست که با آن دو (شهادتین) الله عزوجل را ملاقات کند، مگر اینکه وارد بهشت می‌گردد».

در این حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به همراه لا إله إلا الله، شرطی قرار دادند تا اینکه گوینده‌ی آن از اهل بهشت باشد، و همانطور که در حدیث واضح گردید، آن شرط عدم شک و تردید که همان یقین است، می‌باشد. و در حدیثی طولانی مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او را با کفشهایشان فرستاده و بدو فرمودند: «...أَذْهَبَ بِنَعْلَيْ هَاتَيْنِ، فَمَنْ لَقِيَتْ مِنْ وَّرَاءِ هَذَا الْحَاظِ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُسْتَيَقِنًا بِهَا قَلْبُهُ، فَبَشْرُهُ بِالْجَنَّةِ».^۳ «با این دو کفش من برو و هر کس را که در ورای این دیوار ملاقات کردی که از روی یقین قلبی

۱- صحیح مسلم، بشرح النووی، کتاب الإیمان باب ذاق طعم الإیمان من رضي بالله ربا (۲/۲) طبعه الريان.

۲- أخرجه مسلم، کتاب الإیمان، باب الدلیل علی أن من مات علی التوحید دخل الجنة قطعاً (۲۷).

۳- أخرجه مسلم کتاب الإیمان، باب الدلیل علی أن من مات علی التوحید دخل الجنة قطعاً (۳۱).

گواهی می‌دهد که هیچ معبود به حقی جز الله عزوجل نیست، پس او را به بهشت بشارت بده».

امام نووی سخن را در این مورد خلاصه کرده و می‌گوید: آنچه که بنده به سبب آن مستحق مدح و ولایت و دوستی از جانب مومنین می‌باشد، امور سه گانه‌ای می‌باشد که عبارتند از: تصدیق با قلب، و اقرار با زبان، و عمل با اعضاء و جوارح؛ و هیچ اختلافی وجود ندارد که اگر شخصی به کلمه‌ی توحید اقرار کرده و بدون علم و معرفت و شناخت به نسبت پروردگارش عمل کند، مستحق اسم مومن نمی‌باشد و اگر پروردگارش را شناخته و عمل کند ولی با زبان انکار کرده و آنچه را که از توحید شناخته، تکذیب کند، مستحق اسم مومن نمی‌باشد؛ و همچنین اگر به الله عزوجل و پیامبرانش - که درود و سلام الله عزوجل بر همه‌ی آنها باد - اقرار کرده و فرائض را انجام ندهد، مطلقاً مومن نامیده نمی‌شود، گرچه در کلام عرب تنها با تصدیق مومن نامیده می‌شود، اما تنها با تصدیق، در کلام الله عزوجل مستحق اسم مومن نمی‌باشد، چرا که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ۗ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ [الأنفال: ۲-۴]

«مؤمنان واقعی، تنها کسانی هستند که هر وقت نام الله برده شود، دل‌هایشان هراسان می‌گردد (و در انجام نیکی‌ها و خوبی‌ها بیشتر می‌کوشند) و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده می‌شود، بر ایمانشان می‌افزاید، و بر پروردگار خود توکل می‌کنند (و خویشان را در پناه او می‌دارند و هستی خویش را بدو می‌سپارند). آنان کسانی‌اند که نماز را چنان که باید می‌خوانند و از آنچه بدیشان عطاء کرده‌ایم، (مقداری را به نیازمندان) می‌بخشند. آنان واقعاً مؤمن هستند».

الله عزوجل در این آیه خبر داده، مومن کسی است که این صفات وی باشد؛ و ابن بطال در باب «بَابُ مَنْ قَالَ إِنَّ الْإِيْمَانَ هُوَ الْعَمَلُ» می‌گوید: پس اگر گفته شود: قبلاً گفتید، ایمان عبارت است از تصدیق؛ گفته شده تصدیق اولین منزل از منازل ایشان می‌باشد و

موجب وارد شدن تصدیق کننده در حیطه‌ی ایمان می‌گردد، و نیز موجب استکمال منازل ایمان برای وی نمی‌گردد، و مطلقاً مومن نامیده نمی‌شود؛ این مذهب جماعت (گروه) اهل سنت می‌باشد که ایمان عبارت است از: قول و عمل.

سپس ابن بطال در باب دیگری می‌گوید: مهلب می‌گوید: اسلام در حقیقت، عبارت است از ایمانی که عبارت است از گره خوردن قلب تصدیق کننده با اقرار زبانی که در نزد الله عزوجل جز آن سودمند نمی‌باشد. سپس امام نووی رحمته الله علیه می‌گوید: براساس آنچه از مذاهب سلف و ائمه‌ی خلف ذکر کردیم، به صورت واضح و آشکار، مشخص گردید که ایمان افزایش و کاهش می‌یابد.

سپس می‌گوید: و بر این اساس است که ایمان صدیقین، قوی‌تر از ایمان غیر ایشان می‌باشد، چرا که برایشان شبهه‌ای ایجاد نمی‌گردد و با عارضه‌ای ایمانشان متزلزل نمی‌گردد؛ بلکه پیوسته قلوبشان آسوده خاطر و نورانی می‌باشد. گرچه احوال بر آنها تغییر یابد. اما غیر آنها از جمله کسانی که پیشوای مسلمانان صلاح دیده تا از راه احسان از آنها دلجویی شود (مولفه) و کسانی که بدانها نزدیک‌اند، و نیز دیگرانی همچون آنها، اینچنین نیستند. و این مساله از جمله مسائلی است که انکار آن امکان ندارد و هیچ عاقلی در این شک و تردیدی ندارد که تصدیق آحاد مردم با تصدیق ابوبکر صدیق رضی الله عنه مساوی نمی‌باشد.^۱

بنابراین یقین شرطی از شروط لا إله إلا الله می‌باشد، بدینگونه که گوینده‌اش آن را با زبان گفته و قلبش آن را تصدیق کند و با اقوال و اعمالش، آن را محقق گرداند، و این حقیقت ایمان می‌باشد. و یقین عبارت است از ایمان کامل، همانطور که ابن مسعود رضی الله عنه فرمود.

۱- صحیح مسلم بشرح النووی، ملخصاً کتاب الإیمان، باب الإیمان یزید وینقص والإیمان: قول وعمل (۱/۱۴۵) وما بعدها بتصرف.

مبحث سوم: شرط قبول

قبول با فتح قاف، به معنای محبت و راضی بودن به چیزی و تمایل نفس به آن و پذیرفتن آن می‌باشد، همانطور که ابن منظور در لسان العرب می‌گوید^۱. بنابراین کسی که معنای لا إله إلا الله و آنچه را که لا إله إلا الله از نفی و اثبات و ولاء و براء، اقتضای آن را دارد، بداند، و قلبش بدان یقین پیدا کرده و آن را تصدیق کند، تصدیقی استوار و ثابت که متزلزل نمی‌شود، و خیالات در آن تأثیری ندارد، بر وی واجب است که کلمه‌ی توحید را با آنچه از اوامر و نواهی و حدود متضمن آنست، قبول کند و این غایت و نهایت حب به نسبت الله عزوجل و رضایت از او جل جلاله می‌باشد؛ و بر وی واجب است که با تمامی جوانب زندگی و حیاتش، در پهنه و گستره‌ی این کلمه‌ی بزرگ و عظیم داخل شود. و بدین ترتیب از احکام آن جدا نشده و از حکمرانی و فرمانروایی و سلطه‌ی آن، فرار نکرده و از مناهج و نظام‌ها و قوانین وضعی، آن چه را که می‌خواهد، برای خود اختیار نکند.

بر وی واجب است به اوامر و نواهی آن، اذعان داشته و مطیع آن‌ها باشد، و در حدود آن توقف کند، چرا که قبول این کلمه، تنها در حد نطق و به زبان آوردن آن باقی نمی‌ماند. و اگر تنها بحث قبول کردن آن، به این آسانی و به معنای به زبان جاری کردن بود، قطعاً قریش آن را قبول می‌کرد، بدون اینکه نفوس خود را به میدان‌های جنگ بر ضد رسول الله ﷺ بکشاند، و در این جنگ‌ها نفیس‌ترین و ارزشمندترین و گرانترین آنچه از بهترین جوانان و اموال را در اختیار داشت، به کار گیرد. بلکه قریش بر یقینی کامل و مطلق بودند، که بر قبول این کلمه، تغییری شامل و کامل در تمامی جوانب منهج حیات،

۱- لسان العرب (۱۱/۵۴۰)، طبعه دارالفکر.

از اول تا آخرش مترتب می‌باشد. و تنها بدین سبب است که تمامی جاهلیت‌ها در روی زمین، در هر زمان و مکانی از قبول کردن این کلمه خودداری کرده و موضع اعراض در برابر آن را در پیش می‌گیرند؛ بلکه برای جنگیدن با آن، همه‌ی امکانات را به کار می‌گیرند، تا کلمه‌ی توحید را از محتوا و مقتضا و مضمون آن به کلی عاری گردانند. تا اینکه این کلمه در نزد بسیاری از مسلمین به کلمه‌ای که تنها بر زبان تکرار می‌شود، تبدیل گردد؛ و بدین ترتیب آن‌ها را می‌بینی که از غیر الله عزوجل می‌خواهند و از غیر الله متعال طلب یاری و کمک می‌کنند و به غیر او جل جلاله اعتماد کرده و برای غیر او ذبح و قربانی می‌کنند، و به غیر او پناه برده و به غیر او جل جلاله، سوگند یاد می‌کنند، و آن‌ها را می‌بینی که با یکدیگر براساس ربا معامله می‌کنند و می‌بینی که شراب می‌نوشند و آن‌ها را می‌بینی که در بسیاری از امور زندگی شان از مضمون «لا إله إلا الله» دور می‌باشند - مگر آن کس که الله عزوجل بدو رحم کند - در وقتی که بسیاری از مردم فریب خورده و گمان می‌کنند آنچه از حقوق لا إله إلا الله که بر آن‌ها واجب است در مورد کلمه‌ی توحید محقق گردانده‌اند.

این مساله مرا به یاد مقوله‌ی نماینده انگلیس لورد کرومر در مورد مصر و سودان، می‌اندازد. که در کتابش «مصر الحدیثه» نوشته و می‌گوید: بایستی از مظاهر دروغی و ساختگی و جعلی برای اسلام محافظت گردد تا بدین ترتیب از بدگمانی‌ها و بی‌اعتمادی‌ها در آثار اندکی که از اسلام مانده است، جلوگیری شود تا اینکه مسلمانان متوجه کید و مکر و حيله‌ای که دسیسه کاران برایشان چیده‌اند، نشوند. و با این حيله با اطمینان به اینکه اسلامشان پیوسته نیکوست، بدان پافشاری کرده و به منظور حمایت و یاری عقیده‌ای که از ریشه درآمده است، بیدار نشوند.

بنابراین شرط قبول برای این کلمه‌ی بزرگ، شرطی مهم و خطیر می‌باشد که هرکس آن را رد کند و کلمه‌ی توحید را قبول نکند، العیاذ بالله کافر می‌باشد. و فرقی نمی‌کند که این رد کردن از روی کبر یا عناد و یا حسد باشد. الله عزوجل در مورد کفاری که کلمه‌ی

توحید را از روی تکبر، رد کردند، می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿۳۵﴾ وَيَقُولُونَ آيِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ ﴿۳۶﴾﴾ [الصافات: ۳۵-۳۶] «(چرا که) وقتی که بدانان گفته می‌شد: جز الله معبودی نیست، بزرگی می‌نمودند (و خویشتن را بالاتر از آن می‌دیدند که یکتاپرستی را بپذیرند) و می‌گفتند: آیا ما برای (سخن) چکامه سرای دیوانه‌ای، معبودهای خویش را رها سازیم؟!»

و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَجْعَلِ الْأِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ﴿۷﴾ وَأَنْظِقَ الْمَلَأَ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ﴿۶﴾ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْأَخْرَىٰ إِنَّ هَذَا إِلَّا أَحْتَلِقُ ﴿۷﴾﴾ [ص: ۵-۷] «آیا او به جای این همه خدایان، به خدای واحدی معتقد است؟ واقعاً این (حرفی که می‌زند) چیز شگفتی است. سرکردگان ایشان راه افتادند (و به یکدیگر گفتند) که بروید و (محکم به بتان خویش بچسبید و) بر (عبادت) خدایان خود ثابت و استوار باشید. این همان چیزی است که خواسته می‌شود. ما در آئین دیگری، این (یکتاپرستی) را نشنیده‌ایم. این جز دروغ ساختگی نیست.»

هرآنکه کلمه‌ی توحید را قبول کرده و از اوامر و نواهی آن، اطاعت کند و در حدود آن توقف کند، چنین شخصی مومنی است که به سبب آن، در دنیا و آخرت نجات می‌یابد. همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۰۳﴾﴾ [یونس: ۱۰۳] «پس از آن (که بلا و عذاب گریبانگیر کافران گردید) پیامبران خود و مؤمنان را می‌رهانیم (این هم اختصاص به اقوام گذشته و پیامبران و مؤمنان پیشین ندارد، بلکه) همین طور ایمان آورندگان (به تو) را (نیز) نجات خواهیم داد و این حقی است بر ما (حقی مسلم و تخلف ناپذیر)».

و در حدیث صحیح بخاری از ابوموسی اشعری رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که فرمودند: «مَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ مِنَ الْهُدَى وَالْعِلْمِ، كَمَثَلِ الْغَيْثِ الْكَثِيرِ أَصَابَ أَرْضًا، فَكَانَ مِنْهَا نَفِيَّةٌ، قَبِلَتْ الْمَاءَ، فَأَنْبَتَتِ الْكَلَّا وَالْعُشْبَ الْكَثِيرَ، وَكَانَتْ مِنْهَا أَجَادِبُ، أُمْسَكَتْ

الْمَاءِ، فَتَنَعَ اللَّهُ بِهَا النَّاسَ، فَشَرِبُوا وَسَقَوْا وَزَرَعُوا، وَأَصَابَتْ مِنْهَا طَائِفَةٌ أُخْرَى، إِنَّمَا هِيَ قِيعَانٌ لَا تُمْسِكُ مَاءً وَلَا تُنْبِتُ كَلًّا، فَذَلِكَ مَثَلٌ مَنْ فَقَهُ فِي دِينِ اللَّهِ، وَنَفَعَهُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ فَعَلِمَ وَعَلَّمَ، وَمَثَلٌ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ بِذَلِكَ رَأْسًا، وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللَّهِ الَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ^۱. (مثال علم و دانشی که الله عزوجل مرا با آن مبعوث گردانیده، مانند بارانی است که تند و تیز می بارد. زمینی که صاف و هموار باشد، آن آب را در خود جذب کرده و سپس در آن زمین گیاه و دانه می روید. و زمینی که سخت است و آب را بروی خود نگاه می دارد و الله عزوجل به وسیلهی آن آب به بندگانش نفع می رساند و بندگان الله عزوجل از آن می نوشند و به دیگران نیز می نوشانند و کشت و زرع خود را نیز آبیاری می کنند؛ و بارانی که در شوره زار ببارد، نه آب را در خود نگه میدارد و نه گیاهی می رویاند. این زمین مثل کسی است که به احکام الهی توجهی نکرده و اهمیتی نداده است و هدایت و رهنمودهایی را که من به ارمغان آورده ام قبول نکرده است.)

هرکس برخی از احکام کلمه‌ی توحید را قبول کرده و برخی دیگر را رها کند، در حقیقت عملی را مرتکب شد که یهود آن را مرتکب گردیده‌اند که الله عزوجل در مورد آنها می فرماید: ﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۸۵﴾ [البقرة: ۸۵] «آیا به بخشی از (دستورات) کتاب (آسمانی) ایمان می آورید و به بخش دیگر (دستورات آن) کفر می ورزید؟ برای کسی که از شما چنین کند، جز خواری و رسوائی در این جهان نیست، و در روز رستاخیز (چنین کسانی) به سخت‌ترین شکنجه‌ها برگشت داده می شوند، و خداوند از آنچه می کنید بی خبر نیست.»

۱ - أخرجه البخاري، كتاب العلم باب فضل من علم وعلم (۷۹) ومسلم كتاب الفضائل باب بيان ما بعث به النبي من الهدى والعلم (۲۲۸۲).

شیخ ابوبکر جزائری در تعلیقش بر این آیه در تفسیرش می‌گوید: از جمله هدایت‌ها و روشنگری‌های آیات، مواجه شدن امت اسلام با خواری و رسوایی و عذاب آخرت به سبب تطبیق تنها برخی از احکام شریعت و رها کردن برخی دیگر می‌باشد و از این قبیل است کفر کسی که احکام شرع را به اختیار انتخاب می‌کند به گونه‌ای که آنچه را موافق با هوی و مصالح وی می‌باشد، عمل کرده و آنچه که با مصالح و هوای وی موافق نباشد رها می‌کند، و نیز کفر کسی که دین الله عزوجل را به سبب اعراض و روی گردانی و عدم توجه به آن بر پا نمی‌دارد، از جمله هدایت‌ها و روشنگری‌های آیات می‌باشد!

مبحث چهارم: شرط انقیاد

انقیاد عبارت است از: خضوع^۱ و تسلیم و اطاعت و فرمانبرداری و گردن نهادن به هر آنچه که کلمه‌ی توحید اقتضای آن را دارد. و این شرط مهمی است که در واقع محک عملی و حقیقی برای ایمان می‌باشد. امکان ندارد که اشخاص ادعای انقیاد و التزام به لا إله إلا الله را داشته باشند، بدون اینکه در عرصه‌ی عمل وارد شده و مقتضیات توحید را محقق گردانیده باشند. چرا که انقیاد مجرد کلمه‌ای نیست که بر زبان تکرار گردد، بلکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ﴾ [الزمر: ۵۴] «و به سوی پروردگار خود برگردید (و با ترک سیئات و انجام حسنات به سوی آفریدگارتان تغییر مسیر دهید) و تسلیم او شوید (و خاضعانه و خاشعانه از اوامرش فرمانبرداری کنید)». و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَىٰ اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾ [لقمان: ۲۲] «کسی که مطیعانه رو به الله کند، در حالی که نیکوکار باشد، به دستاویز بسیار محکمی چنگ زده است». و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ [النساء: ۱۲۵] «آئین چه کسی بهتر از آئین کسی است که خالصانه خود را تسلیم الله کند، در حالی که نیکوکار باشد».

معنای ﴿يُسَلِّمُ وَجْهَهُ﴾ انقیاد و فرمانبرداری مطیعانه برای الله عزوجل می‌باشد ﴿وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ یعنی در حالیکه موحد و یکتاپرست می‌باشد. و ﴿بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾ همان لا إله إلا الله می‌باشد.

از مظاهر انقیاد: انجام عبادات ظاهری و باطنی تنها برای الله عزوجل می‌باشد، بدین

۱- كما في اللسان، ماده قود (۷/ ۵۳۱) ط الحدیث.

گونه که خضوع و رکوع و سجود جز برای او نباشد، و نذر و ذبح تنها برای او باشد، و جز بدو سوگند یاد نشود و هرگز طواف جز پیرامون بیت‌الله‌الحرام، صورت نگیرد و حب و خوف تنها برای او جل جلاله باشد و امید جز به الله متعال نباشد، و جز از او طلب یاری و استقامت نشود. و جز بر او توکل نشود. و امور، جز بر الله عزوجل تفویض و سپرده نشود. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۳۲﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿۱۳۳﴾﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳] «بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من برای الله است که پروردگار جهانیان است. الله را هیچ شریکی نیست، و به همین دستور داده شده‌ام، و من اولین مسلمان (در میان امت خود، و مخلص‌ترین فرد در میان همه انسان‌ها برای الله) هستم».

و از مظاهر انقیاد، اطاعت کردن از رسول الله ﷺ در هر آنچه امر فرمودند و دست کشیدن از هر آنچه از آن نهی نمودند، و اتباع و پیروی از سنت و راه و روش و تسلیم شدن در برابر حکمش و راضی بودن بدان می‌باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿۱۶۵﴾﴾ [النساء: ۱۶۵] «اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند».

و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا ﴿۳۶﴾﴾ [الأحزاب: ۳۶] «هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که الله و پیامبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده ایشان باید تابع اراده الله و رسول باشد). هر کس هم از دستور الله و پیامبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد».

امام طبری رحمته الله^۱ در مورد این کلام الله عزوجل ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ می‌گوید: ای محمد، امر اینگونه که آن‌ها پنداشته‌اند، نمی‌باشد که گمان کرده‌اند به آنچه که بر تو نازل گشته ایمان دارند در حالیکه تحاکم را به سوی طاغوت می‌برند، و زمانیکه به تحاکم و حکمیت تو فراخوانده می‌شوند، از تو اعراض می‌کنند. الله عزوجل این آیه را با قسم آغاز کرده و می‌فرماید: ﴿وَرَبِّكَ﴾ به پروردگارت سوگند ای محمد. ﴿لَا يُؤْمِنُونَ﴾ تصدیق کننده‌ی من و تو و آنچه که بر تو نازل گشته به شمار نمی‌آیند. ﴿حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ تا اینکه تو را در امورشان که در آن اختلاف کرده‌اند، و حکمش بر آن‌ها ملتبس گشته، حکم و داور و قاضی قرار ندهند.

زمانی گفته می‌شود: شَجَرَ، يَشْجُرُ، شَجُوراً و شَجراً و تشاجر القوم، که گروهی در سخنی یا امری با هم اختلاف کرده و در آن مشاجره کنند ﴿ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِيْ اَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ﴾ «و از آنچه که بدان قضاوت کردی، تنگی و ناراحتی در دل نداشته باشند». معنای این سخن آن است که دل‌هایشان از آنچه قضاوت کردی، ناراحت و دلتنگ نشود. (کاملاً راضی باشند).

یعنی دل‌هایشان به سبب آنچه در میانشان قضاوت کردی، از پذیرفتن آن، با انکار یا شک در اطاعت از تو و حقی که با آن در میانشان قضاوت کردی، و برای آن‌ها قضاوتی بر خلاف آن جایز نیست، خودداری نکنند.

و حافظ ابن کثیر رحمته الله می‌گوید^۲: الله عزوجل به ذات بزرگوار و مقدسشان سوگند یاد کرده‌اند که احدی جزء مومنین به شمار نمی‌آیند تا اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در همه‌ی امور حاکم، داور و قاضی قرار دهند. بدین ترتیب هر آنچه را که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بدان حکم فرمودند، همان حقی است که انقیاد و التزام برای آن بر وی در ظاهر و باطن واجب

۱- تفسیر الطبري (۳/ ۲۴۰۰، ۲۴۰۱) ط السلام.

۲- تفسیر ابن کثیر (۴/ ۴۱۴۰، ۱۴۱) ط أولاد الشيخ.

می‌باشد و براین اساس است که الله عزوجل فرمودند: ﴿ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱ یعنی: هرگاه تو را (ای محمد) حاکم و داور قرار دادند، و در باطن از تو اطاعت کردند، و در دل‌هایشان به نسبت آنچه که حکم کردی، ناراحتی و دلتنگی نداشته باشند، و از آن حکم، در ظاهر و باطن اطاعت و فرمانبرداری کردند، و در برابر آن کاملاً و بدون هیچ گونه ممانعت و منازعه و ایستادگی در برابر آن تسلیم شدند، آنگاه جزء مومنین به شمار می‌آیند.

و در مورد آیه‌ی سوره‌ی احزاب^۱ ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ [الأحزاب: ۳۶] می‌گوید: این آیه در تمامی امور، عام می‌باشد. و آن اینکه هرگاه الله عزوجل و رسولش در مورد چیزی حکم کردند، برای احدی مخالفت با آن جایز نیست، و هیچگونه اختیار و رای و نظری در این مقام برای احدی نیست. شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: هر کس از سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و شریعت شان خارج گردد، الله عزوجل به ذات مقدسشان سوگند یاد کرده‌اند، جزء مومنین به شمار نمی‌آید، تا اینکه به حکم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در تمامی کشمکش‌ها و اختلافاتشان در امور دین و دنیا، راضی باشد و در قلوبشان هیچگونه ملالی به نسبت حکم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم احساس نکنند. و شاگرد ایشان ابن قیم رحمته الله می‌گوید: الله عزوجل به ذات پاک خویش سوگند یاد کرده و برای تاکید قبل از آن «لای» نفی آورده است که مردمان ایمان نخواهند داشت تا اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در همه‌ی منازعات و اختلافات خود در زمینه‌های اصول و فروع و احکام شریعت و معاد و سایر صفات و... داور قرار ندهند و حتی با وجود پذیرش حکم ایشان ایمانشان ثابت نمی‌شود تا اینکه هرگونه ملال و دلتنگی را از (وجود) خویش بزدايند و سینه

۱- المصدر السابق (۱۱/ ۱۷۰).

۲- مجموع الفتاوی (۲۸/ ۴۷۱).

۳- التبیان فی أقسام القرآن (۲۷۰) ط الفکر.

هایشان را برای (پذیرش) قضاوت او (و برنامه و حکم الله عزوجل) گشاده گردانند و به تمام معنا آن را قبول نمایند و باز ایمان برای آن‌ها ثابت نمی‌شود تا اینکه در مقابل حکم رسول الله ﷺ راضی و تسلیم گردند، و هرگونه نزاع و مخالفت و اعتراض را از خود دور کنند.

سید قطب^۱ در «فی ظلال القرآن» در ذیل آیهی ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ می‌فرماید: بار دیگر در پیش روی خود، شرط ایمان و تعریف اسلام را می‌یابیم، خلدواند پاک و منزه خودش آن را بیان و مقرر می‌فرماید و بر آن به ذات خویش سوگند یاد می‌کند و پس از این سوگند، دیگر کسی گفتاری در تعیین شرط ایمان و تعریف اسلام نخواهد داشت و جای هیچ تاویلی برای شخص تاویل کننده نخواهد ماند؛ مگر کسی که سر ستیز بی‌سود و بی‌ارزشی داشته باشد. و برای اثبات «اسلام» کافی و بسنده است که مردمان از شریعت الله و دستور پیامبرش قضاوت و داوری بخواهند.... اما در مساله‌ی ایمان چنین کاری کافی نیست و بلکه علاوه بر آن باید خشنودی درونی و پذیرش قلبی در میان باشد و دل با اطمینان کامل تسلیم گردد....»

و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُوَلِّيكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾ وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٤٨﴾﴾ [النور: ۴۷-۴۸] «(از جمله کسانی که الله توفیق هدایت قرینشان فرموده است، منافقانی هستند که پرتو ایمان به دل‌هایشان نتابیده است، ولی دم از ایمان می‌زنند) و می‌گویند: به الله و پیامبر او ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می‌کنیم؛ اما پس از این ادعا، گروهی از ایشان (از شرکت در اعمال خیر همچون جهاد و از حکم قضاوت شرعی) روی گردان می‌شوند و آنان در حقیقت مومن نیستند. هنگامی که آن‌ها به سوی الله و پیامبرش فراخوانده شوند تا (پیامبر مطابق چیزی که الله نازل فرموده است) در میانشان

۱- به نقل از کتاب شروط ص ۱۳۴-۱۳۹. (مترجم)

داوری کند، برخی از آنان (نقابشان ظاهر می‌شود و از قضاوت او) روی گردان می‌شوند (زیرا می‌دانند حق به جانب ایشان است و پیامبر هم دادگرانه عمل می‌فرماید و حق را به صاحب حق می‌دهد).

این دسته‌ای که به زبان، ادعای ایمان می‌کنند و اگر از ایشان (درباره ایمانشان) بپرسید با قاطعیت خواهند گفت: به الله و رسول او ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می‌کنیم... اما در حقیقت عمل، این ادعا و گفته‌ی خود را تکذیب می‌کنند و آن هم این است که هرگاه به سوی طاعت عملی و حکم الله و رسولش ﷺ فراخوانده شوند، سرباز می‌زنند و پشت می‌کنند و روی بر می‌گردانند... و این کار (طاعت عملی و حکم بردن به نزد الله و رسولش) در نظر آن‌ها هیچ معنی (و ارزشی) ندارد. و اینان طبق نص قرآن: ﴿وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ «در حقیقت مومن نیستند».

امام طبری در جلد ۱۸ تفسیرش صفحه‌ی ۱۵۶ (در شرح) آیه‌ی ﴿وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ می‌فرماید: گویندگان این گفته: ﴿ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا﴾ به سبب ترک نمودن داوری بردن به نزد رسول الله ﷺ و روی گرداندن (از قضاوت و حکم ایشان) هنگامی که به سوی وی فراخوانده می‌شدند، مومن و ایمان دار نیستند.

و اگر حکم نمودن به غیر از آن چه که خدای بلندمرتبه نازل فرموده است بر حسب چگونگی حکم و قرائنی که بر آن احاطه دارد و (نیز) براساس تفصیلی که در نزد علما معروف است؛ برخی «کفر اکبر» و بعضی «کفر اصغر» محسوب می‌شود... اما حکم نمودن به غیر ما انزل الله در توحید، یک وجه بیشتر ندارد و آن هم العیاذ بالله «کفر اکبر» است که انسان را از دین خارج می‌سازد.

شیخ سلیمان آل شیخ رحمته الله می‌فرماید: مفهوم و برداشت معنی آیه این است که حکم نمودن «بغیر ما انزل الله» اگر در اصل توحید و ترک شرک باشد (انسان را کافر می‌کند) و یا اگر در فروع باشد؛ اما به زبان (به حکم الله متعال) اقرار ننماید و قلب نیز به آن مقید نباشد، (آن هم) کفری حقیقی است که ایمانی به همراه ندارد.

الله متعال می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ۗ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ، بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ۝﴾ [الحجرات: ۱-۲]

«ای کسانی که ایمان آورده اید! بر الله و رسولش پیشی نگیرید و از الله بترسید؛ چرا که الله شنوای (گفتارتان) و آگاه (از کردارتان) می باشد. ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر نکنید و هم چنان که با یکدیگر سخن می گوید، با ایشان به آواز بلند سخن مگویید، تا ندانسته اعمالتان بی اجر و ضایع نگردد.»

مفهوم آیهی مذکور، تسلیم کاملی است که منافی مقدم نمودن کوچکترین فهم، رای یا قول (هر انسانی) بر حکم الله عزوجل و رسول او ﷺ می باشد.... رسالت و برنامه از سوی خداوند است و وظیفهی پیامبر هم ابلاغ این رسالت (به مردم) است و بر ما است که (این برنامهی الهی را) بدون هیچ گونه بهانه و اعتراضی و مقدم نکردن آرای خود (بر حکم و برنامهی الله و رسول او) بپذیریم و به آن راضی شویم و گردن نهیم.

و اگر صرفاً با بلند کردن صدا بر صدای رسول الله ﷺ بیم از بین رفتن اعمال (نیک) صاحب آن برود، و حال آن که جز شرک و کفر، هیچ چیز عمل کسی را نابود نمی کند، پس حال کسی که حکم و گفته و برنامه اش را بر حکم و برنامهی رسول الله ﷺ برتری و ترجیح دهد چگونه است؟ آن گونه که نمایندگان در پارلمانهای قانون گذاری انجام می دهند. بدون تردید چنین فردی به کفر و شرک و نابودی عمل (نیکش) سزاوارتر است.

ابن قیم در جلد ۱ «الإعلام» صفحهی ۵۱ می فرماید: اگر بلندکردن صدای آن ها بر صدای رسول الله ﷺ سبب نابودی اعمال نیک آنان می شد، پس حال و وضع کسانی که اندیشه ها، خرده ها، ذوق ها، سیاست ها و معارف خود را بر برنامه ها و رسالت رسول الله ﷺ برتری و ترجیح می دهند، چگونه است؟ آیا (انجام) چنین کاری به نابود کردن اعمالشان سزاوارتر نیست؟

الله عزوجل می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمُؤِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۳۶] «هیچ مرد و زن مومنی، در کاری که الله و رسولش داوری کرده باشند و (آن را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود ندارند (و اراده‌ی ایشان باید تابع اراده‌ی الله و رسول او باشد)».

پس یکی از لوازم و شروط ایمان (انسان مسلمان)، نداشتن اختیار در برابر حکم خدای بلندمرتبه و رسولش ﷺ است؛ و اگر حکم الله متعال (در موضوعی) نازل شود، آن‌ها (جز انتخاب حکم الله) از خود اختیاری ندارند و اجازه نخواهند داشت حکم غیر الله متعال را برگزینند (و پیروی نمایند) و سپس ادعای مسلمانی کنند؛ و تنها در صورتی می‌توانند این کار را انجام دهند (و حکم غیر الله را بپذیرند) که کفر را بر ایمان ترجیح دهند و راضی شوند که حکم و اسم کافران مشرک بر ایشان نهاده شود.

الله متعال می فرماید: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳] «آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلایی (در برابر عصیانی که می‌ورزند) گریبان آن‌ها را بگیرد، یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود».

و مقصود از فتنه در این جا شرک و کفر است.

امام احمد می گوید: به قرآن نگاه کردم، اطاعت (از) رسول الله ﷺ را در سی و سه جای آن یافتم. سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ﴾ و پیوسته آن را تکرار می‌کرد و می‌گفت: مقصود از فتنه چیست؟ شرک؛ به خاطر آن که اگر کسی برخی از اقوال رسول الله ﷺ را رد نماید، ممکن است انحرافی در دلش به وجود بیاید و قلبش را منحرف کند و (در نتیجه) باعث نابودی وی شود. و به او گفته شد: همانا گروهی (از مردم) حدیث رسول الله ﷺ را ترک می‌کنند و به آرای سفیان و غیره مراجعه می‌کنند! در پاسخ فرمود: از گروهی از مردم تعجب می‌کنم که حدیث رسول الله ﷺ را می‌شنوند و به اسناد و صحیح بودن آن پی می‌برند؛ اما در همان حال به آرای

سفیان و غیره مراجعه می‌کنند! چون الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ﴾ و چه می‌دانی که فتنه چیست؟ کفر (اکبر) است.

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ﴾ [البقرة: ۲۱۷] «و فتنه‌ی شرک و کفر، از قتل بزرگ تر است». حدیث رسول الله ﷺ را ترک می‌کنند و هوی و هوس هایشان بر ایشان چیره می‌شود و آنان را به سوی «رای» می‌کشاند.^۱

می‌گویم: این حکم امام احمد در مورد کسی است که حدیث رسول الله ﷺ را رها می‌کند و به قول سفیان یا علمایی دیگر روی می‌آورد، پس حال (و حکم) کسی که حدیث و حکم رسول الله ﷺ را ترک می‌کند و به گفته و حکم پیشوایان مذهبی و راهبان (یهودی و مسیحی) که در پارلمان‌ها و.... قانون‌گذاری می‌کنند، روی می‌آورند چگونه است؟ بدون شک و تردیدی همانا این یکی به فتنه و لغزش و انحراف و کفر سزاوارتر (و نزدیک تر) است.^۲

و در صحیح بخاری از ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله ﷺ روایت است که فرمودند: «كُلُّ أُمَّتِي يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ أَبَى». «تمامی امتم وارد بهشت می‌شوند، مگر آنکه ابا ورزد. صحابه گفتند یا رسول الله، چه کسی ابا می‌ورزد؟» فرمودند: «مَنْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ أَبَى». «هر کس از من اطاعت کند وارد بهشت می‌شود، و هر کس از من نافرمانی و سرپیچی کند، در حقیقت از وارد شدن به بهشت ابا ورزیده است».^۳

بنابراین بر هر مومنی واجب است که آنچه الله عزوجل دوست دارد، دوست داشته باشد، آنهم محبت و دوستی که موجب شود تا وی آن چه را که بر او واجب شده، انجام دهد. پس اگر بر این محبت افزوده، تا اینکه آنچه را که بر وی مستحب قرار داده شده، انجام دهد، این

۱- به نقل از الصارم المسلول ابن تیمیه، ص ۵۶.

۲- پایان نقل از کتاب شروط (مترجم).

۳- أخرجه البخاري، كتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، باب الاقتداء بسنن رسول الله (۷۲۸۰).

محبت فضیلتی اضافه بر آن می‌باشد. و نیز بر هر مومنی واجب است، هر آنچه را که الله عزوجل آن را ناخوشایند می‌داند، به نسبت آن کراهت داشته و آن را ناخوشایند بداند، کراهتی که موجب شود تا وی از آنچه که بر او حرام گردیده خودداری کند، پس اگر بر این کراهت افزوده تا اینکه موجب شود تا از آنچه بر وی مکروه تنزیهی قرار داده شده، دست کشیده و از آن نیز خودداری کند، این فضیلتی اضافه بر آن می‌باشد. بنابراین کسی که از ته قلب، محبتی صادق با الله عزوجل و رسولش ﷺ داشته باشد، این محبت موجب می‌شود تا از ته قلب آنچه را که الله عزوجل و رسولش ﷺ دوست دارند، دوست داشته باشد، و آنچه را که الله عزوجل و رسولش به نسبت آن کراهت دارند، او نیز نسبت به آن کراهت داشته باشد و آنچه را که الله عزوجل و رسولش بدان راضی هستند، او نیز بدانها راضی باشد و آنچه که الله عزوجل و رسولش نسبت بدان ناراضی هستند او نیز نسبت بدانها ناراضی می‌باشد. و با اعضا و جوارح به مقتضای این حب و بغض عمل می‌کند.^۱

همچنین تردیدی نیست که از مظاهر انقیاد، قبول شریعت الله عزوجل و رد کردن آنچه غیر آنست، می‌باشد. بنابراین حلال آن چیزی است که الله عزوجل آن را حلال کرده، و حرام آن چیزی است که الله عزوجل آن را حرام کرده است و دین آن چیزی است که الله عزوجل بر زبان رسولش ﷺ تشریح کرده است. بنابراین انقیاد، عبارت است از محکی عملی و حقیقی برای ایمان.

۱- جامع العلوم والحکم لابن رجب (۲/ ۳۹۵-۳۹۷) حدیث رقم ۴۱.

مبحث پنجم: شرط صدق

صدق عبارت است از طریق راست و استوار و درست تری که هر کس بر آن سیر نکند، از جمله هلاک شدگان و دور افتادگان از هدایت می‌باشد. با صدق است که اهل نفاق از اهل ایمان و ساکنین بهشت از ساکنین آتش متمایز می‌گردند، و آن شمشیر الله عزوجل در زمینش می‌باشد که بر هیچ چیزی قرار نمی‌گیرد مگر آن را دو نیم می‌کند، و با هیچ باطلی مواجه نمی‌شود مگر اینکه قصد آن را کرده و بر او غلبه می‌کند؛ هر کس با آن یورش برد، یورش و حمله‌اش بازگردانده نمی‌شود و هر کس با آن سخن گوید، سخن خصومش را لیل و عاجز می‌کند. صدق روح اعمال و آزمایش و محک احوال و مبارزی بر علیه هجوم ترس و وحشت می‌باشد. و دری است که کسانی که به سوی الله عزوجل در حرکتند، از آن بر حضرت ذوالجلال وارد می‌شوند. و آن اصل و اساس و بنای دین و ستون چادر و خیمه‌ی یقین می‌باشد. و درجه‌ی آن پس از درجه‌ی نبوت که بالاترین درجه در میان عالمیان است، می‌باشد؛ و از منازل و جایگاه‌های پیامبران در بهشت، چشمه‌ها و رودها به سوی منازل صدیقین جاری می‌شود. و الله عزوجل اهل ایمان را امر فرموده تا همراه صدیقین باشند، الله متعال می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصّٰدِقِيْنَ ﴿١١٩﴾ [التوبة: ١١٩] «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید و با راستگویان باشید». و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولٰٓئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصّٰدِقِيْنَ وَالشُّهَدَآءِ وَالصّٰلِحِيْنَ وَحَسُنَ اُولٰٓئِكَ رَفِيقًا ﴿٦٩﴾ [النساء: ٦٩] «و کسی که از الله و پیامبر (با تسلیم در برابر فرمان آنان و رضا به حکم ایشان) اطاعت کند، او (در روز رستاخیز به بهشت رود و همراه و) همنشین کسانی خواهد بود که (مقربان درگاهند و) خداوند بدیشان نعمت (هدایت) داده است (و مشمول الطاف خود نموده است و بزرگواری

خویش را بر آنان تمام کرده است. آن مقربانی که او همدمشان خواهد بود، عبارتند) از پیامبران و راستروان (و راستگویانی که پیامبران را تصدیق کردند و بر راه آنان رفتند) و شهیدان (یعنی آنان که خود را در راه الله فدا کردند) و شایستگان (یعنی سایر بندگان که درون و بیرونشان به زیور طاعت و عبادت آراسته شد)، و آنان چه اندازه دوستان خوبی هستند!»

اساس ایمان صدق می‌باشد و اساس نفاق کذب و دروغ؛ به گونه‌ای که کذب و ایمان در یک جا جمع نمی‌شوند مگر اینکه هر یک از آنها در جنگ با دیگری می‌باشد. صدق به سه قسمت تقسیم می‌شود:

صدق در اقوال: که عبارت است از راستی و استواری زبان بر اقوال، همچون استواری خوشه بر ساقه‌اش.

صدق در اعمال: که عبارت است از: استواری افعال بر امر و متابعت، همچون استواری سر بر بدن.

صدق در احوال: که عبارت است از استواری اعمال قلب و جوارح بر اخلاص. برای این اساس است که مقام صدیقیت عبارت است از کمال اخلاق و انقیاد و فرمانبرداری و متابعت در اوامر و نواهی در ظاهر و باطن^۱.

آری، صدق طریق رستگاری و سعادت‌مندی در دنیا و آخرت می‌باشد. در حدیث صحیح که شیخان آن را تخریج کرده‌اند، از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ، فَإِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ، وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ، وَمَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَصْدُقُ وَيَتَحَرَّى الصِّدْقَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ صِدِّيقًا، وَإِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ، فَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ، وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ، وَمَا يَزَالُ الرَّجُلُ

۱- مدارج السالکین (۲/۲۶۸) وما بعدها.

يَكْذِبُ وَيَتَحَرَّى الْكَذِبَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَابًا^۱ بر شماست که صداقت و راستگویی پیشه کنید، چرا که راستگویی انسان را به سوی نیکی راهنمایی می‌کند، و نیکی انسان را به سوی بهشت، هدایت می‌کند و شخص همواره راست می‌گوید و تلاش می‌کند راست بگوید تا اینکه در نزد الله عزوجل عنوان صدیق را می‌گیرد، و بر شماست که از دروغ گویی دوری کنید، چرا که دروغگویی انسان را به سوی فسق و فجور سوق می‌دهد. و فسق و فجور انسان را به جهنم می‌کشاند، و شخص پیوسته دروغ می‌گوید و تلاش می‌کند، که دروغ بگوید، تا اینکه در نزد الله عزوجل عنوان کذاب را می‌گیرد.

در اینجا مقصود آن نیست که از فضیلت صدق و صداقت، سخن بگوییم، بلکه مقصود از آن، در این باب، صدق در توحید می‌باشد، و آن اینکه گوینده‌ی کلمه‌ی توحید، آن را صادقانه از ته قلب بگوید و قلب و زبانش یکی باشد؛ زیرا کسی که کلمه‌ی توحید را بر زبان جاری می‌کند، و با قلب آن را تکذیب می‌کند جزو منافقین می‌باشد و العیاذ بالله. برآستی که منافقین کلمه‌ی توحید را در حضور رسول الله ﷺ و در جلوی ایشان، بر زبان تکرار می‌کردند، در حالیکه با قلوبشان آن را تکذیب و انکار می‌کردند، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۸۰﴾ يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَمَا يُخَدِّعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿۸۱﴾ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿۸۲﴾﴾ [البقرة: ۸-۱۰] «در میان مردم دسته‌ای هستند که می‌گویند: ما به الله و روز رستاخیز باور داریم. در صورتی که باور ندارند و جزو مؤمنان بشمار نمی‌آیند. (اینان به نظرشان) الله و کسانی را گول می‌زنند که ایمان آورده‌اند، در صورتی که جز خود را نمی‌فریبند، ولی نمی‌فهمند. در دل‌هایشان بیماری (حسودی و کینه توزی با مؤمنان) است و خداوند (نیز با یاری دادن و پیروز گرداندن

۱- أخرجه البخاري، كتاب الأدب باب قوله تعالى: ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ (۶۰۹۴) ومسلم، كتاب البر والصلة والآداب، باب قبح الكذب وحسن الصدق وفضله (۲۶۰۷).

حق) بیماری ایشان را فزونی می‌بخشد، و عذاب دردناکی (در دنیا و آخرت) به سبب دروغگوئی و انکارشان در انتظارشان می‌باشد.

و همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ﴾ [المنافقون: ۱] «هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند، سوگند می‌خورند و می‌گویند: ما گواهی می‌دهیم که تو حتماً فرستاده خدا هستی!» یعنی (ای پیامبر) منافقان فقط زمانی که نزد تو می‌آیند، این کلمات را می‌گویند. براین اساس الله عزوجل آن‌ها را در شهادتشان و در این خبرشان تکذیب کرده و فرمودند: ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾ «ولی الله گواهی می‌دهد که منافقان در گفته خود دروغگو هستند» و نیز فرمودند: ﴿وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾ «و جزو مؤمنان بشمار نمی‌آیند».

بنابراین شرط صدق، شرطی در راس شروط کلمه‌ی توحید می‌باشد، که رسول الله ﷺ آن را شرطی قاطع برای وارد شدن به بهشت و نجات از آتش قرار دادند، همانطور که در حدیث صحیح از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ، إِلَّا حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ». «هر کس صادقانه از صمیم قلب و از روی اخلاص گواهی دهد که جز الله متعال معبود به حقی وجود ندارد، و محمد فرستاده‌ی اوست، الله عزوجل او را بر آتش جهنم حرام می‌گرداند».

و در نص روایات امام بخاری، از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: معاذ رضی الله عنه پشت سر رسول الله ﷺ بر شتری سوار بود، که رسول الله ﷺ خطاب به وی فرمود: ای معاذ، معاذ گفت: بله یا رسول الله، بفرمایید، باز فرمود: ای معاذ، معاذ پاسخ داد: لیبیک یا رسول الله، در خدمتم. رسول الله ﷺ سه بار آن را تکرار کرده، آنگاه فرمودند:

۱- أخرجه البخاري، كتاب العلم، باب من خص بالعلم قوما دون قوم (۱۲۸، ۱۲۹) ومسلم كتاب الإيمان باب الدليل على أن من مات على التوحيد دخل الجنة قطعا (۳۲).

«مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ، إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَى النَّارِ» معاذ گفت: یا رسول الله، آیا مردم را از این سخن با خبر سازم تا خوشحال شوند؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «إِذَا يَتَكَلَّمُوا» بیم آن می‌رود که بر این سخن تکیه کرده و عمل را ترک نمایند. معاذ در نزدیکی وداع با دار فانی، به این دلیل که مبادا به خاطر کتمان این حدیث گناه کار شود، آن را برای مردم روایت کرد.

بنابراین رسول الله ﷺ در این حدیث شرط نجات یافتن کسی که این کلمه را بر زبان جاری می‌کند، از آتش، صادقانه و از صمیم قلب بر زبان جاری کردن کلمه‌ی توحید قرار دادند. لذا تنها تلفظ با زبان بدون تصدیق قلب، شخص را در آخرت سودی نمی‌رساند، گرچه به زبان آوردن آن، عصمت خون و مالش را در دنیا به همراه داشته و برای وی در دنیا سودمند می‌باشد.

و در قصه‌ی اعرابی فقیه، ضمام بن ثعلبه فرستاده‌ی سعد بن ابی بکر که در احادیث صحیح ذکر آن آمده است، رسول الله ﷺ در فلاح و رستگاری و ورود وی به بهشت، صادق بودن او را شرط قرار دادند که قصه‌ی وی از این قرار است، همانطور که در روایت امام مسلم در صحیحش^۱ از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: ازاینکه از رسول الله ﷺ در مورد چیزی سوال کنیم، نهی شده بودیم، که آمدن مردی از اهل صحراء که بسیار عاقل و متین و مزین به آداب سوال کردن و چگونگی سوال پرسیدن بود، ما را به شگفتی واداشت، که از رسول الله ﷺ سوال کرده و ما می‌شنیدیم. آن شخص که از اهل صحراء بود، آمده و گفت: ای محمد، فرستاده‌ات نزد ما آمده و اظهار داشته که ادعا کردی که الله عزوجل تو را فرستاده است؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «صَدَقَ» راست گفته است، وی گفت: چه کسی آسمان را آفریده است؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «صَدَقَ» راست گفته است، وی گفت: چه کسی زمین را آفریده است؟ فرمودند: الله، وی گفت: چه

۱- أخرجه مسلم، کتاب الإیمان وباب السؤال عن أركان الإسلام (۱۲) وهو من صحيح البخاري (۶۳).

کسی کوه‌ها را نصب و پابرجا کرده است. و در آن‌ها قرار داده آنچه که قرار داده؟ فرمودند: الله، وی گفت: به کسی که آسمان و زمین را آفریده و این کوه‌ها را نصب و پابرجا کرده است، تو را سوگند می‌دهم، آیا الله تو را فرستاده است؟ فرمودند: آری، وی گفت: فرستاده‌ات اظهار داشته که بر ما پنج نماز در شبانه روز واجب است؟ فرمود: «صَدَقَ» راست گفته است، وی گفت: به کسی که تو را فرستاده، سوگندت می‌دهم آیا الله عزوجل تو را به این امر کرده است؟ فرمودند: آری، وی گفت: فرستاده‌ات اظهار داشته که بر ما واجب است که در اموالمان، زکات پردازیم. فرمودند: «صَدَقَ» راست گفته است، وی گفت: به کسی که تو را فرستاده، سوگندت می‌دهم، آیا الله عزوجل تو را بدان امر کرده است؟ فرمودند: آری، وی گفت: فرستاده‌ات اظهار داشته که روزه‌ی ماه رمضان، سالانه بر ما واجب است؟ فرمودند: «صَدَقَ» راست گفته است. وی گفت: به کسی که تو را فرستاده سوگندت می‌دهم، آیا الله تو را بدان امر کرده است؟ فرمودند: آری، وی گفت: فرستاده‌ات اظهار داشته که حج بیت الله الحرام، بر هر کسی از ما که توان آن را دارد، واجب است؟ فرمودند: «صَدَقَ» راست گفته است، راوی می‌گوید: سپس وی در حالی بازگشت که گفت: به کسی که تو را به حق فرستاده نه چیزی بر آن (چه فرستاده‌ات به ما اظهار داشته) اضافه می‌کنم و نه چیزی از آن کم می‌کنم. پس رسول الله ﷺ فرمودند: «لَئِنْ صَدَقَ لَيَدْخُلَنَّ الْجَنَّةَ» «اگر راست گفته باشد، قطعاً وارد بهشت می‌شود».

آری، اگر در آنچه گفت، با زبان و قلب و عمل، صادق باشد، هیچگونه تردیدی نیست که وی از اهل بهشت می‌باشد؛ و این همان ایمان بوده و این صفت مومن می‌باشد. اما منافق والعیاذ بالله، کسی است که سخنش مخالف با عملش، و پنهانش با آشکارش و ظاهرش با باطنش، مخالف می‌باشد. کلمه‌ی توحید را با زبانش می‌گوید و آن را با قلبش انکار می‌کند. و در عمل با آن مخالفت می‌کند به گونه‌ای که در صبح به گونه‌ای و شب به گونه‌ای دیگر است و چنین نفسی هم‌تراز و هم سنگ کشتی است که در تلاطم امواج و بادها می‌باشد.

بنابراین^۱ الله متعال به بندگانش فرمان داده که او را عبادت کنند و او را به تنهایی و از روی صدق و اخلاص پرستش نمایند و اگر کسی الله را عبادت کند و به تنهایی او را پرستش نماید، اما از روی صدق و اخلاص نباشد، از او پذیرفته نمی‌شود و به توحید خالص عمل نکرده است.

از دلایل صحیح بودن این شرط آن است که اگر لوازم تحقق آن از بین برود و نفی شود، نفاق اکبر جای آن را می‌گیرد که صاحبش را در پایین‌ترین مکان جهنم قرار می‌دهد. هم چنان که خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۴۵] «بی‌گمان منافقان در اعماق دوزخ و پایین‌ترین مکان آن هستند و هرگز یآوری برای آن‌ها نخواهی یافت (که به فریادشان رسد و آنان را برهاند)».

و الله متعال می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾ [التوبة: ۶۸] «خداوند به مردان و زنان منافق و همه‌ی کافران، وعده‌ی آتش دوزخ داده است که جاودانه در آن می‌ماند و جهنم برای (عذاب) ایشان کافی است. (علاوه بر آن) خداوند آنان را نفرین کرده و از رحمت خود به دور داشته است و دارای عذاب همیشگی خواهند بود».

از این شرط بطلان و پوچی مذهب مرجئه‌ی کرامیه به دست می‌آید که می‌گویند: هر کس تنها به صورت لفظی به «لا إله إلا الله» اقرار کند مومن است، اگر چه تصدیق یا اعتقاد قلبی هم به آن نداشته باشد.

مذهب مرجئه‌ی کرامیه، مذهبی کفری و باطل است، چرا که مفهوم و مفاد مذهب آن‌ها این است که اگر منافقی زندیق به صورت لفظی شهادت توحید را «لا إله إلا الله» بر زبان راند در حالی که در دلش هم تکذیب و کینه‌توزی خود را نسبت به دین اسلام پنهان

۱- به نقل از کتاب شروط ص ۹۲-۹۴ (مترجم)

کرده باشد، مومن و از اهل بهشت می‌باشد؛ و این تکذیبی آشکار بر ضد نصوص شرعی زیادی است که بیان می‌کنند منافقین داخل بهشت نمی‌شوند، بلکه در پایین‌ترین مکان دوزخ قرار می‌گیرند.

هم چنین از این شرط، نامومن و غیر مسلمان بودن کسانی که «لا إله إلا الله» را صرفاً از روی شوخی، بازیچه، تمثیل و نمایش، راضی و ساکت نمودن مردم و غیر جدی بودن، بر زبان می‌آورند استنباط می‌شود؛ چون اینان این کلمه را با صدق و اخلاص تکلم نمی‌کنند. و همچنین از طرف دیگر بطلان ادعای کسانی که با کید و مکر و حيله و گمراه نمودن می‌خواهند حقیقت کفر و طغیان خود را از دیگران پنهان کنند، برای ما روشن می‌گردد. هم چنین اقرار نمودن زندیقان روزگار و داعیان افکار کمونیستی به «لا إله إلا الله» هیچ سودی به آن‌ها نمی‌رساند؛ چون در دلشان کفر و نفاقی پنهان نموده‌اند که نفی کننده‌ی (اقرار آنان) به «لا إله إلا الله محمد رسول الله» است.^۱

بنابراین موحدی که در توحید با پروردگارش صادق باشد، در حقیقت کسی است که جز الله عزوجل را عبادت نمی‌کند و جز از الله عزوجل نمی‌ترسد، و از غیر الله عزوجل چیزی نمی‌خواهد و جز از الله عزوجل یاری نمی‌گیرد و جز بر الله عزوجل توکل نمی‌کند. و جز به او جل جلاله پناه نمی‌برد و امرش را جز به او نمی‌سپارد، و جز برای او ذبح نمی‌کند، و جز برای او نذر نمی‌کند، و جز از او امر الله و رسولش ﷺ فرمانبرداری و اطاعت نمی‌کند، و هر آنچه که غیر از شریعت الله و رسولش باشد، رد می‌کند، و جز به خاطر الله عزوجل دوست نمی‌دارد و جز به خاطر الله متعال بغض نمی‌ورزد و جز به خاطر الله متعال نمی‌بخشد و جز به خاطر الله عزوجل باز نمی‌دارد.

چنین شخصی در همه‌ی احوال و زمان‌ها و اقوال و اعمالش با پروردگارش صادق می‌باشد. و در آن‌ها تناقض و اضطراب نمی‌باشد؛

۱- پایان نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله (مترجم).

از توحید سخن نمی‌گوید، در حالی که عاری از آن باشد.

از توحید سخن نمی‌گوید در حالی که نسبت بدان کراهت داشته باشد.

از توحید سخن نمی‌گوید در حالی که وی در وادی و توحید در وادی دیگری باشد.

از توحید صادقانه سخن نمی‌گوید در حالیکه پس از آن با آرامش و رضایت خاطر و اختیار کامل و بدون نیاز به نظام و قوانینی برای زندگی که در تناقض با آنچه که بدان ایمان آورده و بر آن اعتقاد دارد، باشد.

از توحید سخن نمی‌گوید، در حالیکه تنها بر این قانع باشد که اسمش در دفتر ثبت آمار مسلمانی باشد بدون اینکه با توحید زندگی کند.

از توحید سخن نمی‌گوید، در حالیکه بپذیرد معامله‌ی ربوی انجام دهد.

از توحید سخن نمی‌گوید در حالیکه همسر و دخترانش را آرایش کرده، رها کند.

آری در توحید چنین نیست که شخص اوامر الله عزوجل را در برخی جوانب تبعیت و از آن‌ها پیروی کند و در جوانب دیگر از حدود الله عزوجل تجاوز کند. چرا که از مقتضیات توحید آنست که شخص، خود را کاملاً تسلیم الله عزوجل کند، و با تمامی جوانب زندگی‌اش در این دین، در حالیکه تسلیم امر الله عزوجل و راضی به حکم رسول الله ﷺ می‌باشد، درآید؛ و این موحد صادق در توحیدش می‌باشد.

الله عزوجل ما و شما را جزو صادقین قرار دهد.

مبحث ششم: شرط اخلاص

اخلاص عبارت است از: تصفیه کردن عمل با نیت صالح از تمامی شائبه‌های شرک^۱.
الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [البینة: ۵] «و به ایشان دستور داده نشده است جز این که مخلصانه خدای را بپرستند». و می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ﴿١٤﴾ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ [الزمر: ۲-۳] «(ای پیامبر!) ما این کتاب را که در برگیرنده حق و حقیقت است، بر تو فرو فرستاده‌ایم. الله را پرستش کن و پرستش خود را سره و خاص او گردان. هان! تنها طاعت و عبادت خالصانه برای الله است و بس».

و همچنین به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي ﴿١٤﴾ فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ﴾ [الزمر: ۱۴-۱۵] بگو: تنها الله را می‌پرستم و بس؛ و عبادت و طاعتم را خاص او می‌کنم و (پرستش او را از هر گونه کفر و شرکی می‌زدایم و) می‌پالایم. اما شما هر چه و هر که را جز او می‌خواهید، بپرستید.

و نیز به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: ﴿قُلِ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٢٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٢٣﴾﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳] «بگو: نماز من و قربانی من و زندگی من و مرگ من برای الله آن پروردگار جهانیان است. الله را هیچ شریکی نیست، و به همین دستور داده شده‌ام، و من اولین مسلمان (در میان امت خود، و مخلص‌ترین فرد در میان همه انسان‌ها برای الله) هستم».

۱- انظر: المدارج (۲/ ۹۳) والإحياء (۴/ ۳۸۲) والتعريفات للجرجاني ص ۲۱.

و نیز الله عزوجل می فرماید: ﴿إِنَّ الْمُنْفِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾ ۱۱۵ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿۱۱۶﴾ [النساء: ۱۴۵-۱۴۶] «بی گمان منافقان در اعماق دوزخ و در پائین ترین مکان آن هستند و هرگز یابوری برای آنان نخواهی یافت (تا به فریادشان رسد و آنان را برهاند). مگر کسانی (از ایشان) که توبه کنند و برگردند و به اصلاح (اعمال و نیات خود) پردازند و به الله متوسل شوند و آئین خویش را خالصانه از آن الله کنند (و فقط و فقط او را بپرستند و به فریاد خوانند و خالق و رازق دانند). پس آنان از زمره مؤمنان خواهند بود. و الله مؤمنان را اجری بزرگ خواهد داد».

و الله عزوجل می فرماید: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ [المملك: ۲] «همان کسی که مرگ و زندگی را پدید آورده است تا شما را بیازماید کدامتان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود».

فضیل بن عیاض رضی الله عنه در مورد این آیه می گوید: ﴿أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ یعنی تا شما را بیازماید که چه کسی عمل خالص تر و درست تر را انجام می دهد. گفتند: ای ابا علی، عمل خالص و درست تر کدام است؟ گفت: اگر عمل خالصانه انجام شود و درست نباشد، پذیرفته نمی شود، و اگر درست باشد و خالصانه انجام نشود (باز) پذیرفته نمی شود. مگر اینکه خالصانه و درست باشد. عمل خالص این است که برای الله عزوجل انجام شود. و عمل درست یعنی عملی که براساس سنت رسول الله باشد.

برآنچه فضیل گفت: این کلام الله عزوجل دلالت دارد که می فرماید: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ ﴿۱۱﴾ [الکهف: ۱۱۰] پس

۱- أخرجه ابونعیم فی الحلیة (۸/ ۹۵) عن الفضیل به وقال: هذه المقالة كذلك إبراهيم عن الأشعث، أخرجه ابن أبي الدنيا في كتابه «الإخلاص والنية» (۱۹).

۲- جامع العلوم والحکم (الحديث الاول/ ۷۲ ط الرسالة) ومدارج السالكين (۲/ ۸۹).

هرکس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند، و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.

بنابراین اخلاص شرطی از شروط قبولیت اعمال می‌باشد و چیزی سخت‌تر و دشوارتر از اخلاص برای نفس نمی‌باشد. و چه بسیار از اعمال و اقوال و حالاتی هستند که با شرک با انواع آن بر آن‌ها می‌وزد، اما اخلاص آن‌ها را نابود و هلاک می‌کند.

براستی که الله عزوجل از اعمال چیزی را قبول نمی‌کند مگر آنچه که خالص برای رضای الله عزوجل باشد. در حدیث صحیحی که امام مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَنَا أَعْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشُّرْكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِيَ غَيْرِي، تَرَكْتُهُ وَشِرْكُهُ!». «الله عزوجل فرموده است: من از شریک بی‌نیازترینم، هر کس در عملی، شخص دیگری را با من شریک سازد، او را با شرکش رها می‌سازم - او را به حال خودش واگذار می‌کنیم-».

امام ابن رجب حنبلی رحمته الله می‌گوید: ^۲ بدان که انجام عملی برای غیر الله عزوجل، بر چند قسم می‌باشد: گاهی آن عمل ریای محض می‌باشد، به گونه‌ای که شخص با انجام آن، تنها مقصودش ریای در برابر مردم، به منظور هدفی دنیوی و همچون حال منافقین در نمازشان می‌باشد؛ الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالًا يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۲] «منافقان هنگامی که برای نماز برمی‌خیزند، سست و بی‌حال به نماز می‌ایستند و با مردم ریا می‌کنند (و نمازشان به خاطر مردم است؛ نه به خاطر الله) و خدای را کمتر یاد می‌کنند و جز اندکی به عبادت او نمی‌پردازند».

این نوع ریا (ریای محض) تقریباً از هیچ مومنی در نماز و روزه‌اش، سر نمی‌زند، ولی

۱- أخرجه مسلم، في كتاب الزهد، باب من أشرك في عمله غير الله (۲۹۸۵).

۲- جامع العلوم والحكم لابن رجب، الحديث الأول (ص ۷۹) ط الرسالة.

گاهی در مورد صدقه یا حج واجب و یا دیگر اعمال ظاهری و یا به طور کلی اعمالی که بیشتر به چشم آمده و قابل شمارش است، رخ می‌دهد. براستی اخلاص در چنین مواردی سخت است و گران. شخص مسلمان می‌داند که چنین عملی بیهوده است و انجام دهنده‌ی آن مستحق عذاب و عقوبت از جانب الله عزوجل می‌باشد.

گاهی عمل به خاطر الله عزوجل می‌باشد، ولی توأم با ریا است، در این حالت اگر ریا در شاکله‌ی اصلی عمل، دخیل باشد، بنابر دلالت نصوص صحیح، آن عمل باطل است. که ابن رجب از این نصوص به حدیث زیر اشاره می‌کند: احمد بن شداد بن اوس رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که فرمودند: «مَنْ صَلَّى يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ، وَمَنْ صَامَ يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ، وَمَنْ تَصَدَّقَ يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: أَنَا خَيْرُ قَسِيمٍ لِمَنْ أَشْرَكَ بِي، مَنْ أَشْرَكَ بِي شَيْئًا فَإِنَّ جَسَدَهُ وَعَمَلَهُ وَقَلِيلَهُ وَكَثِيرَهُ لَشَرِيكِهِ الَّذِي أَشْرَكَ بِهِ، وَأَنَا عَنْهُ غَنِيٌّ»^۱ هر کس از روی ریا نماز بخواند، شرک ورزیده است، و هر کس از روی ریا، روزه گیرد، شرک ورزیده است، و هر کس از روی ریا صدقه دهد، در حقیقت شرک ورزیده است، براستی که الله عزوجل می‌فرماید: من بهترین شریک برای کسی هستم که با من شریک قرار داده شده است. (چرا که) هرکس چیزی را با من شریک قرار دهد، براستی که جسد و عمل و کم و زیادش برای شریکی می‌باشد که با آن شرک ورزیده است در حالیکه من از اینچنین شریکی بی‌نیاز هستم.

سپس می‌گوید: اگر اصل عمل برای الله عزوجل باشد، سپس نیت ریا بر وی عارض

۱- أخرجه أحمد (۴/ ۱۲۵ و ۱۲۶) والطيالسي في مسنده (۱۱۲۰) والطبراني في الكبير (۷۱۳۹)، والبزار في مسنده (۳۴۸۲) والبيهقي في الشعب (۶۸۴۴) والشجري في الأمالي (۴۳۴) وابن عدي في الكامل (۴/ ۳۹)، والحاكم في المستدرک (۴/ ۳۲۹) وابن عساکر في تاريخه (۲۶/ ۱۷۸) وغيرهم من طريق: شهر بن حوشب عن عبد الرحمن بن غنم عن شداد بن أوس مرفوعاً. قال الهيثمي في المجمع (۱۰/ ۲۲۱): فيه شهر بن حوشب وثقه أحمد وغيره وضعفه غير واحد. وضعفه الألباني في ضعيف الترغيب (۱۹).

شود، در صورتیکه فقط در ذهن باشد، و فرد بتواند بلافاصله آن را از خودش دور کند، هیچ ضرر و آسیبی متوجه وی نمی‌باشد؛ اما اگر نیت ریا همچنان ادامه یابد، آیا منجر به بطلان عملش می‌شود یا نه؟ یا اینکه عملش براساس اصل نیتش صحیح می‌باشد؟ در جواب این مسأله بین علمای سلف اختلاف وجود دارد. امام احمد و ابن جریر معتقدند که عمل وی باطل نمی‌شود و اصل نیت او مورد توجه قرار می‌گیرد. که این مسأله از حسن بصری و دیگران نیز روایت شده است و در این معنا حدیث ابوذر رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم آمده است، که وی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مورد مردی سوال کرد که عملی را برای رضای الله عزوجل انجام می‌دهد و مردم بر انجام آن او را مورد ستایش قرار می‌دهند؛ رسول الله فرمودند: «تِلْكَ عَاجِلُ بُشْرَى الْمُؤْمِنِ!». «آن مزدهی زود هنگام مومن است».

بنابراین، هیچ اختلافی نیست که اخلاص شرطی برای صحت هر قول و عمل و قبولیت آن می‌باشد. و اخلاص در توحید، عبارت است از محقق گرداندن توحید و خالص گرداندن عبادت برای الله عزوجل، و محقق گرداندن آن و تصفیه و خالص کردن آن از همه‌ی شائبه‌های شرک و بدعت، به گونه‌ای که تنها عبادت برای الله عزوجل باشد و ترس از الله عزوجل و خضوع برای الله عزوجل و امید به الله عزوجل و توکل بر الله عزوجل و استقامت و طلب یاری و مدد از الله عزوجل و نذر و ذبح برای الله عزوجل و خواستن از الله عزوجل و عمل برای الله عزوجل باشد. و بدین ترتیب شخص برای الله عزوجل، متکی بر الله، و با الله عزوجل می‌باشد.

محقق گرداندن توحید در امت، امری سخت و دشوار می‌باشد، چرا که صفت محقق گرداندن توحید جز در اهل ایمان صادق و بی‌ریا، کسانی که الله عزوجل آن‌ها را خاص

۱- أخرجه مسلم، کتاب البر والصلوة والآداب، باب إذا اثنى على الصالح فبهي بشرى ولا تضره (۲۶۴۲)

قرار داده و از میان آفریده هایش برگزیده، یافت نمی‌شود، همانطور که الله عزوجل در مورد یوسف علیه السلام می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ [یوسف: ۲۴] «ما این چنین کردیم تا بلا و زنا را از او دور سازیم. چرا که او از بندگان پاکیزه و گزیده ما بود».

در آیه، کلمه‌ی ﴿الْمُخْلَصِينَ﴾ به فتح لام آمده است و در قرائتی با کسره ذکر شده است (المخلصین)^۱. و چنین افرادی در ابتدای این امت بسیار بودند و در آخر این امت جزو غرباء می‌باشند و البته بسیار اندک و از اجر بسیار والایی در نزد الله متعال برخوردار می‌باشند.

و الله عزوجل از خلیش ابراهیم علیه الصلاة والسلام خبر داده و می‌فرماید: ﴿قَالَ يٰقَوْمِ اِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿۷۸﴾ اِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ حَنِيفًا وَّمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ﴿۷۹﴾﴾ [الأنعام: ۷۸-۷۹] «ای قوم من! بیگمان من از آنچه انباز الله می‌کنید، بیزارم. بیگمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، و من

۱- ابن مجاهد رحمه الله می‌گوید: علما در فتح لام و کسر آن، در این کلام الله عزوجل ﴿مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ اختلاف کرده‌اند، به گونه‌ای که ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر آن را با کسر (المخلصین) و در سوره‌ی مریم (آیه ۵۱) نیز با کسر (مخلصا) قرائت کرده‌اند. و نیز نافع همچون آن‌ها در سوره‌ی مریم، با کسر قرائت کرده است و سایر قراء با فتح لام (المخلصین) قرائت کرده‌اند و حمزه و عاصم و کسائی لام را با فتحه (المخلصین) و (مخلصاً) در سوره‌ی مریم قرائت کرده‌اند. السبعة في القرآت ص (۳۴۸).

قرطبی رحمه الله می‌گوید: معنای آن با کسر لام عبارت است از کسانی که طاعت الله عزوجل را خالصانه انجام می‌دهند. و معنای آن با فتح لام، عبارت است از کسانی که الله عزوجل آن‌ها را برای رسالتش برگزیده است. و قطعاً یوسف علیه السلام، دارای این دو صفت بود، چرا که وی در طاعت الله عزوجل مخلص و از جانب الله عزوجل برای رسالت حق جل جلاله، برگزیده شده بود. تفسیر القرطبی لسوره یوسف: ۲۴ (۱۱۲/۹) به تصرف.

(از هر راهی جز راه او) به کنارم و از زمره مشرکان نیستم). یعنی دینم را خالص گردانیدم و عبادتم را تنها برای کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده قرار داده‌ام، یعنی کسی که آن‌ها را بدون مثال پیشین آفریده و ایجاد کرده است؛ ﴿حَنِيفًا﴾ یعنی روی گردان از شرک به سوی توحید، و براین اساس است که فرمود: ﴿وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ و نظیر این آیه در قرآن بسیار می‌باشد.^۱ از اینرو مطلقاً اخلاص کامل در توحید نمی‌باشد مگر با برائت کامل از صورت‌های شرک و اهل آن و خالص گرداندن عبادت تنها برای الله عزوجل و نیز اخلاص در اطاعت از رسول الله ﷺ؛

پس کسی که از تمامی انواع شرک، بزرگ و کوچک و خفی و پنهانش اجتناب ورزد، و عبادتش را برای الله عزوجل خالص گرداند، حقیقتاً موحد می‌باشد. در صحیح بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که می‌گوید: عرض کردم، یا رسول الله، چه کسانی در روز قیامت برای شفاعت شما سعادت بیشتری دارند؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «لَقَدْ ظَنَنْتُ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، أَلَّا يَسْأَلَنِي عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ أَحَدٌ أَوْلَ مِنْكَ، لِمَا رَأَيْتُ مِنْ حِرْصِكَ عَلَى الْحَدِيثِ، أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ، أَوْ نَفْسِهِ».^۲ «ای ابوهریره، چون عشق و علاقه‌ی تو را نسبت به حدیث دیدم، می‌دانستم که کسی قبل از تو، این سوال را از من نخواهد پرسید، کسانی روز قیامت برای شفاعت من سعادت بیشتری دارند که با اخلاص و از صمیم قلب لا إله إلا الله بگویند.

امام ابن حجر در «الفتح» در شرح این حدیث مبارک می‌گوید: رسول الله ﷺ برای مردمان به منظور آرامش و راحتی شان از هول و هراس موقفی که در آن هستند، شفاعت می‌کنند و نیز برای برخی از کفار، به منظور تخفیف در عذاب شفاعت می‌کنند، همانطور که این مسأله در حق ابی طالب به طور صحیح از احادیث ثابت می‌باشد. و نیز در حق

۱- قره عیون الموحدين، للشيخ عبدالرحمن بن حسن (ص ۳۵) ط الثالثة نشر مكتبة ابن الجوزي.

۲- أخرجه البخاري في كتاب العلم، باب الحرص على الحديث (۹۹، ۶۵۷۰).

برخی از مومنان، به منظور خروج از آتش بعد از اینکه وارد آن شده‌اند، شفاعت می‌کنند و نیز در حق برخی از مومنان به منظور ورودشان به بهشت بدون حساب، شفاعت می‌کنند. و برای برخی به منظور رفع درجات شان شفاعت می‌کنند. و بدین ترتیب نقش شفاعت در سعادت و اینکه سعادت‌مندترین آن‌ها به بهره‌مندی از شفاعت رسول الله ﷺ مومن مخلص است، ظاهر و آشکار می‌گردد.

ابن قیم رحمته الله در معنای حدیث ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: در این حدیث تأمل کن که چگونه بزرگ‌ترین اسبابی که به سبب آن شفاعت حاصل می‌گردد، خالص گرداندن توحید، معرفی شده است؛ برعکس آنچه که مشرکین انجام می‌دهند، و گمان می‌کنند حاصل شدن شفاعت برای آن‌ها با شفیع گرفتن و عبادت کردن آن‌ها و موالاتشان صورت می‌گیرد، درحالی‌که رسول الله ﷺ آنچه را که در گمانشان بود، دگرگون ساخته و خبر دادند که سبب شفاعت، اخلاص در توحید می‌باشد^۱. بنابراین حقیقت توحید جذب و کشش همه جانبه روح به سوی الله عزوجل می‌باشد که هرکس خالصانه از ته دل، گواهی دهد که هیچ معبود به حقی جز الله عزوجل وجود ندارد، وارد بهشت می‌شود. چرا که اخلاص همان کشش قلب به سوی الله عزوجل و توبه خالصانه از گناهان و بازگشت به سوی خداوند متعال می‌باشد. که هرگاه در این حالت بمیرد، بدان دست یافته است. بسیاری از کسانی که آن را بر زبان آورده‌اند، اخلاص را نمی‌شناسند، و بسیاری نیز از روی عادت و تقلید آن را می‌گویند. و شیرینی ایمان را با درخشندگی قلب درهم نیامیخته‌اند. و از این دسته افراد بسیاری می‌باشند که در هنگام مرگ و یا قبر دچار سختی می‌شوند. همانطور که در حدیث آمده است (این افراد می‌گویند) از مردم چیزی را شنیدم، من هم همان را به زبان آوردم^۲. و غالب اعمال این افراد براساس تقلید و اقتدا و

۱- مدارج السالکین، (۱/۳۴۱) بتصرف.

۲- سمعت الناس يقولون شیئا فقلته، أخرجه أحمد (۴/۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۵، ۲۹۷) وأبو داود، کتاب السنة، باب المسألة فی القبر وعذاب القبر (۴۷۵۳، ۴۷۵۴) و برقم ۳۲۱۲ مختصراً والنسائی، کتاب الجنائز،

پیروی از امثال خودشان بوده و در واقع نزدیک‌ترین افراد به مصداق این کلام الله عزوجل می‌باشد که می‌فرماید: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾ [الزخرف: ۲۳] «ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته‌ایم و ما هم قطعاً (بر شیوه ایشان ماندگار می‌شویم و) به دنبال آنان می‌رویم».

پس هرگاه فردی با اخلاص و یقین کامل «لا إله إلا الله» را بر زبان آورد و در این حال به هیچ وجه بر گناهی مصر نباشد، کمال و یقین موجب می‌شود که الله عزوجل از هر چیزی برای او محبوب‌تر باشد، بنابراین در دل او هیچگونه اراده‌ای به نسبت آنچه الله متعال حرام کرده است، باقی نمی‌ماند. و هیچگونه کراهتی نسبت به آنچه الله متعال بدان فرمان داده، ندارد و چنین کسی است که آتش بر وی حرام شده است، اگرچه قبل از آن گناهی داشته باشد، ولی پس از چنین ایمان و اخلاص و توبه و محبت و یقین کامل، گناهان او محو و نابود می‌گردد همانگونه که شب توسط روز محو می‌گردد. تنها ترسی که متوجه فرد مخلص است این است که گناهان را انجام دهد؛ که در پی آن ایمانش ضعیف شده و لا إله إلا الله را با اخلاص و یقینی که مانع تمام گناهان وی می‌شود، به زبان نیاورد و خوف اینکه دچار شرک اکبر و اصغر شود. اگر هم از شرک اکبر سالم بماند اندکی شرک اصغر با او باقی است که گناهی به آن اضافه می‌شوند و در نتیجه جانب گناهان وی بر جانب حسنات برتری می‌یابد، و گناهان ایمان و یقین را ضعیف می‌کنند، در نتیجه کلمه‌ی لا إله إلا الله نزد او ضعیف شده و مانع اخلاص در قلب می‌گردد. و

باب الوقوف للجناز (۷۸/۴ مختصراً) وابن ماجه، كتاب الجنائز، باب ما جاء في الجلوس على المقابر (۱۵۴۸، ۱۵۴۹ مختصراً) والحاكم في المستدرک (۱/۳۷ - ۴۰) وقال: «صحيح على شرط الشيخين» ووافقه الذهبي من طريق المنهال بن عمرو عن زادن عن البراء - وتهذيب السنن (۳۳۷/۴)، ونقل ابن القيم فيه تصحيحه عن الحافظ أبي نعيم وغيره، وصححه الألباني كما في أحكام الجنائز (ص ۱۵۹) ط المکتب الإسلامی.

چنین شخصی همانند کسی است که هذیان می‌گوید و یا در خواب سخن می‌گوید، یا همانند کسی است که صدایش را با آیه‌ای از قرآن بی‌آنکه طعم و شیرینی و معنایش را بچشد، نیکو می‌گرداند. چنین افرادی این عبارات را با کمال صدق و یقین نگفته‌اند، چرا که پس از آن دچار گناهانی شده‌اند که ناقض گفته‌ی آنان است. پس هرگاه گناهان فزونی یافتند، گفتن لا إله إلا الله بر زبان سنگینی کرده و قلب از گفتن آن دچار قساوت می‌گردد. از عمل صالح کراهت پیدا کرده و گوش فرا دادن به قرآن، برایش سخت می‌شود و یا با غیر الله عزوجل خرسند می‌گردد و به باطل اطمینان حاصل می‌کند؛ و سخن زشت و همچنین همراهی اهل غفلت و باطل را برای خود شیرین می‌پندارد و از همنشینی با اهل حق کراهت دارد. چنین فردی اگر لا إله إلا الله را بر زبان آورد، در واقع چیزی را به زبان آورده که در قلبش نیست و عمل وی گفته‌اش را تصدیق نمی‌کند.^۱ و در حدیث عثمان بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لا إله إلا الله، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجَهَ اللَّهِ».^۲ «یقیناً الله متعال آتش جهنم را بر کسی که بگوید: هیچ معبود به حقی جز الله عزوجل نیست و با گفتن آن خواهان (ملاقات) وجه الله می‌باشد، حرام کرده است».

بنابراین اخلاص متضاد شرک و وزیدن می‌باشد پس کسی که مخلص نباشد، مشرک است. و شرک درجاتی دارد که برخی شرک اکبر، برخی شرک اصغر و برخی شرک خفی و پنهان می‌باشد.

برای انسان به ندرت پیش می‌آید که عملی از اعمالش و یا عبادتی از عباداتش، منفک از این امور باشد، براین اساس است که گفته شده: هر کس در عمرش لحظه‌ای، خالصانه

۱- انظر فتح المجید، ص ۴۷ وما بعدها.

۲- هذا طرف من حدیث طویل أخرجه البخاری فی کتاب الصلاة باب المساجد فی البيوت (۴۲۵) و مسلم فی کتاب المساجد، باب الرخصة فی التخلف عن الجماعة بعد (۲۶۳) (۲۳).

به منظور لقای وجه الله تعالی سالم بگذرد، نجات می‌یابد. و این به سبب عزت و بزرگی اخلاص و دشواری پاک و لطیف کردن قلب از این شوائب می‌باشد، چرا که عمل خالص آنست که انگیزه‌ای برای آن جز طلب تقرب به الله عزوجل نباشد.^۱

آری اخلاص در توحید امری بسیار بزرگ است که عبارت است از خالص گردانیدن توحید و محقق کردن آن و تنقیه و تصفیه آن از تمامی شائبه‌های شرک و بدعت و اختصاص دادن عبادت تنها برای الله عزوجل و کمال اتباع از فرستاده‌اش ﷺ و حاکم قرار دادن او در هر چیزی با وجود رضای کامل به حکم الله و رسولش صلی الله علیه وآله و صحبه وسلم.

۱- مختصر منهاج القاصدين لأبي قدامة المقدسي، تحقيق: علي حسن عبدالحميد الطبعة الأولى ص ۴۶۲.

مبحث هفتم: شرط محبت

محبت منافی با نفرت و دشمنی^۱:

یکی دیگر از شرطهای صحت و درستی شهادت توحید؛ دوست داشتن کلمه‌ی توحید و محبت ورزیدن به اهل آن و کینه و عداوت نمودن با دشمنان کلمه‌ی «لا إله إلا الله» و شرک‌های متضاد و مخالف آن می‌باشد.

چگونگی این محبت آن است که الله عزوجل و رسول او ﷺ در نزدش، محبوب‌تر از تمام چیزها غیر از آنان باشد. و تنها الله عزوجل را به خاطر خودش دوست داشته باشیم و غیر وی را صرفاً به خاطر کسب رضای او دوست بداریم و هیچ کس را نباید هم ردیف و همراه الله دوست بداریم بلکه اگر به کسی دوستی و محبت نمودیم فقط به خاطر دستیابی به رضا و خشنودی الله متعال باشد؛ و اگر انسان به چیزی دوستی و محبت ورزید، نباید آن چیز منفورِ الله متعال باشد و نیز نباید به چیزی احساس تنفر کند که الله متعال آن را دوست دارد، بخصوص توحید که حق الله متعال بر بنده است. (یعنی نباید به توحید کراهیت داشته باشد، بلکه باید به آن دوستی و علاقه و محبت ورزد)

اگر انسان با همتایان و شریکان دروغین الله متعال دوستی و محبت ورزد و به آنچه الله متعال از توحید و دین بر انبیاء و رسولانش نازل فرموده، کینه و دشمنی کند، مرتکب شرک و کفر (اکبر) شده است و از دایره اسلام و ایمان خارج می‌شود و آن چه را از طاعات و اعمال انجام داده باشد به او نفعی نمی‌رساند.

۱- به نقل از کتاب شروط ۱۱۰-۱۱۳. (مترجم)

و دلیل ما هم بر آن چه بحث نمودیم، این فرموده‌ی الله متعال در قرآن است: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵] «برخی از مردم هستند که غیر از الله، شریکانی بر می‌گزینند و آنان را همچون الله دوست می‌دارند و کسانی که ایمان آورده‌اند الله را بسیار دوست تر می‌دارند (و بالاتر از هر چیز به او محبت می‌ورزند)».

هر کس مخلوق و آفریده‌ای را صرفاً به خاطر خود وی دوست داشته باشد، به نحوی که برای وی دوستی و دشمنی کند و بدون توجه به موافقت یا مخالفت او با حق، دوست بدارد کسی که وی او را دوست می‌دارد و دشمنی ورزد با کسی که وی با او دشمنی می‌کند، چنین فرد یا افرادی به تحقیق این آفریده را شریک الله متعال قرار داده‌اند و به جای پرستش الله متعال، او را عبادت نموده‌اند، چون تنها کسی که باید به خاطر ذات خودش، مورد دوستی و محبت قرار گیرد، الله متعال است و غیر از ذات او، صرفاً به خاطر او و برای رضای او دوست داشته می‌شود.

ابن تیمیه رحمته الله در جلد ۱۰ «الفتاوی» صفحه‌ی ۲۶۷ می‌فرماید: «محبت ورزیدن به چیزی از موجودات به خاطر خود آن، جایز نمی‌باشد و این صرفاً خاص ذات خداوند پاک و منزّه است. بنابراین در این دنیا جایز است هر محبوبی را نه به خاطر خود آن، بلکه به خاطر غیر آن (الله متعال) دوست داشت؛ اما واجب است که پروردگار بلندمرتبه را فقط به خاطر خودش دوست بداریم و این از معانی الوهیت الله متعال است آن چنان که خود می‌فرماید: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَاءُ اللَّهِ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ [الأنبياء: ۲۲] «اگر در آسمان‌ها و زمین، غیر از خداوند، معبودها و خدایانی می‌بودند و (امور جهان را به دست می‌گرفتند) قطعاً آسمان‌ها و زمین تباه می‌گردید (و نظام گیتی به هم می‌خورد)».

پس دوست داشتن هر چیزی به خاطر خودش شرک است و نباید جز به خاطر الله متعال و رضای او چیزی یا کسی را دوست داشت و این از خصوصیات الوهیت پروردگار است و کسی جز او استحقاق آن را ندارند و هر محبوبی غیر از الله متعال، اگر

به خاطر پروردگار دوست داشته نشود، محبت ورزیدن به آن باطل است. ابن قیم رحمته الله در «المدارج» جلد ۱ صفحه‌ی ۹۹ می‌فرماید: به تحقیق الله متعال، مردمان را به خاطر عبادت نمودن خود آفریده است، عبادتی که جامع کمال محبت او و همراه با فروتنی برای وی و فرمان برداری از دستوراتش باشد.

پرستش و عبادت کردن، محبت و دوست داشتن خداوند است، حتی به یگانگی دانستن خداوند هم از روی محبت است و تمامی دوستی‌ها باید (صرفاً) برای الله متعال باشد و نباید همراه او کس دیگری را دوست داشت و همانا به خاطر الله متعال و رضای اوست که انبیاء و رسولان و فرشتگان و اولیای وی هم دوست داشته می‌شوند. پس در حقیقت محبت و دوستی ما به آنان تکمیل‌کننده‌ی محبت و دوستی ما به پروردگار است و محبت ما به آنان جدای از محبت به الله متعال نیست، مثل محبت کسی که از روی کج فهمی همتیانی را غیر الله متعال برای خود قرار داده و آن‌ها را همانند دوستی نمودن با الله متعال، دوست می‌دارد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ﴾ [الشعراء: ۹۶-۹۸] «آنان (که معبودهای دروغین را پرستیده‌اند) در آن جا به کشمکش (با معبودهای خود) می‌پردازند و می‌گویند: به الله سوگند ما در گمراهی آشکار بوده‌ایم. آن زمان که شما (معبودهای دروغین) را با پروردگار جهانیان (در عبادت و طاعت) برابر می‌دانستیم».

مشرکان آن هنگام که همتایان دروغین و طاغوت‌ها را در عبادت و طاعت با پروردگار جهانیان برابر می‌دانستند، آن‌ها را هم در خصوصیت توانایی بر مخلوقات یا تصرف در کائنات یا ضرر و سود رساندن به موجودات، با خدای پاک و منزّه و بلندمرتبه یکسان نمی‌پنداشتند و در حقیقت اینان (همتایان دروغین و طاغوت‌ها)، بسیار ناتوان‌تر از آن هستند که در قدرت بر مخلوقات یا تصرف در کائنات و یا زیان و فایده رساندن به موجودات با الله متعال برابری کنند و مشرکان هم آن‌ها را تنها از جهت طاعت و محبت با

الله متعال برابر می‌کردند و به آنان همانند محبت ورزیدن به الله متعال و یا حتی شدیدتر از آن، مهر می‌ورزیدند و دستور طاغوت‌ها و اطاعت از آن‌ها را بر فرمان الله متعال و پیروی از آن مقدم می‌نمودند، پس در نتیجه‌ی این کردار آن‌ها در این نوع عبادت، شرک حاصل شد^۱.

محبت رکن توحید می‌باشد، و با کمال آن، توحید کامل می‌گردد و با ناقص بودن آن توحید ناقص می‌شود و هرگاه درخت محبت در قلب کاشته شده و با آب اخلاص و متابعت و پیروی از رسول الله ﷺ آبیاری گردد، انواع ثمره را به دنبال دارد، و هر زمان که اراده و خواست الله عزوجل باشد، میوه‌ی آن بدست می‌آید، و بدین ترتیب اصل آن در قرارگاه قلب بوده و شاخه‌هایش متصل به سدره‌المنتهی می‌باشد^۲. آری کسی که محبت الله عزوجل را دارد، قلبش متصل به ذکر الله عزوجل می‌باشد و حقوق الله عزوجل را ادا می‌کند، پس هر زمان سخن بگوید: با نام الله عزوجل آغاز می‌کند، و اگر سخنی بگوید از الله عزوجل سخن می‌گوید و اگر حرکت کند، به امر الله عزوجل حرکت می‌کند و اگر بایستد، به خاطر الله عزوجل است. و بدین ترتیب وی برای الله عزوجل و متکی به الله عزوجل و با الله عزوجل می‌باشد.

محبت روح اعمال می‌باشد که هر گاه اعمال از آن عاری باشد، همچون جسدی می‌باشند که روح در آن نیست؛ و نسبت آن با اعمال همچون نسبت اخلاص با آن‌ها می‌باشد، بلکه محبت حقیقت اخلاص می‌باشد؛ بلکه محبت نفس اسلام می‌باشد. چرا که اسلام عبارت است از فرمانبرداری به همراه ذل و خضوع و حب و طاعت برای الله عزوجل. پس کسی که محبت در وی نباشد، قطعاً اسلامی برای او نیست، بلکه محبت حقیقت شهادت «لا إله إلا الله» می‌باشد چرا که «الإله» کسی است که بندگان براساس

۱- پایان نقل از کتاب شروط (مترجم)

۲- مدارج السالکین، (۳/۹۰) وما بعدها.

حب و ذل و خضوع و خوف و امید و تعظیم و اطاعت از وی، او را عبادت می‌کنند. که به معنای «مالوه» می‌باشد، و آن کسی است که قلوب به سوی او متمایل می‌باشد. یعنی نسبت بدو محبت داشته و برای او خضوع و فروتنی می‌کنند. و اصل «التَّأَلُّهُ» تعبد می‌باشد و تعبد آخرین مراتب حب می‌باشد، و زمانی گفته می‌شود او را بنده و شیفته و اسیر محبت خود کرده است که محبت محبوبش وی را خوار و زبون و بر وی سیطره پیدا کرده باشد.

بنابراین محبت، حقیقت عبودیت می‌باشد، و آیا انابت و بازگشتن به سوی الله عزوجل، بدون محبت و رضایت و حمد و شکر و خوف و رجاء (امید) ممکن است؟! و آیا صبر جمیل جز صبر محبین است؟ چرا که محب، در حصول آنچه که معبودش دوست دارد و بدان راضی است، فقط بر محبوب خود توکل می‌کند؛ و همچنین زهد در حقیقت، همان زهد محبین می‌باشد. چرا که آن‌ها، به سبب محبتی که با محبوبشان دارند، در محبت غیر از محبوبشان پارسایی و پرهیزگاری می‌کنند؛ و همچنین حیاء در حقیقت همان حیای محبین می‌باشد، چرا که حیاء از میان حب و تعظیم متولد می‌شود. اما حیائی که برخاسته از محبت نباشد، تنها به سبب خوف محض می‌باشد؛ و مقام فقر نیز اینچنین می‌باشد، چرا که فقر در حقیقت، فقر ارواح در برابر محبوبشان می‌باشد، و آن برترین و بالاترین انواع فقر است، چرا که فقری کامل تر از فقر قلب، به سوی کسی که او را دوست دارد، نمی‌باشد. و همچنین بی‌نیازی در حقیقت بی‌نیازی قلب با حصول محبوبش از هر چیزی می‌باشد. و شوق به سوی الله عزوجل و لقای او جل جلاله، اینچنین می‌باشد. چرا که لب و جوهر محبت و سیر آن می‌باشد^۱.

بنابراین، محبت با کلمه‌ی «لا إله إلا الله» و مقتضیات آن و آنچه که بر آن دلالت دارد، و محبت با اهل توحید و موالات و دوستی و یاری آن‌ها و بغض آنچه که متناقض با

۱- مدارج السالکین (منزله المحبة) (۳/۶-۴۳).

همه‌ی این‌هاست، اصل دین اسلام می‌باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵] «و دسته‌ای از مردم هستند که همتایانی برای الله متعال می‌گیرند و آن‌ها را مانند الله دوست می‌دارند، و آنانکه ایمان دارند الله متعال را بیشتر و سخت‌تر دوست دارند».

امام ابن قیم رحمته الله می‌گوید: الله عزوجل در این آیه، خبر داده که هر کس چیزی را غیر از الله عزوجل، همچون الله عزوجل دوست داشته باشد، در واقع وی از جمله کسانی است که شریکی برای الله عزوجل قرار داده است، و این شریک در محبت است نه شریکی در خلقت و ربوبیت؛ چرا که احدی از اهل زمین این شریک و همانند را در ربوبیت الله عزوجل قائل نشده است. برخلاف شریک قائل شدن در محبت؛ چرا که بسیاری از اهل زمین، شریکانی برای الله عزوجل در محبت و تعظیم قرار می‌دهند. سپس الله متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ که در معنای این آیه، دو نظر وجود دارد:

الف) محبت مومنین در برابر رب و پروردگارشان به مراتب بیشتر از محبت و ارج و قدری است که مشرکین برای معبودهای خود قائل‌اند.

ب) محبت مومنین به نسبت الله عزوجل، بیشتر از محبت مشرکین برای شریکان الله عزوجل می‌باشد؛ چرا که محبت مومنین خالص است، اما محبت مشرکین در میان شریکان تقسیم شده است و محبت خالصانه از محبت مشرک شدیدتر است.

و این دو قول مترتب بر دو قولی است که در مورد این کلام الله عزوجل ﴿يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ می‌باشد:

الف) آنان را همانند الله عزوجل دوست دارند، که محبت آنان را برای الله عزوجل اثبات می‌کند، اما محبتی آمیخته با محبت شریکانی برای الله عزوجل.

ب) مشرکان شریکان را دوست دارند، همانگونه که مومنین پروردگارشان را دوست دارند، سپس الله عزوجل بیان داشته که محبت مومنین برای الله عزوجل بیشتر و شدیدتر

از محبت مشرکین برای شریکان می‌باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه قول اول را ترجیح داده و می‌گوید: مشرکان مورد مذمت قرار گرفته‌اند، چون محبت خود را بین الله عزوجل و غیر او تقسیم کرده‌اند. و محبتشان را خالصانه برای الله عزوجل همچون محبت مومنین برای او جل جلاله، قرار ندادند. و به سبب این تسویه است که در آتش عذاب در حالی که اله هایشان نیز در آنجا حاضرند، می‌گویند: ﴿تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۹۷﴾ إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۹۸﴾ [الشعراء: ۹۷-۹۸] «به الله سوگند ما در گمراهی آشکاری بوده‌ایم. آن زمان که ما شما (معبودان دروغین) را با پروردگار جهانیان (در عبادت و طاعت) برابر می‌دانستیم».

بدیهی است که مشرکان اله‌هایی را که غیر از الله عزوجل اتخاذ کرده بودند، در خلقت و ربوبیت با پروردگار جهانیان، مساوی قرار نداده بودند، بلکه فقط آن‌ها را در محبت و تعظیم، با الله عزوجل مساوی قرار داده بودند، و این همان عدل مذکور در کلام الله عزوجل می‌باشد که می‌فرماید: ﴿ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿۱﴾﴾ یعنی غیر الله عزوجل را با او جل جلاله در عبادت که عبارت است از محبت و تعظیم، برابر و هم‌تا قرار می‌دهند، و این صحیح‌ترین اقوال از میان دو قول می‌باشد.^۱

همچنین^۲ از دلایلی که بر صحیح بودن شرط محبت به عنوان یکی از شروط صحت و درستی توحید دلالت می‌کند این است، که عدم محبت به نسبت توحید خود به خود مستلزم وجود ضد آن که کینه و نفرت برای توحید است، می‌باشد؛ و نفرت یا کینه و عداوت با توحید، کفر اکبر است که صاحبش را از دین اسلام خارج می‌سازد. هم چنان که خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ﴿۸﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ﴿۹﴾﴾ [محمد: ۸-۹] «کافران، مرگ بر آنان باد، و خداوند

۱- مدارج المساکین، الجزء الثالث، منزلة المحبة.

۲- به نقل از کتاب شروط ۱۱۷-۱۱۹ (مترجم)

اعمال (نیک) ایشان را باطل و بی‌سود گرداند، این عمل بدان خاطر است که چیزی را که خداوند فرو فرستاده است، دوست نمی‌دارند و لذا خداوند کارهای (نیک) ایشان را هم باطل و بی‌سود می‌گرداند.

علل کفر و نابودی اعمال ایشان - آگاه باش که جز کفر و شرک هیچ چیز عمل آدمی را از بین نمی‌برد- آن بود که آن‌ها به نسبت برنامه‌ی دینی خداوند که بر پیامبران و رسولانش فرستاده بود، کراهیت داشتند، و بزرگ‌ترین چیزی هم که پروردگار بلند مرتبه بر انبیای خویش نازل نموده، کلمه‌ی توحید «لا إله إلا الله» است.

الله متعال در مورد کافران که در جهنم طلب کمک و یاری می‌کنند، در حالی که هیچ فریادرسی ندارند می‌فرماید: ﴿وَنَادُوا يَمْلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَرْكُتُونَ ﴿٧٧﴾ لَقَدْ جِئْتُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ ﴿٧٨﴾﴾ [الزخرف: ۷۷-۷۸] «آنان فریاد می‌زنند: ای مالک، پروردگارت ما را بمیراند و نابودمان گرداند (تا بیش از این رنج نبریم و از این عذاب دردناک آسوده شویم) او به ایشان می‌گوید: شما (این جا) می‌مانید (و مرگ و نیستی و نابودی در کار نیست). (خداوند به ایشان پیغام می‌دهد که) ما حق را برای شما آوردیم (و توسط پیامبران برایتان فرستادیم) ولی اکثر شما حق را نپسندیده و با آن دشمنی می‌کردید».

بنابراین، علل و سبب ماندگاری ایشان در جهنم این است که آن‌ها از حقی که از سوی پروردگارشان (به وسیله‌ی پیامبران) به طرف آنان نازل شده بود، کراهیت داشتند و بزرگ‌ترین حقی که به سوی آن‌ها فرستاده شد؛ اقرار و شهادت به کلمه‌ی توحید «لا إله إلا الله» بود، که ایشان از آن نفرت داشتند و به همین سبب، مستحق عذاب و ماندن ابدی در جهنم شدند.

و الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ أَرْتَدُوا عَلَىٰ آدْبَرِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ ﴿٢٥﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي

بَعْضُ الْأَمْرِ ﴿ [محمد: ۲۵-۲۶] «کسانی که بعد از روشن شدن (راه حقیقت و) هدایت، به کفر و ضلال پیشین خود بر می‌گردند، بدان خاطر است که شیطان کارهایشان را در نظرشان زینت می‌دهد و ایشان را با آرزوهای طولانی می‌فریبد. این (از دین برگشتن) بدان خاطر است که به کسانی که دشمن چیزی هستند که الله فروفرستاده است؛ گفته بودند: در برخی کارها از شما اطاعت و پیروی می‌کنیم».

پس اینان بعد از آن که ایمان برای آن‌ها آشکار شد و داخل آن گشتند، مرتد و کافر شدند (صرفاً) به سبب آن که به کسانی که دشمن چیزی بودند که خداوند فرستاده است، گفته بودند: در برخی از کارها که متضاد و منافی شریعت الله متعال و توحید است، از شما اطاعت و پیروی می‌کنیم؛ بنابراین به سبب همین گفتارشان کافر و مرتد شدند.

پس حال کسی که به ایشان می‌گوید: در تمامی کارها از شما اطاعت و پیروی می‌کنم؛ همانند حال طاغوت‌های معاصر که به یهود و نصارا چنین می‌گویند. و نیز حال کسانی که از فرمان‌های طاغوت پیروی می‌کنند و به آن‌ها دوستی و محبت می‌ورزند، چگونه است؟ همانند حال و وضع کسانی که خود را به طواغیت نزدیک نموده و دین و برنامه‌ی آنان، ایشان را وادار کرده که از آن‌ها پیروی و اطاعت کنند، و به طاغوت‌ها می‌گویند: در هر کاری از شما اطاعت می‌کنیم و (نیز) از تمامی تعلیمات و فرمان‌ها و قوانین صادره از سوی شما که با شریعت الله متعال در تضاد می‌باشد، پیروی می‌نماییم؟ و حال و وضع کسانی که خودشان (به طور مستقیم) با آن چه الله متعال نازل کرده دشمنی می‌کنند، چگونه است؟

بدون شک اینان در مقایسه با کسانی که به آن‌هایی که دشمن برنامه‌ای هستند که الله متعال نازل کرده است می‌گویند: در برخی کارها (که با شریعت الله در تضاد است) نه در تمامی آن‌ها، از شما پیروی و اطاعت می‌کنیم. به کفر و ارتداد سزاوارتر می‌باشند.

طبق این قاعده کسی که کلمه‌ی توحید را بر زبان براند و در همان حال از کلمه‌ی توحید و پیروان آن کینه و نفرت داشته باشد، کافری مرتد است و جایگاه او همراه با

منافقین در پایین‌ترین جای آتش جهنم می‌باشد. و هیچ کدام از اعمال و طاعات (نیکی) که (قبل از مرگ) انجام داده است به او سودی نمی‌رساند.^۱

علامه ابن قیم رحمۃ اللہ علیہ محبت را به چهار دسته تقسیم کرده و می‌گوید: در اینجا بایستی انواع محبت را که بر چهار دسته می‌باشند، از یکدیگر متمایز و جدا کرد، و هر کس تمایز بین آن‌ها را نداند، گمراه می‌شود:

الف) محبت الله عزوجل؛ این نوع محبت به تنهایی برای نجات از عذاب الله متعال و رستگاری کفایت نمی‌کند، چرا که مشرکان و بندگان صلیب و یهود و غیر آن‌ها، الله عزوجل را دوست دارند.

ب) محبت و دوست داشتن آنچه که الله عزوجل آن را دوست دارد، این نوع محبت، محبتی است که شخص را وارد اسلام کرده و وی را از کفر خارج می‌کند، که محبوب‌ترین انسان‌ها در نزد الله عزوجل کسی است که به این محبت بیشتر پای بند بوده و در آن کوشاتر باشد.

ج) محبت برای الله عزوجل و در راه الله متعال، که از لازمه‌های محبت کسی است که دوست داشته می‌شود، زیرا محبت کسی که دوست داشته می‌شود، کامل نمی‌شود مگر با دوست داشتن دیگران در راه او و به خاطر او.

د) محبت (کسی) با الله عزوجل؛ که محبتی شرک آمیز است، و هر کس چیزی را با الله عزوجل و نه به خاطر او و نه در راه او دوست بدارد، آن را شریک الله عزوجل قرار داده است و این محبت مشرکین است.

و این تقسیم در خلال سخن از جزئیات مهمی که مطرح می‌کنیم، واضح می‌گردد و آن اینکه: بسیاری از مردم، ادعای محبت الله عزوجل و دین و کتاب و فرستاده‌اش را می‌کنند، بدین سبب لازم است تا شروط محبت و ارکان و علامات آن را بشماریم، تا هر

۱- پایان نقل از کتاب شروط (مترجم).

مسلمانی، جایگاه خود را در برابر این گمانش بشناسد، و در واقع بهره‌اش از این محبت را بداند.

اولین علامت از علامت‌های محبت بنده به نسبت به پروردگارش آنست که:

بنده، هر آنچه که الله عزوجل دوست دارد، گرچه مخالف هوی و هوسش باشد، انجام دهد، و نیز نسبت به هر آنچه الله عزوجل، کراهت دارد، او نیز بغض و کراهت داشته باشد. گرچه هوی و هوس وی متمایل بدان باشد.

این علامت، نشانه‌ی کمال عبودیت بنده برای الله عزوجل می‌باشد، و عبودیت عبارت است از کمال حب، به همراه کمال ذل و فروتنی و خضوع برای الله عزوجل؛ پس هرآنکه محبوبی را دوست داشته باشد و برای او فروتنی و خضوع کند، در حقیقت قلبش برای او عبادت کرده است.

بنابراین کسی که محبتش تنها برای الله عزوجل باشد، اگر چیز دیگری را هم دوست داشته باشد، آن را به خاطر الله عزوجل و در راه الله عزوجل یا بدین سبب که وسیله‌ای برای محبت الله عزوجل می‌باشد، دوست دارد. و این محبت الله متعال او را از محبت غیر الله، باز می‌دارد. چرا که حقیقت عبودیت با وجود شریک قائل شدن برای الله عزوجل در محبت، حاصل نمی‌گردد و این محبت برای غیر الله، بدیهی است که بر خلاف محبت الله عزوجل می‌باشد، چرا که محبت الله عزوجل از موجبات و لوازم عبودیت می‌باشد، چرا که انسان بنده‌ی محبوبش می‌باشد، هر کس که باشد، همانطور که گفته شده:

أنت القاتل بكل من أحبته فاختر لنفسك في الهوى من تصطفى^۱
تو کشته‌ی هر آن کسی هستی که او را دوست داری، پس در خواهشات و خواسته‌ها
هایت برای خود، بهترین را اختیار کن.

۱- فائیه ابن الفارض (الکشکول للبهاء العاملی ۴۱۷) وسلك الدرر في أعيان القرن الثاني عشر لأبي الفضل المرادي (۳۸۵/۱).

بنابراین کسی که اله او، الله عزوجل نباشد، اله وی هوی و هوس می‌باشد، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَغَلَّبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۲۳﴾ [الجماعه: ۲۳] «هیچ دیده‌ای کسی را که هوا و هوس خود را به خدائی خود گرفته است، و با وجود آگاهی (از حق و باطل، آرزوپرستی کرده است و) الله او را گمراه ساخته است، و بر گوش و دل او مهر گذاشته است و بر چشمش پرده‌ای انداخته است؟! پس چه کسی جز الله می‌تواند او را راهنمایی کند؟ آیا پند نمی‌گیرید و بیدار نمی‌شوید؟»

پس هر کسی که همراه الله عزوجل غیر او را عبادت می‌کند، در حقیقت، وی بنده‌ی هوی و هوس خویش می‌باشد، بلکه سبب هر گناهی که بنده با آن نافرمانی الله عزوجل را می‌کند، مقدم داشتن هوی و هوسش بر اوامر و نواهی الله عزوجل می‌باشد؛ و الله عزوجل کسی را که محبت اهل و مال و خانواده و تجارت و منازلش را بر محبت الله عزوجل و محبت آنچه که الله عزوجل آن را واجب و بدان امر کرده، مقدم دارد، وعید به عقاب و عذاب داده است، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ ءَابَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿۲۴﴾ [التوبة: ۲۴] «بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله شما، و اموالی که فراچنگش آورده‌اید، و بازرگانی و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید، و منزلی که مورد علاقه شما است، این‌ها در نظرتان از الله و پیامبرش و جهاد در راه او محبوبتر باشد، در انتظار باشید که الله کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد). الله کسان نافرمانبردار را (به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید.»

بنابراین بایستی محبت الله عزوجل و آنچه را که الله عزوجل دوست داشته و آن را از بنده اش می خواهد، بر هر آنچه که بنده دوست دارد، ترجیح داده شود، و این چنین محبتی است که اصل سعادت در دنیا و آخرت می باشد.

و در صحیحین از انس بن مالک رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که فرمودند: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهُ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقَذَّفَ فِي النَّارِ»^۱. «کسی که این سه خصلت را داشته باشد، شیرینی و حلاوت ایمان را می چشد: یکی اینکه الله و رسولش را از همه بیشتر دوست داشته باشد، دوم اینکه: محبتش با هر کس به خاطر خشنودی الله عزوجل باشد. و سوم اینکه: پس از اینکه الله عزوجل وی را از کفر نجات داده، برگشتن به کفر برایش مانند رفتن در آتش ناگوار باشد».

امام نووی رحمته الله می گوید: حلاوت و شیرینی ایمان یعنی: لذت بردن از طاعات، و تحمل مشقتها و برگزیدن آنها بر اهداف دنیوی، و محبت بنده برای الله عزوجل با انجام اوامر و ترک نواهی و مخالفت با او جل جلاله، و همچنین در مورد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.
شیخ الاسلام رحمته الله می گوید^۲: بنابراین حلاوت ایمان، متضمن لذت و شادی می باشد، که کمال محبت بنده برای الله عزوجل را در پی دارد، و این با سه امر ممکن می باشد. تکمیل این محبت، و خالص گرداندن آن، و دفع ضد آن.

که تکمیل محبت، بدین گونه است که الله و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم در نزد وی از هر چیزی غیر آنها، محبوب تر باشد و خالص گرداندن آن بدین قرار است که احدی را جز به

۱- أخرجه البخاري في كتاب الإيمان باب حلاوة الإيمان (١٦) ومسلم في كتاب الإيمان باب خصال من اتصف بهن وجد حلاوة الإيمان (٤٣، ٦٧).

۲- مجموع الفتاوى (٢٠٦/١٠).

خاطر الله عزوجل دوست نداشته باشد. و دفع ضد این محبت، آن است که کراهتش به نسبت آنچه که ضد ایمان است بسیار بیشتر از کراهتش به نسبت افتادن در آتش باشد.

و در سنن ابوداود و معجم طبرانی از ابی امامه رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ، وَأَبْغَضَ لِلَّهِ، وَأَعْطَى لِلَّهِ، وَمَنَعَ لِلَّهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ». «هر کس برای الله عزوجل دوستی کند و برای الله عزوجل دشمنی کند، و برای الله عزوجل ببخشد و برای الله عزوجل منع کند، ایمان (خود) را کامل نموده است».

امام ابن قیم رحمته الله می گوید: روح کلمه‌ی توحید و سر آن، عبارت است از به یگانگی گرفتن الله عزوجل در محبت و بزرگی و تعظیم و بیم و امید و توابع آن‌ها نظیر توکل و انابت و رغبت و رهبت. و هر چه غیر الله عزوجل دوست داشته می‌شود به تبعیت از محبت او دوست داشته می‌شود. و بودن آن چیز فقط وسیله‌ای برای ازدیاد محبت اوست و به غیر او امید داشته نمی‌شود، و بر غیر او توکل نمی‌شود، و به غیر او میل و رغبتی و از غیر او ترس صورت نمی‌گیرد، و جز به اسم او سوگند یاد نمی‌شود، و نذری جز برای او تقدیم نمی‌شود و توبه جز نزد او صورت نمی‌گیرد و جز از فرمان او اطاعت نمی‌شود، و جز او کفایت نمی‌کند و در سختی‌ها از غیر او کمک گرفته نمی‌شود و به غیر او پناه برده نمی‌شود و جز برای او سجده نمی‌شود و جز برای او و جز با نام او ذبح نمی‌شود، و همه‌ی این‌ها در یک جمله جمع شده است و آن جمله این است که کسی که غیر از او - در تمام وجوه عبادت - نباید عبادت شود و این محقق شدن لا إله إلا الله است، و به همین دلیل بر هر کسی که حقیقتاً به لا إله إلا الله شهادت دهد، آتش را حرام نموده است، و محال است کسی که این شهادت را به تحقیق رساند، و آن را به پا دارد، وارد آتش جهنم کند^۱.

علامت و نشانه‌ی دوم از علامات محبت بنده برای پروردگارش جل جلاله عبارت

۱- الداء والدواء لابن القيم (ص ۳۳۲) وما بعدها.

است از:

محبت و دوست داشتن رسول الله ﷺ و پیروی کردن از سنتش و سیر کردن در مسیر هدایتش و اطاعت از او در هر آنچه امر کرده و دست کشیدن از هر آنچه که نهی کرده باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱] بگو: اگر الله را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد.

حافظ ابن کثیر رحمته الله می‌گوید: این آیهی کریمه، قضاوت کننده‌ی در مورد هر آن کسی است که ادعای محبت الله عزوجل را دارد، در حالیکه بر روش رسول الله ﷺ نمی‌باشد. چرا که وی در اینصورت در ادعایش کاذب و دروغگو می‌باشد، تا اینکه از شریعت محمدی و دین نبوی در تمامی اقوال و افعال و احوالش پیروی کند.

حسن بصری و غیر از او سلف صالح فرمودند: ^۲ عده‌ای گمان کردند که الله عزوجل را دوست دارند که الله عزوجل آن‌ها را با این آیه تحت امتحان و آزمایش قرار داد. و فرمود: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾. پس نشانه و ثمره‌ی محبت الله عزوجل اتباع و پیروی از رسول الله ﷺ می‌باشد.

و محبت رسول الله ﷺ واجب و تابع محبت الله عزوجل و لازمه‌ی آن می‌باشد. چرا که آن محبت برای الله عزوجل و به خاطر او می‌باشد، که با افزایش محبت الله عزوجل در قلب مومن، افزایش یافته و با کاهش آن، کاهش می‌یابد. و هر آنکه به خاطر الله عزوجل، دوست داشته می‌شود، تنها در راه الله عزوجل و به خاطر او دوست داشته می‌شود،

۱- تفسیر ابن کثیر لسورة آل عمران: ۳۱.

۲- فقد روی الطبري في تفسيره (٦٨٤٦، ٦٨٤٧، ٦٨٤٩) وغيره من طرق عن الحسن البصري - بألفاظ ومنها - قال: «إن أقواما كانوا على عهد رسول الله يزعمون أنهم يحبون الله، فأراد الله أن يجعل لقولهم تصديقا من عمل، فقال: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ﴾ الآية».

همانطور که ایمان و عمل صالح دوست داشته می‌شود؛ این محبت با محبتی که شرک آمیز است تفاوت دارد، چرا که در آن شائبه‌ای از شائبه‌های شرک، همچون اعتماد به محب، از حیث جلب خیر و دفع شر وجود ندارد، درحالیکه محبت شرکی، دوست داشتن آن شریک به همراه الله عزوجل و رغبت به سوی او و نه به خاطر الله عزوجل می‌باشد. براین اساس، تمایز میان محبت در راه الله، و به خاطر او که از کمال توحید می‌باشد و محبت همراه الله عزوجل که محبت مثل و ماندها به همراه الله عزوجل می‌باشد، که متعلق به قلوب مشرکین است که معبودشان را صفت الوهیت داده‌اند در حالیکه این صفت جز برای الله عزوجل جایز نیست، آشکار می‌گردد.^۱

بنابراین محبت رسول الله ﷺ تابع و لازمه‌ی محبت الله عزوجل و نیز شرطی برای تکمیل ایمان می‌باشد، همانطور که در حدیث متفق علیه از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ، حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۲. «هیچ یک از شما نمی‌تواند مومن کامل و واقعی باشد، مگر اینکه من برای او از فرزندان و پدر و مادرش و همه‌ی مردم محبوب‌تر باشم».

ابوسلیمان خطابی رضی الله عنه در شرح خود بر این حدیث می‌فرماید: معنا و مفهوم این حدیث آن است که (پیامبر ﷺ) می‌فرماید: ای انسان! تو در حب و دوست داشتن من صداقت نخواهی داشت، مگر این که به طور کلی فرمانبردار و مطیع (اوامر) من باشی و رضایت مرا بر خواسته‌های خود ترجیح دهی، اگرچه هلاکت تو هم در آن باشد.

و در صحیح بخاری از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که گفت: یا رسول الله، شما از هر چیزی در نزد من، جز خودم، محبوبتری. رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا، وَالَّذِي

۱- انظر: فتح المجید، ص ۳۳۷.

۲- أخرجه البخاری فی کتاب الإیمان، باب حب الرسول من الإیمان (۱۵) ومسلم فی کتاب الإیمان، باب وجوب محبة رسول الله أكثر من الأهل والولد والوالد والناس أجمعین (۷۰/۴۴).

نَفْسِي بِيَدِهِ، حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ». «نه، سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، تا زمانیکه من نزد تو از خودت هم محبوب تر نباشم (به کمال نخواهی رسید)». عمر رضی الله عنه گفت: سوگند به الله عزوجل که تو هم اکنون برای من از خودم هم محبوبتری. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «الآن يا عمر» اکنون ای عمر (به کمال رسیدی).^۱

بنابراین کسی که ادعای محبت و دوستی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را بدون اتباع و مقدم کردن سخن او بر سخن غیر حق کند، در حقیقت دروغ گفته است، همانطور که الله عزوجل می فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾﴾ [النور: ۴۷] «(از جمله کسانی که الله توفیق هدایت قریشان نفرموده است، منافقانی هستند که پرتو ایمان به دل‌هایشان نتابیده است، ولی دم از ایمان می‌زنند) و می‌گویند: به الله و پیامبر ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می‌کنیم، اما پس از این ادعاء، گروهی از ایشان (از شرکت در اعمال خیر همچون جهاد، و از حکم قضاوت شرعی) رویگردان می‌شوند، و آنان در حقیقت مؤمن نیستند».

در این آیه، نفی ایمان از کسی است که از اطاعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روی برگرداند.^۲ و در صحیح بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «كُلُّ أُمَّتِي يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ أَبَى». «تمامی امتم جر کسانی که از ورود به بهشت ابا و رزند، وارد آن می‌شوند». گفتند: یا رسول الله، و چه کسی است که از ورود به بهشت ابا می‌ورزد؟ فرمودند: «مَنْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ أَبَى». «هر کس از من اطاعت کند، وارد بهشت می‌شود و هر کس از من نافرمانی کند، در حقیقت از ورود به بهشت ابا ورزیده است».^۳ همچنین در صحیح بخاری از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که

۱- أخرجه البخاري في كتاب الأيمان والنذور، باب كيف كانت يمين النبي صلی الله علیه و آله و سلم (٦٦٣٢).

۲- فتح المجيد، ٤٣٠ ط ابن رجب.

۳- أخرجه البخاري في كتاب الاعتصام بالكتاب والسنة: باب الاقتداء بسنن رسول الله (٧٢٨٠).

می‌گوید: رسول الله ﷺ خواب بودند، که چند نفر در نزد ایشان آمدند، یکی از آنان گفت: او خواب است. دیگری گفت: چشمش خواب است ولی قلبش بیدار است. آنگاه به یکدیگر گفتند: این دوست شما مثالی دارد، مثالش را بیان کنید. دوباره یکی از آنان گفت: او خواب است، دیگری گفت: چشمش خواب است ولی قلبش بیدار است. سپس به یکدیگر گفتند: مثال او همانند شخصی است که خانه‌ای ساخته و سفره‌ای در آن پهن کرده و دعوتگری فرستاده است. پس هر کس دعوتگر را اجابت کند، وارد خانه می‌شود. و از آن سفره می‌خورد. و هر کس دعوتگر را اجابت نکند، وارد خانه نمی‌شود، و از آن سفره نمی‌خورد. آنگاه به یکدیگر گفتند: آن را توضیح دهید تا بفهمد. یکی از آنان گفت: او خواب است، دیگری گفت: چشمش خواب است ولی قلبش بیدار است. آنگاه گفتند: خانه همان بهشت است و دعوتگر محمد رسول الله ﷺ است. پس هر کس از محمد، اطاعت کند در حقیقت از الله عزوجل اطاعت کرده است، و هر کس از محمد نافرمانی کند، در حقیقت از الله عزوجل نافرمانی کرده است و این محمد است که مسلمانان و کفار را از یکدیگر جدا ساخته است.^۱

صاحب کتاب معارج، حافظ حکمی رحمته الله می‌گوید: از اینجا دانسته می‌شود که شهادت لا اله الا الله جز با شهادت محمد رسول الله کامل نمی‌شود. و زمانی که دانسته شد که محبت الله عزوجل جز با محبت آنچه که او جل جلاله دوست دارد و کراهت داشتن به نسبت آنچه که او جل جلاله کراهت دارد، کامل نمی‌شود، راهی به جز معرفت و شناخت آنچه الله عزوجل آن را دوست داشته باشد و بدان راضی می‌باشد، و نیز معرفت آنچه به نسبت آن کراهت دارد، باقی نمی‌ماند و این جز با اتباع و پیروی از آنچه که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بدان امر کرده و نیز اجتناب از آنچه از آن نهی کرده، امکان پذیر نمی‌باشد. بنابراین محبت الله عزوجل مستلزم محبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و تصدیق و متابعت از او می‌باشد. و

۱- أخرجه البخاري في كتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، باب الاقتداء بسنن رسول الله (۷۲۸۱).

براین اساس است که الله عزوجل در مواضع بسیاری از قرآن، محبتشان را با محبت رسول الله ﷺ مقرون کرده است.^۱

اما علامت سوم از علامات و نشانه‌های محبت بنده به نسبت الله عزوجل که عبارت است از:

موالات و دوستی و یاری با کسانی که با الله عزوجل و فرستاده‌اش و مومنین دوستی و محبت دارند، و نیز دشمنی و معادات با کسانی که با الله عزوجل و فرستاده‌اش و مومنین دشمنی و عداوت دارند. چرا که ولاء و محبت و دوستی جز برای الله عزوجل نمی‌باشد، و نیز ولاء و دوستی جز با بیزاری و براءت جستن از هر معبودی غیر از الله عزوجل ممکن نیست، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلْعَادُةٌ وَالْبَعْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ﴾ [الممتحنة: ۴] «(رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی که بدو گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهایی که بغیر از الله می‌پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حق شما بی‌اعتنائیم، و دشمنانگی و کینه توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به الله یگانه ایمان می‌آورید و او را به یگانگی می‌پرستید».

و نیز می‌فرماید: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ﴾ [المجادلة: ۲۲] «مردمانی را نخواهی یافت که به الله و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با الله و پیامبرش دشمنی ورزیده باشند، هرچند که آنان پدران، یا پسران، یا برادران، و یا قوم و قبیله ایشان باشند. چرا که مؤمنان، الله بر دل‌هایشان رقم

۱- انظر: معارج القبول، ج ۲ ص ۴۲۷.

ایمان زده است».

و نیز می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [المائدة: ۵۱]
 «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصارا را به دوستی برنگزینید، آنان خود دوستان یکدیگرند. هر کس از شما که ایشان را به دوستی گزیند در زمره آنهاست و الله ستمکاران را هدایت نمی‌کند».

و می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءَابَاءَكُمْ وَاِخْوَانَكُمْ اَوْلِيَاءَ اِنْ اَسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْاِيْمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [التوبة: ۲۳] «ای مؤمنان! پدران و برادران (و همسران و فرزندان و هریک از خویشاوندان دیگر) را یاوران خود نگیرید (و تکیه گاه و دوست خود ندانید) اگر کفر را بر ایمان ترجیح دهند (و بی‌دینی از دینداری در نزدشان عزیزتر و گرامی‌تر باشد). کسانی که از شما ایشان را یاور و مددکار خود کنند، مسلماً ستمگرند».

بنابراین، ممکن نیست که در یک زمان، محبت الله و رسولش ﷺ و محبت کفر و اهلش در یک قلب جمع شود، حتی این امر در حالت اکراه به اقرار به کلمه‌ی کفر، امکان پذیر نمی‌باشد، چرا که انسان در حالت رضای قلبی معذور نمی‌باشد. [و تنها معذوریت زبانی در حالت اکراه مورد قبول می‌باشد].

پس کسی که با الله عزوجل و رسولش ﷺ و مومنان، موالات و دوستی کند و در عین حال از شرک و مشرکین برائت و بی‌زاری نجوید، ایمانش صحیح نمی‌باشد، و اسلامش راست و درست نمی‌باشد، همانطور که شیخ سلیمان می‌گوید: برای مومن دینش جز با موالات و دوستی اهل توحید و عداوت و دشمنی اهل گمراهی و بغض و برائت و بی‌زاری از آنها، صحیح نمی‌باشد، همانطور که ابراهیم علیه الصلاة والسلام و کسانی که همراه او بودند، از کفار برائت و بی‌زاری جستند، و همانطور که پیامبر ما محمد ﷺ و اصحاب گرامی ایشان از کفار قریش و هرکس که شبیه آنها بود، بی‌زاری و برائت جستند

و اینست موالات و دوستی و محبت برای مومنان و عداوت و دشمنی با مشرکان که در واقع اصل و اساس دستگیره و دستاویز ایمان و محکم‌ترین آن‌ها می‌باشد^۱.

امام ابن قیم در این مورد در نونیه می‌گوید^۲:

اتحب اعداء الحبيب و تدعى بحاله ما ذاك فى الامكان
و كذا تعادى جاهدا احبابه اين المحبه؟ يا اخا الشيطان
شرط المحبه ان توافق من تحب على محبته بلا نقصان
فان ادعيت له محبه مع خلافك ما يجب فانتهان

آیا ادعای محبت رسول الله ﷺ را می‌کنی در حالیکه دشمنان او را دوست داری، و نیز باتمام توان با دوستانش مبارزه می‌کنی، این امکان ندارد؛ کجا این محبت است ای برادر شیطان. شرط محبت آن است که با کسی که او را دوست داری با آنچه که او دوست دارد موافق باشی، پس اگر ادعای دوستی او را داری، در حالیکه بر خلاف آنچه که او دوست دارد عمل می‌کنی، دروغ می‌گویی.

بایستی که در این کلمات روشن‌گر در این دو آیه‌ی کریمه، تدبر کنیم، که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿تَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿٨٠﴾ وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَسِقُونَ ﴿٨١﴾﴾ [المائدة: ۸۰-۸۱] بسیاری از آنان را می‌بینی که کافران را به دوستی می‌پذیرند (و با مشرکان برای نبرد با اسلام همدست می‌شوند. با این کار زشت) چه توشه بدی برای خود پیشاپیش (به آخرت) می‌فرستند! توشه‌ای که موجب خشم الله و جاودانه در عذاب (دوزخ) ماندن است. اگر آنان به الله و پیامبر (اسلام) و آنچه بر او (از قرآن) نازل شده است، ایمان می‌آوردند، (به سبب ایمان

۱- الدرر السنیه (۲/ ۹۵)

۲- نونیه، ابن قیم رحمه الله تعالى ص ۱۷۱

راستین هرگز) کافران را به دوستی نمی‌گرفتند. ولی بسیاری از آنان فاسق و از دین خارجند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید^۱: در این آیات، الله عزوجل بیان فرمودند که ایمان به الله متعال و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه که بر او نازل شده، مقتضی عدم ولایت و دوستی با کفار می‌باشد. به گونه‌ای که ثبوت موالات و دوستی با آنها موجب عدم ایمان می‌باشد. چرا که عدم لازم ملزوم را اقتضا می‌کند.

و از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: هر کس در راه الله متعال دوست بدارد، و به خاطر الله متعال بغض ورزد، و در راه الله عزوجل دوستی کرده و به خاطر الله عزوجل دشمنی ورزد، در این صورت است که به ولایت و دوستی با الله عزوجل می‌رسد، و بنده، طعم و مزه ایمان را نمی‌چشد گرچه نماز و روزه‌اش زیاد باشد تا اینکه اینچنین باشد؛ و معمولاً برادری مردم با یکدیگر براساس امور دنیوی می‌باشد، حال آنکه چنین دوستی چیزی به اهل خود نمی‌بخشد^۲. و در حدیثی آمده است که «أَوْثَقَ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ، وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ عَزْوَجَلْ»^۳. «محکم‌ترین دستاویز ایمان، حب و بغض به خاطر الله عزوجل و در راه او می‌باشد».

و همچنین در حدیث آمده است: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ، وَأَبْغَضَ لِلَّهِ، وَأَعْطَى لِلَّهِ، وَمَنَعَ لِلَّهِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ». «هر کس به خاطر الله عزوجل دوستی ورزد و به خاطر الله عزوجل دشمنی ورزد، و به خاطر او جل جلاله بدهد و به خاطر الله جل جلاله منع کند،

۱- الاقتضاء (۴۹۰/۱) بتصرف.

۲- أخرجه ابن جرير الطبري، كما في الجامع العلوم لابن رجب (۳۴ ط المعرفة) والمروزی في تعظیم قدر الصلاة (۳۹۶) و محمد بن عمر العدني في الإيمان (۵۶) من طريق: ليث عن المجاهد عن ابن عباس وسنده ضعيف.

۳- مسند ابن أبي شيبة (۳۲۱) وشعب الإيمان (۹۰۶۴).

ایمان را کامل کرده است».

اما علامت چهارم از علامات و نشانه‌های محبت بنده به نسبت الله عزوجل، دچار شدن به بلا و صبر بر آن می‌باشد^۱:

از نشانه‌های ایمان و صدق محبت، دچار شدن به بلا و مصیبت و ناراحتی و صبر نمودن بر آن است. هم چنان که الله متعال می‌فرماید: ﴿أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ [العنکبوت: ۲] «آیا مردمان گمان برده‌اند همین که بگویند ایمان آورده‌ایم (و به یگانگی الله و رسالت پیامبر اقرار کرده‌ایم) به حال خود رها می‌شوند و ایشان (با تکالیف و وظایف و سختی‌هایی که باید در راه تحقق دین اسلام تحمل کنند) آزمایش نمی‌گردند؟»

یعنی: آیا مردم می‌پندارند، همین که ادعای محبت به الله و رسول او بنمایند و خود را از اهل توحید و عبودیت مخلصانه برای الله متعال به حساب آورند، به حال خود رها می‌شوند و در راه دین اسلام و یاری رساندن به آن دچار آزمایش و ابتلا نمی‌گردند...؟! تا خداوند به این وسیله مجاهدان بردبار صادق را از دیگر کسان و آن‌هایی که صرفاً ادعای ایمان می‌کنند و در همان مرحله‌ی نخستین بلا و مصیبتی که در میدان جهاد علیه کافران و مشرکان و مرتدان به آن دچار می‌شوند؛ خیلی زود از دین خود بر می‌گردند و مرتد می‌شوند، جدا نماید.

و هم چنان که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَتَبْلُؤَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَتَبْلُؤَ أَخْبَارِكُمْ﴾ [محمد: ۳۱] «ما همه‌ی شما را (با وجود آگاهی از اعمالتان) قطعاً آزمایش می‌کنیم تا معلوم شود، مجاهدان (واقعی) و صابران شما چه کسانی هستند (و مجاهد نماها و ناشکیبایان سست عنصر نیز چه کسانی هستند) و اخبار شما را بیازماییم (که آیا در راه اسلام صادقانه پیکار کرده اید یا خیر، دعوت مستمر و خستگی

۱- به نقل از کتاب شروط ص ۱۲۵-۱۳۱ (مترجم).

ناپذیر داشته اید یا نه و آیا از همه‌ی توان جنگی و علمی خود در نابود کردن کافران سود برده اید یا از سرزنش کنندگان ترسیده‌اید؟».

از اینرو صبر و شکیبایی مومنان بر بلا و مصیبت، نشانه و علامتی صادق برای راستی و محبت و عبودیت و پیکار (آنان) در راه الله متعال است؛ اما خداوند در مورد آن‌هایی که ادعای ایمان و توحید می‌کنند، سپس به خاطر کوچک‌ترین فتنه و آزمایش یا سختی و مصیبتی که در میدان‌های پیکار (با کافران) به آن دچار می‌شوند (خیلی زود) از دین خود بر می‌گردند و مرتد می‌شوند، می‌فرماید: ﴿فَإِذَا أُذِي فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ﴾ [العنکبوت: ۱۰] «اما هنگامی که به خاطر الله مورد اذیت و آزار قرار گرفتند، (به ناله و فریاد می‌آیند و چه بسا از دین بر می‌گردند، انگار ایشان) شکنجه‌های مردمان را (در دنیا) همسان عذاب الله (در آخرت) می‌شمارند».

و الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ أُنْقَلَبْ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ﴾ [الحج: ۱۱] «اگر بلا و مصیبتی به ایشان برسد (به سوی کفر بر می‌گردند و) عقب‌گرد می‌کنند. به این ترتیب هم (آرامش ایمان به قضا و قدر و یاری خداوند را در) دنیا و هم (نعمت و سعادت) آخرت را از دست می‌دهند».

انسان به اندازه‌ی دین و ایمان و توحید و صدق و محبتش مورد امتحان و آزمایش الله متعال قرار می‌گیرد، پس اگر ایمانش مستحکم و توحیدش برای الله عزیز و بلندمرتبه، صادق و محبتش تنها برای او باشد، به مراتب بلا و سختی‌ها بر او شدیدتر است و پروردگار هم وی را در صبر و شکیبایی بر آن یاری می‌دهد، هم چنان که در حدیث آمده است: «يُبْتَلَى الرَّجُلُ عَلَىٰ حَسَبِ دِينِهِ، فَإِنْ كَانَ دِينُهُ صُلْبًا اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ، وَإِنْ كَانَ فِي دِينِهِ رِقَّةٌ ابْتُلِيَ عَلَىٰ حَسَبِ دِينِهِ، فَمَا يَبْرُحُ الْبَلَاءُ بِالْعَبْدِ حَتَّىٰ يَتْرُكَهُ يَمِشِي عَلَى الْأَرْضِ مَا عَلَيْهِ خَطِيئَةٌ»^۱. «هر فردی به تناسب ایمان خود مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرد؛ پس اگر

۱- رواه الترمذی (۲۳۹۸) و شعب الإیمان (۹۳۱۸) و مسند أحمد (۱۶۰۷).

دارای ایمانی راسخ باشد، به بلای شدیدتری مبتلا خواهد شد و اگر دارای ایمانی ضعیف باشد؛ به همان اندازه دچار سختی‌ها می‌شود. بلاها و مصیبت‌ها از بنده‌ی پروردگار جدا نمی‌شود؛ مگر آن که او در حالی گام بر می‌دارد که گناهی بر او باقی نمانده است.

و رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنَّ الصَّالِحِينَ يُشَدَّدُ عَلَيْهِمْ»^۱. «همانا ابتلا و آزمایش بر صالحین بسیار سخت‌تر است.....».

و رسول الله ﷺ فرمودند: «كَمَا يُضَاعَفُ لَنَا الْأَجْرُ كَذَلِكَ يُضَاعَفُ عَلَيْنَا الْبَلَاءُ»^۲ «ما پیامبران همان طور که اجر و پاداشمان دو چندان است، ابتلا و مصیبت هم بر ما هم دو چندان است».

به همین خاطر پیامبران به سبب کمال ایمان و صداقت عبادتشان برای الله متعال، نسبت به دیگر مردمان به شدیدترین آزمایش‌ها و محنت‌ها در راه الله و صبر و تحمل بر آن دچار می‌شدند. هم چنان که رسول الله ﷺ در حدیثی صحیح می‌فرماید: «أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ، ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ»^۳. «در بین مردم کسانی که به شدیدترین سختی‌ها مبتلا می‌شوند، پیامبران هستند و سپس کسانی که به لحاظ ایمان به آن‌ها نزدیک‌ترند».

و رسول الله ﷺ فرمودند: «مَا يُؤَدِّي أَحَدٌ مَا أُؤَدِّي فِي اللَّهِ»^۴. «هیچ کس آن گونه که من در راه الله آزار و اذیت شدم، اذیت نشد».

از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که نزد رسول الله ﷺ در حالی که تب شدیدی بر ایشان غالب بود، رفت. جامه‌ی پُرزدار خوابناکی بر روی ایشان بود، دستش را روی جامه گذاشت، حرارت تب بدن رسول الله ﷺ را با وجود جامه احساس کرد، به ایشان

۱- شعب الإیمان (۹۷۳۱) و مسند احمد (۲۵۲۶۴) والحاكم في المستدرک (۷۹۰۱).

۲- مسند احمد (۱۱۸۹۳) وابن ماجه (۴۰۲۴) وشعب الإیمان (۹۳۱۷).

۳- سنن الکبری للنسائی (۷۴۴۰) وشعب الإیمان (۹۳۱۹) و مسند أحمد (۲۷۰۷۹).

۴- ابن ماجه (۱۵۱) والترمذی (۲۴۷۲).

گفت: یا رسول الله، چه قدر تب شدید است؛ رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنَّا كَذَلِكَ يَشْتَدُّ عَلَيْنَا الْبَلَاءُ وَيُضَاعَفُ لَنَا الْأَجْرُ»^۱. «همانطور که بلا و مصیبت بر ما پیامبران شدیدتر است، اجر و پاداشمان هم دو چندان است». ابوسعید گفت: یا رسول الله، چه کسانی در بین مردم به سختی‌ها و بلاهای بیشتری دچار می‌شوند؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الصَّالِحُونَ...» «پیامبران و سپس بندگان صالح...»

مردی نزد رسول الله ﷺ آمده و به ایشان گفت: یا رسول الله، به خدا سوگند، من شما را دوست دارم. رسول الله ﷺ هم فرمودند: «إِنَّ الْبَلَايَا أَسْرَعُ إِلَى مَنْ يُحِبُّنِي مِنَ السَّيْلِ إِلَى مُنْتَهَاهَا»^۲. «همانا بلاها به کسی که مرا دوست دارد سریع‌تر روی می‌آورد، تا سیل که «با سرعت» به پایان خود می‌رسد».

یعنی: اگر در آن چه می‌گویی صادق هستی، توقع و انتظار بلا را داشته باش... و نشانه‌ی دوستی و محبت تو به من آن است که در راه الله دچار بلا و محنت شوی و بر آن هم بردباری و صبر پیشه کنی.

اتباع و پیروی... انتخاب و برگزیدن... ولاء و براء... بلا و مصیبت... این‌ها علامت‌ها و دلایل محبت صادق برای الله عزوجل و فرستاده‌ی او می‌باشد. پس هر کس فاقد آن‌ها باشد، صدق محبت و توحید و عبودیت برای خدای یگانه را ندارد. اگرچه این انسان به زبانش هم خلاف آن را ادعا کند، در حقیقت او با نداشتن این علامت‌ها خود را با چیزی سیر نموده که به او داده نشده است و هر چند به ظاهر هم مدعی باشد که از مومنین و موحدینی است که الله متعال و رسولش ﷺ را دوست دارد، ولی در واقع، حال و وضع و زبان عمل وی با تمام وضوح و روشنی بر او حکم می‌کند که: او از دروغ‌گویان... و از منافقین کافر است.

۱- ادب المفرد (۵۱۰) وابن ماجه (۴۰۲۴) ومسنند احمد (۱۱۸۹۳).

۲- أخرجه ابن حبان، السلسلة الصحيحة، ۱۵۸۶.

می‌گوییم: سپاس الله متعال را؛ همه‌ی احادیثی که قبلاً درباره‌ی مصیبت و بلا ذکر کردیم، صحیح است.

برداشت ما از این احادیث و غیر آنها و درباره‌ی کسانی که در راه الله در بوته‌ی آزمایش قرار گرفته‌اند و به ویژه افرادی از ایشان که بلا و مصیبت در راه الله بر آنان شدت بیشتری دارد، این است که میدان‌های تاویل و عذر را در مورد ایشان گسترش دهیم و حسن ظن را در حق آنان بر سوء ظن ترجیح دهیم.... و این هم خلق و خوی میانه و شریف رسول الله ﷺ است که هر گاه یکی از اصحابش در لغزش و شبهه‌ای شک برانگیز می‌افتاد، بر او سخت نمی‌گرفت و برایش تاویل می‌کرد و به نفع او میدان‌هایی که در آن برای رضای الله متعال به ابتلا و محنت افتاده بود، یادآوری می‌کرد.... نه ای عمر، همانا او از اهل بدر است^۱.

۱- اشاره‌ای به داستان «حاطب ابن ابی بلتعه» می‌باشد که امام بخاری (۳۰۰۷) و امام مسلم (۲۴۹۴) رحمه الله علیهم هر یک در کتاب صحیح خود در باب فضائل اهل بدر، آن را ذکر کرده‌اند. علی رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله من و زبیر و مقداد بن اسود را احضار کرده و فرمودند: بروید تا به محلی به نام روضه‌ی خاخ (محلی بین مکه و مدینه) می‌رسید، زنی به نام ظعینه در آن جاست نامه‌ای همراه دارد آن نامه را از او بگیرید. ما رفتیم، اسب هایمان را به سرعت راندیم تا به روضه رسیدیم، همین که به آن جا رسیدیم دیدیم آن زن که نامش ظعینه بود در آن جاست. به او گفتیم: نامه‌ای که همراه داری بیور. گفت: من نامه‌ای همراه ندارم. گفتیم: اگر نامه را به ما ندهی لباس‌هایت را از تن بیرون می‌آوریم. آن زن نامه را از میان موهای سرش بیرون آورد. نامه را به نزد رسول الله آوردیم. در نامه نوشته شده بود، از حاطب ابن ابی بلتعه به سوی جماعتی از مشرکین اهل مکه، حاطب قسمتی از اسرار رسول الله را به مشرکین نوشته بود.

رسول الله فرمود: ای حاطب، این نامه چیست؟ حاطب گفت: یا رسول الله، در این مورد نسبت به من عجله نکن، من انسانی هستم که نسبتی با قریش ندارم و از قبیله‌ی دیگری به میان ایشان آمده‌ام، ولی مهاجرین دیگری که با شما هستند، نزدیکان و خویشانی در مکه دارند که به وسیله‌ی آنان خانواده و اموال خود را محفوظ می‌کنند. من کسی را در آن جا ندارم، گفتیم: حال که من در آن جا قوم و خویشی ندارم باید کاری بکنم تا در نزد قریش وسیله‌ای به دست آورم و خانواده‌ی خود را به

اما کسی که به بلا و مصیبتی در راه الله متعال دچار نشده است، میدان تاویل و عذر برایش تنگ می‌شود، و این قاعده‌ی روشنی است که انسان مسلمانان هنگام تعمق و بررسی در مسائل بزرگی همچون مسائل کفر و ایمان باید به آن توجه کند.^۱

از خلال این عرض صریح، واضح گردید که محبت برای کلمه‌ی توحید و مقتضیات آن و بغض و دشمنی با آنچه که آن را نقض می‌کند، اصل دین اسلام می‌باشد. و در واقع رکن توحید می‌باشد و با کمال آن، توحید کامل شده و با نقص آن، توحید ناقص می‌گردد.

برخی از علماء بر این شروط، شرط‌های دیگری برای لا إله إلا الله ذکر کرده‌اند که بیان آن‌ها در این مقام مفید و سودمند می‌باشد.^۲

این وسیله حفظ نمایم؛ این کا را به خاطر کفر و برگشت از دین اسلام و رضایت به کفر بعد از ایمان به اسلام انجام نداده‌ام. رسول الله فرمود: حاطب به شما راست گفت. عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله اجازه بدهید تا گردن این منافق را بزنم. رسول الله فرمود: حاطب در جنگ بدر شرکت کرده است، شما نمی‌دانید اهل بدر چه قدر با عظمت می‌باشند، مسلماً خداوند بر تمام اعمال ایشان آگاه است با وجود این در مورد آن‌ها می‌فرماید: هر چه می‌خواهید بکنید، من شما را مورد عفو قرار داده‌ام.

۱- پایان نقل از کتاب شروط لا إله إلا الله (مترجم).

۲- شروط و یادآوری‌هایی که از این پس ذکر می‌گردد، تا پایان این فصل از کتاب شروط لا إله إلا الله نقل شده است (مترجم).

مبحث هشتم: شرط نطق و اقرار:

برای کسی که بخواهد در دین اسلام داخل شود و حکم و صفت اسلام بر او جاری شود، لازم است در آغاز لفظاً به شهادت توحید اقرار کند، صیغه‌ی آن چنین است: «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله» و کسی که - با وجود داشتن توانایی گفتار - از اقرار کردن به شهادت توحید امتناع ورزد، مسلمان نیست. هم چنان که سعید بن مسیب بن حزن رضی الله عنه در حدیثی «متفق علیه» از پدرش روایت می‌کند: وقتی که ابوطالب نزدیک به مرگ شد، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به نزد او رفت و دید که ابوجهل بن هشام و عبدالله بن امیه بن مغیره پیش او هستند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به ابوطالب فرمود: «يَا عَمَّ، قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَلِمَةً أَشْهَدُ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ». «ای عموی من! کلمه‌ی «لا إله إلا الله» را بر زبان بران؛ این کلمه‌ای است که در نزد الله گواهی آن را برایت می‌دهم». ابوجهل و عبدالله بن امیه نیز گفتند: ای ابوطالب! آیا از دین عبدالمطلب روی گردان می‌شوی؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پشت سر هم کلمه‌ی لا إله إلا الله را بر ابوطالب عرضه می‌کرد و ابوجهل و عبدالله بن امیه نیز گفته‌ی خود را تکرار می‌کردند. سرانجام آخرین جمله‌ای که ابوطالب به آنان گفت این بود که: بر دین عبدالمطلب هستم و از گفتن کلمه‌ی «لا إله إلا الله» خودداری نمود. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أَمَّا وَاللَّهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ مَا لَمْ أُنْهَ عَنْكَ». «به الله سوگند، پیوسته برایت دعای عفو و مغفرت می‌کنم؛ مگر آن که الله متعال مرا از آن منع کند». بلافاصله الله متعال در این باره آیه نازل فرمود: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١١٣﴾﴾ [التوبة: ١١٣] «پیامبر و مومنان نباید برای مشرکان طلب آمرزش کنند هر چند (این مشرکین) از نزدیکان و خویشاوندان آنان باشند، هنگامی که برای آنان روشن است که (با

کفر و شرک از دنیا رفته‌اند و) از اهل دوزخند». و خداوند درباره‌ی (ایمان نیاوردن) ابوطالب، به رسول الله ﷺ چنین فرمود: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾﴾ [القصص: ۵۶] «ای پیامبر تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری (هدایت شود) هدایت کنی (و او را به نعمت ایمان برسانی) و اما این تنها الله است که هر کس را بخواهد، هدایت می‌کند و بهتر می‌داند که چه افرادی (سزاوار ایمان بوده و به سوی صفوف مومنان) راه یابند».

امام مسلم در صحیح خود، و ترمذی هم آن را از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که وفات ابوطالب فرا رسید، رسول الله ﷺ به نزد او آمد و فرمود: «قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ لَكَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «بگو: «لا إله إلا الله» تا در روز قیامت، به وسیله‌ی آن برایت گواهی دهم». ابوطالب گفت: اگر قریشیان مرا بدان معیوب و ننگین نمی‌کردند و نمی‌گفتند که هراس از مرگ او را بر آن داشته‌است، چشمان تو را با گفتن آن کلمه روشن می‌کردم (و مایه‌ی شادی تو می‌شدم)!!! سپس خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾﴾.

در ایمان نیاوردن ابوطالب عموی رسول الله ﷺ برای کسی که در آن تفکر و تعقل کند، نشانه‌ی بزرگی از نشانه‌های خداوند بلندمرتبه وجود دارد؛ چون این خود شخص رسول الله ﷺ بود که ابوطالب را به دین اسلام دعوت کرد و با وجود آنکه ایشان صاحب علم و حکمت و خلق و خوی بزرگی بوده و اصراری شدیدی داشت که عمویش ابوطالب هدایت را از او پذیرا شود... اما چون خداوند بلندمرتبه (به ایمان آوردن ابوطالب) راضی نبود، نتوانست به مقصودش (که ایمان آوردن عمویش بود) دست یابد و (سرانجام) ابوطالب بر کفر و آیین شرک مرد...!!! و این برای آن است که تمامی امور به دست خداوند بلندمرتبه و یگانه است و کسی در آن شرکت ندارد، همانا او خداوند پاک و منزّه و یکتایی است که هر که را بخواهد، هدایت می‌کند و هر که را بخواهد، از هدایت باز می‌دارد.

و این (در مقام) هیچ کس، حتی پیامبر ما ﷺ با وجود فضل و علمی که به او داده

شده نیست که توانایی هدایت کسی را داشته باشد، مگر کسی را که خداوند صرفاً خود هدایتش را بخواهد. هم چنان که پروردگار بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ﴾ [آل عمران: ۱۲۸] «چیزی از کار (بندگان جز اجرای فرمان یزدان) در دست تو نیست (بلکه همه‌ی امور در دست الله است، این اوست که) یا توبه‌ی آنان را می‌پذیرد (و دل هایشان را با آب ایمان می‌شوید) یا ایشان را (با خوار داشتن در دنیا و عذاب آخرت) شکنجه می‌دهد».

پس پیامبر ما ﷺ کاری جز هدایت بیان (شرح و توضیح) و راهنمایی به حق نمی‌تواند بکند؛ اما هدایت توفیق (و تایید الهی) تنها از آن خداوند بلندمرتبه است. رسول الله ﷺ فرمودند: «أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ، وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ». «به من دستور داده شده است که با مردم بجنگم تا گواهی دهند که معبودی بحق جز الله یکتا نیست و محمد فرستاده‌ی اوست و نماز به جای آورده و زکات را پرداخت کنند و همین که این کارها را انجام دادند، خون و مال آنان از جانب من محفوظ است؛ مگر در برابر حقی که به عهده خواهند داشت و حساب (نیت و کارهای پنهانی) آنان با خداوند است».

امام نووی رحمته الله علیه در شرح خود بر صحیح مسلم در جلد ۱ صفحه‌ی ۲۱۲ می‌گوید: در این حدیث شرط ایمان آوردن، اقرار و اعتقاد به شهادتین و باور به تمامی آن چه رسول الله ﷺ آورده، ذکر شده است.

ابن تیمیه رحمته الله علیه در جلد هفتم «الفتاوی» صفحه‌ی ۶۰۹ می‌فرماید: هرگاه کسی با وجود داشتن توانایی گفتار (لال نباشد) از گفتن و بر زبان راندن شهادتین سر باز زند، به اتفاق تمامی مسلمانان، سلف امت، ائمه‌ی آنها و جمهور علمای آنان، ظاهراً و باطناً کافر است. لالهایی که توانایی کلام (و سخن گفتن) ندارند، از قید گفته‌ی «با وجود داشتن قدرت و توانایی» خارج می‌باشند. چون ناتوانی و عجزی که دفع آن ممکن نباشد، به اتفاق تمامی اهل علم، تکلیف را از سر صاحب آن بر می‌دارد.

از لوازم این شرط (نطق و اقرار) کفر به قول و گفتار است.... (یعنی) همان گونه که ایمان با قول و اقرار و.... واقع می‌شود، کفر نیز چنین است و با قول و گفته‌ی کفر آمیز اتفاق می‌افتد.

و هیچ کس با این شرط (که قول جزء ایمان و جزء کفر است) غیر از جهم بن صفوان و پیروانش مخالفتی نکرده است، اینان ایمان را در تصدیق قلبی منحصر کرده‌اند و نطق را جزء شرط صحت ایمان قرار نداده‌اند.

(و به این علت که گفته‌اند: ایمان صرفاً تصدیق دل است و ربطی به عمل و قول ندارد) سبب شده است که از سوی دیگر عکس آن را نیز اظهار کنند و بگویند: همان گونه که ایمان چنین است، کفر نیز صرفاً محصور در تکذیب دل است. و کسانی که این قاعده‌ی باطل را بنیان نهاده‌اند، قول کفرآمیز را جزء کافر شدن قرار نداده‌اند تا چه رسد به عمل.

(چون گفته‌اند: ایمان صرفاً تصدیق دل است؛ مجبور شده‌اند که بگویند کفر نیز تکذیب دل است.)

و این گفته (که ایمان تصدیق دل و کفر تکذیب دل است) با وجود بطلان آن و مغایرتش با نصوص ظاهر و متواتر شرعی و مخالفت با عقیده‌ی اهل سنت و جماعت، عده‌ی زیادی از طلاب معاصر تحت تأثیر این قاعده‌ی باطل قرار گرفته‌اند و خود را به دروغ و بهتان به عقیده‌ی صحیح نسبت می‌دهند - در حالی که عقیده‌ی سلف صالح از آن‌ها اعلام برائت می‌کند- و کسان دیگری هم غیر از آنان، آن‌هایی که در مدرسه‌ی مرجئه‌ها هستند و در ایمان و وعد و وعید بر عقیده‌ی مرجئه می‌باشند، از این باور تأثیر پذیرفته‌اند.^۱

۱- در کتابم «الانتصار لأهل التوحید» و نیز کتاب دیگرم «تهذیب شرح العقیده الطحاویة» در مورد باطل بودن این عقیده، با آوردن دلایل شرعی بحث نموده‌ام، در صورت تمایل به آن‌ها مراجعه کنید.

مبحث نهم:

شرط کفر به طاغوت

یکی از شرطهای صحت توحید «کافر شدن به طاغوت» می باشد و انسان مسلمان ایمان نخواهد داشت؛ مگر آن که به طور ظاهری و باطنی کفر به طاغوت انجام دهد. و اینک دلایلی از قرآن و سنت در صحت و درستی این شرط برایتان می آورم:

الله عزوجل می فرماید: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٦﴾﴾ [البقرة: ٢٥٦] کسی که به طاغوت کفر بورزد و به الله ایمان بیاورد، به محکم ترین دستاویزی در آویخته است که اصلاً گسستن ندارد و خداوند شنوا و دانا است.

﴿الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى﴾ در این آیه با توجه به نظر علما و مفسران، شهادت دادن به «لا إله إلا الله» است؛ یعنی هر کس به طاغوت کفر بورزد و سپس به دنبال آن به خداوند بلندمرتبه ایمان آورد، در حقیقت به محکم ترین دستاویز، «لا إله إلا الله» چنگ زده است، اما کسی که به طاغوت کفر نورزد و به حکم طاغوت گردن نهد، اگرچه به خداوند بلندمرتبه هم ایمان آورد، از جمله ی آن کسانی نیست که به «لا إله إلا الله» چنگ زده و حقوق و شروط آن را به جای آورده اند. این کثیر در تفسیر این آیه می فرماید: هر کس از شریک قرار دادن برای الله و بت پرستی خود را نهی کند و خود را از عبادت هر آنچه که به عنوان غیرالله پرستش می شود و شیطان به سوی آن دعوت می نماید، دور نگهدارد و صرفاً الله یگانه را پرستش کند، به «لا إله إلا الله» شهادت داده و به محکم ترین دستاویز چنگ زده است، یعنی در کارش ثابت قدم شده و بر روش اعلای اسلام و صراط مستقیم حرکت نموده است... آن فرد به محکم ترین سبب در دین چنگ زده است و «لا إله إلا الله» به

دستاویزی محکم تشبیه شده که اصلاً گسسته نمی‌شود و محکم و بادوام و استوار است و به شدت به هم پیوند زده شده است.

مجاهد می‌گوید: ﴿الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى﴾ یعنی: ایمان.

و سعید بن جبیر و ضحاک می‌گویند: ﴿الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى﴾ یعنی: «لا إله إلا الله».... و سپاس برای الله متعال، اختلافی در بین این اقوال وجود ندارد. و قرطبی در تفسیر این آیه می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّلُغُوتِ وَيُؤْمِنُ﴾ شرط و ﴿بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ جواب شرط است.

و الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّلُغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶] ما به میان هر ملتی پیامبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیامبران این بوده است) که الله را پرستش کنید و از طاغوت دوری گزینید.

و این مهم‌ترین وظیفه‌ی انبیاء و رسولان در طول تاریخ بوده است و نیز مهم‌ترین هدف داعیانی بوده که براساس منهج و طریقه‌ی آنان، به سوی الله متعال دعوت می‌کرده‌اند.

در حدیثی صحیح از رسول الله ﷺ روایت شده است که فرمود: «مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ، حَرَّمَ مَالَهُ، وَدَمَهُ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ»^۱. «کسی که «لا إله إلا الله» بگوید و سپس به آنچه غیر از الله متعال عبادت شود کفر ورزد، جان و مال او محفوظ می‌باشد و اجر و پاداش او نزد خداوند است».

مقصود رسول الله ﷺ از «وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ». کفر به طاغوت می‌باشد. و اگر گفته شود: قسمت نخست شهادت «لا إله إلا الله» که «لا اله» است، خود مشتمل بر نفی و متضمن کفر به طاغوت می‌باشد، پس به چه علتی در حدیث فوق، دوباره تکرار شده

۱- صحیح مسلم (۲۳).

است؟

می‌گویم: این تکرار برای تأکید و بیان اهمیت کفر به طاغوت می‌باشد، هم چنان که شیخ محمد بن سلیمان در این زمینه می‌فرماید: این فرموده‌ی رسول الله ﷺ «وَكُفِّرَ بِمَا يُعْبَدُ مَنْ دُونِ اللَّهِ» برای تأکید جانب نفی «لا إله إلا الله» است و انسان خون و مالش جز به آن (کفر به طاغوت) محفوظ نمی‌باشد و اگر کسی شک و تردیدی در این مورد به خود راه دهد، خون و مالش محفوظ نیست. و بدان که انسان مومن نمی‌شود، مگر آن که «کفر به طاغوت» انجام دهد و دلیل ما فرمایش الله متعال است که می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۵۶] «کسی که به طاغوت کفر بورزد و به الله ایمان بیاورد، به محکم‌ترین دستاویز در آویخته است»^۱. شیخ محمد بن سلیمان می‌گوید: خون و مالش محفوظ نیست، خود دلیل روشنی بر عدم ایمان کسی است که کفر به طاغوت انجام ندهد؛ اگر چه به «لا إله إلا الله» اقرار کند و در طول روزگار هم آن را بر زبانش جاری سازد. و این چنین کسی، مثل فردی است که چیزی را بگوید و در همان وقت ضد آن را بر زبان آورد. به «لا إله إلا الله» اقرار می‌کند؛ اما در همان حال خدای دیگری را همراه یا بدون الله متعال پرستش می‌کند.

همان طور که قبلاً ذکر شد اجتماع «ایمان و کفر» و «توحید و شرک» در قلب یک انسان غیر ممکن است. و در حدیثی از رسول الله ﷺ آمده است: «لَا يَجْتَمِعُ الْإِيمَانُ وَالْكُفْرُ فِي قَلْبِ امْرِيٍّ»^۲. «ایمان و کفر (به طور هم زمان) در قلب انسانی جمع نمی‌شود».

و اگر گفته شود: چرا در شهادت توحید «لا إله إلا الله» و نصوصی که آن را شرح و

۱- مجموعة التوحيد، ۱۰-۳۵.

۲- مسند أحمد (۸۵۹۳) والإبانة الكبرى لابن بطة (۹۰۵).

تفسیر می‌کنند، جانب نفی، بر جانب اثبات آن مقدم شده است؟ و حکمت این تقدم چیست؟

می‌گویم: این تقدم جانب نفی بر جانب اثبات در شهادت توحید و بقیه‌ی نصوصی که کلمه‌ی توحید را شرح و تفسیر می‌کنند، فایده‌ها و حکمت‌های مهم و زیادی دارد که در ذات خود مشروع و خوب است و منظور و مقصود شهادت توحید نیز همان است که بیان کرده‌اند.

از جمله: کسی که این تقدم را انجام ندهد و آن را در وجود خود و دینش مراعات نکند و خود را به آن ملزم ننماید، شرک و توحید را با هم انجام می‌دهد و این طریقه‌ی دین مشرکان است که عبادت الله متعال و پرستش طاغوت را با هم جمع می‌کنند.... اینان به الله ایمان آوردند، در حالی که مشرک بودند همان طور که الله متعال در مورد آنها می‌فرماید: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۶] «و اکثر آنان که مدعی ایمان به الله هستند، مشرک می‌باشند».

و باز: عدم رعایت این تقدم، به ناچار سبب نابودی عبادت و تمامی اعمالی می‌شود که انسان برای الله متعال انجام داده است. بنابراین قبل از آن که از شرک و عبادت طاغوت و خالی شدن از آن اعلام براءت کند، داخل در عبادت و طاعت پروردگار شده است.... و هم چنان که قبلاً بحث شد، شرک تمامی اعمال نیکوی انسان را از بین می‌برد و صاحبش را از بهره‌گیری (از آن عمل صالح) محروم می‌کند و همانند سدی رفیع بین عمل نیکوی انسان و پذیرش و صعود آن به سوی آسمان مانع می‌شود.... (طبق این قاعده) هر کس قبل از آن که به طاغوت کفر بورزد و از او و پرستش وی و حزبش اعلام براءت کند، نماز یا روزه یا حج یا زکات و یا عبادات دیگری را انجام دهد.... آن اعمال و عبادات به او هیچ نفع و سودی نمی‌رساند و از او پذیرفته نمی‌شود و زیان و خسارت و پشیمانی از این اعمال (که برای طاغوت انجام داده است)، روز قیامت به وی خواهد رسید و در آن هنگام، ندامت هم سودی ندارد.

چگونگی کفر به طاغوت

کافر شدن به طاغوت: تنها با آروز کردن و به زبان آوردن آن بدون دلیل و عمل صورت نمی‌پذیرد..... بلکه صفت آن این است که انسان هم در اعتقاد و باطن و هم در قول و عمل آن را انجام دهد.

۱- چگونگی کفر اعتقادی به طاغوت:

آن است که انسان مسلمان در دلش نسبت به طاغوت، دشمنی و کینه و تنفر پنهان کند و معتقد به کفر آن‌ها باشد و نیز کفر کسی که داخل در عبادت طاغوت می‌شود. با توجه به این تعریف، هیچ کس در ترک این اندازه از کفر به طاغوت عذری ندارد، چون برای هر انسان (مسلمانی) بدون آنکه کم‌ترین ضرری متوجه وی شود یا در تنگنا افتد، مقدور است و هیچ قدرت بشری نمی‌تواند بین او و این اعتقادش مانعی ایجاد کند. و به همین ترتیب هیچ کس در آنچه در دل پنهان می‌کند یا به آن اعتقاد دارد، اگرچه پنهان کردن کفر یا راضی بودن به طاغوت هم باشد، معذور به اکراه نیست، چون اکراه صرفاً می‌تواند بر اعضای ظاهری بدن سلطه پیدا کند و بر باطن انسان قدرتی ندارد؛ این کار (کفر اعتقادی به طاغوت) باید انجام پذیرد. زیرا عدم انجام آن، راضی شدن به کفر.... و نشانه‌ی رضایت درونی به طاغوت و ظلم و کفر آن می‌باشد..... و راضی شدن به کفر، به اجماع رای علما کفر است.

۳- چگونگی کفر قولی به طاغوت:

(در این مرحله انسان مسلمان باید) بی‌اعتنایی و کفرورزی خود را به طواغیت آشکار نماید و آنان را با زبانش به صراحت کافر خوانده و براءت خود را از آن‌ها، دینشان، پیروانشان و بندگانشان اظهار نماید و حال و وضع باطل و پر از نیرنگ و فریب و کفری را که در آن به سر می‌برند، برای همگان شرح دهد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ [الکافرون: ۱]؛ وقتی که الله متعال با

این صراحت آنان را مورد خطاب قرار می‌دهد، بر ما هم لازم است که با این کلمه‌ای که دلالت و معانی آن صریح و روشن است، بدون هیچ سختی و نگرانی و ناراحتی و وضعی با آن‌ها روبه‌رو شویم و حقایق حال و وضع و برنامه‌ی آنان را بیان نماییم و بگوییم: ای گروه کافران... ای گروه مشرکان مجرم...!

الله متعال می‌فرماید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ﴾ [المتحنة: ۴] «رفتار و کردار ابراهیم - علیه السلام- و کسانی که به وی ایمان آورده بودند، الگوی خوبی برای شما است، آن گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و چیزهایی که به غیر از الله می‌پرستید، بیزار و گریزانیم و دشمنی و کینه توزی همیشگی میان ما و شما آشکار شده است تا زمانی که به الله یگانه ایمان بیاورید (و صرفاً او را به تنهایی پرستش نمایید)».

پس ابراهیم علیه السلام و کسانی از مومنین که با او ایمان آوردند، در چه چیزی برای ما الگوی حسنه هستند...؟ در آنچه که به مشرکین و طواغیت و آن‌هایی که برای غیر الله پرستش می‌کردند بر زبان آوردند: ما از شما، دینتان و طواغیتی که پرستش می‌کنید، براءت می‌جوییم... و به شما و آنچه که غیر از الله عبادت می‌نمایید، کفر می‌ورزیم. به درستی میان ما و شما پیوسته کینه و دشمنی خواهد بود...» و این تعبیر کامل و روشنی است که نهایت اعلام براءت را می‌رساند... و آن دشمنی و کینه‌جویی مداومی است که اعضای ظاهری و باطنی (هر مومنی) را در برمی‌گیرد و امکان ندارد (کینه‌ی درونی او) آرامش یابد و شعله‌های (عداوت ظاهری) وی فرونشیند، مگر به یک شرط و آن هم این است که: به طور کامل از پرستش طاغوت خالی شوند و به تمام معنا وارد دین اسلام شوند، اسلامی که عبادت را صرفاً برای الله متعال و یگانه منحصر می‌کند.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ ﴿۱۳۱﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿۱۳۲﴾﴾ [الزخرف: ۲۶-۲۷] «ای پیامبر گوشه‌ای از داستان ابراهیم علیه

السلام را برای تکذیب کنندگان بیان کن) آن گاه که ابراهیم علیه السلام به پدر و قوم خود گفت: من از معبودهایی که می‌پرستید بیزارم و به غیر از معبودی که من را آفریده است (کس دیگری را پرستش نخواهم کرد) چرا که تنها او مرا به حق، رهنمون خواهد کرد».

این دین و آیین ابراهیم علیه السلام است و بر کسی که راضی به این دین حنیف و پاک باشد. لازم است که به وسیله‌ی زبانش با صراحت به طاغوت‌های زمانه اعلان برائت نماید.... و هیچ کس به جز سفیهی که خودش را از دست داده باشد، از پیروی دین و آیین ابراهیم علیه السلام روی بر نمی‌گرداند. هم چنان که الله متعال هم می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ﴾ [البقرة: ۱۳۰] کسی جز نادانی که خود را خوار و کوچک کرده (و انسانیت و خرد خویش را به بازیچه گرفته است) از آیین ابراهیم علیه السلام روی گردان نمی‌شود.

در حدیثی از معاویه بن حیده رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: گفتم: یا رسول الله، خداوند برای چه چیزی تو را به سوی ما روانه نموده است؟ فرمود: «بِالْإِسْلَامِ» برای اسلام. (معاویه بن حیده) گفت: علامت‌های اسلام (و مسلمانی) چیست؟ فرمود: «أَنْ تَقُولَ: أَسَلَّمْتُ وَجَّهِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَتَحَلَّيْتُ، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ، كُلُّ مُسْلِمٍ عَلَى مُسْلِمٍ مُحَرَّمٌ أَخْوَانٍ نَصِيرَانٍ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ مُشْرِكٍ بَعْدَمَا أَسْلَمَ عَمَلًا، أَوْ يُفَارِقَ الْمُشْرِكِينَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ»^۱. «اینکه بگویی: خود را به تمامی تسلیم پروردگار عزوجل کردم و خودم را از شرک و بت پرستی و پرستش طاغوت خالی نمودم و نماز را به پا داری و زکات را بگزاری؛ (خون و مال و ناموس) هر مسلمانی بر مسلمان دیگر حرام است و برادر و یاوران یکدیگر باشید، خداوند عزیز و بزرگووار، هیچ عملی را از کسی بعد از آن که مسلمان شده نمی‌پذیرد تا این که از مشرکان جدا گشته و به صفوف

۱- صحیح سنن النسائی، ۲۴۰۸.

مسلمانان بیوندند».

مقصود رسول الله ﷺ از «وَتَخَلَّيْتُ» در حدیث مذکور آن است که: خود را از وجود شرک تخلیه نمایی و از پرستش غیر الله و طواغیت همراه با عبادت پروردگار به طور کلی دوری کنی.

از نشانه‌ها و علاماتی که دلالت بر صدق و راستی اسلام تو می‌کند آن است که با کمال صراحت و استحکام و بدون کوچک‌ترین ترس و شکی به تمامی طواغیت روی زمین اعلان کنی: من خود را از وجود شما و از عبادت و پرستش نمودن شما تخلیه نمودم....

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌فرماید: انسان موحد نمی‌شود، مگر آن که شرک را از خود بزدايد و از آن اعلان برائت کند و مرتکب آن را کافر بخواند.

۳- چگونگی کفر عملی به طاغوت:

این گونه کفر به طاغوت، با گوشه‌گیری و دوری نمودن از طاغوت و علیه آن‌ها و پیروان و سربازان آنان جهاد کردن و جنگیدن، اگر راهی غیر از جنگ را نپذیرفتند و به یاری و دوستی نگرفتن آنان صورت می‌پذیرد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿١٧﴾﴾ [الزمر: ۱۷] «کسانی که از عبادت طاغوت دوری می‌گزینند (و با توبه) به سوی الله باز می‌گردند، آنان را (به اجر و پاداش بزرگ خداوند) بشارت باد (و تو ای پیامبر) این مژده را به بندگانم برسان».

و الله متعال می‌فرماید: ﴿أَيُّمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَنَ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۱۲] «با سر دسته‌های کفر و گمراهی پیکار کنید، چرا که پیمان‌های آنان هیچ ارزشی ندارد». و طواغیت از جمله‌ی سردسته‌های کفر محسوب می‌شوند.

و الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾ [التوبة: ۱۲۳] «و (کافران) باید که در

جنگ) از شما شدت (و جرات و شهامت) ببینند».

و الله متعال می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكٰفِرِينَ اَوْلِيَآءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النساء: ۱۴۴] «ای کسانی که ایمان آورده اید، کافران را به جای مومنان به دوستی مگیرید».

و الله متعال می فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ [المائدة: ۵۱] «هر کس آنان را به دوستی بگیرد (و به سرپرستی بپذیرد) بی گمان از جمله‌ی ایشان است».

و الله متعال می فرماید: ﴿لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ اَوْلِيَآءَ ثَلْفُونَ اِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ﴾ [المتحنة: ۱] «(ای گروه مومنان) دشمنان من و خویش را به دوستی نگیرید. شما نسبت به آنان محبت می کنید، در حالی که آن‌ها به حقیقتی که برای شما آمده است ایمان ندارند».

غیر از این نصوص، نصوص دیگری که نشانه‌ها و صفات کفر قولی و عملی به طاغوت را بیان کنند، بسیار زیاد است.

بعد از این توضیحاتی که در مورد صفت (اعتقادی، قولی و عملی) کفر به طاغوت دادیم، پس هرکس کامل و بدون نقص آن را به جای آورد، از آن کسانی است که صفت کفر به طاغوت را انجام داده و حق آن را ادا نموده است و اگر به آن صفاتی که قبلاً ذکر کردیم عمل ننماید، اگرچه به زبان هم هزار بار ادعای کفر به طاغوت را بکند، از جمله‌ی کسانی نیست که به طاغوت کافر شده‌اند.

تعجب من از کسانی است که به زبان‌شان ادعای کفر به طاغوت می کنند و از این که در ردیف و برده و بنده‌ی طاغوت‌ها قرار گیرند، اظهار ناراحتی می نمایند.... ولی در همان وقت، آن‌ها را می بینی که با زبان حال و عمل و گفتار، به طواغیت تمایل نشان می دهند و به نفع آن‌ها بسیار به جدل و گفت و گو می نشینند و از آنان پشتیبانی و حمایت می کنند و به آن‌ها خدمت و یاری می رسانند و داخل سپاه طاغوت‌ها می شوند و قضاوت و داوری را به نزد آنان می برند و به خاطر آن‌ها با موحدان به دشمنی می پردازند.

اینان در حقیقت، شرط کفر به طاغوت را به جای نیاورده و محقق نساخته‌اند، هر چند به زبانشان خلاف آن را ادعا نمایند، چون واقعیت و زبان حالشان، ادعا و گفته‌ی دروغین آنان را رد و تکذیب می‌کند.

مساله

آیا به کار بردن لفظ طاغوت برای مسلمان جایز است؟ یا این که اطلاق این کلمه جز بر کافری که قبلاً صفت طاغوت برای وی بیان شد جایز نمی‌باشد؟ می‌گوییم: طاغوت بر وزن و صیغه‌ی (فَعْلُوت) به معنی ظلم و دشمنی و زیاده روی از حد می‌باشد.... هرکس (به شرطی که) ظلم و ستم و دشمنی او پایین تر از حد کفر اکبر باشد، می‌توان براساس اعتبار معنایی و نشانه‌های لغوی کلمه‌ی طاغوت، که ظلم و ستم و دشمنی و تجاوز از حد است، بر او صفت طاغوت گذاشت.... آن گونه که بعضی از اهل سلف، صفت طاغوت یا طاغی (ستمگر) را بر حجاج بن یوسف و دیگران اطلاق نمودند..... و مرادشان (از اطلاق کلمه‌ی طاغوت یا طاغی) معنی لغوی آن بوده که قبلاً بیان کردم و قصدشان از این کلمه، معنای کافر شدن و مورد پرستش قرار گرفتن به عنوان غیر الله نبوده است.

اما اگر این ظلم و ستم و دشمنی صاحبش را به درجه‌ی کفر اکبر نسبت به الله متعال برساند، آن گاه صفت طاغوت به معنای اصطلاحی آن که معبود شدن به عنوان غیر الله است و معنای لغوی آن که عداوت و تجاوز از حد می‌باشد بر او اطلاق می‌شود (و هر دو معنا منظور می‌گردد) و برای تشخیص دو طاغوت نام برده (ظالم یا کافر) در هنگام مطالعه و شنیدن کتاب‌های اهل علم، به ناچار باید به تمامی نظم و ترتیب کلام و قرائن موجود در آن، که (یکی از دو) نوع طاغوت مورد نظر را مشخص می‌کنند، توجه کرد. اما من در مورد کلمه‌ی «طاغوت» در قرآن کریم و سنت رسول الله ﷺ تحقیق و جست و جو نمودم و به این نتیجه رسیدم که همه‌ی آن‌ها به معنای طاغوت «کافر» آمده است که مردم آن را به عنوان غیر الله پرستش می‌کنند.... و الله متعال به آن داناتر است.

مبحث دهم:

شرط وفات یافتن بر کلمه‌ی «لا إله إلا الله»^۱

بعد از ذکر تمام آن شرطها، لازم است که انسان بر آنها بمیرد تا کلمه‌ی «لا إله إلا الله» به او نفع برساند و اگر بر خلاف کلمه‌ی توحید که شرک و کفر است، بمیرد؛ تمامی شروط سابق و یا انجام طاعات و عبادات دیگر به او سودی نمی‌رساند.... چون برای انسان، ملاک تنها سرانجام و خاتمه‌ی کار است.

پس اگر خاتمه‌ی او به توحید باشد، از اهل بهشت و نجات است، اگرچه از قبل هم، عمل زشت زیادی از او سر زده باشد و اگر خاتمه و عاقبت او شرک و کفر باشد و بر آن هم بمیرد، هلاک می‌گردد و از اهل جهنم خواهد بود، هر چند که از قبل هم عمل نیک زیادی انجام داده باشد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۱۳۷﴾ [البقرة: ۲۱۷] «هر کس از ما از آیین خود برگردد و در حال کفر بمیرد، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد می‌رود و ایشان یاران آتش (دوزخ) می‌باشند و در آن جاویدان می‌مانند».

و الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿۱۳۶﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿۱۳۷﴾ [البقرة: ۱۶۱-۱۶۲] «کسانی که کفر ورزیدند و در حالی که کافر بودند از دنیا رفتند (و با استمرار کفر و بدون توبه و پشیمانی مردند) نفرین الله و فرشتگان و همه‌ی مردمان بر آنان خواهد بود. جاویدان در آن نفرین باقی می‌مانند (و در آتش دوزخ به سر می‌برند) نه

۱- منظور استمرار بر کلمه‌ی توحید تا هنگام مرگ می‌باشد. (مترجم)

عذاب آنان سبک می‌شود و نه مهلتی به ایشان داده می‌شود». پس خداوند پاک و منزّه عذاب ایشان را در آتش دوزخ و جاودانگی در آن را وابسته به مردن بر کفر - که نقضی برای توحید - می‌باشد، متعلق گردانده است... و در حدیثی صحیح از رسول الله ﷺ روایت شده است که فرمودند: «مَا مِنْ عَبْدٍ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، ثُمَّ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ»^۱. «هر کس کلمه‌ی «لا إله إلا الله» را بر زبان آورد (و معتقد باشد که معبودی بحق جز او نیست) و بر همین عقیده بمیرد داخل بهشت خواهد شد».

رسول الله ﷺ نیز در حدیث مذکور، شرط ورود به بهشت را به مردن بر توحید وابسته نموده است. رسول الله ﷺ فرمودند: «قَوْلَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُهَا، وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا»^۲. «سوگند به کسی که جانم در دست اوست همانا برخی از شما کردار اهل بهشت را انجام می‌دهد تا این که بین او و رفتن به بهشت، فاصله‌ای جز یک ذراع باقی نمی‌ماند؛ اما (اندکی) قبل از مرگش به کردار اهل دوزخ مبادرت می‌ورزد و (پس از مردن) داخل دوزخ می‌شود و همانا برخی (دیگر) از شما، کردار اهل دوزخ را انجام می‌دهد تا این که بین او و (رفتن به) دوزخ (فاصله‌ای) جز یک ذراع باقی نمی‌ماند، اما (اندکی) قبل از مرگش به انجام کردار اهل بهشت می‌پردازد (و پس از مرگ) داخل بهشت می‌شود».

و رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا تَعْجَبُوا بِعَمَلِ أَحَدٍ حَتَّى تَنْظُرُوا بِمَا يُحْتَمُّ لَهُ فَإِنَّ الْعَامِلَ يَعْمَلُ زَمَانًا مِنْ دَهْرِهِ أَوْ بُرْهَةً مِنْ دَهْرِهِ بِعَمَلٍ صَالِحٍ لَوْ مَاتَ دَخَلَ الْجَنَّةَ ثُمَّ يَتَحَوَّلُ فَيَعْمَلُ

۱- رواه مسلم (۹۴).

۲- متفق علیه.

عَمَلًا سَيِّئًا وَإِنَّ الْعَبْدَ لِيَعْمَلُ زَمَانًا مِنْ دَهْرِهِ بِعَمَلٍ لَوْ مَاتَ دَخَلَ النَّارَ ثُمَّ يَتَحَوَّلُ فَيَعْمَلُ عَمَلًا صَالِحًا فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا اسْتَعْمَلَهُ قَبْلَ مَوْتِهِ فَوْقَهُ لِعَمَلٍ صَالِحٍ ثُمَّ يَقْبِضُ عَلَيْهِ! «نسبت به کردار (نیک) هیچ کس اظهار شگفتی مکن تا بینی که عاقبت و خاتمه‌ی عمر او چه خواهد بود؟ همانا فردی مدت زمانی (طولانی) یا برهه‌ای از روزگارش را به (انجام) کردار پسندیده می‌گذراند که اگر بر آن حالت بمیرد داخل بهشت می‌شود، اما (در سرانجام عمرش) متحول می‌گردد و شروع به بدکاری (و انجام گناه) می‌نماید. و چه بسا بنده‌ای مدت زمان زیادی از عمرش را به انجام کردار ناشایست سپری می‌کند و اگر بر آن حالت بمیرد داخل دوزخ می‌گردد؛ ولی (در پایان عمرش) متحول می‌شود و به انجام کردار نیک و شایسته می‌پردازد. و هرگاه خداوند برای بنده‌ای اراده‌ی خیر بکند، او را قبل از مرگش به انجام کردار شایسته توفیق می‌دهد و سپس جان او را می‌گیرد».

امام نووی می‌فرماید: هیچ کسی در صورتی که بر توحید مرده باشد برای همیشه در آتش دوزخ نمی‌ماند، هر چند مرتکب گناهان بسیاری هم شده باشد. هم چنان که هیچ کس هم در صورتی که بر کفر مرده باشد داخل بهشت نمی‌گردد. هر چند اعمال نیک زیادی هم انجام داده باشد و این (رأی) مختصر و جامعی برای مذهب اهل حق (اهل سنت و جماعت) در این مساله می‌باشد.

از خداوند بلندمرتبه می‌خواهیم که قلب‌های ما را بر دین و توحیدش ثابت نگهدارد و عاقبت ما را به دوست داشتنی‌ترین اعمال در نزدش خاتمه دهد.... همانا او بلندمرتبه و شنوا و نزدیک است و (دعاهای ما را) اجابت می‌کند.

اما بعد.... این شرط‌های صحت و درستی توحید است، هر کس کامل و بدون نقص آن را به جای آورد شهادت توحید «لا إله إلا الله» به او نفع می‌رساند و هر کس چیزی از

آن را نقض کند (و آن را به طور کامل انجام ندهد) شهادت توحید «لا إله إلا الله» هیچ سودی به او نمی‌رساند.

با کمک گرفتن از توفیق خداوند و بهره‌گیری از تمامی نصوصی که با این موضوع «لا إله إلا الله» ارتباط دارد، بر ما لازم است که بگوییم:

هرکس «لا إله إلا الله» را بر زبان براند، و به آنچه غیر از الله متعال پرستش می‌شود، کفر ورزد و به شهادت توحید و خواسته‌های آن آگاه شود و نسبت به آن صدق و اخلاص داشته باشد و بدن هیچ شک و تردیدی به آن یقین پیدا کند و به کلمه‌ی «لا إله إلا الله» و پیروان آن محبت ورزد و به شروط و مقتضیات آن عمل نماید و نسبت به کلمه‌ی توحید و حکم آن فرمان بردار باشد و سپس بر آن از دنیا برود.... خداوند به طور قطع او را وارد بهشت می‌کند.

این (تعریف) براساس آن چه که لازمه‌ی سرآغاز نگاه به «لا إله إلا الله» است و نیز با توجه به بهره‌گیری از تمامی نصوص مرتبط با شهادت توحید به دست آمده است.

یادآوری‌های مهم و ضروری

توجه خوانندگان گرامی را به چند نکته‌ی پایانی برای استفاده‌ی بیشتر و توضیح آن چه که فهم آن بر ایشان دشوار بوده است، در یادآوری‌های زیر جلب می‌نماییم.

یادآوری اول:

براساس آن چه قبلاً در مورد شروط شهادت توحید «لا اله الا الله» بحث شد؛ لازم است که انسان این شرطها را به طور کامل به جای آورد و آن را در خود متحقق سازد تا این که در آخرت از آن نفع ببرد و از اهل بهشت و نجات از عذاب روز قیامت باشد؛ اما در زندگی دنیا برای آن که احکام اسلامی بر کسی جاری شود و مسلمانان با وی معامله‌ی مسلمانی کنند، تنها کافی است که به صورت لفظی به شهادت توحید اقرار کند و اقوال و اعمال به ظاهر کفری و شرکی متضاد با آن را انجام ندهد. پس اگر صرفاً به این دو شرط عمل نمود، با او به عنوان یک فرد مسلمان معامله می‌شود و احکام و حقوق و واجبات مسلمانان بر وی اجرا می‌گردد.

و بر چنین فردی به خاطر احتمال وجود نفاق در وی، نمی‌توان (حکم) مومن حقیقی داد.... چون هر مسلمانی، در حقیقت مومن نیست، اما هر مومنی، در حقیقت مسلمان است و این قاعده‌ی میانه و معروفی است که نصوص شرعی هم بر آن دلالت دارد و اهل علم نیز به شرح و تفصیل آن پرداخته‌اند.

یادآوری دوم:

طبق آن چه قبلاً بحث شد، باید به این مطلب اشاره کنیم که بین آن چه انسان به وسیله‌ی آن داخل اسلام می‌شود، و بین صفتی که پیوسته بر آن حکم اسلامی نهاده می‌شود تفاوت است.

اما آن چه (انسان) به وسیله‌ی آن داخل اسلام می‌شود، اقرار به شهادت توحید است که تفصیل آن قبلاً گذشت، لیکن صفتی که باعث می‌شود کسی به طور مداوم، مسلمان شمرده شود و در دایره‌ی اسلام باقی بماند، آن است که وی به اعمال و اقوال ظاهری که منتهی به خروج از دایره‌ی اسلام می‌شود، دچار نگردد، پس اگر به چنین عملی دچار شود و آن چه ناقض اسلام است انجام دهد، صفت و حکم او (از اسلام) به صفت و حکم مرتد از دین منتقل می‌شود و احکام و تبعات «مرتد» بر وی اجرا می‌گردد.

و اگر گفته شود: مردی با اقرار نمودن به شهادت توحید داخل اسلام شد، سپس قبل از آن که کاری یا چیزی که به عنوان شرطی برای صحت توحید معتبر است از وی صورت پذیرد می‌میرد... آیا صرف شهادت دادن او به «لا إله إلا الله» در روز قیامت به وی نفع می‌رساند؟

با توجه به سنت رسول الله ﷺ اگر کسی چنین صفتی داشته باشد، شهادت دادنش به توحید به وی نفع می‌رساند؛ اگرچه فرصتی هم برای انجام چیزی از شرط‌های صحت توحید نداشته باشد.

امام مسلم در حدیثی که در صحیحش^۱ آورده است، ذکر می‌کند که مردی از انصار نزد رسول الله ﷺ آمده و گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّكَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، ثُمَّ تَقَدَّمَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «عَمِلَ هَذَا يَسِيرًا، وَأُجِرَ كَثِيرًا»». «شهادت می‌دهم که معبودی بحق جز الله وجود ندارد و تو بنده و فرستاده‌ی او هستی، سپس به میدان جنگ رفت و (آن قدر) جنگید تا کشته شد، رسول الله فرمودند: عمل کمی انجام داد و پاداش زیادی گرفت».

و در روایت دیگری از امام بخاری^۲ آمده است که: «أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱- رواه مسلم (۱۹۰۰).

۲- رواه البخاری (۲۸۰۸).

رَجُلٌ مُّقَنَّعٌ بِالْحَدِيدِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقَاتِلُ أَوْ أُسَلِّمُ؟ قَالَ: «أَسَلِّمُ، ثُمَّ قَاتِلُ»، فَأَسَلَّمَ، ثُمَّ قَاتِلٌ، فَقَاتِلَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «عَمِلَ قَلِيلًا وَأُجِرَ كَثِيرًا». «مردی سراپا در آهن، پیش رسول الله ﷺ آمده و گفت: یا رسول الله، بجنگم یا مسلمان شوم؟ فرمود: اسلام بیاور و سپس جنگ کن، پس اسلام آورد و (آن قدر) جنگید تا کشته شد. سپس رسول الله ﷺ فرمودند: عمل کمی انجام داد و پاداش زیادی گرفت».

و در صحیح بخاری از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است که جوانی یهودی آب وضوی رسول الله ﷺ را آماده می‌کرد و کفش ایشان را جفت می‌نمود. سپس مریض شد. رسول الله ﷺ پیش وی آمد و بر او داخل شدند، در حالی که پدرش بالای سرش نشسته بود، رسول الله ﷺ به آن جوان یهودی فرمودند: «يَا فُلَانُ، قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». «ای فلانی بگو: «لا إله إلا الله»». (آن جوان) به پدرش که در نزد وی بود نگریست، پدرش سکوت کرد، پیامبر ﷺ باز درخواستش را بر وی تکرار نمود. (آن جوان) به پدرش که در نزد وی بود نگریست. پدرش به او گفت: از ابوالقاسم اطاعت کن. پس آن جوان (یهودی) گفت: شهادت می‌دهم که معبودی بحق جز الله وجود ندارد و تو فرستاده‌ی خدایی. رسول الله ﷺ بیرون آمد در حالی که می‌گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخْرَجَهُ بِي مِنَ النَّارِ». «سپاس بر خدایی که به وسیله‌ی من (آن جوان را) از آتش دوزخ خارج ساخت».

و در حدیث صحیح آمده است که رسول الله ﷺ به عمویش ابوطالب که در حال مرگ بود شهادت توحید تلقین می‌کرد تا بدین وسیله برای وی در روز قیامت شفاعت کند. هم چنان که در حدیث آمده است: «قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَلِمَةً أُحَاجُّ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ» «(ای عموی من) کلمه‌ی لا إله إلا الله را بگو تا در (روز قیامت) نزد الله متعال آن را دلیلی (برای شفاعت تو) قرار دهم».

این حدیث - تلقین دادن ابوطالب به «لا إله إلا الله» توسط رسول الله ﷺ - نیز دلیلی

برای استدلال در این مساله می‌باشد.

ابن جریر طبری در جلد سوم «الجامع» صفحه‌ی ۳۴۵ می‌گوید: در بین تمامی دلایلی که در دست داریم (هیچ گونه) اختلافی وجود ندارد که اگر کافری قبل از مرگش به اندازه‌ی چشم بر هم زدنی ایمان بیاورد (و مسلمان شود) حکمش در نماز خواندن بر (جنازه‌ی) وی، ارث و میراث و سایر احکام دیگر (به مانند) حکم مسلمانان خواهد بود. پس روشن است که اگر توبه‌ی وی در آن حال پذیرفته نمی‌شد حکم وی از حکم کفار به حکم اهل اسلام منتقل نمی‌شد.

می‌گوییم: لازم است که این چشم بر هم زدنی که طبری رحمته الله ذکر می‌کند قبل از معاینه (هنگام دیدن فرشته‌ی مرگ) و غرغره (لحظه‌ی رسیدن روح به حلقوم) باشد، چون توبه نمودن در هنگامی که روح به حلقوم می‌رسد (غرغره) هیچ فایده‌ای به صاحب آن نمی‌رساند.

رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيَقْبَلُ تَوْبَةَ الْعَبْدِ، مَا لَمْ يُعْرِغِرْ!». «همانا الله متعال توبه‌ی بنده را قبل از رسیدن روح به حلقومش می‌پذیرد». و در روایتی فرمودند: «مَنْ تَابَ إِلَى اللَّهِ قَبْلَ أَنْ يُعْرِغَرَ قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ»^۲. «هرکس قبل از رسیدن روح به حلقومش نزد الله توبه کند، الله متعال آن (توبه) را از وی می‌پذیرد».

یادآوری سوم:

از شرط‌های صحیح بودن توحید این نیست که شروطی را که قبلاً برای صحیح بودن توحید ذکر گردید، حفظ و یا دلایل (هر کدام از) آن به خاطر سپرده شود.... (چون از یک سو) چنین چیزی در شرع نیامده، بلکه خلاف آن وارد شده است و از سویی دیگر در آن برای همه‌ی بندگان، تکلیفی مافوق توان و قدرت آن‌هاست.

۱- أخرجه أحمد والترمذي، وابن ماجه وغيرهم، صحيح الجامع، ۱۹۰۳.

۲- أخرجه الحاكم وغيره، صحيح الجامع، ۶۱۳۲.

امام مسلم در کتاب صحیح^۱ خود از معاویه بن الحکم روایت می‌کند که فرمود: کنیزی داشتم که در اطراف کوه احد و جَوَائِبَه برایم گوسفند می‌چرانید. در یکی از روزها با خبر شدم که گرگ یکی از گوسفندهایم را ربوده است. من هم به مانند دیگر انسان‌ها ناراحت شدم و او را به شدت تنبیه نمودم. سپس نزد رسول الله ﷺ آمدم (ایشان این کار مرا) گناه بزرگی دانستند. پس گفتم: یا رسول الله، آیا (برای کفاره و جبران گناه این عملم) او را آزاد نکنم؟ فرمود: او را نزد من آورید. وی را نزد ایشان آوردم. رسول الله ﷺ از او پرسید: خداوند کجاست؟ گفت: در آسمان، فرمود من کیستم؟ گفت: تو فرستاده‌ی خداوند هستی. پس فرمودند: «أَعْتَقَهَا، فَإِنَّهَا مُؤْمِنَةٌ». «او را آزاد کن زیرا مومن است».

رسول الله ﷺ با توجه به همین چند پرسش، بر آن کنیز حکم ایمان نهاد، بدون آن که در مسایل اصول و فرعیات آن تعمق کند و (یا) از وی طلب استدلال نماید...!

و در سنن ابی داود از عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: مردی نزد رسول الله ﷺ آمده و گفت: من نمی‌توانم چیزی از قرآن را یاد بگیرم، چیزی به من یاد ده که جایگزین آن باشد، فرمودند: بگو: «سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» (آن مرد) گفت: یا رسول الله، این (اذکار، شکر و سپاس) برای خدای عزیز و بزرگوار است! پس برای خودم چه؟ فرمودند: بگو: «اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي وَارْزُقْنِي وَعَافِنِي وَاهْدِنِي». هنگامی که (آن مرد) برخاست با (انگشتان) دستش این چنین گفت. رسول الله ﷺ فرمودند: اما به تحقیق این (مرد) دستش را پر از خیر نمود.^۲

این صحابی نتوانست چیزی از قرآن حتی سوره‌ی «الفاتحه» را که نماز جز به آن صحت نمی‌یابد، حفظ کند، اما این به سبب عجز و ناتوانی‌اش بود که نمی‌توانست چیزی را حفظ کند. رسول الله ﷺ هم عذر وی را پذیرفت و او را به چیزی که برایش آسان

۱- رواه مسلم (۵۳۷).

۲- صحیح سنن ابی داود، ۷۴۲.

تر بود راهنمایی فرمود و نه تنها درخواست حفظ اصول و (دانستن) دلایل آن را از وی ننمود بلکه حتی به او هم نفرمود که حتما باید سوره‌ی «الفاتحه» را حفظ کند.

بلکه می‌بینیم که رسول الله ﷺ عجله‌ی خالد بن ولید رضی الله عنه را در کشتن آن گروه (از مردمی) که نتوانستند به درستی بگویند: «اسلام آوردیم» و به جای آن گفتند: «از دین (خود) برگشتیم.» نکوهش نمود. هم چنان که در صحیح بخاری^۱، سالم از پدرش نقل می‌کند که گفت: رسول الله ﷺ خالد بن ولید را به سوی بنی حذیفه فرستاد (تا آن‌ها را به دین اسلام دعوت کند) آن‌ها نتوانستند به درستی بگویند: «اسلام آوردیم» بلکه (برای بیان مقصود خود) گفتند: از دین (خود) برگشتیم، از دین (خود) برگشتیم. خالد نیز عجله کرده و (تعدادی از آن‌ها را) کشت و (شماری را هم) اسیر نمود و به هر یک از ما اسیری داد! و سپس دستور داد که هر کدام از ما اسیرش را بکشد! من هم گفتم: به خدا سوگند! نه من و نه هیچ یک از همراهانم اسیری را نمی‌کشیم! تا این که به خدمت رسول الله ﷺ رسیدیم و ماجرا را برای ایشان بازگو کردیم. رسول الله ﷺ دو بار فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ» «پروردگارا، همانا من از کاری که خالد بن ولید کرد بیزار می‌جویم.... پروردگارا، همانا من از کاری که خالد بن ولید کرد بیزار می‌جویم».

در احادیثی که ذکر نمودیم، تذکر (و پندی) برای غلام تکفیری وجود دارد، آن‌هایی که دیگران را وادار می‌کنند که اصول و تقریرات و قواعد و مقررات آن‌ها را با (ارائه‌ی) دلایل برای آنان بیان کنند.... و اگر کسی نتواند به (پرسش‌های) ایشان پاسخ گوید، وی دیگر در نزد آن‌ها مومن نیست مگر آن که در ابتدا به بیش از یکصد پرسش پاسخ گوید:

نظرت در مورد فلان (موضوع یا مسأله) چیست؟... حکم فلان (موضوع یا مسأله) چیست؟... معنی فلان (موضوع یا مسأله) چیست؟ و (پیش می‌آیند تا) در نهایت پرسش‌هایی را مطرح می‌کنند که (گاهی) اهل علم و فقه هم از پاسخ دادن با دلیل به آن

۱- رواه البخاری (۴۳۳۹).

عاجز می‌مانند!! ابن حجر در جلد ۱۳ «الفتح» صفحه‌ی ۴۳۹ به نقل از غزالی می‌گوید: گروهی (از مسلمانان) زیاده روی کردند و عوام مسلمانان را تکفیر نمودند و ادعا می‌کنند که هر کس عقاید شرعی را با دلیلی که خود بر آن نهاده‌اند، نداند، (در نزد ایشان) کافر است و به این ترتیب رحمت فراگیر خداوند را بر مردم تنگ نمودند و بهشت را خاص عده‌ای اندک از متکلمین (که قادر به بیان استدلال شرعی و دینی هستند) می‌دانند!!!

ابن حزم در جلد ۱ «المحلی» صفحه‌ی ۶۱ می‌گوید: رسول الله ﷺ از زمانی که خداوند عزیز و بزرگوار او را برای پیامبری برانگیخت تا هنگامی که (از دنیا) رحلت نمودند، پیوسته با مردم می‌جنگیدند تا به اسلام اقرار کنند و به آن پایبند باشند و آن‌ها را مکلف به آوردن دلیل نمی‌نمود و از آنان هم نمی‌پرسید که آیا اسلام را با دلیل و استدلال می‌پذیرید یا نه و به شیوه‌ی تمام (اهل) اسلام (از آغاز) تا به امروز این گونه بوده است.

یادآوری چهارم:

اگر گفته شود اگر حفظ کردن شروط توحید و بیان نمودن آن‌ها به زبان واجب نیست... پس چگونه بدانیم که کسی به حق لا إله إلا الله وفا نموده و به شروط آن نیز عمل کرده است و چگونه بتوانیم صفتی را (درک کنیم) که نشان بدهد انسان آن شرط‌هایی را که ایمان جز به آن‌ها صحت نمی‌یابد به جای آورده است؟

اولاً لزومی ندارد و شرط نیست که مردم بدانند (آن انسانی که شهادتین می‌گوید) آیا به شرط «لا إله إلا الله» ملتزم است؟ و (یا) چه اندازه به آن‌ها عمل می‌کند و آیا آن شروط را به بهترین وجه در وجود خویش تحقق بخشیده است یا نه؟

این (صرفاً مسائل و مواردی) بین بنده و خدایش می‌باشد و مردمان حق دخالت در آن را ندارند و در حیطة‌ی وظیفه‌ی هیچ کس نیست که در این باره از او بازجویی یا تحقیق کند.

اما اگر گفته‌ها یا اعمالی برای مردمان ظاهر نماید که دلالت بر نقض شروط توحید یا

برخی از آن‌ها بکنند.... آن وقت خود به خود در عمل نشان داده که توحید را به درستی به جا نیاورده است یا این که نسبت به آن جهل دارد.... و به این ترتیب بهانه را به دست دیگران می‌دهد تا او را امر به معروف و نهی از منکر کنند.

اما صفت و شیوه‌ی التزام و عمل نمودن به شروط «لا إله إلا الله» باید چگونه باشد؟ کافی است که انسان در واقع زندگی خویش به شروط «لا إله إلا الله» پایبند باشد و دچار کفر و شرک نشود.... و نسبت به طاغوت کراهیت داشته باشد و در راه الله به دشمنی و پیکار برخیزد.... اما شاید نتواند به خوبی بر طبق آن چه قبلاً شرح آن گذشت به تو بگوید: یکی از شرط‌های صحت توحید، کفر به طاغوت است و صفت کفر به طاغوت باید با اعتقاد و قول و عمل باشد.

و هم چنین دوستی و دشمنی‌اش برای الله است.... و در عبادت تنها به الله متعال روی آورد.... تمامی این‌ها را انجام می‌دهد بدون آنکه بتواند آن‌ها را به خوبی بر زبان آورد و (یا) مانند شروطی که قبلاً ذکر کردیم به ترتیب بیان نماید. و چه بسا اگر در نزدش بعضی از شروط توحید را به شیوه‌ی تفصیلی بیان کنی.... به تو می‌گوید: من هم این چنین هستم.... گویی که تو نیز به مانند آن چه در دل من است سخن می‌گویی.... ولی من نمی‌توانم به زیبایی و سرعت و آراستگی کلام تو سخنم را ادا کنم!

قبل از آنکه این مبحث مهم (شروط لا إله إلا الله) را به پایان برسانم، ترجیح دادم با

۱- برایم بیان کردند که مردی از مسلمانان عوام، کفاش بود و در پیشه‌اش خیلی مهارت داشت و بسیار دوستدار رسول الله بود و خیلی بر او درود می‌فرستاد یک بار به شدت اندوهگین بود و افسوس می‌خورد که اگر رسول الله را می‌دیدم.... به او گفتند: آن گاه برای ایشان چه کاری می‌کردید؟ با حالتی عوامانه و از روی سادگی گفت: (در آن وقت) زیباترین کفش دنیا را برای رسول الله می‌دوختم.

این روش و شیوه و کار و بار او در محبت ورزیدن به رسول الله است و هر کس در طریقه‌ی خویش تعبیری برای دوستداری رسول الله دارد....

کلماتی از شیخ شهید - نحسبه كذلك و لا نزکیه علی الله - سید قطب که آن را با عرق و خون خویش در مورد لا إله إلا الله به نگارش درآورد و به خاطر همین مطالب بر سر دار اعدام طواغیت رفت، این مبحث را به پایان برسانم. ما این مطالب را از کتاب سودمند «فی ظلال القرآن» و دیگر آثار او اقتباس نموده‌ایم، تا شاید الله متعال به وسیله‌ی آن کسانی را که از راه راست منحرف و گمراه شده‌اند و در نزد خویش گمان می‌کنند بر طریق درست و صحیح هستند و یا کار خوبی انجام می‌دهند، هدایت نماید. به راستی الله متعال بر انجام هر کاری که بخواهد، تواناست.

سید قطب می‌فرماید: هرکس به شهادتین اقرار نماید، گواهی دهد که معبود به حقی جز الله نیست و محمد ﷺ فرستاده‌ی اوست، گفته نمی‌شود که وی به شهادتین گواهی داده است تا اینکه مدلول و مفهوم این گواهی دادن و مقتضیات و دلایل آن را که جز الله متعال نباید معبودی دیگر برگزیند و سپس هیچ شریعت و برنامه‌ای را جز از سوی الله متعال نپذیرد، به جا بیاورد.

در این صورت، اسلام تنها اقرار به شهادتین نیست، بدون آنکه گواهی دادن به لا إله إلا الله معنی و حقیقت خود را به دنبال داشته باشد که از جمله‌ی آن یگانگی الوهیت، یگانگی قیومیت، یگانگی عبودیت و یگانگی راه و جهت است. این اسلام همان است که الله متعال آن را چنین خواسته است و دیگر اسلامی که هوی‌ها و امیال نسلی از نسل‌های بدبخت آدمیان آن را خواستار باشد، بی‌اعتبار و فاقد ارزش است. همچنین اسلامی که امیال دشمنان به کمین نشسته‌ی اسلام آن را تصور می‌کنند و مزدوران‌شان در اینجا و آنجا آن را طلب می‌نمایند (اسلام نیست و ارزش و اعتباری ندارد). الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵] «و کسی که غیر از (آئین و شریعت) اسلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود، و او در آخرت از زمره زیانکاران خواهد بود».

هرکس هرگونه تعدیل و تغییری در این منهج بوجود آورد و تلاش کند تو را از منهج اصلی خارج سازد، به ناچار امری معلوم در این دین را انکار نموده است و از دین اسلام خارج شده است، اگرچه هزار بار هم به زبان بگوید: از زمره‌ی مسلمانان است. اسلام منهجی برای تمام زندگی است، هرکس از آن پیروی و تبعیت نماید، مومن و داخل در دین الله متعال است و اگر کسی حتی در یک حکم هم از غیر آیین اسلام تبعیت کند، ایمان را رد نموده و به الوهیت الله متعال تجاوز کرده و از دین اسلام خارج شده است، هرچند هم اعلام کند که به عقیده‌ی اسلام احترام می‌گذارد و مسلمان است؛ چون تبعیت وی از شریعتی غیر از شریعت اسلام ادعای او را تکذیب می‌نماید و وی را به خروج از دین اسلام دفع نموده است. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۱] «اگر از آنان اطاعت کنید بیگمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود».

همانا هرکس از انسانی در شریعت و قانونی پیروی کند که از پیش خود آن را فراهم آورده و تهیه دیده باشد - اگر چه در کاری جزئی و کوچک هم باشد - به طور قطع مشرک است. هرچند در اصل مسلمان باشد و سپس چنین کاری را انجام دهد به سبب آن از دایره‌ی اسلام بیرون می‌رود و وارد دایره‌ی شرک می‌گردد، اگرچه بعد از آن مدتها زندگی کند و با زبان بگوید: «أشهد أن لا إله إلا الله.....» اما با این وجود، چون از غیر الله متعال قوانین و مقررات دریافت کرده و از غیر الله متعال اطاعت نموده، مشرک است. مشکل بزرگی که امروز گریبانگیر جنبش‌های راستین اسلامی است (و با حرکات حقیقی اسلامی مبارزه می‌کند) مصیبتی تجسم یافته در وجود اقوامی از مردمان است که از سلاله‌ی مسلمانانند و در سرزمین‌هایی زندگی می‌کنند که روزی و روزگاری سرزمین اسلام و «دارالاسلام» بوده است و شریعت و آیین الله متعال بر آن جاها حکومت و فرمانروایی نموده است، سپس این سرزمین‌ها و این اقوام به حقیقت، اسلام را ترک می‌گویند؛ اما به صورت اسمی، اسلام را اعلان و اظهار می‌کنند و سرانجام ارکان و اصول

اسلام را در عقیده و واقعیت رها می‌سازند و با آن بیگانه می‌شوند؛ هرچند گمان می‌برند که معتقد به اسلام و پیرو آیین اسلام هستند. اسلام، گواهی دادن به لا إله إلا الله است؛ گواهی لا إله إلا الله مجسم و متجلی در اعتقاد به این است که صرفاً الله متعال و یگانه، آفریدگار این هستی و متصرف در آن است و او تنها کسی است که بندگان مراسم پرستش و همه‌ی تلاش زندگی را فقط برای او انجام می‌دهند. و الله تنها ذاتی است که بندگان، قوانین را از او دریافت می‌دارند و در برابر فرمانش، درباره‌ی کار و بار سراسر زندگیشان، خضوع و خشوع می‌کنند. و هرکس به لا إله إلا الله با این مدلول و مفهوم گواهی ندهد، هنوز داخل اسلام نشده است^۱. حال نام و لقب و نسب او هرچه می‌خواهد باشد. و هر سرزمینی که گواهی لا إله إلا الله - با این مدلول و مفهوم - در آن پیاده نشده باشد، در شمار سرزمینی است که با آیین الله متعال عبادت ننموده و هنوز به دایره‌ی دین اسلام در نیامده است. و امروز در روی کره زمین، اقوامی از مردمان به سر می‌برند که نامهایشان نام‌های مسلمانان است و خود نیز از سلاله و خاندان مسلمانانند و در آن کشورهایایی است که روزی و روزگاری دارالاسلام بوده است؛ اما امروز دیگر نه آن اقوام گواهی لا إله إلا الله را - با این مدلول و مفهوم - می‌دهند و نه آن کشورها آنگونه که لازمه‌ی این مدلول و مفهوم است، خداپرستی می‌کنند (و پروردگار را به گونه‌ای شایسته پرستش می‌نمایند).

به راستی ما در قرآن در می‌یابیم که الله متعال به مسلمانان صرفاً عبادات و مراسم دینی نمی‌آموزد و به ایشان تنها آداب و اخلاق یاد نمی‌دهد، آنگونه که مردم درباره‌ی دین

۱- شاید مقصود سید قطب این باشد که: اگر چنین کند (به ظاهر) داخل اسلام شده است؛ اما داخل اسلام حقیقی که به او نفع برساند یا اسلامی که مقصود و مراد شارع باشد، نشده است. اگر لا إله إلا الله بگوید، داخل اسلام شده است؛ ولی اگر به مفهوم و مقتضیات آن که قبلاً ذکر شد، عمل نکند، به طور مستمر صفت و حکم اسلام بر وی اطلاق نمی‌گردد.

چنین تصور بی‌ربطی دارند. بلکه قرآن سراسر زندگی مسلمانان را در بر می‌گیرد و به هر آنچه زندگی واقعی مردمان در شرایط مختلف زمان و مکان با آن رو به رو می‌گردد، می‌پردازد.

و الله متعال از فرد مسلمان و جامعه‌ی اسلامی کمتر از این نمی‌خواهد و نمی‌پذیرد که زندگی آن‌ها باید به طور کلی بر مبنای این برنامه باشد و با دستور و راهنمایی آن اداره گردد. آشکارا باید گفت: الله متعال از فرد مسلمان و همچنین از جامعه‌ی اسلامی نمی‌پذیرد که برای زندگی خویش برنامه‌هایی از منابع گوناگون تهیه نماید؛ مثلاً برنامه‌ای برای زندگی شخصی، عبادات، مراسم مذهبی، و اخلاق و آداب، از کتاب الله متعال برداشت کند (و سر و سامان دهند) و برنامه‌ای برای معاملات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و دولتی، از کتاب دیگر برگیرند و یا آن را به طور کلی (و بدون استثنا) از هر اندیشه‌ی بشری دیگر تهیه کنند. و اگر چنین نشود، ایمانی و اسلامی در میان نخواهد بود بلکه ایمانی و اسلامی وجود نخواهد داشت، زیرا کسانی که چنین کنند - یعنی برنامه‌ی زندگی خود را از منابعی جز قرآن تهیه کنند - در اصل هنوز ایمان را نپذیرفته‌اند و به دایره‌ی ایمان در نیامده‌اند. و هنوز به ارکان اسلام اعتراف و اقرار ننموده‌اند و پیش از هر چیز گواهی لا إله إلا الله را ادا نکرده‌اند، گواهی‌ای که این معنی از آن پدیدار می‌گردد که: حاکم و فرمانروا و قانونگذاری جز الله متعال وجود ندارد.

بسیاری از مردم را در این روزگار می‌یابیم که می‌گویند: به الله متعال ایمان دارند؛ اما در همان حال قضاوت را به آیین و شریعتی می‌برند که ساخته‌ی غیر الله متعال است، و از کسی پیروی می‌کنند که از رسول الله ﷺ و کتابش تبعیت نمی‌کند و تصورات و ارزشها و موازین و اخلاق و آداب خویش را از غیر الله متعال فرا می‌گیرند و به این ترتیب غیر الله متعال را در الوهیت پروردگار شریک می‌گردانند و تمام این‌ها در حقیقت با قولی که می‌گویند به خدای یکتا ایمان دارند متناقض است. و این با گواهی دادن به اینکه هیچ معبود به حقی جز خدای یگانه وجود ندارد، سازگار نیست.

شگفت آورتر آنست که عده‌ای از مردم ادعا می‌کنند که مسلمان هستند، درحالی‌که برنامه زندگی خویش را از فلان و فلان، همان کسانی که الله متعال ایشان را کور می‌نامد، فرا می‌گیرند و باز با وجود این پیوسته می‌پندارند مسلمان هستند. و هیچ بنده‌ای از بندگان الله متعال نمی‌تواند بگوید که من شریعت و برنامه‌ی الله متعال را رد می‌نمایم یا نسبت به مصلحت مردمان از خداوند متعال آگاه تر هستم و اگر کسی - به زبان یا عمل - چنین چیزی بگوید، به تحقیق از دایره و چهارچوب دین اسلام خارج شده است.

ایمان، با حکمیت قرار ندادن شریعت الله عزوجل و به داوری نپذیرفتن قوانین پروردگار و یا با عدم رضایت به حکم این شریعت و فرمان قوانین الله متعال، مطلقاً در یکجا جمع نمی‌شود. کسانی که گمان می‌برند که خودشان و یا دیگران مسلمان هستند؛ هرچند که شریعت آفریدگار جهان را در زندگانی خویشان حکمیت قرار نمی‌دهند و فرمانروا نمی‌گردانند و یا اینکه هنگامیکه حکم شریعت درباره ایشان پیاده و اجرا گردد، به آن خشنود نبوده و آن را نمی‌پذیرند، در واقع ادعای دروغینی دارند و شامل این نص قاطع می‌شوند. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ [النور: ۴۷] «و آنان در حقیقت مؤمن نیستند».

انسان هرگز به این دین مومن نمی‌شود تا اینکه ارکان و اصول و موازین آن را بر هر کاری و در هر حالتی حاکم نگرداند. و هرگز به این دین مومن نمی‌شود درحالی‌که مشاهده کند، تصور و برنامه‌ای دیگر یا میزان و معیاری دیگر از قرار داد و اصطلاحات بشر وجود دارد و با وجودیکه این نزد وی آمده است و باید قضاوت و داوری خود را نزد آن ببرد، به خویش اجازه دهد که قضاوت و داوری‌اش را نزد برنامه و معیار ساخته‌ی بشر ببرد.

و شایسته‌تر آنست که شخص مسلمان، هرگز نتواند حتی لحظه‌ای هم به خویش اجازه دهد که برای انجام ندادن حکمی از احکام دینش یا رکنی از ارکانی که دینش

تصور نموده است، عذر بیاورد. و خود را با وجود دینش در مقام دفاع قرار ندهد. همانا برای فرد مسلمان اصل دین اوست، دینی که الله متعال غیر از آن را از هیچکس نمی‌پذیرد و ترازو و معیاری است که ترازو و معیار دیگری همسنگ با آن یافت نمی‌شود. و هرگاه فردی مسلمان برای انجام دادن حکمی از احکام دینش عذر بیاورد، یا خود را با وجود دینش در مقام دفاع قرار ندهد، درحقیقت اینگونه برای خویش فرض می‌کند که غیر از ترازو و معیاری که دینش اقامه نموده است، ترازو و معیار دیگری وجود دارد که به ناچار باید به آن اعتراف کند و حتی بپذیرد که به آن حکم نماید و داوری و قضاوت را به نزدش ببرد.

و موضوع در اینجا ارتباط مستقیمی با عقیده دارد، و بود و نبود عقیده و ایمان به آن وابسته است و از جهتی دیگر پرتگاه خطرناکی برای انسان مسلمان است که شایسته است به آن آگاه شود و همانا این اوست که برایش برنامه طرح می‌کند؛ چون آنچه دینش بیان می‌کند، درحقیقت همان چیزی است که الله متعال آن را خواسته است نه دیگری. زیرا در تمامی پهنه گیتی در همه‌ی زمانها و عصرها دو قاعده برای اندیشه‌ی زیستن وجود داشته است:

قاعده‌ای که الله متعال را در الوهیت و ربوبیت و قیومیت و حاکمیت و فرمان‌روایی یگانه و واحد می‌داند. و سپس بر این اساس نظامی برای زندگی بر پا می‌کند که از خصوصیت‌های الوهیت و ربوبیت و قیومیت و فرمانروایی بشر خالی است و طبق همین طرح و نظام در همه چیز به وحدانیت الله متعال معترف می‌شود و اندیشه‌ی اعتقادی و ارزش‌های انسانی و اجتماعی و اخلاقی و منهج‌های اساسی برای زندگی واقعی و همچنین شریعت‌ها و قوانینی را که بر این زندگی حکم می‌رانند، صرفاً از الله متعال دریافت می‌کند و از کس دیگری غیر از او نمی‌گیرد. و اینگونه گواهی می‌دهد که هیچ معبود به حقی جز الله متعال وجود ندارد.

قاعده‌ی دیگری وجود دارد که الوهیت و ربوبیت و قیومیت و فرمانروایی و حاکمیت

الله متعال را رد می‌نماید و وجود او را به طور کلی در هستی منکر می‌شود و یا اینکه با وجود اعتقاد به الله متعال دخالت او را بر امور زمین، زندگی مردم، ساختار اجتماعی و شریعت‌ها و قانون‌های حاکم بر آن، نفی می‌کند و مدعی می‌شود که هر بشری، فرد یا جماعت، گروه یا طبقه، حق دارد خصوصیت‌های الوهیت و ربوبیت و قیومیت و فرمانروایی و حاکمیت را - به جای الله عزوجل و یا در کنار الله عزوجل - در زندگی مردم پیاده کند و به این ترتیب مردمی که زندگی شان بر اساس این قاعده بر پا می‌گردد، به درستی به حقانیت لا إله إلا الله گواهی نمی‌دهند.

این قاعده و آن قاعده، دو اندیشه‌ی جدا از هم می‌باشند و هیچگاه در آن واحد جمع نمی‌شوند؛ چون یکی از آن‌ها جاهلیت و دیگری اسلام است. بدون در نظر گرفتن شکل‌های مختلف آن و اوضاع و احوال گوناگون و نام‌های متنوعی که مردم بر جاهلیتشان می‌گذارند، حاکمیت فرد یا ملت، کمونیسم یا سرمایه داری، دموکراسی یا دیکتاتوری و.... درحقیقت اینگونه نامگذاری‌ها و شکل‌ها، هیچ اعتبار و ارزشی ندارد؛ چون همه‌ی آن‌ها در یک قاعده‌ی اساسی با هم مشترک هستند و در یک نقطه به هم می‌رسند و آنهم پرستش بشر برای بشر و نپذیرفتن الوهیت و ربوبیت و قیومیت و حاکمیت و فرمانروایی الله عزوجل به تنهایی است.

فصل سوم:

بخش دوم از کلمه‌ی توحید شهادت به محمد رسول الله ﷺ

این فصل شامل مباحث ذیل می‌باشد:

مبحث اول: ایمان به رسول الله ﷺ

مبحث دوم: تصدیق رسول الله ﷺ در هر آنچه که خبر می‌دهد.

مبحث سوم: اطاعت از رسول الله ﷺ در هر آنچه که بدان امر می‌کند.

مبحث چهارم: دست کشیدن از هر آنچه که رسول الله ﷺ از آن نهی

کرده و بازداشته است.

مبحث پنجم: محبت رسول الله ﷺ بدون غلو و افراط و زیاده روی.

مقدمه

از آنجائیکه کلمه‌ی توحید در برگزیده‌ی هر دو شهادت می‌باشد، یعنی شهادت «لا إله إلا الله و محمد رسول الله» و هیچ یک از دیگری منفک نمی‌باشد، بر من لازم بود پس از اینکه از شهادت بخش اول کلمه‌ی توحید، در دو فصل گذشته سخن گفتم، از شهادت بخش دوم نیز سخن بگویم تا اینکه آشکار و روشن واضح گردد که آن نیز مجرد کلمه‌ای نیست که تنها بر زبان جاری گردد، بلکه مقتضیات و الزاماتی در بر دارد.

هرگز قدم‌های بندگان در پیشگاه الله عزوجل در روز قیامت، از جا تکان نمی‌خورد، تا اینکه از دو مساله از وی سوال شود؟ چه چیزی را عبادت می‌کردید؟ و به پیامبران چه پاسخی دادید؟

که جواب سوال اول با محقق گرداندن شهادت لا إله إلا الله، با شناخت و معرفت و اقرار و عمل بدان میسر می‌باشد. و جواب سوال دوم: با محقق گرداندن شهادت محمد رسول الله ﷺ و شناخت و معرفت و اقرار و عمل بدان میسر می‌گردد.

کلمه‌ی توحید اولین رکن اسلام و رکن اساسی و بزرگ آن و راه راست و پایداری می‌باشد که هرکس در مسیر آن حرکت کند، به باغ‌های پر نعمت بهشت می‌رسد و هر کس از آن منحرف گردد به قعر جهنم سقوط می‌کند، و هر کس در دنیا بر آن ثابت نباشد، در روز قیامت بر پل روی جهنم، ثابت قدم نمی‌باشد؛ و بنده جز با این رکن عظیم، وارد اسلام نمی‌گردد، و با انکار و تکبر ورزیدن در برابر آن، از اسلام خارج می‌گردد. بنده با بخش اول کلمه‌ی توحید، معبود را می‌شناسد و با بخش دوم آن، به چگونگی عبادت معبودش جل جلاله، شناخت و معرفت پیدا می‌کند. دین اسلام همانطور که شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: بر دو اصل بنا شده است: یکی اینکه الله عزوجل به یگانگی و بدون هیچگونه شریکی عبادت شود و دیگر آنکه الله عزوجل براساس آنچه که بر زبان

فرستاده‌اش تشریح کرده، عبادت شود. و این دو اصل در واقع حقیقت این سخنان می‌باشد که می‌گوییم: «اشهد ان لا إله إلا الله و اشهد ان محمدا رسول الله»

و این اصل دوم - شهادت محمد رسول الله - اصلی بزرگ می‌باشد و شهادتی جلیل و بزرگوار است؛ این شهادت مجرد کلمه‌ای نیست که تنها بر زبان تکرار گشته و از آن بی‌نیاز باشیم و تنها پیرامون آن قصائد و مدائح و اشعاری بسراییم و نیز به منظور آن همایش و سخنرانی‌هایی برپا کنیم و در مناجات و اعیاد، به منظور آن جشن‌هایی برپا کنیم و بدین مقدار کفایت کرده و پس از آن، مقتضیات این شهادت بزرگ در زندگی مان به صورت منهج حیات و روش زندگی تغییر شکل نیابد. به الله عزوجل سوگند که امت ذلیل نشده و تا این حد ضعیف نگشته مگر روزی که این مفهوم و اصل، از واقع زندگی و حیاتش غایب شده و در اوراق و کتاب‌ها حبس شد. و بلکه برخی فخرفروشی کرده و بی‌باکانه جرات کرده و بر سنت رسول الله ﷺ بی‌احترامی کرده و می‌گویند: ما سنت را دریافت نمی‌کنیم چرا که در آن [روایات] موضوع و ضعیف می‌باشد؛ و این سخنی ظریف و خبیثانه از کفر باطنی و زندقه می‌باشد. چرا که اگر حدیث ساقط شده و سنت ضایع گردد، قرآن نیز ضایع گردیده و نیز تمامی دین ضایع می‌گردد.

برخی دیگر از مردم که مبتلای به حماقت و تنگی نظر و قلت ایمان می‌باشند، می‌گویند: این حدیث معقول نیست، و عقل آن را قبول نمی‌کند و آنچه که غیر معقول باشد، قبول نمی‌کنیم؛ و فراموش کرده‌اند که فساد از عقل‌های آن‌ها می‌باشد که نمی‌توانند حدیث را بفهمند.

زمزمه‌ی این مساله از قدیم بوده و حال نیز می‌باشد؛ مثال آن در قدیم روایتی است که حسن ذکر کرده و می‌گوید: در حالی که عمران بن حصین رضی الله عنه از سنت پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم سخن می‌گفت، مردی به او گفت: ای ابانجید، در مورد قرآن برای ما سخن بگو. عمران به وی گفت: تو و یارانت قرآن را تلاوت می‌کنید، آیا برایم از نماز و آنچه که در آنست و نیز از حدود آن سخن می‌گویید؟ آیا برایم از زکات در طلا و شتر و گاو و اموال دیگر

سخن می‌گویی؟؟ لیکن من پاسخ این‌ها را می‌دانم در حالی که پاسخ آن‌ها از تو پنهان می‌باشد. سپس گفت: رسول الله ﷺ در زکات بر ما چنین و چنان فرض کردند. پس از این، آن مرد گفت: مرا زنده کردی، الله عزوجل تو را زنده گرداند. حسن می‌گوید: آن مرد در حالتی فوت کرد که یکی از فقهای مسلمین شده بود^۱.

آری، ضایع شدن سنت، ضایع شدن دین می‌باشد، و این حقیقتی است که جایگاه ویژه خود را دارد. براستی رسول الله ﷺ تنها واعظی نبودند که سخنانشان را القاء کرده و بگذرد، بلکه الله عزوجل رسول الله ﷺ را نفرستادند مگر به منظور محقق گرداندن منهج الله عزوجل در زمین، و متحول گرداندن دین الله عزوجل به صورت حقیقتی در زندگی مردم؛ و هرگز این مقصود کامل نشده و واقع نمی‌شود مگر با اطاعت کامل از رسول الله ﷺ و بلکه ایمان جز با این کامل نمی‌شود. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵] «اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند».

آری، آن شرط اسلام و حد و مرز ایمان می‌باشد - بازگشت به سوی آن، بازگشت به سوی حکم رسول الله ﷺ و اطاعت از ایشان - نافله و مستحب نمی‌باشد بلکه مساله وجود ایمان و عدم ایمان می‌باشد. میان این پراکندگی‌ها و ویرانی‌هایی که امت در آن به چپ و راست متمایل است فریادهای خالصانه و صادقانه‌ای در مورد بازگشت به سوی

۱- أخرجه ابوداود، كتاب الزكاة، باب ما تجب فيه الزكاة (۱۵۶۱)، والطبراني في الكبير (۱۸، ۱۶۵ و ۲۱۹) والرويانى في مسنده (۱۱۷)، والحاكم في المستدرک (۱/۱۹۲) وابن حبان في الثقات (۷/۲۴۷ و ۵۴۸) والمزي في تهذيب الكمال (۱۱/۱۶۴، ۱۶۵) والخطيب في الفقيه والمتفقه (۲۳۴ و ۲۳۵) وابن أبي عاصم في السنة (ظلال الجنة، ۸۱۵) وأبو الفضل المقرئ في أحاديث في ذم الكلام وأهله (۲۴۱).

هدایت رسول الله ﷺ و توقف در مقتضیات این شهادت بزرگ و جلیل «اشهد ان محمد رسول الله» به گوش می‌رسد. از این رو امت نیازمند آنست که این مقتضیات و تکالیف را شناخته و آنها را حفظ کند، تا اینکه محبتش با رسول الله ﷺ محبتی صادق که مورد رضایت الله عزوجل و رسولش هست، باشد. براستی که برای اینچنین امتی که قوانین آن در قرآن، و رهبری آن را شخصی که بزرگ‌ترین فرستاده بوده و دنیا او را می‌شناسد، عار و ننگ است که حال و وضع آن این باشد. [که امروز می‌بینیم] و این حالت و اوضاع هرگز تغییر نمی‌کند تا اینکه امت بدانند که این شهادت مقتضیاتی دارد که عبارتند از:

۱- به راستی چه شده که امتی با این ارج و مقام در میان امت‌های دیگر و با داشتن چنان رهبری که پیامش دنیا را دگرگون ساخت، امروز به چنین حالتی گرفتار شود. چه شده که هر جا آه و فغانی است، آن آه و فغان مسلمان است؟ چه شده که هر جا خونی ریخته می‌شود آن خون مسلمان است؟ چه شده که مسلمان را مسلمان یاری نمی‌کند درحالیکه ریخته شدن خون و از بین رفتن آبرو و هتک حرمت ناموس وی را می‌بیند؟ چه شده که امروز علما و اندیشمندان از هر جنبه‌ی دین سخن می‌گویند گویا دیگر مشکلی نیست اما برای جلوگیری از ریخته شدن خون مسلمان و هتک حرمت او فتوایی نمی‌دهند؟ چه شده که مسلمانی که از دین و ناموس و مالش دفاع می‌کند تروریست نام گرفته است؟ چه شده که بایستی بنشینیم و ریخته شدن خونهای مسلمانان دیگر را نظاره گر باشیم؟ آیا چنین خواری و ذلتی را دینمان به ما آموخته یا اینکه چون از آن دور شدیم چنین ذلیل و خوار شده ایم و هر کافری از هر جایی بلند شده و برای قتل عام مسلمانان دست بکار می‌شود؟ براستی که از تعالیم دینمان دوری گزیدیم و از اصل و اساس عقیده مان فاصله گرفته و رویکردمان را تغییر داده و چشمها را به سوی دیگران دوخته‌ایم و منتظر فداکاری کردن دیگران برای ماندن خود مانده ایم. افسوس و صد افسوس!! کجاست عقیده‌ای که عزت و سربلندی را برایمان به ارمغان آورد؟ کجاست عقیده‌ای که ما را زنده گرداند؟ کجاست توحیدی که به خاطر آن فرشتگان از آسمان برای یاری مان نازل گشتند؟ کجاست توحیدی که به سبب آن از هر چیز با ارزشمان به خاطر آن می‌گذشتیم؟ کجاست یقینی که به سبب آن از هیچ چیز هراسی نداشتیم؟ کجاست..... براستی که بایستی خود را از نو بازسازی کنیم. بایستی صحابه وار حرکت کنیم. بایستی به دیگران نگاه نکنیم و خود را برای زندگی و حیات دیگران قربان کنیم. و دیگران را بر خود ترجیح دهیم ولو برایمان به

- ۱- ایمان به رسول الله ﷺ
- ۲- تصدیق رسول الله ﷺ در هر آنچه که خبر داده است.
- ۳- اطاعت از او ﷺ در هر آنچه که بدان امر فرموده است.
- ۴- دست کشیدن از هر آنچه از آن نهی کرده و باز داشته است.
- ۵- محبت رسول الله ﷺ بدون غلو و زیاده روی.

ظاهر سخت و دشوار باشد. بایستی الله متعال را از خود راضی کنیم و در آخرت با افتخار با رسول الله روبرو گردیم. آری بایستی تغییر کنیم. (مترجم)

مبحث اول:

ایمان به رسول الله ﷺ

ایمان به رسول الله ﷺ شرط ایمان و حد و مرز اسلام می‌باشد، و اسلام شخص جز با آن قبول نمی‌شود، بلکه هیچ پیامبری نبوده مگر اینکه الله عزوجل از او عهد و پیمان گرفته که اگر در زمان بعثت محمد ﷺ زنده بود، بایستی که به او ایمان آورده و او را یاری کند، همانطور که علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و پسر عمویش ابن عباس رضی الله عنه در مورد این کلام الله عزوجل اینچنین می‌گویند: الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِءَ وَلَتَنْصُرُنَّهُو قَالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨١﴾ فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٨٢﴾﴾ [آل عمران: ۸۱-۸۲] (به خاطر بیاورید) هنگامی را که الله پیمان مؤکد از (یکایک) پیامبران (و پیروان آنان) گرفت که چون کتاب و فرزاندگی به شما دهم و پس از آن پیامبری آید و (دعوت او موافق با دعوت شما بوده و) آنچه را که با خود دارید تصدیق نمایید، باید بدو ایمان بیاورید و وی را یاری دهید. (و بدیشان) گفت: آیا (بدین موضوع) اقرار دارید و پیمان مرا بر این کارتان پذیرفتید؟ گفتند: اقرار داریم (و فرمان را پذیرائیم. خداوند بدیشان) گفت: پس (برخی بر برخی از خود) گواه باشید و من هم با شما از زمره گواهانم. پس هر که بعد از این (پیمان محکم، از ایمان به پیامبر اسلام) روی بگرداند، از زمره فاسقان (و بیرون روندگان از شرع الله و کافران به انبیاء از اوّل تا آخر) است.

حافظ ابن کثیر رحمته الله در تفسیر این آیه می‌گوید: الله عزوجل در این آیه خبر داده که از

هر پیامبری که او را مبعوث کرده، از آدم علیه السلام تا عیسی علیه السلام عهد و پیمان گرفته که هرگاه به یکی از آنها کتاب و حکمت عطا کرده و به هر درجه‌ای که رسیدند، و پس از آن، پیامبر پس از او آمد، بایستی که بدو ایمان آورده و او را یاری کنند، و علم و نبوتی که به وی عطا شده، او را از اتباع و پیروی و یاری پیامبری که پس از او مبعوث شده، باز ندارد.

و امام احمد گفته است: عبدالرزاق برایمان روایت کرده است و سفیان با خبرمان نموده است که او از جابر و جابر از شعبی و او از عبدالله بن ثابت نقل کرده است: عمر بن خطاب رضی الله عنه نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول الله، من به برادری یهودی از بنی قریظه دستور دادم (که چیزهای از تورات برایم بنویسد) و او سخنان نادره و پندآمیزی از تورات برایم نوشته است. آیا اجازه می‌فرمایید که آنها را برایم بخوانم؟ عبدالله بن ثابت رضی الله عنه می‌گوید: رخسار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دگرگون شد. آنگاه عمر رضی الله عنه گفت: من به پروردگاری الله عزوجل و دین اسلام و پیامبری محمد بسنده کرده و خشنودم. عبدالله بن ثابت رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غم و اندوهش برفت و فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْ أَصْبَحَ فِيكُمْ مُوسَى ثُمَّ اتَّبَعْتُمُوهُ، وَتَرَكْتُمُونِي لَضَلَلْتُمْ، إِنَّكُمْ حَظِي مِنَ الْأُمَّمِ، وَأَنَا حَظُّكُمْ مِنَ النَّبِيِّينَ». «سوگند به آن که جانم در دست اوست، اگر موسی علیه الصلاة والسلام به میان شما بیاید، و به دنبال او روان شوید و مرا به حال خود واگذارید، گمراه خواهید شد»^۱.

۱ - أخرجه أحمد في مسنده (۳/ ۴۷۰) و (۴/ ۲۵۶) و عبدالرزاق في مصنف (۶/ ۱۱۳) و (۱۰/ ۳۳۱) وابن الضريس في فضائل القرآن (۸۸) والخطيب في الجامع لأخلاق الراوي وآداب السامع (۱۳۳۹) وأبونعيم في معرفة الصحابة (۳۵۷۱). قال الهيثمي في المجمع (۱/ ۴۲۰): رواه أحمد والطبراني، رجاله رجال الصحيح، إلا أن فيه جابرا الجعفي وهو ضعيف.

بنابراین محمد فرستاده‌ی الله عزوجل و خاتم الانبیاء، اوست که تا روز قیامت امام اعظم در هر عصری بوده که اطاعت از او واجب و مقدم بر تمامی انبیاء می‌باشد و براین اساس است که رسول الله ﷺ در شب اسراء زمانیکه تمامی انبیاء در آن جا جمع بودند امام آن‌ها بودند. و همچنین رسول الله ﷺ شفیع در محشر، در زمان آمدن الله عزوجل برای قضاوت در میان بندگانش می‌باشد، و آن مقام محمودی است که تنها شایسته‌ی اوست، مقامی که انبیاء و مرسلین اولوالعزم در محشر از آن عدول کرده تا به رسول الله ﷺ منتهی می‌گردد چرا که این مقام مخصوص محمد رسول الله ﷺ می‌باشد.^۱

ادله‌ی نقلی و عقلی بر وجوب ایمان به رسول الله ﷺ

ادله‌ی نقلی و عقلی بسیاری بر وجوب ایمان به رسول الله ﷺ می‌باشد. و الله الحمد و المنه.

از جمله دلایل قرآنی در وجوب ایمان به رسول الله ﷺ عبارتند از:

دلایل قرآنی:

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٧٩﴾ مَن يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ﴿٨٠﴾ [النساء: ۷۹-۸۰] «ما شما را به عنوان پیامبری برای (هدایت همه) مردم فرستاده‌ایم، و کافی است که الله گواه (بر تبلیغ تو و پذیرش یا عدم پذیرش آنان) باشد. هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از الله اطاعت کرده است (چرا که پیامبر جز به چیزی دستور نمی‌دهد که الله بدان دستور داده باشد، و جز از چیزی نهی نمی‌کند که الله از آن نهی کرده باشد) و هر که (به او امر و

قلت: وللحديث شواهد يتقوى بها: لذا قواه وحسنه الألباني في الإرواء (۶/۳۷)، وصحيح الجامع

وراجع علل الدار قطنی (۲/۱۰۰) ومجمع الزوائد (۱/۲۱۲).

۱- انظر: تفسير ابن كثير (۱/۳۵۷).

نواهی تو) پشت کند (خودش مسؤول است و باک نداشته باش) ما شما را به عنوان مراقب (احوال) و نگهبان (اعمال) آنان نفرستاده ایم (بلکه بر رسولان پیام باشد و بس)».

و نیز می فرماید: ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَي رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ [المائدة: ۹۲] «از الله و از پیامبر فرمانبرداری کنید و (از مخالفت فرمان الله و پیامبر) خویشتن را برحذر دارید. و اگر (از فرمان الله و پیامبر روی برگردانید و) پشت کردید، بدانید که بر پیامبر ما تنها تبلیغ آشکار و روشنگر (و رساندن فرمان و توضیح کامل احکام) است و بس».

و می فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹] «محمد فرستاده الله است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند».

و می فرماید: ﴿قُلْ يَأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: ۱۵۸] «ای پیامبر! (به مردم) بگو: من فرستاده الله به سوی جملگی شما (اعم از عرب و عجم و سیاه و سفید و زرد و سرخ) هستم».

و می فرماید: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ [الأحزاب: ۴۰] «محمد پدر (نسبی) هیچ یک از مردان شما (نه زید و نه دیگری) نبوده (تا ازدواج با زینب برای او حرام باشد) و بلکه فرستاده الله و آخرین پیامبران است (و رابطه او با شما رابطه نبوت و رهبری است)».

و می فرماید: ﴿فَقَامُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ [التغابن: ۸] «ایمان بیاورید به الله و پیامبرش و نوری که (قرآن نام دارد و آن را برای روشن کردن راه سعادت دنیا و آخرت شما انسانها) نازل کرده ایم».

و می فرماید: ﴿فَقَامُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَتِهِ وَأَتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [الأعراف: ۱۵۸] «پس ایمان بیاورید به الله و فرستاده اش، آن پیامبر

درس نخوانده ای که ایمان به الله و به سخن هایش دارد. از او پیروی کنید تا هدایت یابید».

و الله عزوجل کسانی را که به او و فرستاهش ایمان نمی آورند، تهدید کرده و وعید داده و می فرماید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا ﴿۱۳﴾ [الفتح: ۱۳] «کسانی که به الله و پیامبرش ایمان نداشته باشند (کافرنند و) ما برای کافران آتش سوزان و فروزانی را تهیه دیده ایم».

آیات قرآن در این مورد بسیار بیشتر از آنند که در شمارش آیند.

دلایل نبوی

و از جمله دلایل نبوی بر وجوب ایمان به رسول الله ﷺ عبارتند از:

رسول الله ﷺ فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَا يَسْمَعُ بِأَحَدٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٍّ، وَلَا نَصْرَانِيٍّ، ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ، إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ!».

«سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، هر فردی از این امت چه یهودی و چه نصرانی که خبر رسالت مرا دریافت کند و بدون ایمان بمیرد، وارد جهنم می شود».

امام نووی در مورد این حدیث شریف می گوید: در این حدیث نسخ تمامی شرایع گذشته با رسالت پیامبر ما محمد ﷺ می باشد و مفهوم این حدیث بر آن دلالت دارد که هرکس دعوت اسلام به او نرسیده باشد، معذور می باشد، و این مساله در اصول مطرح می باشد که براساس قول صحیح قبل از تبلیغ شرع، حکمی نمی باشد و الله اعلم. و اینکه رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا يَسْمَعُ بِأَحَدٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ» یعنی هر کس از این امت در زمان من و پس از من تا روز قیامت، که خبر رسالت مرا بشنود.

بدین ترتیب بر همه ی آنها واجب است که از رسول الله ﷺ اطاعت کنند و تنها بدین سبب یهود و نصاری در حدیث ذکر شده اند تا تنبیهی برای غیر آنها باشد، چرا که

۱- أخرجه مسلم في كتاب الإيمان، باب وجوب الإيمان برسالة النبي ﷺ (۱۵۳).

یهود و نصاری اهل کتاب می‌باشند، زمانیکه شأن این‌ها که کتاب دارند این باشد، به طریق اولی کسانی که کتاب ندارند، اطاعت از رسول الله ﷺ بر آن‌ها واجب می‌باشد. و الله اعلم^۱.

و در حدیثی که بخاری و مسلم از ابوهریره روایت کرده‌اند، آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنَّ مَثَلِي وَمَثَلَ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي، كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى بَيْتًا فَأَحْسَنَهُ وَأَجْمَلَهُ، إِلَّا مَوْضِعَ لَبِنَةٍ مِنْ زَاوِيَةٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُوفُونَ بِهِ، وَيَعْجَبُونَ لَهُ، وَيَقُولُونَ هَلَّا وُضِعَتْ هَذِهِ اللَّبِنَةُ؟ قَالَ: فَإِنَّا اللَّبِنَةُ وَأَنَا خَاتِمُ النَّبِيِّينَ»^۲. «همانا مثل من و پیامبران قبل از من، مثال مردی است که خانه‌ای را می‌سازد و آن را آراسته و نیکو می‌گرداند. به جز جای یک خشت در گوشه‌ی آن؛ مردم گرد آن می‌گردند و خوبی آن را تحسین می‌کنند و می‌گویند: آن خشت چرا در جای خود نهاده نشده است؟ رسول الله ﷺ فرمودند: من همان خستم و منم آخرین پیامبران».

این حدیث یا این مثال، فضل و برتری رسول الله ﷺ را بر سایر انبیاء و اینکه الله عزوجل با او فرستاده شدن انبیاء را ختم کرده است و با او شرایع کامل شده را بیان کرده است.^۳

و رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنَّ لِي أَسْمَاءً: أَنَا مُحَمَّدٌ، وَأَنَا أَحْمَدُ، وَأَنَا الْمَاجِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بِالْكُفْرِ، وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشِرُ النَّاسَ عَلَى قَدَمِي، وَأَنَا الْعَاقِبُ، وَالْعَاقِبُ الَّذِي لَيْسَ

۱- صحیح مسلم بشرح النووی (۱/۱۸۸).

۲- أخرجه البخاري، كتاب المناقب، باب خاتم النبيين (۳۵۳۵) ومسلم كتاب الفضائل باب ذكر كونه خاتم النبيين (۲۲۸۶).

۳- انظر: فتح الباري (۶/۵۵۹) ط. دارالمعرفة.

بَعْدَهُ أَحَدٌ^۱». «من اسمائی دارم: محمد، احمد، ماحی یعنی کسی که الله عزوجل به وسیلهی او کفر را از بین می‌برد، و حاشر یعنی کسی که مردم بعد از او حشر می‌شوند و عاقب یعنی خاتم پیامبران که پس از او هیچ پیامبری نمی‌باشد».

این مساله را حدیثی که احمد و ابوداود و ابن ماجه و حاکم^۲ از ثوبان روایت کردند تاکید می‌کند که رسول الله ﷺ فرمودند: «وَأَنَّهُ سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي كَذَّابُونَ ثَلَاثُونَ، كُلُّهُمْ يَزْعَمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدِي». «۳۰ نفر دروغگو در امت من خواهند آمد که هر کدام مدعی نبوت هستند ولی من خاتم پیامبران هستم و پس از من پیامبری نخواهد آمد».

و در صحیحین^۳ از ابوهریره روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي». «بنی اسرائیل را پیامبران رهبری می‌کردند، هر گاه پیامبری فوت می‌کرده پیامبری دیگر، جانشین او می‌شد، ولی بعد از من، پیامبری نخواهد آمد».

و از جمله احادیث جامعی که بیانگر فضل و برتری رسول الله ﷺ می‌باشد، و نیز بیانگر آن است که الله عزوجل ایشان را با برتری دادن بر تمامی انبیاء گرامی داشته، و به سوی تمامی مردم فرستاده است و ایمان به او و تصدیق و اطاعت از او در هر آنچه که

۱- أخرجه البخاري كتاب المناقب باب ما جاء في أسماء رسول الله (۳۵۳۲) و (۴۸۹۶) و مسلم كتاب الفضائل باب في أسمائه (۲۳۵۴) (۱۲۵) واللفظ له.

۲- أخرجه أحمد (۲۷۸/۵) و ابوداود، كتاب السنن والملاحم، باب ذكر الفتن ودلائلها (۴۲۵۲) و ابن ماجه كتاب الفتن، باب ما يكون من الفتن (۳۹۵۲) و الحاکم (۴/۴۹۶) من طريق: أبي قلابة عن أبي أسماء عن ثوبان مرفوعاً وأصله في صحيح مسلم (۲۸۸۹) من طريق أبي قلابة وراجع الصحيحة (۱۶۸۳).

۳- أخرجه البخاري كتاب أحاديث الأنبياء، باب ما ذكر من بني اسرائيل (۳۴۵۵) و مسلم، كتاب الإمارة باب وجوب الوفاء ببيعة الخلفاء الأول فالأول (۱۸۴۲).

با آن از جانب پروردگارش آمده، فرض کرده است، حدیثی است که امام مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «فُضِّلْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِسِتٍّ: أُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، وَأُجِلَّتْ لِي الْعَنَائِمُ، وَجُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ طَهْرًا وَمَسْجِدًا، وَأُرْسِلْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً، وَخُتِمَ بِيَ النَّبِيُّونَ»^۱. «با شش خصلت بر انبیاء دیگر برتری داده شدم به من جوامع الکلم (کلماتی مختصر و پرمعنا) داده شده است و با رعب، ترسیدن دشمنان یاری شده‌ام، غنایم جنگی برایم حلال شد، زمین برایم طاهر و جای نماز قرار داده شده، و برای تمامی خلق فرستاده شدم و با من پیامبران ختم و پایان یافتند».

و اینچنین است و احادیث در این باب بسیارند.

بنابراین الله عزوجل با مبعوث کردن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دین را کامل کرده و با او نعمتش را تمام کرده است. و الله عزوجل او را با دینی فرستاده که افراد را به قله‌ی کمال که بعد از آن کمالی نیست، می‌رساند؛ با دینی که تمامی بشریت را با انواع رنگ‌ها و اجناس و لغاتشان، مخاطب قرارداده است؛ با دینی که الله عزوجل با آن سعادت و رستگاری در دنیا و آخرت را تضمین کرده است؛ با دینی که الله عزوجل با آن تمامی ادیان را ختم کرده و همه‌ی رسالت‌ها را منسوخ کرده است. براین اساس، بر تمامی انسان‌ها، ایمان به صاحب این رسالت پایانی و خاتمه‌ی همه‌ی رسالات را واجب قرار داده است و بشریت را به بازگشت به سوی او و دینش امر کرده است.

الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^[۱۳۲] [آل عمران: ۱۳۲] «و از الله و پیامبر اطاعت کنید تا که (در دنیا و آخرت) مورد رحمت و مرحمت قرار گیرید».

بلکه الله عزوجل تبیین فرمودند که دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم دینی است که برای بشریت دینی

۱- رواه مسلم، کتاب المساجد ومواضع الصلاة (۵۲۳).

غیر از آن که با آن دینداری کنند، نمی پذیرد، الله عزوجل می فرماید: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵] «و کسی که غیر از (آئین و شریعت) اسلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی شود، و او در آخرت از زمره زیانکاران خواهد بود».

و نیز الله عزوجل می فرماید: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [الأعراف: ۱۵۸] «ای پیامبر! (به مردم) بگو: من فرستاده الله به سوی جملگی شما (اعم از عرب و عجم و سیاه و سفید و زرد و سرخ) هستم. پروردگاری که آسمانها و زمین از آن او است». امام طبری رحمته الله می گوید: الله عزوجل به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: ای محمد، برای تمامی مردم بگو: ﴿إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ من فرستاده ی الله عزوجل به سوی همه ی شما هستم. نه اینکه به سوی برخی از شما فرستاده شده باشم. آنطور که پیامبران قبل از من بودند، و به سوی برخی از مردم فرستاده می شدند، و هر یک از آنها اینچنین، فرستاده شده اند. اما رسالت من به سوی برخی از شما نیست بلکه به سوی همه ی شماست.

شهادت و گواهی تورات و انجیل:

و از جمله دلایلی که وجوب ایمان به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را می رساند، شهادت تورات و انجیل به بعثت و نبوت الله عزوجل می باشد؛ الله عزوجل در سوره ی اعراف می فرماید: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾ [الأعراف: ۱۵۷] «(به ویژه رحمت خود را اختصاص می دهد به) کسانی که پیروی می کنند از فرستاده (الله محمد مصطفی) پیامبر امی که (خواندن و نوشتن نمی داند و وصف او را)

در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند. او آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت بازمی‌دارد، و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌نماید و ناپاکی‌ها را بر آنان حرام می‌سازد.»

و نیز الله عزوجل در سوره‌ی صف می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ [الصف: ۶] «و خاطر نشان ساز زمانی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده‌ی الله به سوی شما بوده و توراتی را که پیش از من آمده است تصدیق می‌کنم، و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است، مژده می‌دهم.»

و در حدیث صحیحی که امام بخاری از عطاء بن یسار رضی الله عنه روایت کرده، آمده است که عطاء می‌گوید: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه را ملاقات کردم و بدو گفتم: سیرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در تورات چگونه بیان شده است؟ گفت: به الله عزوجل سوگند، برخی از صفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در تورات عیناً مانند صفات ایشان در قرآن بیان شده است، چنانچه تورات می‌گوید: ای نبی، ما تو را به عنوان گواه و بشارت دهنده و ترساننده و محافظ افرادی قرار داده‌ایم؛ تو بنده و رسول من هستی، تو را متوکل نام نهاده‌ام (و می‌افزاید که آن پیامبر) بدخو و سنگدل نیست، و در بازارها سر و صدا به راه نمی‌اندازد و بدی را با بدی جواب نمی‌دهد بلکه می‌بخشد و از آن در می‌گذرد. و الله عزوجل او را نمی‌میراند تا زمانیکه ملت گمراه را به وسیله‌ی او هدایت نکند، و آنها (کلمه‌ی توحید) یعنی لا اله الا الله نگویند، به وسیله‌ی آن چشم‌های کور و قلب‌های مهر زده را باز ننماید.^۱

۱ - أخرجه البخاري، كتاب البيوع، باب كراهية الصخب في الأسواق (۲۱۲۵) وأيضاً أخرجه (برقم ۴۸۳) من حديث عبدالله بن عمرو، وأخرجه الدارامي في مسنده (رقم ۶) والبيهقي في الدلائل (۱/ ۳۶۷) من حديث عبدالله بن سلام وراجع الفتح (۴/ ۴۰۳).

دلایل عقلی:

دلایل عقلی بر صدق رسالت محمد ﷺ بسیار می‌باشند، و چه بسا که بزرگ‌ترین این دلایل، معجزات و براهین قاطعی باشد که بر صدق نبوت رسول الله ﷺ دلالت داشته و الله عزوجل آن‌ها را تایید کرده است؛ تردیدی نیست که بزرگ‌ترین این معجزات، معجزه جاویدانی که تا روز قیامت باقیست، یعنی قرآن می‌باشد.

آری براستی که قرآن کریم معجزه‌ی بزرگ و جاوید رسول الله ﷺ و نشانه‌ی جاویدان نبوت ایشان در گذر زمان و همه‌ی عصرها می‌باشد. تا اینکه دائما دلیلی بر صدق نبوتش باشد. براستی که آن حجتی رسا و بلیغ و دلیلی ثابت و معصوم و محفوظ و نعمتی باقی است و الله عزوجل حفاظت آن را از تحریف و تبدیل بر عهده گرفته است. و بدین سبب کلمه‌ای در آن تغییر نکرده و حرفی از آن دگرگون و تبدیل نشده است. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۹۶﴾﴾ [الحجر: ۹۶] «ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم)».

و آنچه که الله عزوجل حفاظت آن را بر عهده گرفته باشد، هرگز احدی نمی‌تواند آن را ضایع گردانده و بدو ضرری برساند. بلکه الله عزوجل بشریت را در طول تاریخ به مبارزه طلبیده است و پیوسته این مبارزه طلبی و تحدی تا روز قیامت ادامه خواهد داشت که اگر می‌توانند و در این قرآن شک و تردیدی دارند مثل آن را نیز بیاورند. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلْ لِّیْنَ اَجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْحِیُّ عَلٰی اَنْ یَّآئُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْءَانِ لَا یَأْتُوْنَ بِمِثْلِهٖۚ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِرًا ﴿۸۸﴾﴾ [الاسراء: ۸۸] «بگو: اگر همه مردمان و جملگی پریان گرد آیند و متفق شوند بر این که همچون این قرآن را (با این شیوه‌های دلربا و معانی زیبا بسازند و) بیاورند، نمی‌توانند مانند آن را بیاورند و ارائه دهند، هرچند هم برخی از ایشان پشتیبان و مددکار برخی دیگر شوند (چرا که قرآن کلام یزدان و معجزه جاویدان آفریدگار است و هرگز از معلومات محدود آفریدگان چنین چیزی ساخته

نیست)».

و چون از آوردن مثل قرآن عاجز ماندند، الله عزوجل به منظور تخفیف و دشواری آوردن مثل قرآن، برایشان تخفیف داده و فرمودند: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيْنَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ﴾ [هود: ۱۳] «بلکه (مشرکان پا از درخواست گنج رایگان و نزول فرشتگان بالاتر می‌گذارند و) می‌گویند: (محمد خودش قرآن را تألیف کرده است و) آن را به دروغ به خدا نسبت می‌دهد! بگو: (اگر این قرآن را انسانی چون من نوشته است) شما (هم) ده سوره دروغین همانند آن را (بنویسید و برای ما) بیاورید».

و همچنین چون از این مقدار هم عاجز ماندند، الله عزوجل این تحدی و مبارزه طلبی را تا آخرین حد آن تخفیف دادند و این اوج اعجاز قرآن می‌باشد و فرمودند: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۳﴾ فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا﴾ [البقرة: ۲۳-۲۴] «اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم، دچار شک و دودلی هستید، سوره‌ای همانند آن را بسازید (و ارائه دهید) و گواهان خود را بجز الله (که بر صدق قرآن گواهی می‌دهد) فرا خوانید (تا بر صدق چیزی که آورده‌اید و همسان قرآنش می‌دانید، شهادت دهند) اگر راستگو و درستکارید. و اگر نتوانستید که چنین کنید و هرگز نخواهید توانست».

بسیار عجیب است که مشرکانی که در مکه، از راه الله عزوجل باز می‌داشتند و با رسولش، دشمنی و عناد می‌ورزیدند، و هیچ راهی را برای باز داشتن فرستاده‌اش از دعوت به سوی الله، رها نمی‌کردند، از قرآن می‌ترسیدند و به سبب هیبت و جلال و زیبایی آن، نیز از شنیدن آن هراس داشتند و برخی به برخی دیگر می‌گفتند: ﴿لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ﴾ [فصلت: ۲۶] «گوش به این قرآن ندهید، و در (هنگام تلاوت) آن یاوه سرائی و جار و جنجال کنید (تا مردمان هم قرآن را نشنوند و مجال اندیشه درباره مفاهیم آن از ایشان گرفته شود و) شما پیروز گردید».

بدین معنا که در واقع به یکدیگر می‌گفتند: اوضاع را مشوش و در هم آمیخته کرده و نگذارید که صدا و ندای قرآن به گوش‌ها برسد، و هیاهو و سر و صدا کنید و ساکت نمانید، چرا که آن، قلوب را دگرگون کرده و عقول را اسیر می‌کند و هرکس که آن را گوش کند به سوی آن سرازیر می‌شود. و اگر ندای قرآن به گوش‌ها برسد، جلال و عظمت قرآن، عناد کبر در قلوب را از هم می‌پاشد.

امام عبدالرحمن بن ناصر السعدی در مورد این آیه برای ما تفسیر زیبایی ذکر کرده و می‌گوید: 'الله متعال از روی گردانی کافران از قرآن و توصیه یکدیگر به روی برتافتن از آن خبر می‌دهد، و می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ﴾ و کافران گفتند: با گوش ندادن به قرآن از آن روی بگردانید و از توجه و گوش دادن به آن و از کسی که آن را آورده به شدت پرهیز کنید، و اگر به طور اتفاقی آن را شنیدید یا اینکه دعوت به سوی احکام آن را شنیدید، با آن مخالفت کنید ﴿وَالْعَوُا فِيهِ﴾ و سخن بی‌فایده در اثنای شنیدن آن بگویید، بلکه سخن مضر و زیان آور بگویید و به هیچ کس اجازه ندهید که برای شما قرآن بخواند، یا مفاهیم آن را بیان نماید، و این زبان حالش بود. و نیز با زبان قال در مورد روی گردانی از قرآن چنین می‌گفتند: ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ﴾ شاید اگر چنین کنید، پیروز شوید و این گواهی و شهادتی از جانب دشمنان است، و واضح‌ترین حق و حقایق‌ها همان است که دشمنان به آن گواهی دهند، پس دشمنان گواهی دادند که تنها راه پیروزی شما بر کسی که حق را آورده است، اینست که از او روی برتابید و یکدیگر را به این سفارش کنید. مفهوم سخنان این است که اگر آن‌ها در هنگام تلاوت قرآن یاوه‌سرایی نکنند و جار و جنجال به راه نیندازند، و بلکه به آن گوش فرا دهند، پیروز نخواهند شد؛ چون حق همواره چیره و پیروز است و مغلوب نمی‌گردد، این چیزی است که اهل حق و دشمنان حق آن را می‌دانند.

در سال پنجم بعثت^۱ رسول الله ﷺ به سوی حرم، در حالیکه جمع بزرگی از قریش از جمله بزرگان و سران آنها نیز در حرم جمع بودند، خارج شدند. رسول الله شروع به تلاوت سوره‌ی نجم در میان آنها کردند. آنگاه که رسول الله ﷺ این سوره را تلاوت می‌کردند آواز و ندای قرآن در گوش‌ها طنین افکند، و آنها کلامی زیبا و دلکش شنیدند، کلامی که هیچ سخنی به محتوا و زیبایی آن نشنیده بودند. لذا از خود بی‌خود گشته و به رسول الله ﷺ خیره شدند. همه به سوره‌ی نجم گوش فرا داده و در این میان هیچ چیز به ذهنشان نمی‌رسید، تا اینکه رسول الله ﷺ به آیات تکان دهنده‌ای رسید که قلب انسان را از جا می‌کند، و در پایان این آیه را تلاوت فرمودند: ﴿فَأَسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا﴾ [النجم: ۶۲] الله عزوجل را سجده کنید و فقط او را عبادت نمایید. سپس رسول الله ﷺ سجده کردند و قریش هم، همگی سجده کردند.

امام بخاری در صحیح شان از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که فرمود: رسول الله ﷺ با خواندن سوره‌ی نجم سجده کردند و با ایشان مسلمانان و مشرکان و جن و انس (که در آن جا حاضر بودند) سجده کردند.^۲

در حقیقت هیبت و عظمت حق و حقیقت، عناد و سرکشی را در وجود مستکبران در هم کوید؛ لذا همگی آنان بی‌اختیار به سجده افتادند.^۳

علاوه بر این معجزه‌ی جاویدان، معجزات دیگری می‌باشد که الله عزوجل با آنها پیامبرش را تایید کرده و این معجزات به صدق نبوت رسول الله ﷺ گواهی می‌دهند و انسان را به سوی ایمان و تصدیق او می‌کشاند و البته این برای کسی است که انصاف در

۱- كما قال أهل السير؛ كما في الفتح (۲۲۷/۷) باب الهجرة إلى الحبشة (۸/ ۴۸۱).

۲- أخرجه البخاري، كتاب سجود القرآن، باب سجود المسلمين مع المشركين والمشرک نجس ليس له وضوء (۱۰۷۱).

۳- الرحيق المختوم للمباركفوري ص (۱۱۰) باب الهجرة الأولى إلى الحبشة ط دارالوفاء.

قلبش نمرده باشد، و عقلش بدین سبب کور نشده باشد.

این معجزات بسیار می‌باشند و من در صدد سخن از آنها نیستم، لیکن اشارات سریعی بر برخی از آنها می‌کنم. و هرآنکه می‌خواهد به تفصیل در مورد آنها بداند، بایستی به مراجع صحیح در این مورد مراجعه کند.^۱

از جمله معجزات رسول الله ﷺ عبارت است از: دو نیمه شدن ماه (شق القمر)، گریه‌ی تکه چوب از فراق رسول الله ﷺ و افزایش غذا بر اثر دعای رسول الله ﷺ و اسراء و معراج و بسیاری دیگر از معجزات.

بنابراین زمانی که مانعی نقلی و عقلی، بر صدق و رسالت محمد ﷺ نباشد، بر همه کسانی که رسالت و دعوت رسول الله ﷺ به آنها رسیده، واجب است که بدو ایمان آورده و از او اطاعت کنند و نیز از اوامرش فرمانبرداری و از آنچه که از آن نهی کرده است، دست بکشند؛ و نیز در حدودی که تعیین کرده توقف کنند. و این شرط ایمان و حد و حدود و مرز اسلام می‌باشد.

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵] «اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند».

۱- علامه ابن کثیر کتابی را تحت عنوان «معجزات النبی ﷺ» نگاشته است که مکتبه التوفیقیه، آن را نشر کرده است و نیز در این مورد کتابی تحت عنوان معجزات الرسول نگاشته‌ی دکتر مصطفی مراد، نشر دارالفجر، نیز منتشر شده است که در آن هزار معجزه از معجزات رسول الله را شمرده است. (مترجم)

مبحث دوم:

تصدیق رسول الله ﷺ در هر آنچه که خبر داده است.

از مقتضیات این شهادت بزرگ «محمد رسول الله» آنست که: رسول الله ﷺ را در اخباری که از جانب الله عزوجل به نسبت گذشته یا حال و آینده خبر می‌دهد، که اخباری غیبی است، تصدیق کنیم. چرا که رسول الله ﷺ ابلاغ کننده‌ای از جانب الله متعال می‌باشد. و در آنچه متعلق به مسائل دین است، چیزی از جانب خود نمی‌گوید و بر او جز ابلاغ رسالت نیست. بدین ترتیب، جز بدانچه که الله عزوجل بدان امر کرده، امر نمی‌کند و جز از آنچه که الله عزوجل از آن نهی کرده، نهی نمی‌کند؛ و بر این اساس است که اطاعت از او، اطاعت از الله عزوجل و نافرمانی از او، نافرمانی از الله عزوجل می‌باشد و نیز تکذیب رسول الله، تکذیب و دروغ انگاشتن اخبار الله عزوجل و از جمله اینکه محمد ﷺ فرستاده‌ی الله عزوجل است، می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٧٩﴾ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ﴿٨٠﴾﴾ [النساء: ۷۹-۸۰] «ما شما را به عنوان پیامبری برای (هدایت همه) مردم فرستاده‌ایم، و کافی است که خداوند گواه (بر تبلیغ تو و پذیرش یا عدم پذیرش آنان) باشد. هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از الله اطاعت کرده است (چرا که پیامبر جز به چیزی دستور نمی‌دهد که الله بدان دستور داده باشد، و جز از چیزی نهی نمی‌کند که الله از آن نهی کرده باشد) و هر که (به اوامر و نواهی تو) پشت کند (خودش مسؤول است، و باک نداشته باش) ما شما را به عنوان مراقب (احوال) و نگهبان (اعمال) آنان نفرستاده‌ایم (بلکه بر رسولان پیام باشد و بس)».

و می‌فرماید: ﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾ [الشوری: ۴۸] «اگر (مشرکان از پذیرش دعوت تو) روی گردان شدند (باک مدار و غمگین مباش)

چرا که ما تو را به عنوان مراقب و مواظب (کردار و رفتار) ایشان نفرستاده‌ایم. بر تو پیام باشد و بس». و نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ﴾ [فاطر: ۲۳] «تو تنها بیم دهنده‌ای و بس».

و از جمله آیات با عظمتی که این معانی را واضح کرده و آن‌ها را مقرر داشته و موجب رسوخ آن‌ها در قلوب می‌شود، آن است که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَلْتَجِمَ إِذَا هَوَىٰ ۖ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۚ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۱-۴] «سوگند به ستاره در آن زمان که دارد غروب می‌کند! یار شما (محمد) گمراه و منحرف نشده است، و راه خطا نپوئیده است و به کژراهه نرفته است. و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی الله بدو) وحی و پیام می‌گردد».

الله عزوجل در این آیه به ستاره در زمانیکه در افق، در آخر شب، هنگامیکه شب پشت کرده و روز روی می‌آورد، سوگند یاد کرده است، چرا که در آن آیات و نشانه‌های بزرگی می‌باشد و این مساله موجب سوگند خوردن بدان شده است و برای خالق سوگند یاد کردن به هر یک از مخلوقاتش که می‌خواهد، می‌باشد ولی برای مخلوق جز سوگند خوردن به خالق جایز نمی‌باشد.

آنچه در این آیه بدان سوگند یاد شده، شهادت و گواهی‌ای برای رسول الله ﷺ می‌باشد به اینکه ایشان وظیفه شناس و هدایتگر و تابع حق بوده و گمراه نیست، یعنی جاهلی که در غیر راه مستقیم و بدون علم حرکت کند، نیست و نیز «الغاوی» نیست یعنی عالم به حق و حقیقتی که عمداً از آن روی گرداند، نیست. بدین ترتیب الله عزوجل فرستاده و شریعتش را از مشابهت با گمراهان همچون نصاری و روش‌های یهود و از علم بر چیزی و کتمان آن و عمل خلاف آن منزه گردانیده است؛ بلکه رسول الله ﷺ و شریعتی که الله عزوجل آن را با او فرستاده است، در نهایت مستقیم بودن و میانه روی و راستی و درستی می‌باشد؛ و براین اساس است که الله عزوجل فرمودند: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ

أَلْهَوَىٰ ﴿۱﴾ یعنی هیچ سخنی را از روی هوی و هوس و یا غرض و هدفی نمی‌گوید: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ ﴿۲﴾ یعنی فقط آنچه را که بدو امر شده است، می‌گوید و آن را کاملاً و بدون کمی و زیادی به مردم ابلاغ می‌کند. بنابراین الله عزوجل اعلان فرموده است که پیامبر ﷺ از این که در دانش و هدف خود گمراه باشد، منزّه است. و این مستلزم آن است که پیامبر ﷺ در علم خود راهیافته و هادی و دارای هدفی نیکو و خیرخواه خلق باشد. برعکس آن چه اهل گمراهی بر آن هستند که دانش آن‌ها فاسد و قصد و هدفشان باطل است. و رسول الله ﷺ برای ما بیان فرمودند که ایشان صادق و امین می‌باشند، و رسالت را ابلاغ و امانت را ادا و امت را نصیحت فرمودند تا اینکه مرگ به سراغشان آمد. از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت است که گفت: هر آنچه از رسول الله ﷺ می‌شنیدم، می‌نوشتم تا آن‌ها را حفظ کنم که قریش مرا از این عمل نهی کردند و گفتند: تو هر چیزی را که از رسول الله ﷺ می‌شنوی می‌نویسی، در حالی که ایشان نیز بشرند و (همچون هر بشری) در حال خشم و رضا نیز سخن می‌گویند. همان بود که از نوشتن دست کشیده و این موضوع را با رسول الله ﷺ در میان گذاشتم. ایشان فرمودند: «اَكْتُبْ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ إِلَّا حَقٌّ». «بنویس، چرا که سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست از آن جز حق بیرون نمی‌آید».^۱

و در روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا»

۱- تفسیر این کثیر، سوره النجم، و تفسیر السعدی عند هذه الآية.

۲- أخرجه أحمد (۱۶۲/۲) وابن أبي شيبة في المصنف (۳۱۳/۵) وأبو داود، كتاب العلم، باب في كتابة العلم (۳۶۴۲) والدارمي (۴۸۴) والحاكم (۱/۱۰۵، ۱۰۶) وصححه والرامهرمزي في المحدث الفاصل (۳۶۶) والمزي في تهذيب الكمال (۳۸/۳۱) والخطيب في الجامع لأخلاق الراوي (۳۶/۲) وابن عبد البر في جامع بيان العلم (۲۹۲) وابن عساکر في تاريخه (۲۶۰/۳۱) وصححه العلامة الألباني- رحمه الله- في الصحيحة (۱۵۳۲) وصحيح الجامع (۱۱۹۶).

«جز حق چیزی نمی‌گویم». برخی از اصحاب رسول الله ﷺ گفتند: یا رسول الله، براستی که گاهی با ما مزاح و شوخی می‌کنید؟ فرمودند: «إِنِّي لَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا». «همانا من جز حق چیزی نمی‌گویم». و کافی است که در این باب، این آیات را بخوانیم که قلب در برابر آن‌ها خشوع و خضوع کرده و به سبب آن پریشان و مضطرب می‌گردد. الله عزوجل در حق فرستاده و حبیب و خلیش محمد ﷺ می‌فرماید: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾ فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ﴿٤٧﴾﴾ [الحاقة: ۴۴-۴۷] «اگر پیامبر پاره ای سخنان را به دروغ بر ما می‌بست. با دست راست او را می‌گرفتیم. سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم. و کسی از شما نمی‌توانست مانع (این کار ما درباره) او شود (و مرگ را از او باز دارد)».

حافظ ابن کثیر در مورد این آیات می‌گوید: الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا﴾ یعنی، اگر محمد ﷺ آنطور که مشرکان گمان می‌کنند بر ما دروغ بسته و در رسالتش زیاد و کم می‌کرد، یا اینکه چیزی از جانب خود گفته و به ما نسبت می‌داد. در صورتیکه اینچنین نیست، قطعاً به سرعت با عقوبت ما روبرو می‌شد و براین اساس است که الله عزوجل فرمود: ﴿لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ﴾ گفته شده معنای آن این است که با دست راست از او انتقام می‌گرفتیم. چرا که در آن گرفتن شدیدتر می‌باشد. و نیز گفته شده که دست راست او را می‌گرفتیم.

۱- أخرجه أحمد (۲/۳۴۰، ۳۶۰) والبخاري في الأدب المفرد (۲۶۵)، والترمذي كتاب البر والصلة باب ما جاء في المزاج (۱۹۹۰) وفي الشئائل (۲۳۲) وقال: «هذا حديث حسن صحيح» وأبو الفضل المقرئ في أحاديث في ذم الكلام (۴/۱۶۷) والبيهقي في الكبرى (۱۰/۲۴۸) والطبراني في الأوسط (۶/۸۷۰) وابن عساکر في تاريخه (۴/۳۵) وصححه العلامة الألباني في صحيح الجامع (۴۹۴/۲۴) والصحيحه (۱۷۲۶) وقال الذهبي في تاريخ الإسلام (۱/۱۳۴): وهو صحيح.

﴿ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾ ابن عباس^۱ می‌گوید: «وتین» آن رگی است که قلب بدان آویخته است. و آن رگی است که متصل به قلب می‌باشد و هرگاه قطع شود، انسان می‌میرد. [شاهرگ یا سرخرگ دل که خون از آن به تمام رگ‌ها روان می‌باشد].

و اینکه الله عزوجل فرمودند: ﴿فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾ یعنی زمانیکه اراده‌ی چیزی را در مورد او داشته باشیم، هیچ یک از شما قادر نیست تا در بین ما و او مانع شود؛ و معنی این سخن آن است که بلکه او صادق و هدایتگر و وظیفه شناس می‌باشد چرا که الله عزوجل برای ایشان آنچه را که از جانب حق جل جلاله ابلاغ می‌کردند، مقرر فرموده و نیز او را با معجزات روشن، و دلایل قطعی تایید کردند.^۲

آری چیزی نیست که رسول الله ﷺ بدان خبر داده باشد مگر اینکه همانطور که بدان خبر دادند، محقق شده است. و تاریخ بشریت بر این مساله شاهد و گواه می‌باشد. بلکه به صداقت و راستی رسول الله ﷺ دشمن قبل از دوست، و کافر قبل از مسلمان شهادت داده است. بلکه قبل از بعثت، او را لقب «الصادق الامین» داده بودند و چه شهادتی از این بهتر و محکم‌تر؟

و ترمذی در سنن و ابن ابی حاتم در تفسیرش و حاکم در مستدرک و دارقطنی در علل و دیگران^۳ از علی رضی الله عنه روایت کرده‌اند که ابوجهل به رسول الله ﷺ گفت: ما تو را

۱- أخرجه وكيع بن جراح في الزهد (۵۹) والطبري في تفسيره (۳۴۶۹۰-۳۴۶۹۳) والحاكم (۵۴۴/۲) وعلقه البخاري في صحيحه بصيغة الجزم في كتاب التفسير، تفسير الحاقة. وهو عند ابن أبي حاتم موصولاً - كما في تغليق التعليق (۶۰/۳) وقال الحافظ في الفتح (۸/۶۶۴): وإسناده قوي.

۲- انظر: تفسير ابن كثير (۴/۴۱۸).

۳- أخرجه الترمذي في السنن، كتاب القرآن، باب ومن سورة الأنعام (۳۰۶۴) وابن أبي حاتم في تفسيره (لسورة الأنعام، ۳۳) والحاكم في مستدرک (۲/۳۱۵) والدارقطنی في علله (۴/۱۴۳) والقاضي عياض في الشفاء (۱/۱۴۹) من حديث علي رضي الله عنه مرفوعاً وأخرجه الطبري في تفسيره (۱۳۲۳۱)،

تکذیب نمی‌کنیم، بلکه آنچه را که با آن آمدی، (آن را آوردی) تکذیب می‌کنیم که الله متعال این آیه را نازل فرمودند: ﴿فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾ [الأنعام: ۳۳] «(ناراحت مباش) چرا که آنان (از ته دل به صدق تو ایمان دارند و در حقیقت) تو را تکذیب نمی‌کنند. بلکه ستمکاران (چون ایشان، از روی عناد) آیات الله را انکار می‌نمایند».

نبوت رسول الله ﷺ در برابر امتحانات بسیاری قرار گرفت، و هر بار صدق رسول الله ﷺ در هر آنچه که از جانب پروردگارش بدان خبر دادند، روشن گردید؛ از جمله این امتحاناتی که از جمله دلایل روشن و واضح بر نبوت رسول الله ﷺ بود، مساله‌ی پیروز شدن روم بر فارس بود که داستان آن از این قرار است: زمانیکه فارس که مشرک و بنده‌ی بت‌ها و بارگاه‌ها بودند، بر روم پیروز شدند در حالیکه روم اهل کتاب و در فلسطین بودند، مشرکان در مکه خوشحال شدند و مسلمانان را به عاقبت روم تهدید کردند، و بدین سبب مومنان ناراحت شدند، که الله عزوجل این آیات را نازل فرمود: ﴿الْم ۱ غَلَبَتِ الرُّومُ ۲ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ۳ فِي بَضْعِ سِنِينَ ۴ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ۵ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَن يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۶ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۷﴾ [الروم: ۱- ۶] «الف. لام. میم. رومیان (از ایرانیان) شکست خورده‌اند. (این شکست) در نزدیکترین سرزمین (به سرزمین عرب که نواحی شام است، رخ داده است) و ایشان پس از

۱۳۲۳۲) والترمذي (عقب رقم: ۳۰۶۴) وابن أبي حاتم في تفسيره من حديث ناجيه بن كعب مرسلا (فأسقط عليا من الإسناد).

قلت: وقد رجح المرسل غير واحد من الحفاظ، كالبخاري والترمذي والدارقطني وغيرهم، فراجع علل الدارقطني (۴/ ۱۴۳) و سنن الترمذي، وعلل الترمذي الكبير (۴۳۰)، وضعفه الشيخ الألباني في ضعيف الترمذي.

شکستشان پیروز خواهند شد. در مدت چند سالی. همه چیز در دست الله و به فرمان او است، چه قبل (که رومیان شکست خورده‌اند) و چه بعد (که آنان پیروز می‌گردند). ضعف و قدرت و شکست و پیروزی و غیره آزمون خداوندی است. در آن روز (که رومیان پیروز می‌گردند) مؤمنان شادمان می‌شوند. (آری! خوشحال می‌شوند) از یاری الله. الله هر کسی را که بخواهد یاری می‌دهد، و او بس چیره (بر دشمنان خود) و بسیار مهربان (در حق دوستان خویش) است. این وعده‌ای است که الله داده است، و خداوند هرگز در وعده‌اش خلاف نخواهد کرد، و لیکن بیشتر مردم (که کافران و مشرکان و منافقانند، این را) نمی‌دانند.

و رسول الله ﷺ این آیات را تلاوت کردند، و مومنان خوشحال و شادمان گشته و با این آیات کافران مورد تمسخر قرار گرفتند. و در این آیات، هرگز دلیلی بر آن وجود ندارد که روم شکسته خورده شکستشان به پیروزی تبدیل می‌گردد، خصوصاً که نص قرآنی، مدتی را برای آن تعیین کرده است «فِي بضعِ سِنِينَ». و (البضع)، میان ۳ تا ۹ سال می‌باشد. و بلکه خبر به صیغه‌ای وارد شده که تاویل نمی‌پذیرد. ﴿وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ، وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ و ۷ سال نگذشته بود که فرموده‌ی الله عزوجل تحقق یافت و مومنان خوشحال شده و صدق رسول الله ﷺ آشکار گشت.

و از دیگر دلایل صدق نبوت رسول الله ﷺ امور غیبی بسیاری می‌باشد که در عصر ایشان رخ نداده و بلکه همانطور که فرمودند و بدانها خبر دادند، پس از ایشان اتفاق افتاد. و بلکه برخی از آن‌ها در عصر ما مشهور گشت.

براستی چه کسی محمد ﷺ را از آن‌ها خبر داده، آن هم روزی که دستگاه‌ها و امکانات مختلف برای جستجوی علمی نبوده و نیز هواپیمایی نبوده و نیز ماه‌های مصنوعی که برای هدف‌های علمی بوسیله موشک‌های فضایی به فضا پرتاب شود، نبوده است؟

نمونه مثال‌هایی از اخباری که رسول الله ﷺ بدان خبر داده‌اند و در عصر ما کشف

شدند^۱:

- ۱- احدی گمان نمی‌کرد که اصل و اساس آسمان و ستارگان آن دود باشند. تا اینکه دستگاه‌های جستجوگر علمی ایجاد شد، و به وسیله‌ی آن‌ها محققین بقایای آن دود را که پیوسته ستارگان از آن به وجود می‌آیند، مشاهده کردند. در حالیکه الله عزوجل در ۱۴ قرن پیش به این مساله در قرآن اشاره کرده و) فرمودند: ﴿ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿۱۱﴾ [فصلت: ۱۱] «سپس اراده آفرینش آسمان کرد، در حالی که دود (گونه، و به شکل سحابی‌ها در گستره فضای بی‌انتهاء پراکنده) بود. به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید پدید آئید (و شکل گیرید). گفتند: فرمانبردارانه پدید آمدیم (و به همان صورت درآمده‌ایم که اراده فرموده‌ای)».
- ۲- اخیراً محققین کشف کرده‌اند که ماه در ابتدا مشتعل بوده است و سپس شعله‌ی آن خاموش گشته و نور و روشنایی آن محو گشته است و نوری که در شب از آن می‌تابد، در واقع انعکاسی از چراغی دیگر که همان خورشید است، می‌باشد. الله عزوجل (به این مساله در قرآن اشاره کرده و) فرمودند: ﴿فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً ﴿۱۲﴾ [الإسراء: ۱۲] مفسران می‌گویند: ﴿آيَةَ اللَّيْلِ﴾ ماه و ﴿آيَةَ النَّهَارِ﴾ خورشید می‌باشد^۲.
- ۳- و احدی تصور نمی‌کرد که کوه‌ها همچون میخ در زمین فرو رفته‌اند، تا اینکه پژوهشگران کشف کردند که در زیر لایه‌ی سخت زمین، که ما در روی آن زندگی می‌کنیم، لایه‌ای نرم و لزج وجود دارد و هر کوهی ریشه‌ای دارد که در این لایه‌ی نرم و لزج حرکت می‌کند و بدین ترتیب لایه‌ی سخت زمین که بر روی

۱- کتاب الإیمان، کتاب تعلیم الواجبات الدینیة، لمجموعة من العلماء (ص ۸۶) مؤسسة الرسالة.

۲- انظر: تفسیر الطبري (تفسیر الإسراء: ۱۲) ففیه جملة من الآثار فی ذلك.

آن زندگی می‌کنیم از لرزش در زیر پایمان به سبب نرمی که در زیر آن قرار دارد، حفظ می‌کند، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَالْجِبَالُ أَوْتَادًا ۝۷﴾ [النبأ: ۷] و آیا کوه‌ها را می‌خهائی ننموده‌ایم؟

و نیز می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ﴾ [الأنبياء: ۳۱] ما در زمین کوه‌های استوار و ریشه داری پدید آورده‌ایم تا زمین انسان‌ها را مضطرب نسازد و توازن آنان را به هم نزند (و کوه‌ها از فشار گدازه‌ها و گازهای درونی، و حرکات پوسته زمین، و از وزش تند باده‌ها، تا حدّ زیادی جلوگیری کنند).

۴- و محققین کشف کردند که در همه‌ی گیاهان قانون زوجیت مذکر و مونث وجود دارد در حالیکه قبل از آن کسی بدین مساله آگاهی نداشت. (در حالیکه الله متعال بدین مساله در قرآن اشاره کرده) فرمودند: ﴿سُبْحٰنَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ۝۳۶﴾ [یس: ۳۶] «تسبیح و تقدیس خداوندی را سزااست که همه نرها و ماده‌ها را آفریده است، اعم از آنچه از زمین می‌روید، و از خود آنان، و از چیزهاییکه ایشان نمی‌دانند».

۵- و پزشکان کشف کردند، که عصب‌هایی که با سوختن توسط آتش یا شدت سرما به درد می‌آیند، تنها در پوست می‌باشند، همانطور که باقی عصب‌های حس در پوست متمرکز می‌باشند. در حالیکه قرآن بیان کرده که درد در اثر سوختن در پوست می‌باشد. قرآنی که الله عزوجل آن را بر محمد نازل فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا تَضَجَّتْ جُلُودُهُمْ بَدَلَتْهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ۝۵۶﴾ [النساء: ۵۶] «بیگمان کسانی که آیات و دلائل ما را انکار کرده و انبیاء ما را تکذیب نموده‌اند، بالاخره ایشان را به آتش شگفتی وارد می‌گردانیم و بدان می‌سوزانیم. هر زمان که پوست‌های (بدن) آنان بریان و سوخته شود، پوست‌های دیگری به جای آن‌ها قرار می‌دهیم تا

(چشش درد، مستمر باشد و) مزه عذاب را بچشند. خداوند، توانا (بر عذاب منکران و کافران) حکیم است (و از روی حکمت کیفر می‌دهد).

۶- بشریت نمی‌دانست که در دریا غیر از موج سطحی، موج داخلی نیز می‌باشد. و نیز احدی نمی‌دانست که موج با سطح مائل آن، نوری را که از بالا بر آن نفوذ می‌کند، متشتت و پراکنده کرده و بدین سبب موجب تاریکی در دریا می‌گردد، همانطور که ابرها عمل می‌کنند و مانع نفوذ برخی از پرتوهای نور به زمین می‌شوند؛ لیکن همه‌ی این اسرار را الله عزوجل در یک آیه ذکر کرده و می‌فرماید:

﴿أَوْ كُظِّلِمَتْ فِي بَحْرِ لُجِّي يَعْشَلُهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظَلَمَتْ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرِنُهَا وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ﴿٤٠﴾﴾ [النور: ۴۰] «یا (اعمال آنان) بسان تاریکی‌هایی در دریای ژرف مواجی است که امواج عظیمی آن را فرا گرفته باشد و بر فراز آن امواج عظیم، امواج عظیم دیگری قرار گرفته باشد (و موج‌های کوه پیکر بر یکدیگر دوند و به بالای همدیگر روند) و بر فراز امواج (خوفناک دریا) ابرهای تیره خیمه زده باشند. تاریکی‌ها یکی بر فراز دیگری جای گرفته (و آن چنان ظلمتی و وحشتی پدید آمده باشد که مسافر دریا) هرگاه دست خود را به در آورد (و بدان بنگرد، به سبب تاریکی وحشتزای بیرون و هراس دل از جای کنده درون) ممکن نیست که آن را ببیند. (آری! نور حقیقی در زندگی انسان‌ها فقط نور ایمان است و بدون آن فضای حیات تاریک و ظلمانی است. نور ایمان هم تنها از سوی الله عطاء می‌گردد) و کسی که الله نوری بهره او نکرده باشد، او نوری ندارد (تا وی را به راه راست رهنمود کند و بر راستای راه بدارد).

این اسرار و دیگر اسراری که در اعماق آسمان‌ها، آب‌ها و درون زمین و در چهارپایان و گیاهان و در ترکیب انسان می‌باشند، انسان آن‌ها را جز در این زمان نشناخته است. آنهم پس از ساختن دقیق‌ترین دستگاه‌ها که امکان شناخت این اسرار را فراهم می‌کند. برآستی

چه کسی اسرار را در ۱۴۰۰ سال پیش برای محمد ﷺ روشن ساخت؟ آری چه کسی به محمد ﷺ این اسرار را تعلیم داده و او را از این اسرار و رموز آگاه ساخته تا آن‌ها را برای مردم نقل کند؟ براستی که او الله علیم و خبیر است، چرا که محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی اوست.

و از جمله‌ی این امور غیبی که رسول الله ﷺ در مورد آن سخن گفته‌اند و در عصر ایشان اتفاق نیفتاده است، معجزات زیر می‌باشد:

۱- امام بخاری در صحیحش از عدی بن حاتم رضی الله عنه روایت کرده که گفت: در حالیکه نزد رسول الله ﷺ بودم، ناگاه مردی آمد که از فقر و تنگدستی شکایت کرد و سپس مردی دیگر آمده و از راهزنی و ناامنی راه شکایت کرد. رسول الله ﷺ فرمودند: «يَا عَدِيُّ، هَلْ رَأَيْتَ الْحَيْرَةَ؟» «ای عدی، آیا شهر حیره را دیده‌ای؟» گفتیم: آن را ندیده‌ام، ولی اسمش را شنیده‌ام، رسول الله ﷺ فرمودند: «فَإِنَّ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ، لَتَرَيْنَ الطَّعِينَةَ تَرْتَحِلُ مِنَ الْحَيْرَةِ، حَتَّى تَطُوفَ بِالْكَعْبَةِ لَا تَخَافُ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ». «اگر عمرت طولانی باشد خواهی دید که زنی هودج نشین از حیره سفر می‌کند (تا آنکه به مکه می‌رسد) و کعبه را طواف می‌کند و به جز از الله عزوجل از کسی ترسی ندارد». عدی می‌گوید: با خود گفتم: پس راهزنان قبیله‌ی طیی که آتش فتنه و فساد را در شهرها برافروخته‌اند، کجا خواهند رفت؟ (سپس رسول الله ﷺ فرمودند: «وَلَيْنُ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ لَتُفْتَحَنَّ كُنُوزُ كِسْرَى»). «و اگر عمرت طولانی گردد، (خواهی دید که) گنج‌های کسری فتح خواهند شد»، گفتم: کسری بن هرمز؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «كِسْرَى بِنِ هُرْمَزٍ، وَلَيْنُ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ، لَتَرَيْنَ الرَّجُلَ يُخْرِجُ مِلءَ كَفِّهِ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ، يَطْلُبُ مَنْ يَقْبَلُهُ مِنْهُ فَلَا يَجِدُ أَحَدًا يَقْبَلُهُ مِنْهُ، وَلَيَلْقَيْنَ اللَّهَ أَحَدَكُمْ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تَرْجَمَانٌ يُتْرَجَمُ لَهُ، فَلْيَقُولَنَّ لَهُ: أَلَمْ أُنَبِّئْكَ رَسُولًا فَيُبَلِّغَكَ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، فَيَقُولُ: أَلَمْ أُعْطِكَ مَالًا وَأَفْضَلَ عَلَيْكَ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، فَيَنْظُرُ عَنْ يَمِينِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا جَهَنَّمَ،

وَيَنْظُرُ عَنْ يَسَارِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا جَهَنَّمَ». «کسری بن هرمز، و اگر عمرت طولانی گردد می بینی که مردی با مشتی پر از طلا و نقره کسی را می جوید که از وی بپذیرد، لیکن کسی را نمی یابد که از وی بپذیرد. و هر یک از شما الله عزوجل را ملاقات می کند. در آن روز که او را ملاقات می کند میان او و الله عزوجل ترجمانی نیست که سخنان الله متعال را ترجمه کند. همانا الله عزوجل به او می گوید: آیا به سوی تو پیامبری نفرستاده بودم که (احکام را) به تو برساند؟ وی می گوید: آری (فرستاده بودی). الله عزوجل می فرماید: آیا به تو مال و فرزند و افزونی نداده بودم؟ می گوید: آری داده بودی. وی به سوی راست می نگرد و به جز دوزخ چیزی نمی بیند و به سوی چپ می نگرد و به جز دوزخ چیزی نمی بیند». عدی می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقَّةِ تَمْرَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ شِقَّةَ تَمْرَةٍ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ». «خود را از آتش دوزخ حفظ کنید هر چند با (صدقه‌ی) نصف خرمایی باشد و اگر کسی آن را هم نیافت، پس با زبان خوش و سخنان نیکو خود را از آتش دور کند». عدی می گوید: سپس دیدم که زن هودج نشین از حیره سفر می کند و کعبه را طواف می نماید و به جز از الله عزوجل از کسی ترس ندارد، و من در زمره‌ی کسانی بودم که گنج‌های کسری بن هرمز را گشودند و اگر عمر شما طولانی گردد قطعاً مصداق سخن ابوالقاسم ﷺ را خواهید دید. که کسی با مشتی از طلا خارج می گردد!

۲- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «سَتَكُونُ فِتْنٌ، الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ، وَالْقَائِمُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي، وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي، وَمَنْ يُشْرِفْ لَهَا تَسْتَشْرِفُهُ، وَمَنْ وَجَدَ مَلَجًا أَوْ مَعَاذًا فَلْيَعُدْ بِهِ». «بزودی فتنه‌هایی

۱- أخرجه البخاري، كتاب المناقب، باب علامات النبوة في الإسلام (۳۵۹۵).

۲- أخرجه البخاري، كتاب المناقب، باب علامات النبوة في الإسلام (۳۶۰۱، ۷۰۸۱، ۷۰۸۲).

رخ خواهد داد که در آن‌ها آنکه نشسته از آنکه ایستاده، بهتر است و آنکه ایستاده از آنکه راه می‌رود بهتر است و کسی که راه می‌رود بهتر است. (هر کس دخالت کمتری در فتنه‌ها داشته باشد بهتر است) و هر کس که به سراغ فتنه‌ها برود، او را هلاک خواهد کرد. لذا هر کس پناهگاهی یافت، بایستی که به آن پناه ببرد».

۳- و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلَا كِسْرَى بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرٌ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۱. «هر گاه کسری هلاک شد، پس از او کسری دیگر نمی‌باشد، و هر گاه قیصر هلاک شد قیصری پس از او نمی‌باشد؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست حتما حتما گنج‌های آن‌ها را در راه الله عزوجل انفاق خواهی کرد».

۴- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «صِنْفَانِ مِنَ أَهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا، قَوْمٌ مَعَهُمْ سَيَاطٌ كَأَذُنَابِ الْبَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ، وَنِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ عَارِيَاتٌ مُمِيلَاتٌ مَائِلَاتٌ، رُءُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ، لَا يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ، وَلَا يَخْرُجْنَ مِنْهَا، وَإِنَّ رِيحَهَا لِيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ كَذَا وَكَذَا»^۲. «دو گروه از اهل دوزخ هستند که من آن‌ها را در جامعه و زمان خود ندیده‌ام. گروه نخست، گروهی هستند که شلاق‌هایی همچون دم گاو به دست دارند، و با آن مردم را می‌زنند و گروه دوم زنانی هستند که لباس به تن دارند اما برهنه‌اند. به دیگران تمایل دارند و دیگران را به سوی خود متمایل می‌کنند، موهای سرهایشان همچون کوهان شتر است، این زن‌ها به بهشت نمی‌روند و بوی آن را احساس نخواهند کرد، در حالیکه بوی بهشت از فاصله‌هایی چنین و چنان به مشام می‌رسد».

۱- أخرجه البخاري، كتاب المناقب، باب علامات النبوة في الإسلام (۳۶۱۸).

۲- أخرجه مسلم، كتاب اللباس والزينة، باب النساء الكاسيات العاريات المائلات المميلات (۲۱۲۸).

همه‌ی این اخبار و بسیاری دیگر از اخباری که ذکر شده از معجزات جاویدان رسول الله ﷺ می‌باشد. و رسول الله ﷺ به چیزی از جانب پروردگارشان جل جلاله، خبر ندادند مگر اینکه به مثل آنچه که از آن خبر داده‌اند، اتفاق افتاده است چرا که او صادق المصدوق است که از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید.

با این وجود، گروهی خبیث از قدیم بوده که ادعای عقلانیت کرده و عقل را بر نقل صحیح از رسول الله ﷺ مقدم داشته‌اند. به گونه‌ای که آنچه عقولشان قبول کند، آن را تصدیق کرده و آنچه را که عقولشان انکار کند، آن را رد می‌کنند و عقل را میزان و حاکم قرار داده‌اند. بدین ترتیب اگر نقلی صحیح و خبری صادق، از صادق المصدوق ﷺ وارد شده باشد، و عقول مریض این‌ها آن را نفهمد و درک نکند، نقل را رد کرده و آن را متهم می‌کنند و عقل را بزرگ پنداشته و آن را تقدیس می‌کنند.

و این همان اصل فساد در عالم می‌باشد، همانطور که امام ابن قیم رحمته الله علیه می‌گوید: برآستی که معارضه‌ی بین عقل و نقل، اصل هر فسادی در عالم می‌باشد، و از هر وجهی با دعوت پیامبران متضاد می‌باشد، چرا که پیامبران به سوی مقدم داشتن وحی بر آراء و معقولات دعوت می‌دهند، درحالی‌که طرف مقابل آن‌ها، در تضاد با این دعوت به سوی مقدم داشتن آراء و معقولات بر وحی دعوت می‌دهند، به گونه‌ای که اتباع و پیروان پیامبران، وحی را بر رأی و معقولات مقدم می‌دارند و اتباع و پیروان ابلیس یا نمایندگان وی، عقل را بر نقل مقدم می‌کنند!

امام شهرستانی در کتابش ملل و نحل می‌گوید: بدان که اولین شبهه‌ای که در خلقت واقع شد، شبهه‌ی ابلیس بود، و مصدر آن استبداد در رای در مقابل نص و اختیار کردن هوی و هوس توسط وی در معارضه با امر و تکبر ورزیدن وی به ماده‌ای که از آن خلق شده بود یعنی آتش، بر ماده‌ای که آدم علیه السلام از آن خلق شده یعنی گل، بود؛ و از

این شبهه، شبهات دیگر منشعب گردید^۱.

آن چه موجب اندوه قلب می شود آنست که این عقلا نیون، با هاله ای از تبلیغات خبیثی احاطه شده اند که موجب اضافه شدن القاب و اوصافی بزرگ به آنها شده است، همچون آزاد اندیشان، مجددین، مفکرین و... و همه ی اینها بدان سبب است تا مردم را به سوی خود جذب کنند.

ما نیز قدر و ارزش عقل را انکار نمی کنیم یا اینکه جایگاه آن را هدر نمی دانیم، هرگز، بلکه برآستی اسلام عقل را گرامی داشته و به رشد و تزکیه ی آن تشویق کرده است؛ بلکه عقل در معرفت و شناخت علوم و کمال و صلاح اعمال شرط می باشد و با عقل است که علم و عمل کامل می گردد^۲. لیکن بدین شرط که عقل، قدر و منزلت و حد و حدودش را بشناسد، و از آن تجاوز و تعدی نکند، و با تمام وجود، تسلیم الله عزوجل، پروردگار جهانیان باشد.

الله عزوجل از امام مالک بن انس رضی الله عنه راضی باشد آنجا که فرمود: هر زمان مردی مجادله کننده تر از مردی دیگر نزد ما آمد، قصد آن داشت تا آنچه را که جبرئیل با آن به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله آمده، به خاطر جدل آنها ترک کنیم.

بنابراین بر ما واجب است که خبر رسول الله صلی الله علیه و آله - به شرط اینکه صحیح و بر طبق قواعد علمای حدیث باشد - را به عقول و آراء و فهم و تحلیلیمان مقدم کنیم. و نیز از حکم و کلامش اطاعت کنیم و از او در هر آنچه که با آن آمده است، تبعیت و پیروی کنیم. چه عقولمان آن را درک کند یا درک نکند. تفاوت میان سلف صالح و اهل بدعت و هوی و هوس آن است که سلف صالح اصل را در دین، اتباع و تسلیم و رضایت بدان قرار دادند، و معقولات را تابع منقولات قرار داده اند. اما اهل هوی و هوس و بدعت، اساس دینشان را بر معقولات قرار داده و منقول را تابع معقول قرار داده اند. الله عزوجل

۱- الملل والنحل للشهرستانی (۱/۹-۱۰).

۲- مجموع الفتاوی لشیخ الإسلام (۳/۳۳۸، ۳۳۹).

رحمت کند کسی را که گفت: اسلام همچون پلی است که جز با تسلیم از آن عبور نمی‌شود.

زیباست که این مبحث مهم را با این کلمات زیبا، به پایان برسانیم.

علم العلیم و عقل العاقل اختلفا من ذا الذي فيها قد احرز الشرفا
فالعلم قال: أنا احرزت غايته و العقل قال: أنا الرحمن بی عرفا
فافصح العلم إفصاحاً وقال له: باينا الله في قرآنه اتصففا
فأيقن العقل إن العلم سيده فقبل العقل رأس العلم وانصرفا
علم عالم و عقل عاقل با یکدیگر اختلاف کردند، که کدام یک از آنها، شرف و بزرگی را حاصل کرده است به گونه‌ای که علم گفت: من نهایت و غایت آن را به دست آورده‌ام. و عقل گفت: با من است که الله عزوجل شناخته می‌شود. علم با فصاحت تمام به عقل گفت: الله عزوجل کدام یک از ما را در قرآنش بدان توصیف کرده است. پس عقل یقین کرد که علم سید و آقای آن است و سر علم را بوسید و بازگشت.

و الله عزوجل رحمت کند امام ابن قیم رحمته الله را که می‌گوید:

لا يستقل العقل دون هداية بالوحي تاصيلا ولا تفصيلا
كالطرف دون النور ليس بمدرک حتی یراه بکوره و اصيلا
فاذا النبوه لم ينلک ضياوها فالعقل لا يهدیک قط سبيلا
نور النبوه مثل نور الشمس للعین البصیره فاتخذہ دليلا
طرق الهدی محدوده الا على من ام هذا الوحي والتنزيلا
فاذا عدلت عن الطريق عمدا فاعلم بأنک ما أردت وصولا

يا طالباً درك الهدى بالعقل دون النقل فلن تلقى لذاك دليلاً
عقل بدون هدایت وحی، نه در جزئیات و نه در کلیات مستقل نیست، مانند چشم که بدون نور، بیننده‌ی صبحگاه و شامگاه نیست. وقتی که نبوت روشنایی‌اش را به تو ندهد، پس عقل تو هرگز تو را به راهی رهنمون نخواهد کرد.^۱ راه‌های هدایت محدود است مگر برای کسی که قصد وحی و قرآن را داشته باشد. وقتی که از روی عمد از راه راست منحرف شدی، بدان هرگز اراده‌ی وصول به مقصود را نداری. ای کسی که به دنبال درک هدایت با عقل، بدون نقل هستی، هرگز برای این عملت دلیلی نخواهی داشت.

۱- نور نبوت مثل نور خورشید است که برای چشم موجب بصیرت و بینایی می‌شود، پس آن را به عنوان دلیل و برهان اتخاذ کن.

مبحث سوم:

اطاعت از رسول الله ﷺ در هر آنچه که امر فرموده و دست کشیدن از هر آنچه که از آن نهی کرده و بازداشتنه است.

این دو اصل بزرگ در واقع، محکی حقیقی برای ایمان به رسول الله ﷺ می‌باشند. و هر دو اصل را عمداً مقرون به یکدیگر ذکر کردیم تا اینکه بررسی آن با وضوح بیشتر و فایده‌ی کامل‌تر و پرثمرتری انجام شود و آن را از روی ادب براساس کلام الله عزوجل که مشتمل بر هر دو اصل با هم می‌باشد، ذکر کردیم. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷] چیزهایی را که پیامبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید، و از چیزهایی که شما را از آن بازداشتنه است، دست بکشید. از الله بترسید که الله عقوبت سختی دارد.

اطاعت از رسول الله ﷺ اطاعت از الله عزوجل و معصیت و نافرمانی از رسول الله ﷺ معصیت و نافرمانی از الله عزوجل می‌باشد. و محبت رسول الله ﷺ راهی است که موجب رسیدن به محبت الله عزوجل می‌شود؛ بلکه الله عزوجل از احدی عمل فرض و یا نفلی نمی‌پذیرد و قبول نمی‌کند مگر اینکه براساس اتباع و پیروی از رسول الله ﷺ باشند. چرا که با بعثت رسول الله ﷺ هدایت از گمراهی، و شرک از توحید و صدق از کذب، و اخلاص از نفاق و یقین از شک و راه بهشت از راه جهنم، روشن گردید. بلکه هیچ خبری در دنیا و آخرت نبوده مگر اینکه رسول الله ﷺ امت را بر آن راهنمایی فرمودند و نیز هیچ شری در دنیا و آخرت نبوده مگر اینکه امت را از آن بر حذر داشتند و از آن نهی کردند و امتش را بر دلایل روشن و آشکار که شب آن همچون روز می‌باشد، ترک کردند که جز هلاک شده کسی از آن روی نمی‌گرداند. مومنانی که در ایمانشان به رسول الله ﷺ صادق بوده و نیز در محبتشان به رسول الله ﷺ صادق می‌باشند، اوامر

او را اطاعت کرده و از نهی او اجتناب می‌کنند. و در حدودی که معین کرده توقف می‌کنند و شعارشان در همه‌ی این‌ها (سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا) می‌باشد؛ شنیدنی بدون تردید و اطاعتی بدون انحراف و جدال.

اما منافقان والعیاذ بالله کسانی که ادعای ایمان کرده و تظاهر به اسلام می‌کنند و فقط با زبانهایشان می‌گویند: ما رسول الله ﷺ را بیشتر از اینکه خودمان را دوست داشته باشیم دوست داریم، و بدان خوشحال بوده و آواز سرداده و رقصیده و پای کوبی کرده و بر زبان تکرار می‌کنند که به الله عزوجل و رسولش ﷺ ایمان آوردیم و از آن‌ها اطاعت می‌کنیم، با زبان این‌ها را می‌گویند و با رفتار و اعمالشان آن‌ها را تکذیب و انکار می‌کنند!!! آری با اعمالشان آنچه را که با زبان می‌گویند تکذیب می‌کنند. ﴿وَمَا أَوْلَتْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ چرا که مومنان صادق و محب و مطیع، اعمالشان، اقوالشان را تصدیق می‌کند. و علمشان مخالف با عملشان نیست و نیز پنهان شان با ظاهرشان مخالف نمی‌باشد، چرا که هرگاه ایمان صحیح در قلب ساکن شده و استقرار یابد، حتماً آن در صاحبش انعکاس پیدا می‌کند. و بدین ترتیب همراه اسلام هر جا که خانه گزیده، خانه می‌گیرند. و به اوامر آن گوش داده و اطاعت می‌کند و نواهی آن را شنیده و از آن‌ها پرهیز و اجتناب می‌کند و به حدود آن توجه کرده و آن‌ها را برپا داشته و از آن‌ها تجاوز و تعدی نمی‌کند. و الله عزوجل حال این دو گروهی که بسیار از یکدیگر دور می‌باشند، را بیان نموده است؛ مومنانی که در محبتشان با الله و رسولش ﷺ صادق می‌باشند و منافقینی که در محبتشان با الله و رسولش ﷺ دروغگو و کاذب می‌باشند. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَتْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٤٨﴾ وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ﴿٤٩﴾ أَفِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ بَلْ أُولَتْكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٥٠﴾ إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَتْكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥١﴾ وَمَنْ

يُطِيعُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَى اللَّهَ وَيَتَّقَهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٥٢﴾ [النور: ٤٧-٥٢] «از جمله کسانی که الله توفیق هدایت قرینشان نفرموده است، منافقانی هستند که پرتو ایمان به دل‌هایشان نتابیده است، ولی دم از ایمان می‌زنند) و می‌گویند: به الله و پیامبر ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می‌کنیم، اما پس از این ادعاء، گروهی از ایشان (از شرکت در اعمال خیر همچون جهاد، و از حکم قضاوت شرعی) رویگردان می‌شوند، و آنان در حقیقت مؤمن نیستند. هنگامی که ایشان به سوی الله و پیامبرش فرا خوانده می‌شوند تا (پیامبر، برابر چیزی که الله نازل فرموده است) در میانشان داوری کند، بعضی از آنان (نفاقشان ظاهر می‌شود و از قضاوت او) رویگردان می‌گردند. (زیرا که می‌دانند حق به جانب ایشان نیست و پیامبر هم دادگرانه عمل می‌فرماید، و حق را به صاحب حق می‌دهد). ولی اگر حق داشته باشند (چون می‌دانند داوری به نفع آنان خواهد بود) با نهایت تسلیم به سوی او می‌آیند. آیا در دل‌هایشان بیماری (کفر) است؟ یا (در حقانیت قرآن) شک و تردید دارند؟ یا می‌ترسند الله و پیامبرش بر آنان ستم کنند؟ (بلی! ایشان دچار بیماری کفر و گرفتار شک بوده و از داوری پیامبر که برابر احکام الهی است، هراسناک می‌باشند. خوب می‌دانند که الله و رسول، ستمگر نبوده و حق کسی را حیف و میل نمی‌کنند) بلکه خودشان ستمگرند. مؤمنان هنگامی که به سوی الله و پیامبرش ﷺ فرا خوانده شوند تا میان آنان داوری کنند، سخنشان تنها این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم! و رستگاران واقعی ایشانند. و هرکس از الله و پیامبرش ﷺ پیروی کند و از الله بترسد و از (مخالفت فرمان) او بپرهیزد، این چنین کسانی (به رضایت و محبت الله و نعیم بهشت و خیر مطلق دست یافتگان و) به مقصود خود رسیدگانند».

بنابراین، کاملاً تسلیم شدن در برابر رسول الله ﷺ و اطاعت و فرمانبرداری از اوامر، و پذیرفتن خبرش با قبول و تصدیق آن بدون معارضه‌ی با آن به وسیله‌ی خیالی باطل که آن را معقول می‌نامند یا همراه کردن شک و تردید و شبهه با آن یا مقدم داشتن آراء مردمان و افکار ساخته و پرداخته ذهنشان، واجب می‌باشد. پس واجب است که

انسان فقط سنت رسول الله ﷺ را حکم و داور قرار دهد و فقط سر تسلیم و فرمانبرداری بی چون و چرا برای اوامر و دستورات رسول الله ﷺ فرود آورد. همانطور که الله عزوجل را در عبادت و خضوع و ذل و انابت و توکل، یگانه و بی همتا قرار می دهند.

و این، دو توحیدی می باشند که برای بندگان نجاتی جز با آنها از عذاب الله عزوجل نمی باشد. توحید کسی که رسول را فرستاده و توحید متابعت و پیروی از رسول و فرستاده؛ و بدین ترتیب انسان مومن حکم و داوری را نزد غیر رسول الله ﷺ نبرده و به حکم غیر او راضی نمی شود.^۱

قطعا الله عزوجل به اطاعت از فرستاده اش امر کرده و در مواضع بسیاری از قرآن کریم، بر نافرمانی از او، به عقوبت و مجازات شدیدی تهدید کرده است، از جمله اینکه الله عزوجل می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [النساء: ۵۹] «ای کسانی که ایمان آورده اید! از الله (با پیروی از قرآن) و از پیامبر (الله محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حَقگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به الله (با عرضه به قرآن) و پیامبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید. چرا که الله قرآن را نازل، و پیامبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به الله و روز رستاخیز ایمان دارید».

در این آیات، الله عزوجل دستور می دهد تا از او و پیامبرش ﷺ اطاعت شود و اطاعت از الله عزوجل و پیامبرش ﷺ با انجام واجبات و مستحبات و پرهیز از منیها

۱- انظر: شرح العقيدة الطحاوية (۱/ ۲۲۸) ط مؤسسة الرسالة.

و منکرات صورت می‌پذیرد. و نیز به اطاعت از اولی الامر دستور داده است و آنها کسانی‌اند که مسئول فرمانروایی مردم هستند، از قبیل امرا، حکام و مفتی‌ها، زیرا امور دینی و دنیوی مردم سامان نمی‌پذیرد مگر اینکه از این‌ها اطاعت شده و تسلیم فرمان آنها گردند. تا از این طریق، از الله عزوجل اطاعت کرده باشند و پاداش الهی را بدست آورند، اما به شرطی که اولیای امور به نافرمانی الله عزوجل دستور ندهند، پس اگر به نافرمانی الله عزوجل دستور دهند، نبایستی از آنها اطاعت شود.

در مبحث اطاعت از اولی الامر فعل «اطیعوا» حذف شده اما در هنگام بیان اطاعت از پیامبر ذکر شده است. این شاید بدین جهت است که پیامبر جزء به اطاعت از الله عزوجل فرمان نمی‌دهد، و هر کس از رسول الله ﷺ پیروی کند نیز از الله عزوجل پیروی کرده است و اما مسئولین و فرمانروایان زمانی به فرمان بردن از آنها دستور داده می‌شود که فرمان آنها گناه نباشد. سپس الله عزوجل امر فرموده که تمام اختلافات خود را در زمینه اصول و فروع دین به الله عزوجل و پیامبرش ﷺ برگردانند. یعنی اختلاف را به قرآن و سنت پیامبر ﷺ برگردانند، زیرا کتاب الله عزوجل و سنت رسول الله ﷺ همه‌ی مسائل اختلافی را به صراحت یا به طور کلی یا به صورت اشاره و یا به صورت تذکر و یادآوری در قالب مفهوم و یا به طریق قیاس فیصله می‌دهند. و چون اساس دین بر کتاب الله عزوجل و سنت رسول الله ﷺ می‌باشد و ایمان جز در سایه کتاب و سنت تحقق نمی‌پذیرد، بازگرداندن اختلاف به کتاب و سنت، شرط ایمان می‌باشد؛ بنابراین الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ اگر شما به الله و روز قیامت ایمان دارید. و این بر آن دلالت می‌نماید که هرکس اختلاف را به کتاب و سنت برنگرداند، مومن حقیقی نیست. بلکه وی به طاغوت ایمان دارد. و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَحْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا

الْبَلَّغُ الْمُبِينُ ﴿۹۲﴾ [المائدة: ۹۲] «از الله و از پیامبر فرمانبرداری کنید و (از مخالفت فرمان الله و پیامبر) خویشتن را برحذر دارید. و اگر (از فرمان الله و پیامبر روی برگردانید و) پشت کردید، بدانید که بر پیامبر ما تنها تبلیغ آشکار و روشنگر (و رساندن فرمان و توضیح کامل احکام) است و بس».

و نیز الله عزوجل می فرماید: ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾ [النور: ۵۴] «بگو: از الله و از پیامبر اطاعت کنید (اطاعت صادقانه ای که اعمالتان بیانگر آن باشد). اگر سرپیچی کردید و روی گردان شدید، بر او (که محمد و پیامبر الله است) انجام چیزی واجب است که بر دوش وی نهاده شده است (و آن تبلیغ رسالت است و از عهده‌اش هم برآمده است و کار خود را کرده است) و بر شما هم انجام چیزی واجب است که بر دوش شما نهاده شده است (که اطاعت صادقانه و عبادات مخلصانه است) اما اگر از او اطاعت کنید هدایت خواهید یافت (و به خیر و سعادت جهان نائل می گردید)».

و نیز می فرماید: ﴿وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [النور: ۵۶] «و از پیامبر اطاعت کنید، تا این که (از سوی الله) به شما رحم شود (و مشمول رضایت و عنایت او گردید)».

و نیز می فرماید: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: ۷۱] «و هرکس از الله و پیامبرش فرمانبرداری کند به رستگاری و کامیابی بزرگی دست یافته است».

و نیز می فرماید: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [النساء: ۱۳-۱۴] «هرکس از الله و پیامبرش (در آنچه بدان دستور داده‌اند) اطاعت کند، الله او را به باغ‌های (بهشت) وارد می‌کند که در آن‌ها رودبارها روان است و (چنین کسانی) جاودانه در آن می‌مانند و این پیروزی بزرگی است».

و آن کس که از الله و پیامبرش نافرمانی کند و از مرزهای (قوانین) الله درگذرد، خداوند او را به آتش (عظیم دوزخ) وارد می‌گرداند که جاودانه در آن می‌ماند و (علاوه از آن) او را عذاب خوارکننده‌ای است».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [النساء: ۶۴] «و هیچ پیامبری را نفرستاده‌ایم مگر بدین منظور که به فرمان خدا از او اطاعت شود».

و نیز الله عزوجل در حکایت از کفار در پایین‌ترین مراتب جهنم می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ﴾ [الأحزاب: ۶۶] «روزی (را خاطر نشان ساز که در آن) چهره‌های ایشان در آتش زیر و رو و دگرگون می‌گردد (و فریادهای حسرت بارشان بلند می‌شود و) می‌گویند: ای کاش! ما از الله و پیامبر فرمان می‌بردیم (تا چنین سرنوشت دردناکی نمی‌داشتیم)».

و تمنای اطاعت از رسول الله ﷺ را می‌کنند، اما این تمنا بدانها نفعی نمی‌رساند^۱.

و نیز الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [آل عمران: ۳۱-۳۲] «بگو: اگر الله را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد، و خداوند آمرزنده مهربان است. بگو: از الله و از پیامبر اطاعت و فرمانبرداری کنید، و اگر سرپیچی کنید (ایشان به الله و پیامبر ایمان ندارند و کافرند و) خداوند کافران را دوست نمی‌دارد».

و آیات در این مورد بسیار می‌باشند والله الحمد والمنه.

بنابراین، اطاعت از رسول الله ﷺ اطاعت از الله عزوجل و نافرمانی از رسول الله ﷺ نافرمانی از الله عزوجل می‌باشد. در حدیث صحیح از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «كُلُّ أُمَّتِي يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ أَبَى». «تمامی امتم وارد بهشت

می‌شوند مگر آنکه ابا و رزدد». گفتند: یا رسول الله! چه کسی از ورود به بهشت ابا می‌ورزد؟ فرمودند: «مَنْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ أُبِيَ!». «هر کس از من اطاعت کند وارد بهشت می‌شود و هر کس از من نافرمانی کند در حقیقت از ورود به بهشت ابا ورزیده است»^۱.

و مانند آن حدیثی است که امام بخاری در ابتدای کتاب الاحکام از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ عَصَى أَمِيرِي فَقَدْ عَصَانِي!». «هر کس از من اطاعت کند در حقیقت از الله عزوجل اطاعت کرده است و هر کس از من نافرمانی کند، در حقیقت از الله عزوجل نافرمانی کرده است و هر کس از امیری که من مقرر نمودم، اطاعت کند از من اطاعت کرده است و هر کس از امیری که من مقرر نمودم نافرمانی کند از من نافرمانی کرده است»^۲.

حافظ ابن حجر در شرح این حدیث می‌گوید: گویا معنا اینگونه است: الله عزوجل را در آنچه که بدان در قرآن تصریح کرده اطاعت کنید و نیز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در مورد آنچه که از قرآن برایتان بیان می‌کند، و نیز در آنچه از سنت که برایتان بیان می‌کند، اطاعت کنید یا اینکه معنا بدین صورت می‌باشد که: الله عزوجل را در آنچه از وحی که شما را بدان در قرآن امر می‌کند که تلاوت آن عبادت می‌باشد، اطاعت کنید و نیز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در آنچه از وحی که شما را بدان امر می‌کند و قرآن نیست، اطاعت کنید...^۳.

۱- رواه البخاري، كتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، باب الاقتداء بسنن رسول الله (۷۲۸۰) وانظر فتح الباري (۲۴۹/۱۳) دارالمعرفة وقد تقدم.

۲- أخرجه البخاري، كتاب الأحكام باب قوله تعالى: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (۷۱۳۷) (فتح ۱۱/۱۳) دارالمعرفة.

۳- انظر: فتح الباري (۱۱۱/۱۳).

و از زیباترین احادیثی که در این باب وارد شده، حدیثی است که بخاری از جابر بن عبدالله رضی الله عنه تخریج کرده است که جابر گفته است: رسول الله ﷺ خواب بودند، که چند نفر به نزد ایشان آمدند، یکی از آنان گفت: او خواب است. دیگری گفت: چشمش خواب است، ولی قلبش بیدار است. آنگاه به یکدیگر گفتند: این دوست شما مثالی دارد، مثالش را بیان کنید دوباره یکی از آنان گفت: او خواب است، دیگری گفت: چشمش خواب است ولی قلبش بیدار است. سپس به یکدیگر گفتند: مثال او همانند شخصی است که خانه‌ای ساخته و سفره‌ای در آن پهن کرده و دعوتگری فرستاده است. پس هر کس دعوتگر را اجابت کند، وارد خانه می‌شود. و از آن سفره می‌خورد. و هر کس دعوتگر را اجابت نکند، وارد خانه نمی‌شود، و از آن سفره نمی‌خورد. آنگاه به یکدیگر گفتند: آن را توضیح دهید تا بفهمد. یکی از آنان گفت: او خواب است، دیگری گفت: چشمش خواب است ولی قلبش بیدار است. آنگاه گفتند: خانه همان بهشت است و دعوتگر محمد ﷺ است. پس هر کسی از محمد ﷺ اطاعت کند در حقیقت از الله عزوجل اطاعت کرده است، و هر کس از محمد ﷺ نافرمانی کند، در حقیقت از الله عزوجل نافرمانی کرده است و این محمد ﷺ است که مسلمانان و کفار را از یکدیگر جدا ساخته است!

اینچنین است که بسیاری از آیات قرآن کریم و احادیث رسول الله ﷺ اطاعت از الله عزوجل را مقرون به اطاعت از رسولش ﷺ و نیز نافرمانی از الله عزوجل را مقرون به نافرمانی از رسول الله ﷺ ذکر کرده است. بنابراین، اطاعت از رسول الله، اطاعت از الله عزوجل و نافرمانی از رسول الله ﷺ نافرمانی از الله عزوجل می‌باشد.

امام شافعی رحمه الله می‌گوید: آنچه که رسول الله ﷺ در سنت بدان تصریح کرده و در بردارنده‌ی حکمی از جانب الله عزوجل می‌باشد، در حقیقت به حکم الله عزوجل آن را سنت قرار داده است؛ و اینچنین الله عزوجل در کلامش به ما خبر داده و فرموده است:

۱- أخرجه البخاري في كتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، باب الاقتداء بسنن رسول الله (۷۲۸۱) وانظر: فتح

﴿وَأَنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (۵۴) صِرَاطِ اللَّهِ ﴿[الشوری: ۵۲-۵۳] «تو قطعاً به راه راست رهنمود می‌سازی. راه الله».

رسول الله ﷺ همراه کتاب الله عزوجل سنت‌هایی را مقرر فرموده‌اند و هر آنچه را که رسول الله ﷺ سنت قرار دادند، در حقیقت الله عزوجل اتباع و پیروی از آن‌ها را بر ما لازم و ضروری قرار داده است. و اطاعت از رسول الله ﷺ را در تبعیت و پیروی کردن از ایشان و نافرمانی از رسول الله ﷺ را در انحراف و روی گردانی از سنت رسول الله ﷺ قرار داده‌اند که احدی در آن معذور نمی‌باشد و هیچ راهی را برای اتباع و پیروی نکردن از سنت‌های رسول الله ﷺ قرار نداده است.^۱

و در حدیثی که امام بخاری از ابوموسی رضی الله عنه روایت کرده آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُ مَا بَعَنِي اللَّهُ بِهِ، كَمَثَلِ رَجُلٍ أَتَى قَوْمًا فَقَالَ: يَا قَوْمِ، إِنِّي رَأَيْتُ الْجَيْشَ بَعِيَّتِي، وَإِنِّي أَنَا التَّنْذِيرُ الْعُرْيَانُ، فَالْتَجَاءُ، فَأَطَاعَهُ طَائِفَةٌ مِنْ قَوْمِهِ، فَأَذْجُوا، فَأَنْظَلُّوهُ عَلَى مَهْلِهِمْ فَتَنَجَّوْا، وَكَذَّبَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ، فَأَصْبَحُوا مَكَانَهُمْ، فَصَبَّحَهُمُ الْجَيْشُ فَأَهْلَكَهُمْ وَاجْتَاَحَهُمْ، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ أَطَاعَنِي فَاتَّبَعَ مَا جِئْتُ بِهِ، وَمَثَلُ مَنْ عَصَانِي وَكَذَّبَ بِمَا جِئْتُ بِهِ مِنَ الْحَقِّ».^۲ «مثال من، و آنچه که الله عزوجل مرا با آن فرستاده است مانند مردی است که نزد قومی آمده و می‌گوید: با چشمان خودم، لشکر (دشمن) را دیدم، و صراحتاً خطر را به شما اعلام می‌کنم، خویشان را نجات دهید؛ پس گروهی از او اطاعت کرده و در اول شب به راه افتاده و بی‌درنگ می‌روند و نجات می‌یابند. و گروهی از ایشان سخنش را دروغ می‌خوانند، و در مکان خویش شب را صبح می‌کنند، لذا لشکر صبح به طور ناگهانی بر آن‌ها یورش برده و آنان را نابود و هلاک می‌سازد. این مثال کسی است

۱- الرسالة للإمام الشافعي، تحقيق أحمد محمد شاكر، الطبعة الأولى، مطبعة الحلبي - مصر ص (۸۸، ۸۹)

۲- أخرجه البخاري، كتاب الرقاق باب الانتها عن المعاصي (۶۴۸۲، ۷۲۳۸) انظر: فتح الباري

(۳۱۶/۱۱) دار المعرفه.

که از من اطاعت کرده و از آنچه من آورده‌ام (قرآن و سنت) پیروی می‌کند، و نیز مثال کسی است که از من نافرمانی کرده و آنچه را که با آن از جانب حق جل جلاله آمده‌ام، تکذیب کند».

حافظ ابن حجر در فتح الباری از طیبی نقل می‌کند که گفت: رسول الله ﷺ خویشتن را به مردی، و بیم دادنشان به عذابی در پیش رو، را به بیم دادن آن مرد، قوش را به لشکری در نزدیکی صبح، تشبیه کردند، و کسانی از امتشان را که از ایشان اطاعت می‌کنند و نیز کسانی که از ایشان نافرمانی می‌کنند، به کسانی که آن مرد را در هشدار دادنش تصدیق و تکذیب می‌کنند، تشبیه کرده است^۱.

به طور خلاصه کسی که به نبی و رسول بودن محمد ﷺ راضی باشد و این مساله در قلبش مستقر گردد، بر وی واجب است که از اوامر رسول الله ﷺ اطاعت و فرمانبرداری و در برابر آن تسلیم باشد و قلبش کاملاً به محبت او مایل باشد. و معارضه و اعتراضی بر چیزی از آنچه که با آن آمده است، نداشته باشد، چرا که در حقیقت او ﷺ ابلاغ کننده‌ی از جانب پروردگارش می‌باشد، براین اساس است که رسول الله ﷺ در حدیث صحیحی فرمودند: «ذَاقَ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولًا»^۲. «کسی طعم ایمان را می‌چشد که راضی باشد: الله عزوجل پروردگار او و اسلام دینش و محمد پیامبر او باشد».

امام نووی رحمته الله می‌گوید: معنای حدیث آنست که کسی طعم ایمان را می‌چشد که طالب غیر الله عزوجل نباشد، و غیر از روش اسلام را برای خود مجاز نداند، و جز در مسیری که موافق با شریعت محمد ﷺ باشد، حرکت نکند. تردیدی نیست که کسی که صفت

۱- انظر: فتح الباري (۳۱۷/۱۱) دارالمعرفة.

۲- أخرجه مسلم، كتاب الإيمان، باب الدليل على أن من رضي بالله ربا وبالإسلام دينا وبمحمد رسولا فهو مؤمن وإن ارتكب المعاصي الكبائر (۱۳۴) انظر: شرح النووي (۲/۲) ط. الريان.

او چنین باشد حلاوت ایمان به قلبش رسیده و طعم آن را می‌چشد.^۱

اما اعراض و روی گردانی از شریعت رسول الله ﷺ و برداشتن و حذف کردن آن از واقع حیات و جایگزینی قوانین بشری به جای آن، قوانین کسانی که هوی و هوسشان بر آن‌ها حاکم است و شبهات و شهوات بر آن‌ها سیطره دارد، عمل منافقان و العیاذ بالله می‌باشد؛ گرچه گمان کنند و به دروغ بگویند که با این اعمال خواهان خیر خواهی مردم و اتحاد آن‌ها می‌باشند که در حقیقت زیانکار و ناکام می‌باشند. الله عزوجل می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ﴿٦١﴾ فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيَهُمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا ﴿٦٢﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا ﴿٦٣﴾﴾ [النساء: ۶۱-۶۳] «و زمانی که بدیشان گفته شود: به سوی چیزی بیایید که الله آن را (بر محمد) نازل کرده است، و به سوی پیامبر روی آورید (تا قرآن را برای شما بخواند و رهنمودتان دارد)، منافقان را خواهی دید که سخت به تو پشت می‌کنند (و از تو می‌گریزند و دیگران را نیز از تو باز می‌دارند). اما چگونه است که چون به سبب (خبث نفوس و سوء) اعمالشان بلائی بدانان رسد (و پناهی جز تو نداشته باشند) به پیش تو می‌آیند و به الله سوگند می‌خورند که ما (از اقوال و اعمال خود منظوری و) مقصودی جز خیرخواهی (مردم) و اتحاد (ملت) نداشته‌ایم. آنان کسانی که خداوند می‌داند در دل‌هایشان چیست (و پندارشان بر چه روال و گفتارشان در چه مسیری است). پس از ایشان کناره‌گیری کن (و به سخنانشان توجه مکن و به سوی حق دعوتشان نما) و اندرزشان بده و با گفتار رسائی که به (اعماق) درونشان رسوخ کند با آنان سخن بگوی (و نتایج اعمالشان را بدیشان گوشزد نما)».

امام ابن قیم رحمه الله برخی از مظاهر این اعراض و روی گردانی‌ها از الله عزوجل و رسول

۱- انظر: شرح النووي (۲/۲) ط الریان.

الله ﷺ را توضیح داده و می‌گوید: اعراض از اعتراض بوجود می‌آید و اعتراض به سه دسته می‌باشد که در میان مردم جاری است، و تنها کسانی که الله عزوجل آنها را حفاظت کرده از آنها معصوم می‌باشند.

دسته‌ی اول: اعتراض بر اسماء و صفات الله عزوجل به وسیله‌ی شبهاتی باطل که طرفداران آنها، آن را قطعیات عقلی می‌نامند، و در حقیقت خیالاتی جاهلانه و محالاتی ذهنی هستند، می‌باشد. و با این قطعیات عقلی که گمان می‌کنند، بر اسماء و صفات الله عزوجل اعتراض کرده و براساس آن بر آنها حکم می‌کنند، و به خاطر آن، آن چه را که الله عزوجل برای خویشتن ثابت کرده و نیز رسول الله ﷺ برای حضرت حق، ثابت کرده‌اند، نفی می‌کنند. و آنچه را که الله عزوجل نفی کرده، اثبات کرده و بدین وسیله با دشمنان الله عزوجل دوستی کرده و با اولیای الله عزوجل دشمنی کرده و به وسیله‌ی آن کلام را از جایگاه و معانی اصلی آن به دور کرده و آن را وارونه و چندگونه و چندپهلوی می‌کنند. و به خاطر آن بهره‌ی بسیاری را که با آنها بدان تذکر داده شده بودند، به دست فراموشی سپردند. و بدین وسیله کار و بار دین خود را به پراکندگی کشانده و هر گروهی به راهی رفته و هر دسته و طایفه‌ای بدانچه دارند و برآند خوشحال و شادمانند!

کسی از این اعتراض مصون و محفوظ می‌باشد که تسلیم محض وحی باشد. و هر گاه قلب سالم باشد، صحت آنچه را که رسول الله ﷺ با آن آمده و حق بودن آن را با صراحت عقل و فطرت می‌بیند و بدین ترتیب سمع و عقل و فطرت وی متفق می‌باشند و این کامل‌ترین ایمان می‌باشد.

نوع دوم: اعتراض بر شریعت و اوامر الله عزوجل می‌باشد، که اهل این اعتراض سه دسته می‌باشند: کسانی هستند که با آراء و نظرات و قیاسهایشان بر شریعت الله عزوجل اعتراض می‌کنند، که این اعتراض متضمن حلال دانستن آنچه که الله عزوجل حرام کرده، و حرام گرداندن آنچه که حلال قرار داده و اسقاط آنچه که واجب فرموده و واجب گرداندن آنچه که ساقط کرده و ابطال آنچه که صحیح دانسته و تصحیح آنچه که باطل

فرموده و معتبر دانستن آنچه لغو کرده و لغو کردن آنچه معتبر دانسته و مقید ساختن آنچه آن را مطلق بیان کرده و اطلاق آنچه آن را مقید بیان کرده، می‌باشد.

نوع دوم: اعتراض بر حقائق ایمان و شریعت، با ذوق و وجد و خیالات و مکشوفات باطل شیطانی که متضمن تشریح در دین، که الله عزوجل بدان اجازه نداده است و ابطال دینی که آن را به زبان فرستاده‌اش تشریح کرده، می‌باشد.

نوع سوم: اعتراض بر شریعت الله عزوجل با سیاست‌های مستبدانه می‌باشد به گونه‌ای که متصدیان امور، آن‌ها را بر حکم الله عزوجل و رسولش مقدم داشته و با آن‌ها میان بندگان و الله عزوجل حکم می‌کنند و به خاطر آن‌ها، و با آن‌ها، شریعت و عدل و حدود آن را تعطیل می‌کنند. و بدین ترتیب گروه اول می‌گویند: هر گاه عقل و نقل با یکدیگر در تعارض باشد عقل را مقدم می‌کنیم و دیگران می‌گویند هرگاه احادیث و روایات با قیاس در تعارض باشد، قیاس را مقدم می‌کنیم. و اصحاب ذوق و کشف و وجد می‌گویند: هر گاه ذوق و کشف و وجد، با ظاهر شریعت در تعارض باشد، ذوق و وجد و کشف را مقدم می‌داریم. و سیاست مداران می‌گویند: هر گاه سیاست و شریعت با یکدیگر در تعارض باشند، سیاست را مقدم می‌داریم.

بنابراین هر گروه، به طریقی در مقابل دین الله عزوجل و شریعتش طاغوت را قرار داده و داوری و حکم را بدو واگذار کرده‌اند و بدین ترتیب گروهی می‌گویند: برای شما نقل و برای ما عقل باشد و دیگران می‌گویند: شما اهل ظاهر و ما اهل حقایق و باطن هستیم و برخی دیگر می‌گویند: برای شما شریعت و برای ما سیاست باشد.

آه، از این بلایی که فراگیر شده و موجب کوری گشته است و آه از مصیبتی که واقع شده و موجب کوری گشته و آه از فتنه‌ای که قلب‌ها به سوی آن دعوت شده و هر قلب مفتون و بیماری آن را اجابت کرده است، و آه از بادهای طوفانی که وزیده و به سبب آن گوش‌ها کر شده‌اند. و چشم‌ها کور گشته‌اند و نشانه‌ها و علائم احکام، تعطیل گشته است؛ همانطور که به سبب آن‌ها صفات الله عزوجل نفی گشته‌اند.

در این مسیر هر گروهی به ظلم و تاریکی‌های آرای خود، استناد کرده و براساس مقوله‌های فاسد و هوی و هوسشان بر الله عزوجل و بین بندگانش حکم کرده و به خاطر آن‌ها وحی در آستانه‌ی هر تحریف و تاویلی قرار گرفته و دین بر وفق هر فساد و تبدیلی^۱.

آری اگر مسلمان راضی باشد که محمد ﷺ پیامبر او باشد، به هدایت و روش غیر او توجه نمی‌کند و در عملکردش به سوی سنتی غیر از سنت او و حکمی غیر از حکم او منحرف نمی‌شود. و بلکه داوری و تحاکم را نزد او برده و حکمش را قبول کرده و از او فرمانبرداری و پیروی می‌کند. و به هر آنچه که با آن از جانب پروردگارش آمده، راضی می‌باشد. و قلبش با آن آرامش یافته و نفسش مطمئن و سینه‌اش گشاده می‌گردد. و نعمت الله عزوجل را با این پیامبر و دینش به خویشتن و بر خلق می‌بیند، که بزرگ‌تر از هر نعمتی است؛ و به سبب فضل و رحمت پروردگارش بر او که وی را از پیروان بهترین پیامبران و گروه و دسته‌ی رستگاران قرار داده، شادمان و خشنود می‌باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٥٨﴾

[یونس: ۵۷-۵۸] «ای مردمان! از سوی پروردگارتان برای شما اندرزی (جهت رهنمود زندگی) و درمانی برای چیزهایی که در سینه‌هاست (همچون کفر و نفاق و کینه و ستم و دشمنی با حق و حقیقت) آمده است (که قرآن نام دارد) و هدایت و رحمت برای مؤمنان است. بگو: به فضل و رحمت الله - به همین (نه چیز دیگری) - باید مردمان شادمان شوند. این بهتر از چیزهایی است که (از حطام دنیا) گرد می‌آورند (و روی همدیگر می‌گذارند)».

رضایت کلمه‌ای است که قبول و انقیاد را در خود جای داده است؛ به گونه‌ای که

۱- باختصار یسیر جدا من مدارج السالکین (۲/ ۷۳-۷۰) ط دارالحدیث.

رضایت نمی‌باشد مگر زمانی که تسلیم مطلق و انقیاد و فرمانبرداری ظاهری و باطنی در برابر آنچه که رسول الله ﷺ با آن از جانب پروردگارش آمده، باشد. و هر توجه یا روی گردانی از وحی به سوی غیر آن یا اعتراض بر آن متناقض با رضایت و دلیل بر نفاق و منجر به کفر و ارتداد از دین می‌شود.^۱

در پایان بایستی بدانیم تمامی اوامر و نواهی و آنچه که تحریم گشته و کراهت آن در قالب شریعت بر زبان رسول الله ﷺ آمده است، برای تمامی مکلفین مقدور و در ضمن توانایی همه‌ی آن‌ها می‌باشد، چرا که الله عزوجل بندگان را در آنچه که توانایی آن را ندارند، مکلف نکرده است. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۸۶]، خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانائیش تکلیف نمی‌کند. چرا که این تنها الله عزوجل است که خالق است و تنها اوست که طبایع مخلوقاتش و حد و حدود توانایی آن‌ها را می‌داند، و راست گفت الله عزوجل آنجا که فرمود: ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [الملک: ۱۴] «مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند، و حال این که او دقیق و باریک بین بس آگاهی است؟!»

و این رحمت در کلام رسول الله ﷺ در این حدیث متفق علیه تجلی یافته است، حدیثی که از ابوهریره روایت شده است که می‌گوید از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند: «مَا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ، فَاجْتَنِبُوهُ وَمَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ فَافْعَلُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَثْرَةَ مَسْأَلِهِمْ، وَاخْتِلَافُهُمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ»^۲. «از آنچه شما را از آن نهی نمودم، پرهیز و اجتناب ورزید، و آنچه که شما را بدان امر کردم، آنچه را که در

۱- محبة الرسول بين الاتباع والابتداع، عبدالرؤوف محمد عثمان ص ۱۳۶.

۲- أخرجه البخاري، كتاب الاعتصام بالكتاب السنة، باب الاقتداء بسنن رسول الله (۶۷۷۷) ومسلم كتاب الفضائل باب توقيره وترك إكثار سؤاله عما لا ضرورة إليه (۱۳۳۷) وكتاب الحج، باب فرض الحج مرة في العمر باب (۱۳۳۷/۷۳).

مبحث سوم: اطاعت از رسول الله ﷺ در هر آنچه که امر فرموده و دست کشیدن... ۴۱۳

توانایی تان است، انجام دهید. براستی کسانی را که قبل از شما بودند، زیاد سوال پرسیدن و اختلاف با پیامبرانشان هلاک و نابود کرد.

﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾

[البقرة: ۲۲۹].

«اینها حدود و مرزهای الهی است و از آنها تجاوز نکنید، و هرکس از حدود و مرزهای (اوامر و نواهی) الهی تجاوز کند (ستمگر بوده و) بی‌گمان این چنین کسانی ستمگرند (و به خود و به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، ستم می‌نمایند)».

مبحث چهارم: محبت رسول الله ﷺ بدون غلو و زیاده روی

براستی که محبت رسول الله ﷺ اصلی بزرگ از اصول ایمان می باشد و هرگاه درخت محبت در قلب مستقر گردد، در هر زمان میوه های آن به دست آمده و ثمره آن انواع اتباع و پیروی از رسول الله ﷺ می باشد. و تردیدی نیست که محبت رسول الله ﷺ تابع محبت الله عزوجل می باشد. شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله علیه می گوید: برای مردمان محبتی بزرگ تر و کامل تر از محبت مومنین به نسبت پروردگارشان نیست و در هستی، چیزی وجود ندارد که استحقاق آن را داشته باشد که از هر جهت به خاطر خودش، جز الله عزوجل دوست داشته شود، و هر آنچه که غیر الله عزوجل دوست داشته می شود، دوستی و محبت آن تابع محبت الله عزوجل می باشد، از این رو رسول الله ﷺ نیز به خاطر الله عزوجل دوست داشته می شود. و به خاطر الله عزوجل اطاعت می شود، و نیز به خاطر الله عزوجل تبعیت و پیروی می شوند؛ همانطور که الله عزوجل می فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱] «بگو: اگر الله را دوست می دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد».

و محبت رسول الله ﷺ واجب و تابع محبت الله عزوجل، و لازمه ی آن می باشد؛ چرا که محبت رسول الله ﷺ برای الله عزوجل و به خاطر الله عزوجل می باشد، که با افزایش محبت الله عزوجل در قلب، افزایش و با کاهش محبت الله عزوجل در قلب کاهش می یابد و هر آنکه به خاطر الله عزوجل دوست داشته می شود تنها در راه الله عزوجل و به خاطر او دوست داشته می شود، همانطور که ایمان و عمل صالح دوست

داشته می‌شود، و این محبت با محبتی که شرک آمیز است، متفاوت می‌باشد، چرا که در آن شائبه‌ای از انواع شرک همچون اعتماد به محب از حیث جلب خیر و دفع شر، وجود ندارد. چرا که محبت شرکی دوست داشتن آن شریک به همراه الله عزوجل و رغبت به سوی او می‌باشد نه به خاطر الله عزوجل. و اینجاست که تمایز میان محبت در راه الله متعال و به خاطر او که از کمال توحید می‌باشد و محبت همراه الله عزوجل که محبت شرکائی به همراه الله عزوجل می‌باشد که متعلق به قلوب مشرکین است که معبودشان را صفت الوهیت داده‌اند، در حالیکه این صفت جز برای الله عزوجل جایز نیست، آشکار می‌گردد.^۱

در حدیثی که امام بخاری و مسلم از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده‌اند آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ بَعْدَ أَنْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهُ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقَذَفَ فِي النَّارِ»^۲. «کسی که این سه خصلت را داشته باشد، شیرینی ایمان را می‌چشد، یکی اینکه: الله و رسولش را از همه بیشتر دوست داشته باشد، دوم اینکه: محبتش با هرکس به خاطر الله عزوجل باشد، سوم اینکه: پس از اینکه الله عزوجل وی را از کفر نجات داده، برگشتن به سوی کفر برای وی همچون رفتن در آتش ناگوار باشد».

شیخ الاسلام می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خبر دادند که هر کس این ۳ خصلت را داشته باشد، شیرینی و حلاوت ایمان را می‌چشد، چرا که وجود حلاوت برای چیزی، محبت به نسبت آن را به دنبال دارد، بنابراین هرکس چیزی را دوست داشته و بدان تمایل داشته

۱ - فتح المجید (۳۳۷) مکتبه السنة المحمدية بتحقیق حامد الفقی.

۲ - أخرجه البخاري كتاب الإيمان باب حلاوة الإيمان (۱۶) ومسلم في كتاب الإيمان باب بيان خصال من اتصف بهن وجد حلاوة الإيمان (۴۳، ۶۷).

باشد، هرگاه مقصودش حاصل گردد، به سبب آن حلاوت و لذت و شادی و سرور را می‌یابد. و لذت امری است که به دنبال حصول و دستیابی به محبوب حاصل می‌گردد.^۱

بنابراین ارتباط میان این دو محبت، ارتباطی شرعی و محکم و استوار و جدا نشدنی می‌باشد. لذا هرآنکه ادعا کند که الله عزوجل را دوست دارد، و در عین حال رسول الله ﷺ را دوست ندارد، این اعتقادش باطل می‌باشد، و هرکس رسول الله ﷺ را دوست داشته باشد، و الله عزوجل را دوست نداشته باشد، همچنین این اعتقادش باطل و فاسد می‌باشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ عِبَادُكُمْ وَأَبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِمَّنْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿۲۴﴾﴾ [التوبة: ۲۴] «بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله شما، و اموالی که فراچنگش آورده‌اید، و بازرگانی و تجارتي که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید، و منازلی که مورد علاقه شما است، این‌ها در نظرتان از الله و پیامبرش و جهاد در راه او محبوبتر باشد، در انتظار باشید که الله کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد). الله کسان نافرمان‌بردار را (به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید».

قاضی رحمته الله علیه می‌گوید^۲: این آیه در تشویق و تنبیه بر محبت رسول الله ﷺ و به عنوان دلیل و حجتی در لزوم محبت رسول الله ﷺ و وجوب فرضیت آن و اهمیت و جایگاه آن و استحقاق رسول الله ﷺ برای آن کافی می‌باشد. چرا که الله عزوجل کسی را که مال و اهل و فرزندان را بیشتر از الله و رسولش رحمته الله علیه دوست داشته باشد، توبیخ و سرزنش کرده و نیز آن‌ها را تهدید کرده و وعید داده و فرموده: ﴿فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ﴾ و سپس در پایان آیه، آن‌ها را فاسق خوانده است، و آن‌ها را آگاه فرموده که

۱- مجموع الفتاوی (۲۰۵/۱۰).

۲- الشفاء (۲۰/۲).

ایشان از کسانی هستند که گمراه شده و الله عزوجل آن‌ها را هدایت نکرده است. از واضح‌ترین دلایل بر وجوب محبت رسول الله ﷺ حدیثی است که امام بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «قَوْلَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ»^۱ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست کسی از شما مومن نمی‌باشد تا زمانیکه من نزد او از پدر و فرزندش محبوب‌تر نباشم.

و در صحیح از انس رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ، حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالتَّائِسِ أَجْمَعِينَ»^۲. «کسی از شما نمی‌تواند مومن واقعی باشد، تا اینکه من نزد او از پدر و فرزند و همه‌ی مردم محبوب‌تر نباشم».

در حدیث پدر و فرزند مخصوصاً ذکر شده‌اند چرا که آن‌ها عزیزترین مخلوقات الله عزوجل برای هر انسانی می‌باشند، بلکه چه بسا از خود اشخاص برایشان محبوب‌تر باشند، و این مسأله تأکیدی بر آن می‌باشد که واجب است که رسول الله ﷺ در نزد هر انسانی محبوب‌تر از هر حبیب و عزیزى از سایر بشریت باشد.^۳

معنای این حدیث آنست که محبت رسول الله ﷺ از لوازم و واجبات ایمان می‌باشد. به گونه‌ای که ایمان بدون آن محقق نمی‌گردد، و نیز مومن بدون آن، مستحق اسم ایمان نمی‌باشد. و نفی ایمان که در حدیث ذکر شده است، اگر این محبت، محبتی راجح و برتر از محبت به نسبت غیر آن نباشد، نفی کمال ایمان واجب می‌باشد. به گونه‌ای که اگر این محبت با این صفت، موجود باشد، دلیلی بر کمال ایمان از جهت محبت به نسبت

۱- أخرجه البخاري، كتاب الإيثار، باب حب الرسول من الإيثار (۱۴).

۲- أخرجه البخاري، كتاب الإيثار، باب حب الرسول من الإيثار (۱۵) ومسلم كتاب الإيثار، باب وجوب محبة رسول الله أكثر من الأهل والولد والوالد والناس أجمعين (۴۴، ۷۰).

۳- انظر: فتح الباری (۵۹/۱).

رسول الله ﷺ در کسی که بدان متصف است، می‌باشد. اما اگر این محبت با صفت ترجیح آن به نسبت هر محبت دیگری، وجود نداشته باشد، آنکه متصف بدان باشد در معرض وعید الله عزوجل می‌باشد چرا که وی بدون آن محبت، در واقع واجبی از واجبات ایمان را رها و از آن روی گردانده است.^۱

بنابراین از کمال ایمان آنست که رسول الله ﷺ در نزد بنده محبوب تر از پدر و فرزند و همه مردم باشد. بلکه این کمال حاصل نمی‌گردد مگر اینکه محبت رسول الله ﷺ در نزد وی از محبت انسان نسبت به خودش، بیشتر باشد، همانطور که در حدیثی که امام بخاری روایت کرده، آمده است که عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: یا رسول الله، شما در نزد من از هر چیز جز خودم، محبوب تر می‌باشید. پس رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ». «خیر، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست تا وقتی که من در نزد تو محبوب تر از حب تو به نسبت خودت نباشم (ایمانت کامل نمی‌باشد)». پس عمر رضی الله عنه گفت: سوگند به الله عزوجل، براستی که اکنون شما در نزد من محبوب تر از خودم هستید. رسول الله ﷺ فرمودند: «الآنَ يَا عُمَرُ» اکنون ای عمر (ایمانت کامل شد).^۲

بنابراین، در حقیقت محبت، ذات و اصل و اساس تکالیف و امانتی سنگین می‌باشد. چرا که آنکه دوست می‌دارد، در واقع مطیع کسی است که او را دوست دارد، و بدین ترتیب آنکه در محبتش با الله و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم صادق است در واقع کسی است که آنچه را که الله عزوجل و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم دوست دارند، دوست می‌دارد، اگرچه آن چیز مخالف با هوی و خواسته‌های وی باشد. و نیز به نسبت آنچه که الله و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم بدان بغض و کراهیت دارند، بغض و کراهیت دارد، گرچه هوی و خواسته‌های نفسانی وی متمایل

۱- محبة الرسول بين الاتباع والابتداع ص ۵۱.

۲- أخرجه البخاري، كتاب الأيمان والنذور، باب كيف كانت يمين النبي ﷺ (۶۶۳۲).

بدان باشد، و نیز الله و رسولش ﷺ در نزد وی از هر چیزی غیر از آنها محبوب تر می‌باشد.

علما به منظور آگاهی از محبت رسول الله ﷺ علاماتی دیگر را نیز ذکر کرده‌اند که مهمترین آنها عبارتند از^۱:

۱- محرومیت از دیدار رسول الله ﷺ در نزد وی از محرومیت از هر چیز دیگری از اغراض و اهداف دنیوی، برایش سخت تر باشد. بدین معنا که اگر وی به طور مثال، در بین دیدار رسول الله ﷺ و بین اینکه در این راه هر چیز مهمی از اغراض و اهداف دنیوی را از دست بدهد، مخیر گردد، دیدار محبوبش را اختیار کرده و ترجیح دهد، گرچه در این راه بهترین و مهمترین اغراض و اهداف دنیوی را از دست بدهد.

۲- تمنای حضور در زمان حیات رسول الله ﷺ را داشته باشد تا اینکه مال و جانش را به خاطر او ببخشد.

۳- اوامرش را انجام داده و از نواهی‌اش پرهیز و اجتناب ورزد.

۴- سنتش را نصرت کرده و از شریعتش دفاع کند.

از والاترین مواقف محبت به نسبت رسول الله ﷺ آنست که مردی نزد رسول الله ﷺ آمده و گفت: یا رسول الله، تو از خودم، در نزدم محبوبتری، و نیز از پدرم برایم محبوب تری و براستی که هر گاه در خانه‌ای هستم، و ذکر تو به میان می‌آید، توان صبر کردن ندارم تا اینکه آمده و به تو نگاه کنم، و هرگاه یادآور مرگ خود و شما می‌شوم، می‌دانم که هر گاه تو وارد بهشت شوی همراه پیامبران به درجات بالای بهشت منتقل می‌شوی و هرگاه من وارد بهشت شوم، می‌ترسم از اینکه تو را نبینم. رسول الله ﷺ پاسخی به وی ندادند تا اینکه جبرئیل با این آیه نازل شد: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ

۱- انظر: فتح الباری (۵۸/۱).

فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴿٦٩﴾ ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا ﴿٧٠﴾^۱ [النساء: ۶۹-۷۰] «و کسی که از الله و پیامبر (با تسلیم در برابر فرمان آنان و رضا به حکم ایشان) اطاعت کند، او (در روز رستاخیز به بهشت رود و همراه و) همنشین کسانی خواهد بود که (مقربان درگاهند و) خداوند بدیشان نعمت (هدایت) داده است (و مشمول الطاف خود نموده است و بزرگواری خویش را بر آنان تمام کرده است. آن مقربانی که او همدمشان خواهد بود، عبارتند) از پیامبران و راستروان (و راستگویانی که پیامبران را تصدیق کردند و بر راه آنان رفتند) و شهیدان (یعنی آنان که خود را در راه الله فدا کردند) و شایستگان (یعنی سایر بندگان که درون و بیرونشان به زیور طاعت و عبادت آراسته شد)، و آنان چه اندازه دوستان خوبی هستند! این (منزلت بزرگی که به مطیعان فرمان الله و پیامبر داده می شود) موهبتی از سوی الله (برای ایشان) است و (خداوند باخبر از اعمال بندگان است و پاداش ایشان را به بهترین وجه می دهد، و برای بندگان که راه طاعت او می پویند و رضای وی می جویند) کافی است که الله آگاه باشد».

سخن در این مورد بسیار است؛ بر ما لازم است که به خود رجوع کرده و ببینیم که در محبت رسول الله ﷺ در چه جایگاه و مقامی قرار داریم؟

از مقتضیات این محبت و حدود آن:

عدم غلو در مورد رسول الله ﷺ می باشد. و غلو عبارت است از: تجاوز از حد به

۱- أخرجه الطبراني في الأوسط (٤٧٧) والصغير (٥٢) وأبونعيم في الحلية (٢٠٨/٤) وابن مردويه كما في ابن كثير (تفسير النساء، ٧٠، ٦٩) والواحد في أسباب نزول (٣٣٨) من حديث عائشة مرفوعا قال ابن كثير: قال الضياء: «لا أعلم بإسناد هذا الحديث بأساً» ونقل السيوطي في الدر تحسين ضياء المقدسي. وقال في لباب النقول (النساء ٦٩): سنده لأبأس به، وصححه العلامة الوادعي في الصحيح المسند مما ليس في الصحيحين وصححه كذلك الألباني في الصحيحة (٢٩٣٣).

گونه‌ای که در حمد و ستایش چیزی و یا ذم آن، به گونه‌ای که مستحق آن نیست، افراط شود^۱.

واقعیت آن است که غلو در حق رسول الله ﷺ توسط برخی، آن‌ها را به حدی خطیر می‌رساند. به گونه‌ای که به ناحق خصوصیت‌های الوهیت و ربوبیت را به رسول الله ﷺ بخشیده و ایشان را با آن خصوصیات وصف می‌کنند. برآستی که الله عزوجل بسیار برتر و بزرگوارتر است از آنچه که ظالمان می‌گویند.

و بدین ترتیب گمان کرده‌اند که رسول الله ﷺ با الله عزوجل در آفرینش و تدبیر و تصرف و برطرف کردن ضرر و جلب منفعت و علم هر چیزی شریک می‌باشد. حتی که یکی از شعرا به نام بوصیری در قصیده‌ی بُرده رسول الله ﷺ را مخاطب قرار داده و می‌گوید^۲:

يا أكرم الخلق مالي من ألوذ به سواك عند حدوث الحادث العمم
ولن يضيق رسول الله جاهك بي ذا الكريم تجلى باسم منتقم
إن لم تكن في معادي أخذا بيدي فضلا وإلا فقل: يا زلة القدم
فإن من جودك الدنيا وضرتها ومن علومك علم اللوح والقلم

ای گرامی‌ترین آفریده‌ها، آنگاه که همه‌ی مصیبت‌ها سرازیر می‌شوند، جز تو به چه کسی پناه ببرم، و هنگامیکه الله عزوجل در قیامت بر مخلوقاتش خشم و غضب گرفت، یا رسول الله مقام تو بسیار والاست، در این هنگام من به تو پناه می‌آورم، چرا که یکی از اسامی الله عزوجل منتقم می‌باشد. چنانچه در قیامت از روی فضل و مهربانی، مرا دستیگری ننمایی، قدم‌هایم می‌لغزد. دنیا و آخرت از سخاوت و بخشش تو هستند، آنچه

۱- انظر: اقتضاء الصراط المستقيم لابن تيمية (۱/ ۲۸۸، ۲۸۹) ط الرياض ۱۴۰۴ هـ.

۲- ديوان البوصيري تحقيق محمد سيد كيلاني (ص: ۲۰۰) ط الحلبي - مصر (محبة الرسول) ص: ۲۵۱،

در لوح محفوظ نگارش یافته، از دانسته‌های توست.

و نیز اینچنین در مورد اصحاب و یاران رسول الله ﷺ غلو می‌کند. و در این ابیات رسول الله ﷺ را به اوصافی همچون الوهیت و ربوبیت وصف کرده است. که جز الله عزوجل بدین صفات، توصیف نمی‌گردد. و رسول الله ﷺ را در زمان مصیبت‌ها و سختی‌ها، پناه و ملجأ خود قرار داده و سپس می‌گوید که دنیا و آخرت از فضل و بخشش رسول الله ﷺ می‌باشد، بلکه علم رسول الله ﷺ را محیط و مشمول بر هر چیزی وصف کرده است، حتی که علم لوح و قلم را جزئی از علوم رسول الله ﷺ قرار داده است. تعالی الله علوا کبیرا.

در حالیکه الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أُوْلَئِكَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴿۶۲﴾﴾ [النمل: ۶۲] «آیا بت‌ها بهترند) یا کسی که به فریاد درمانده می‌رسد و بلا و گرفتاری را برطرف می‌کند هر گاه او را به کمک طلبد، و شما (انسان‌ها) را (برابر قانون حیات دائماً به طور متناوب) جانشین (یکدیگر در) زمین می‌سازد (و هر دم اقوامی را بر این کره خاکی مسلط و مستقر می‌گرداند. حال با توجه بدین امور) آیا معبودی با الله است؟! واقعاً شما بسیار کم اندرز می‌گیرید».

و نیز می‌فرماید: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا ﴿۱۱۰﴾﴾ [طه: ۱۱۰] «الله می‌داند آنچه را که (مردمان) در پیش دارند و (در آخرت بدان گرفتار می‌آیند، و می‌داند) آنچه را که (در دنیا انجام داده‌اند و) پشت سر گذاشته‌اند، ولی آنان از (کار و بار و حکمت) آفریدگار آگاهی ندارند».

و همانطور که الله عزوجل فرموده است، رسول الله ﷺ از خودشان خبر داده‌اند: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنْ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۸۸﴾﴾ [الأعراف: ۱۸۸] «بگو: من مالک سودی و زیانی برای خود نیستم، مگر آن مقداری که الله بخواهد و (از راه لطف بر

جلب نفع یا دفع شرّ، مالک و مقتدرم گرداند.) اگر غیب می دانستم، قطعاً منافع فراوانی نصیب خود می کردم (چرا که با اسباب آن آشنا بودم) و اصلاً شرّ و بلا به من نمی رسید (چرا که از موجبات آن آگاه بودم. حال که از اسباب خیرات و برکات و از موجبات آفات و مضرات بی خبرم، چگونه از وقوع قیامت آگاه خواهم بود؟). من کسی جز بیم دهنده و مژده دهنده مؤمنان (به عذاب و ثواب یزدان) نمی باشم.

و احمد بن ادريس در یکی از درودهایش بر رسول الله ﷺ می گوید^۱:

پروردگارا، بر صاحب کتاب محفوظ و کسی که شخصیتش دارای تمامی کمالات ذاتی است، عین وجود مطلق، جامع تمام قیودات و جزئیات، شکلی از آفرینش بشریت و دارای معانی الوهیت الهی، ذات غیبی، و گواه اسماء و صفات، ناظر بر تمام اشیاء در کل جهان از تمامی کلیات و جزئیات، درود بفرست.

و دباغ می گوید^۲: بدان که اگر انوار تمامی مخلوقات را از عرش و فرش و آسمانها و زمین و باغها و حجابها و آنچه که بالا و زیر آنهاست، جمع کنی، تنها جزئی از نور محمد می باشند. و اگر تمامی نور محمد بر عرش قرار داده شود، عرش ذوب می گردد و اگر بر حجابهای هفتادگانه که بر روی عرش هستند، قرار داده شود، فرو می ریزند و اگر همه ی مخلوقات جمع شوند و این نور بزرگ بر آنها قرار داده شود، همگی آنها از هم فروریخته و خرد و نابود می شوند^۳.

و همچون این توهمات و خیالات، در کتاب «فصوص الحکم» ابن عربی و نیز در الفتوحات المکیة و دلائل الخیرات و غیر آنها نیز بسیار می باشند. در این کتب نیز اقوالی می باشد که به سبب اجلال و عظمت الله عزوجل و تنزیه رسول الله ﷺ از آنچه که به

۱- احمد بن ادريس صاحب طریقه ی احمدیه ادیسیه است که در مغرب و سودان و دیگر بلاد منتشر می باشد. له مجموعه احزاب و اوراد و رسائل (۶۲).

۲- دباغ، همان عبدالعزیز بن مسعود معروف به دباغ می باشد. صوفی از اهل فاس در مغرب می باشد.

۳- هذه هي الصوفية: عبدالرحمن الوكيل ص ۷۸، ط الرابعة، دارالکتب العلمیة.

ایشان نسبت می دهند، نزدیک است قلوب از جای کنده شده و سرشت و طبیعت انسان فرو پاشد. همچون اینکه صاحب «النفحات القدسیة» از جانب الله عزوجل بر او باد آنچه را که شایسته‌ی آن است، می گوید: شان و جایگاه رسول الله ﷺ در تمامی تصرفاتش همچون شان و منزلت الله عزوجل می باشد. به گونه‌ای که برای محمد ﷺ از جانب خودش چیزی نمی باشد، چرا که او ذاتا نوری از عین ذات الله عزوجل می باشد^۱.

بدین سبب بود که رسول الله ﷺ از غلو و زیاده روی در مورد ایشان با کلماتی صریح و روشن نهی کرده و در مورد آن هشدار دادند. همانطور که در حدیث انس بن مالک رضی الله عنه آمده که مردی گفت: ای محمد، ای سید و سرور ما و فرزند بهترینمان. پس رسول الله ﷺ فرمودند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِتَقْوَاكُمْ، وَلَا يَسْتَهْوِيَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ، أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، وَاللَّهِ مَا أَحَبُّ أَنْ تَرْفَعُونِي فَوْقَ مَنْزِلَتِي الَّتِي أَنْزَلَنِي اللَّهُ»^۲. «ای مردم، بر شماست که تقوای الهی را پیشه کنید، شیطان فریبتان ندهد، من محمد و پسر عبدالله، بنده‌ی الله عزوجل و فرستاده‌ی او هستم. به الله عزوجل سوگند، دوست ندارم که مرا بالاتر از مقام و منزلتی که الله عزوجل به من داده، بالا ببرید».

و همچون این حدیث رسول الله ﷺ که پدر و مادرم به فدایش باد، می فرماید: «لَا تُظْرُونِي، كَمَا أَظَرَّتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ، فَقُولُوا: عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ»^۳. «در

۱- النفحات القدسیة فی شرح الصلوات الأحمدية الإدریسیة، محمد بهاء الدین البیطار، طبع دارالجلیل، بیروت، ص ۹.

۲- أخرجه أحمد (۱۵۳/۳، ۲۴۱ و ۲۴۹) والنسائی فی الکبری (۱۰۰۷۸) وعبد بن حمید فی المنتخب (۱۳۰۹) وابن منده فی التوحید (۲۷۸) من حدیث انس وصححه العلامة الألبانی فی الصحیحة (۱۰۹۷) و(۱۵۷۲).

۳- أخرجه البخاری فی کتاب أحادیث الأنبیاء باب قوله تعالی: ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَّتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا﴾ (۳۴۴۵) من حدیث عمر بن الخطاب.

مدح و ستایش من افراط نکنید آن طور که نصاری دربارهی عیسی بن مریم افراط کردند، همانا من بندهی الله عزوجل هستم. پس بگویید: بندهی الله عزوجل و فرستادهی او». همچنین از عبدالله بن شخیر رضی الله عنه روایت است که گفت: همراه وفد بنی عامر نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفته و به ایشان گفتیم: تو سید ما هستی. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «السَّيِّدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» سید، الله تبارک و تعالی می‌باشد. گفتیم: شما برترین ما و دارای بزرگ‌ترین قدر و منزلت در میان ما هستید. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «قُولُوا بِقَوْلِكُمْ، أَوْ بَعْضُ قَوْلِكُمْ، وَلَا يَسْتَجْرِيَنَّكُمْ الشَّيْطَانُ». «آنچنان که در میان خود صحبت می‌کنید، (بدون مبالغه) سخن بگویید و شیطان فریبتان ندهد. (که بر سخن گفتن به نسبت آنچه که جایز نیست، جری شوید)»^۱.

و نیز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر شخصی که به ایشان گفت: آنچه که الله عزوجل و شما بخواهید، این سخنش را انکار کرده و بدو فرمودند: «أَجْعَلْتَنِي لَلَّهِ نَدَا؟ قُلْ مَا شَاءَ اللَّهُ وَحْدَهُ». «آیا مرا شریک الله عزوجل قرار می‌دهی؟ بلکه بگو: آنچه که تنها الله عزوجل بخواهد»^۲.

آری، آن مقام عبودیت بود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بدان آراسته و استحقاق آن را داشت که الله عزوجل در بالاترین و برترین مقاماتش، با این صفت، یعنی صفت عبودیت او را تعریف و ستایش کرد. چراکه الله عزوجل در مقام نازل شدن کتاب بر او، و در مقام تحدی و مبارزه طلبی در برابر کفار که اگر می‌توانند مثل آن را بیاورند، مدح و ستایش

۱- أخرجه ابوداود، في كتاب الأدب، باب في كراهية التماذج (٤٨٠٦) وأحمد (٢٥/٤) وقال الحافظ في الفتح: رجاله ثقات، وقد صححه غير واحد (١٧٩/٥، الفتح) وصححه الألباني في صحيح الجامع (٣٥٩٤).

۲- أخرجه البخاري في الأدب المفرد (٧٨٣) وأحمد (١/٢١٤، ٢٢٤، ٢٨٣، ٣٤٧) وابن ماجه في كتاب الكفارات (٢١١٧) والنسائي في عمل اليوم والليلة (٩٩٥) وحسنه الألباني في الصحيحة (١٣٩).

رسول الله ﷺ را با صفت عبودیت همراه کرده‌اند. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ﴾ [الکهف: ۱] «حمد و سپاس خدائی را سزااست که بر بنده خود (محمد) کتاب (قرآن) را فرو فرستاد».

و الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا﴾ [البقرة: ۲۳] «اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم، دچار شک و دودلی هستید».

و نیز با صفت عبودیت، در مقام دعوت، ایشان را مدح و ستایش فرموده‌اند. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَنْتَ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا﴾ [الجن: ۱۹] «(به من وحی شده است که) چون بنده الله (محمد) بر پای ایستاد (و شروع به نماز و خواندن قرآن در آن کرد) و به پرستش خداوند پرداخت، کافران پیرامون او تنگ یکدیگر ازدحام کردند».

و نیز در مقام اسراء، رسول الله ﷺ را با صفت عبودیت، مدح و ستایش کرده‌اند، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا﴾ [الاسراء: ۱] «تسبیح و تقدیس خدائی را سزااست که بنده خود (محمد پسر عبدالله) را در شبی از مسجدالحرام (مکه) به مسجدالاقصی (بیت المقدس) برد».

هرگاه بنده عبودیتش را برای الله عزوجل افزایش دهد، تقرب وی به الله عزوجل افزایش می‌یابد، و الله عزوجل مقامش را بالا می‌برد، چرا که عبودیت برای الله عزوجل، ارجمندی و بلندی رتبه و مقام را به دنبال دارد. برآستی که عبودیت برای الله عزوجل عزت و شرف و بزرگی و جلال و افتخار و شکوه و عظمت می‌باشد. و هیچ مخلوقی همچون بنده و فرستاده‌ی الله عزوجل محمد ﷺ کمال عبودیت برای الله عزوجل را محقق نکرده است، و رسول الله ﷺ مقام عبودیت و بندگی را از مقتضیات محبت و تعظیمشان قرار دادند، آنجا که فرمودند: «فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ، فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ، وَرَسُولُهُ». «من تنها بنده‌ی الله عزوجل می‌باشم. پس بگویید: بنده‌ی الله و فرستاده‌ی او...».

به فدایش باد.

بنابراین بر هر زن و مرد مسلمانی واجب است که بداند، بزرگداشت و تجلیل و احترام رسول الله ﷺ در حقیقت آنست که وی حقوق الله عزوجل و حقوق رسولش را بداند، و نیز قدر و منزلت الله عزوجل و قدر و منزلت رسول الله ﷺ را بداند. تا اینکه میان تجلیل و احترامی که مدار آن اتباع و پیروی است و غلوی که مدار آن بر ابتداع و بدعت نهادن است، تفاوت قائل شود.

و این از مهم‌ترین مسائل این باب می‌باشد.

علامه شنیطی رحمته الله در اضواء البیان می‌گوید: بدان که بر هر انسانی واجب است که میان حقوق الله عزوجل که از خصوصیات ربوبیت او بوده و نسبت دادن آن‌ها به غیر او جایز نیست، و میان حقوق مخلوقاتش همچون حقوق رسول الله ﷺ تفاوت و تمایز قائل شود، تا هر یک را براساس آنچه که رسول الله ﷺ با آن آمده در پرتو قرآن و سنت صحیح در جایگاه خود قرار دهد. و هرگاه این مساله را دانست، بایستی بداند که از حقوق مخصوص الله عزوجل که از خصوصیت‌های ربوبیت او می‌باشد، پناه بردن بنده‌اش به سوی او، به هنگام هجوم آوردن غم و اندوه‌هایی به سوی وی که جز الله عزوجل کسی قادر به برطرف کردن آن‌ها نیست، می‌باشد. ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ [النمل: ۶۲] (آیا بت‌ها بهترند) یا کسی که به فریاد درمانده می‌رسد و بلا و گرفتاری را برطرف می‌کند هر گاه او را به کمک طلبد.

و نیز اجابت درماندگان و برطرف کردن غم و اندوه از کسانی که متحمل آن هستند، از خصوصیت‌های ربوبیت می‌باشد، همانطور که الله عزوجل این مساله را در آیات سوره‌ی نمل بیان فرموده‌اند. لذا بر تمامی ما مسلمانان لازم است که در این آیات قرآن تأمل و تفکر کنیم، و بر آنچه که متضمن آن هستند معتقد بوده و بدانها عمل کنیم، تا بدین وسیله مطیع و فرمانبردار الله عزوجل و رسولش ﷺ و از جمله کسانی باشیم که حق تعظیم الله عزوجل و رسولش ﷺ را به جا آورده‌ایم. چراکه بزرگ‌ترین انواع تعظیم

و تجلیل و احترام به رسول الله ﷺ اتباع و پیروی و اقتدای به ایشان در اخلاص در عبادت برای الله عزوجل می باشد. چرا که اخلاص در عبادت برای الله عزوجل، در حقیقت آن چیزی است که رسول الله ﷺ آن را انجام داده و بدان امر فرموده است. الله متعال می فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴾ [الزمر: ۱۱] «بگو: به من فرمان داده شده است به این که الله را پرستم و پرستش را (از هر گونه شائبه کفر و شرک و ریا، پالوده و زدوده سازم و) خاص او کنم».

چرا که قرار دادن حق و حقوقی که مختص خالق بوده و در واقع از خصوصیت های ربوبیت می باشند، برای رسول الله ﷺ یا غیر ایشان همچون کسانی که معروف به زهد و تقوا و پارسایی می باشند، موجب خشم و غضب الله عزوجل و رسول الله ﷺ و هرآنکه حقیقتاً از رسول الله ﷺ تبعیت می کند، می باشد. و بدیهی است که رسول الله ﷺ و هیچ یک از اصحاب گرامی شان بدین اعمال امر نفرموده و بلکه آنچه که بدان امر فرمودند، آنچیزی بوده که الله عزوجل به امر کردن بدان دستور داده اند.

بنابراین بر تمامی ما مسلمانان لازم است که از خواب جهل بیدار شده و در برابر پروردگاران با امتثال اوامر و اجتناب از نواهی و اخلاص در عبادت، او را تعظیم کنیم. و نیز بر تمامی ما مسلمانان لازم است که تجلیل و تکریم و احترام رسول الله ﷺ را به جا آوریم، آن هم با اتباع و پیروی از رسول الله ﷺ و اقتدای به ایشان در تعظیم الله عزوجل و اخلاص برای او جل جلاله و اقتدای به رسول الله ﷺ در هرآنچه که با آن آمده و عدم مخالفت و نافرمانی از ایشان و انجام ندادن کوچکترین عملی که در آن عدم احترام و تجلیل احساس شود، همچون بالا بردن صدا در نزدیک قبر ایشان و مقدم داشتن حکم دیگران بر حکم او که در این مساله اولین آنچه که داخل می باشد، تشریح آنچه که الله عزوجل بدان اجازه نداده و تحریم آنچه که الله عزوجل و رسولش ﷺ حرام نکرده اند و نیز تحلیل آنچه که الله عزوجل و رسولش ﷺ حلال نکرده اند، می باشد؛ چرا که حرامی نیست جز آنچه که الله عزوجل و رسولش ﷺ حرام گردانیده اند و نیز حلالی

نیست مگر آنچه که الله عزوجل و رسولش ﷺ حلال گردانیده‌اند و نیز دینی جز آن دینی که الله عزوجل و رسولش ﷺ تشریح کرده‌اند، نمی‌باشد.

بنابراین بر مسلمانان واجب است که احترام و تکریم و تجلیل پیامبرشان ﷺ را مطابق با آنچه که با آن آمده، به جا آورند، و آنچه را که برخی حب و تعظیم و احترام و تکریم می‌نامند و در حقیقت دوری از حق و حقیقت و هتک حرمت‌های الله و رسولش ﷺ می‌باشد را ترک کنند. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٢٣﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴿١٢٤﴾ [النساء: ۱۲۳-۱۲۴] «(جزا و پاداش، و فضیلت و برتری) نه به آرزوهای شما و نه به آرزوهای اهل کتاب است. هرکس که کار بدی بکند در برابر آن کیفر داده می‌شود، و کسی را جز الله یار و یاور خود نخواهد یافت (تا او را کمک کند و از عذاب الله محفوظ گرداند). کسی که اعمال شایسته انجام دهد و مؤمن باشد - خواه مرد و خواه زن - چنان کسانی داخل بهشت می‌شوند، و کمترین ستمی بدانان نمی‌شود».

و بدانکه، عدم احترام به رسول الله ﷺ با پایین آوردن شان و منزلت و جایگاه ایشان یا تنقیص و استخفاف و سبک شمردن یا استهزاء و تمسخر به ایشان، ارتداد از اسلام و کفر به الله عزوجل می‌باشد. الله عزوجل در مورد کسانی که رسول الله ﷺ را در غزوه‌ی تبوک مورد استهزاء و تمسخر قرار دادند، زمانیکه شتر رسول الله ﷺ گم شد، می‌فرماید: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَعَائِيَتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ كَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ ﴿٦٦﴾ [التوبة: ۶۵-۶۶] «اگر از آنان (درباره سخنان ناروا و کردارهای ناهنجارشان) بازخواست کنی، می‌گویند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلکه با همدیگر) بازی و شوخی می‌کردیم. بگو: آیا با الله و آیات او و

پیامبرش می‌توان بازی و شوخی کرد؟! (بگو: با چنین معذرت‌های بیهوده) عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید».

پروردگارا بر پیامبران و حبیب و دوستان محمد ﷺ سلام و درود و برکت فرست، و پاداشی بهتر از پاداشی که به هر پیامبری در برابر قومش دادی، عطا کن. و التزام به سنتش را بر ما روزی کن، و ما را بر حوضش وارد گردان، و در زیر پرچم او حشر بگردان و ما را با او در باغ‌های پر از نعمت بهشت جمع بگردان. براستی که تو ولی این امر و عهده دار آن هستی، و بر هر چیزی قادر و توانا می‌باشی.

فصل چهارم:

آنچه با توحید در تناقض می‌باشد

پس از اینکه در فصل‌های گذشته از توحید و محقق گرداندن آن، سخن گفتیم و نیز به معنای «لا إله إلا الله و محمد رسول الله» پرداختیم و بیان کردیم که آن شهادتی عظیم و رکن اول اسلام و دینی کامل و شامل می‌باشد که تمامی جوانب مختلف زندگی را در بر می‌گیرد، و این شهادت کریم مجرد کلمه‌ای نیست که زبان‌ها آن را تکرار کنند و بلکه شهادتی بزرگ دارای تکالیفی بزرگ و امانتی و مسئولیتی با اهمیت می‌باشد؛ پس از این واجب است آنچه که این توحید کاملی را که بیان نمودیم، نقض می‌کند، بشناسیم. چرا که اشیاء با شناختن ضد آن‌ها، از یکدیگر متمایز می‌شوند.

بدیهی است آنچه که با توحید در تناقض است، شرک می‌باشد. - أعاذنا الله وإياكم منه- لذا همانطور که توحید، عادلانه‌ترین عدالت‌ها می‌باشد، شرک نیز ظالمانه‌ترین ظلم‌ها و قبیح‌ترین جهالت‌ها و بزرگ‌ترین گناهان می‌باشد. و بر این اساس بود که تمامی پیامبران قبل از دعوت به هر چیزی، به توحید دعوت می‌دادند، و نیز قبل از نهی کردن از هر چیزی از شریک قائل شدن برای الله عزوجل نهی می‌کردند. و الله عزوجل در مورد هیچ یک از گناهان، همچون شرک، وعید و تهدید شدیدی را مترتب نکرده است. چرا که مشرک از آنجاییکه برای الله عزوجل از مخلوقاتش شریک قرار می‌دهد، جاهل‌ترین جاهلان به الله عزوجل می‌باشد. و این نهایت جهل به الله عزوجل می‌باشد. همانطور که آن نهایت ظلم از جانب وی می‌باشد، گرچه مشرک با این عملش به الله عزوجل ظلم نکرده است بلکه فقط و فقط با این عمل به خودش ظلم کرده است.

بنابراین، شرک بزرگ‌ترین گناهی است که با آن الله عزوجل در روی زمین نافرمانی می‌شود، و بر این اساس بوده که الله عزوجل به ما خبر داده که این گناه را نمی‌بخشد و صاحبش تا ابد در آتش دوزخ خواهد سوخت. همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ ۖ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ۚ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۱۱۶] «بیگمان الله شرک ورزیدن به خود را (از کسی) نمی‌آمرزد و

بلکه پائین تر از آن را از هرکس که بخواهد (و صلاح بداند) می‌بخشد. هر که برای الله انباز بگیرد، به راستی بسی گمراه گشته است (و خیلی از حق پرت شده است).

و نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ﴾ [المائدة: ۷۲] «بیگمان هر کس انبازی برای الله قرار دهد، الله بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی‌نهد) و جایگاه او آتش (دوزخ) است».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ أَلْرِيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ [الحج: ۳۱] «کسی که برای الله انبازی قرار دهد، انگار (به خاطر سقوط از اوج ایمان به حضيض کفر) از آسمان فرو افتاده است (و به بدترین شکل جان داده است) و پرندگان (تگه‌های بدن) او را می‌ربایند، یا این که تندباد او را به مکان بسیار دوری (و دره ژرفی) پرتاب می‌کند (و وی را آن چنان بر زمین می‌کوبد که بدنش متلاشی و هر قطعه‌ای از آن به نقطه‌ای پرت می‌شود)».

و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۴۸] «و هر که برای الله شریکی قائل گردد، گناه بزرگی را مرتکب شده است».

و الله عزوجل بهترین و با اخلاص‌ترین آفریده هایش را که پیامبران می‌باشند، مخاطب قرار داده و بدانها می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۸۸] «اگر (این چنین شایستگی‌انی - چه رسد به دیگران -) شرک می‌ورزیدند، هر آنچه می‌کردند هدر می‌رفت (و اعمال خیرشان ضائع می‌شد و خرمن طاعتشان به آتش شرک می‌سوخت)».

بلکه حبیب و خلیش، خاتم پیامبران ﷺ را مخاطب قرار داده و می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: ۶۵-۶۶] «به تو و به یکایک پیامبران پیش از تو وحی شده است که اگر شرک ورزی کردارت (باطل و بی‌پاداش می‌گردد) و هیچ و

نابود می‌شود، و از زیانکاران خواهی بود. پس در این صورت تنها الله را پرست و از زمره سپاسگزاران باش.»

آیات در بیان بزرگی گناه شرک و خطر آن بیشتر از آنست که تمامی آن‌ها را در این بیان مختصر، ذکر کنیم. و همچنین آنچه که در احادیث شریف در این باب وارد شده است، بیشتر از آن است که در این موضوع همه‌ی آن‌ها را بشماریم، لذا به ناچار بایستی برخی از آن‌ها را ذکر کنیم. الله عزوجل ما و شما را از شرک در پناه خود حفاظت کند.

از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مَنْ مَاتَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ النَّارَ». «هر کس در حالی بمیرد که به الله عزوجل شرک ورزیده باشد، وارد دوزخ می‌شود». و من می‌گویم (عبدالله بن مسعود) و هر کسی در حالی بمیرد که به الله عزوجل شرک نورزیده باشد، وارد بهشت می‌شود^۱.

و از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده و گفت: یا رسول الله، آن دو چیزی که موجب ورود به بهشت و جهنم می‌شود، چیست؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مَنْ مَاتَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ مَاتَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ النَّارَ»^۲. «هر کس در حالی بمیرد که چیزی را با الله عزوجل شریک قرار نداده باشد، وارد بهشت می‌شود و هر کس در حالی بمیرد که چیزی را با الله عزوجل شریک قرار داده باشد، وارد آتش دوزخ می‌شود».

و از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که

۱- أخرجه البخاري، كتاب الجنائز، باب في الجنائز ومن كان آخر كلامه لا إله إلا الله (۱۲۳۸) ورواه في كتاب التفسير تفسير سورة البقرة باب: ﴿وَمِنَ اللَّائِيں مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا﴾ وفي الأيمان والنذور، باب إذ قال: والله لا أتكلم اليوم فصلی أو قرأ أو سبح أو هلل فهو على نيته. ومسلم، كتاب الإیمان، باب من مات لا يشرك بالله شيئاً دخل الجنة (۹۲) والقائل هو: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه.

۲- أخرجه مسلم في كتاب الإیمان، باب من مات لا يشرك بالله شيئاً دخل الجنة (۹۳)

فرمودند: «وَإِنْ زَنَىٰ وَإِنْ سَرَقَ»^۱ و در روایات دیگری از صحیح مسلم آمده است که ابوذر سه بار این سوال را از رسول الله ﷺ پرسید و در هر بار رسول الله ﷺ بدو فرمود: «وَإِنْ زَنَىٰ وَإِنْ سَرَقَ» گرچه زنا و دزدی کرده باشد و در بار چهارم در پاسخ به ابوذر فرمودند: «عَلَىٰ رَغْمِ أَنْفِ أَبِي ذَرٍّ» علی رغم خواست ابوذر گرچه زنا و دزدی کند. راوی می‌گوید: هر گاه ابوذر رضی الله عنه این حدیث را بیان می‌کرد، می‌گفت: علی رغم خواست ابوذر^۲.

و در حدیث قدسی از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ: يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ مَا دَعَوْتَنِي وَرَجَوْتَنِي غَفَرْتُ لَكَ عَلَىٰ مَا كَانَ مِنْكَ وَلَا أُبَالِي، يَا ابْنَ آدَمَ لَوْ بَلَغَتْ ذُنُوبُكَ عَنَانَ السَّمَاءِ ثُمَّ اسْتَغْفَرْتَنِي غَفَرْتُ لَكَ، وَلَا أُبَالِي، يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ لَوْ أَتَيْتَنِي بِقُرَابِ الْأَرْضِ خَطِيئًا ثُمَّ لَقَيْتَنِي

۱- أخرجه مسلم في كتاب الإيمان باب من مات لا يشرك بالله شيئاً دخل الجنة (۱۵۲/۹۳) هر کس در حالی الله عزوجل را ملاقات کند که چیزی را با او شریک قرار داده باشد (شرک نورزیده) وارد بهشت می‌شود و هر کس در حالی الله عزوجل را مقالات کند که چیزی را با او شریک قرار داده باشد (شرک ورزیده باشد) وارد آتش دوزخ می‌شود. و از ابوذر روایت است که رسول الله فرمودند: «أَتَانِي جِبْرِيلُ فَبَشَّرَنِي أَنَّهُ مَنْ مَاتَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ». «جبرئیل علیه السلام نزد آمد و مرا بشارت داد که هر کس از امتت که چیزی را با الله عزوجل شریک قرار نداده باشد (شرک نورزیده باشد) وارد بهشت می‌شود». ابوذر می‌گوید: از رسول الله شنیدم گرچه زنا و دزدی کرده باشد؟ رسول الله فرمودند: «وَإِنْ زَنَىٰ وَإِنْ سَرَقَ». «گرچه زنا و دزدی کرده باشد». أخرجه البخاري في كتاب الجنائز، باب في الجنائز ومن كان آخر كلامه لا إله إلا الله دخل الجنة وفي التوحيد، باب كلام الرب مع جبريل ونداء الله الملائكة (۱۲۳۷) و مسلم في كتاب الإيمان، باب من مات لا يشرك بالله شيئاً دخل الجنة (۹۴)

۲- انظر: الحاشية السابقة.

لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا لَأَتِيَنَّكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةٌ^۱. «الله تبارک و تعالی فرمودند: ای بنی آدم، شما تا زمانی که مرا بخوانید، و به من امیدوار باشید، آنچه از شما سرزده می‌بخشم و قلم عفو بر آن می‌کشم، و به چیزی اهمیت نمی‌دهم. ای بنی آدم اگر بزرگی گناهانتان به اندازه‌ی آسمان هم برسد، اما از من طلب مغفرت کنید بدون توجه به چیزی آن را می‌بخشم. ای بنی آدم اگر با اشتباه و گناهی به اندازه‌ی زمین و پری آن پیش من بیایید ولی آنگاه که مرا ملاقات می‌کنید چیزی را شریک من قرار نداده باشید، من نیز به همان اندازه مغفرت را برای شما می‌آورم».

و از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: زمانی که این آیه نازل گشت ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا ءِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾^۲ [الأنعام: ۸۲] این مساله بر مردم گران آمده و گفتند: یا رسول الله، چه کسی هست که بر خود ظلم نکرده است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّهُ لَيْسَ الَّذِي تَعْنُونَ أَلَمْ تَسْمَعُوا مَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: ﴿يَبْنِي لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾»^۳ [لقمان: ۱۳]، این ظلم، بدان معنایی که شما گمان می‌کنید نمی‌باشد، آیا نشنیده‌اید آنچه که بنده صالح الله عزوجل (لقمان) گفت: پسر عزیزم (چیزی و کسی را) انباز و شریک الله عزوجل مکن، براستی که شرک ظلم بزرگی است»^۳.

و از سعید بن مسیب رضی الله عنه از پدرش روایت است که گفت: هنگامیکه مرگ ابوطالب فرا رسید، رسول الله صلی الله علیه و آله نزد وی آمد. ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه همراه ابوطالب

۱- أخرجه الترمذي، كتاب الدعوات باب في فضل التوبة والاستغفار (۳۵۴۰) وقال: حديث حسن غريب لا نعرفه إلا من هذا الوجه وفيه كثير بن فائد لم يوثقه غير ابن حبان، قال عنه الحافظ: مقبول وشواهد حسنه بها العلامة الألباني في الصحيحة (۱۲۷) وصحيح الجامع (۴۳۳۸).

۲- کسانی که ایمان آورده باشند وایمان خود را با ظلم در نیامیخته باشند.

۳- أخرجه البخاري، في الإيمان، باب ظلم دون ظلم (۳۲)، وفي الأنبياء باب قوله تعالى: ﴿وَأَتَّخِذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾^{۱۵} ومسلم في الإيمان، باب صدق الإيمان واخلاصه (۱۲۴).

بودند. رسول الله ﷺ فرمودند: «أَيُّ عَمٍّ، قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَحَاجُّ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ». «ای عمو: بگو: لا إله إلا الله سخنی که با آن در پیشگاه الله عزوجل برایت برهان و دلیلی در دست داشته باشم». ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه گفتند: ابوطالب، آیا از آیین عبدالمطلب روی می‌گردانی؟ رسول الله ﷺ فرمود: «لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ مَا لَمْ أَنُحِ عَنْكَ» «به الله عزوجل سوگند برایت طلب آمرزش می‌کنم تا زمانیکه از طلب آمرزش برایت نهی نشده‌ام». این بود که الله عزوجل این آیه را نازل فرمود: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ [التوبة: ۱۱۳] «پیامبر و مؤمنان را نسزد که برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هرچند که خویشاوند باشند، هنگامی که برای آنان روشن شود که (با کفر و شرک از دنیا رفته‌اند، و) مشرکان اهل دوزخند».

و در صحیحین^۲ از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: گفتم: یا رسول الله! کدامین گناه بزرگ‌تر است؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلْقَكَ» «اینکه برای الله عزوجل شریک قرار دهی در حالیکه او تو را خلق کرده است». و نیز در صحیحین^۳ از ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله ﷺ روایت است که فرمودند: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ». «از هفت چیز هلاک‌کننده، اجتناب کنید». صحابه گفتند: یا

۱- أخرجه البخاري، في الجنائز باب اذ قال المشرك عند الموت لا إله إلا الله (۱۳۶۰) وفي تفسير سورة براءة باب قوله تعالى: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ﴾ (۴۶۷۵) ومسلم في كتاب الإيمان، باب الدليل على صحة الإسلام من حضرة الموت ما لم يشرع في النزع وهو الغرغرة (۲۴).

۲- سبق تخريجه.

۳- أخرجه البخاري، كتاب الوصايا باب قوله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ آلِيَتِنَا ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾ [النساء: ۱۰] (۲۷۶۶) ومسلم في كتاب الإيمان باب بيان الكبائر وأكبرها

رسول الله، آن‌ها چه هستند؟ فرمودند: «الشِّرْكُ بِاللَّهِ...» «شرك ورزیدن به الله عزوجل». احادیث در باب اهمیت اجتناب از شرک بسیار می‌باشند. همانطور که احادیث در فضل توحید بسیار می‌باشند. والله الحمد و المنة.

به اذن الله عزوجل بزودی فصل کاملی را در بیان فضل توحید اختصاص می‌دهم.

سرآغاز شرک

در این لحظه نیکوست که مختصراً سرآغاز ایجاد شرک در بشریت و اینکه چگونه زمین را آلوده و فطرت را لکه دار کرد، بشناسیم. مشهور آنست که آغاز ظهور شرک، در قوم نوح علیه السلام بوده است؛ همانطور که ابن عباس و غیر او می‌گویند: فرزندان آدم علیه السلام تقریباً ده سال بر دین و آئین پدرشان آدم، و شریعت برگرفته از حق و هدایت بودند.

و این مطلب همان چیزی است که شیخ المفسرین، ابن جریر طبری رحمته الله آن را ذکر کرده است. قتاده از عکرمه از ابن عباس روایت کرده که گفت: بین آدم و نوح علیه السلام ده قرن بود، که مردم در تمامی این قرون بر شریعتی برگرفته شده از حق بودند، و پس از این اختلاف کردند که الله عزوجل پیامبرانشان را بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث فرمودند^۱.

آری مردم بر شریعتی برگرفته شده از حق و هدایت بودند، تا اینکه شیطان که لعنت الله عزوجل بر او باد، قوم نوح را فریب داده و عبادت بت‌هایی را که با دستانش به عنوان سمبل‌هایی از افراد صالح قومشان ساخته بودند، تا سیرت آن‌ها را فراموش نکنند و پیوسته آن‌ها را به یاد داشته باشند، مزین ساخت. چون عمر سازندگان این مجسمه‌ها به پایان رسید و فوت گشتند، معلومات در مورد اصل ایجاد آن‌ها به دست فراموشی سپرده

۱- أخرجه الطبري في جامع البيان (۲/۳۳۴) والحاكم في مستدرک (۲/۵۹۶) وقال: صحيح علی شرط البخاري ومسلم ولم يخرجاه. وأقره الإمام الذهبي والبيهقي في الأسماء والصفات (۴۴۰).

شد؛ و این بت‌ها و مجسمه‌ها به جای الله عزوجل مورد عبادت قرار گرفتند. همانطور که این مطلب را ابن عباس رضی الله عنهما در مورد ود و سواع و یعوق و یغوث و نسر بیان کرده و می‌گوید: این نام‌ها اسامی مردان صالح و نیکوکاری از قوم نوح پیامبر علیه السلام بودند. چون این مردان صالح فوت کردند، شیطان در دل‌های قوم ایشان وسوسه کرد تا بت‌هایی را از آن‌ها بسازند تا در محفلی که گردهم می‌آیند، آن‌ها را قرار دهند. و نیز آن‌ها را به نام‌های همان مردان صالح بنامند. که قوم ایشان چنان کردند؛ ولی بت‌ها را نمی‌پرستیدند. تا آنکه آن‌ها (که بت‌ها را ساخته بودند) مردند، پس از این معلومات از اصل موضوع ساختن آن سمبل‌ها متغیر و دگرگون شده و بت‌ها مورد پرستش قرار گرفتند.^۱

لذا از آنجاییکه الله عزوجل اراده‌ی ترحم و بیرون آوردن آن‌ها از تاریکی‌های شرک به سوی انوار توحید را داشت، پیامبرش نوح علیه السلام را به سوی آن‌ها فرستاد، به گونه‌ای که نوح علیه السلام به مدت ۹۵۰ سال در میان آن‌ها به سوی توحید و ترک عبادت بت‌ها دعوت می‌داد. لیکن قوم او، در برابر حق عناد و تکبر ورزیده و بر کفر و عنادشان اصرار ورزیدند: ﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ [النوح: ۲۳-۲۴] «به آنان گفته‌اند: معبودهای خود را وامگذارید، و ودّ، سواع، یغوث، یعوق، و نسر را رها نسازید. و بدین وسیله بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند!»

تا اینکه پیام آور الله عزوجل نوح علیه السلام از آن‌ها ناامید شد و بر علیه آن‌ها اینگونه دعا نمود: ﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾ [النوح: ۲۶-۲۷] «نوح (به دعای خود تَذَرُهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاَجْرًا كَفَّارًا﴾ [النوح: ۲۷]»

۱- أخرجه البخاري، كتاب التفسير في تفسير سورة نوح، باب ﴿وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ﴾ (۴۹۲۰) وعبدالرزاق في تفسيره (۲/۲۵۶) وقد انتقدت هذه الرواية لأجل سماع ابن جريج من عطاء.

ادامه داد و) گفت: پروردگارا! هیچ احدی از کافران را بر روی زمین زنده باقی مگذار. که اگر ایشان را رها کنی، بندگان را گمراه می‌سازند، و جز فرزندان بزهکار و کافرِ سرسخت نمی‌زایند و به دنیا نمی‌آورند».

و بدین ترتیب الله عزوجل دعای پیامبرش نوح علیه السلام را اجابت کرده و قومش را به وسیله طوفان هلاک و نابود کرد. پس از قوم نوح علیه السلام، قوم عاد آمد و همراه الله عزوجل آله‌های دیگری را عبادت می‌کردند که از جمله آنها، هُدا و صدی و صمودا بودند. پس الله عزوجل هود علیه السلام را فرستاد که آنها را به سوی توحید دعوت داد لیکن قومش عناد و تکبر ورزیدند و الله عزوجل آنها را به وسیله باد، هلاک و نابود کرد. پس از آنها قوم ابراهیم علیه السلام آمد که بت‌ها و خورشید و ماه و ستارگان را عبادت می‌کردند، لذا الله عزوجل به سوی آنها خلیلش ابراهیم علیه السلام را فرستاد و او را بر قومش نصرت و یاری داد و پس از آن، او را گرامی داشته و پس از او پیامبری را جز از فرزندان او مبعوث نفرمود، همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ﴾ [العنکبوت: ۲۷] «و در دودمان او نبوت قرار دادیم و کتاب (آسمانی برای آنان فرستادیم)». به گونه‌ای که تمامی انبیاء و رسولان از فرزندان اسحاق بن ابراهیم علیه السلام می‌باشند و الله عزوجل از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم علیهما السلام، کسی جز پیامبر ما محمد ﷺ را که الله عزوجل او را بر تمامی انبیاء و مرسلین برتری داد، مبعوث نکردند.

پس از این، شرک به بنی اسرائیل منتقل گشت: که در ابتدا گوساله‌ای را می‌پرستیدند که موسی علیه السلام آن را به آتش کشید و پس از آن شروع به پرستیدن عزیز کردند و او را فرزند الله عزوجل قرار دادند. «تعالی الله عما یقول الکافرون علوا کبیرا».

پس از این نصاری، مسیح علیه السلام را عبادت کرده و می‌گفتند: او فرزند الله عزوجل است - تعالی الله عن ذلك - سپس شرک به عرب‌ها منتقل گشت و بت‌ها به وسیله عمرو بن لُحی خزاعی - قبحه الله تعالی - به سرزمینشان انتقال یافت. همانطور که

پیامبرمان از این مساله خبر دادند. ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «رَأَيْتُ عَمْرَو بْنَ عَامِرِ بْنِ لُحْيٍ الْخَزَاعِيَّ يَجْرُ قُضْبَهُ فِي النَّارِ وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ سَيَّبَ السَّوَائِبَ»^۱. «عمرو بن لحي خزاعی را دیدم که در دوزخ روده‌های خود را می‌کشید و او اولین کسی بود که آزاد گذاشتن شتران را رسم ساخته بود». و در روایتی آمده است: «غَيَّرَ دِينَ إِبْرَاهِيمَ»^۲ «او اولین کسی بود که دین ابراهیم علیه السلام را تغییر داد»^۳. و در روایتی آمده است «انه أول من غير دين إسماعيل، فنصب الأوثان، وبحر البحيره وسيب السائبه، ووصل الوصيلة، وحى الحامي»^۴. «او اولین کسی بود که دین اسماعیل علیه‌السلام را تغییر داد و بت‌ها و مکانهایی را برای پرستش بت‌ها قرار داد. و نیز بحیره و سائبه و وصیله و

۱- أخرجه البخاري، كتاب المناقب، باب قصة خزاعة (۳۵۲۱) وفي كتاب التفسير سورة المائدة باب ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ﴾ (۴۶۲۳) ومسلم كتاب الجنة باب النار يدخلها الجبارون والجنة يدخلها الضعفاء (۲۸۵۶).

۲- أخرجه الطبراني في الاوائل (۱۹) ومن طريقة الحافظ في التعلیق (۲۰۷/۴) من طريق: عبدالله بن صالح عن الليث عن يزيد بن الهاد عن بن شهاب عن سعيد بن المسيب عن أبي هريرة مرفوعاً ورواه الطبراني في الأوسط (۸۷۷۴) وابن ابى عاصم في الاوائل (۴۴) من طريق عبدالله بن صالح به، قلت: وعبدالله بن صالح كاتب الليث صدوق كثير الغلط ثبت في كتابه وكانت فيه غفلة، كما قال الحافظ في التقریب. وقد خولف من جمع من الرواة بدون هذه الزيادة «وغير دين إبراهيم» كما في المسند (۳۶۶/۲) والطحاوي في المشكل (۲۰۷/۲) وغيرهما، وتوبع الليث على عدم ذكرها؛ بل وتوبع كذلك يزيد بن الهاد، كما عند البخاري (۴۶۲۳) ومسلم (ص ۲۱۹۲) وقد أورد الشيخ الألباني شاهداً لهذه الزيادة عند الطبراني في الكبير (۱۰۸۰۸) وغيره، وحسن سندهما في الشواهد، كما في الصحيحة (۱۶۷۷).

۳- أخرجه ابن إسحاق كما في السيرة النبوية لابن هشام (۷۱/۱) بسند حسن من حديث أبي هريرة مرفوعاً وللحديث شواهد أخرى، راجعها في الصحيحة (۱۶۷۷).

حامی را قرار داد.^۱

پس از این شرک افزایش یافته و بت‌ها در هر ناحیه‌ای از حجاز فزونی یافت، به گونه‌ای که تنها در پیرامون کعبه نزدیک به ۳۶۰ بت وجود داشت و بت‌ها داخل هر خانه‌ای وارد شده بودند، همانطور که ابن اسحاق نقل می‌کند. اهل هر خانه‌ای بتی را برای خود انتخاب کرده و آن را عبادت می‌کردند، به گونه‌ای که هرگاه یکی از اهل خانه قصد سفر داشت آن بت را مسح می‌کرد و اول و آخر سفرش با مسح کردن آن بت بود. و نیز عبادتگاه‌هایی را ساخته بودند که همچون کعبه آن‌ها را تعظیم و محترم می‌شماردند. و همچون کعبه برای آن‌ها هدایا و نذورات می‌آوردند. و همچون طواف کعبه آن‌ها را طواف می‌کردند، بلکه همچون قربانی کردن در نزد کعبه (به عنوان مناسک حج) در نزد آن‌ها قربانی می‌کردند.^۲ حتی که ابورجاء عطاردی می‌گوید: ما در جاهلیت سنگ را می‌پرستیدیم و چون سنگی بهتر می‌یافتیم، آن سنگ را گرفته و سنگ دیگر را می‌انداختیم. و اگر سنگ نمی‌یافتیم، پاره‌ای از خاک جمع می‌کردیم، سپس گوسفندی را

۱- بحیره، در لغت به معنای گوش شکافته و در اصطلاح به شتر ماده ای می‌گفتند که پنج شکم می‌زائید و پنجمین آن‌ها نرینه بود. در این صورت گوشش را می‌شکافتند و بارکردن و سوارشدن و خوردن گوشت آن را حرام می‌دانستند و از هیچ گونه چراگاه و آبی آن را باز نمی‌داشتند. «سَائِيَّة»: در لغت به معنی رها، و در اصطلاح به شتر ماده‌ای می‌گفتند که صاحبش نذر می‌کرد که اگر به سلامت از سفر برگردد، آن را رها کند. چنین شتری مانند بَحِيرَة برای وفای به نذر معاف و آزاد می‌شد. «وَصِيْلَة»: در لغت به معنیاصله یعنی رسیده و پیوسته، و در اصطلاح به بره مادینه‌ای گفته می‌شد که به صورت دوقلو همراه نرینه ای متولد می‌گردید و به خادمان بتان داده می‌شد. «حَام»: در لغت به معنی حامی و حافظ، و در اصطلاح به شتر نری گفته می‌شد که از نژاد آن ده نسل متولد می‌گردید و در این صورت همچون بَحِيرَة و سَائِيَّة آزادانه می‌چرید و از باربری و سواری و خوردن معاف می‌شد. البته درباره بَحِيرَة و سَائِيَّة و وصیلة و حامی سخنان دیگری گفته‌اند که همه و همه بیانگر فرهنگ منحلّ جاهلیت پیش از اسلام است. (به نقل از تفسیر نور) (مترجم)

۲- السیرة النبویة، ابن هشام (۱/۸۵).

می‌آوردیم و بر آن مقدار خاک، گوسفند را می‌دوشیدیم و سپس به دور آن طواف می‌کردیم^۱. و نیز می‌گوید: ما قصد شن‌ها را کرده و آن‌ها را جمع می‌کردیم و بر آن گوسفندی را می‌دوشیدیم، و آن را عبادت می‌کردیم و نیز قصد سنگهای سفید را کرده و آن را مدت زمانی عبادت کرده و سپس دور می‌انداختیم^۲.

بدین ترتیب بود که الله عزوجل بر آن‌ها منت نهاده و اراده‌ی آن را داشت که آن‌ها را از این گمراهی و گرداب بیرون آورد، و بدین سبب سید انبیاء و امام اولین و آخرین، پیامبرمان محمد ﷺ را در میان آن‌ها مبعوث کرد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۱۶۴﴾ [آل عمران: ۱۶۴] «یقیناً خداوند بر مؤمنان (صدر اسلام) منت نهاد و تفضل کرد بدان گاه که در میانشان پیامبری از جنس خودشان برانگیخت. (پیامبری که) بر آنان آیات (کتاب خواندنی قرآن و کتاب دیدنی جهان) او را می‌خواند، و ایشان را (از عقائد نادرست و اخلاق زشت) پاکیزه می‌داشت و بدیشان کتاب (قرآن و به تبع آن خواندن و نوشتن) و فرزاندگی (یعنی اسرار سنت و احکام شریعت) می‌آموخت، و آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری (غوطه ور) بودند».

بنابراین، رسول الله ﷺ به پا خواسته و آن‌ها را به سوی توحید الله عزوجل، بدون اینکه شریکی برای او قائل شوند، دعوت دادند. تا آن‌ها را از جهنمی که با وجودشان آن را شعله ور ساخته و به شعله کشیدن آتش آن، دل باخته‌اند، نجات دهد. و تا از افتادن آن‌ها در ورطه‌ی هلاکت و نابودی جاهلیت‌های بشری، زمانی که از نور وحی الهی جدا شده بودند، جلوگیری کند. و آن‌ها را به راه سعادت کامل در دنیا و آخرت هدایت و راهنمایی کند.

۱- أخرجه البخاري، كتاب المغازي (۴۳۷۶).

۲- أخرجه ابونعيم، في الحلية (۳۰۶/۲) ومن طريقه ابن الجوزي في التلبيس (ص ۵۹) ط المدني.

آری، با بعثت رسول الله ﷺ انسانیت پس از آن رنج و درد و ناراحتی، آرام گشت و نفسی عمیق کشید و آن کابوس وحشتناک را که برخی از بشر به منظور نابودی انسانیت ایجاد کرده بودند، از سینه‌اش دور گشت. برآستی که رسول الله ﷺ آمد تا انسانیت را از عبودیت و بندگی برای انسان‌های ضعیف و معبودهای دروغین و حقیر، آزاد گردانده و کمال عزت و شرف وی را در عبودیت و بندگی‌اش برای پروردگارش جل جلاله، قرار دهد. از این رو رسول الله ﷺ آخرین جزء از اجزای کمال در خانه‌ی نبوت بود و رسالتش خاتمه‌ی تمامی رسالت‌ها بود.

هر کس در سیرت و زندگانی رسول الله ﷺ بعد از بعثت، تامل کند، سلسله‌ای متصل از جهادهای خستگی‌ناپذیر و بی‌وقفه، به منظور اعلاء کلمه‌ی توحید و انهدام و براندازی پایه و اساس شرک و جنگ با وثنیت و دوگانه‌پرستی، در تمامی صورت‌ها و مظاهر آن، می‌یابد. و نیز مشاهده می‌کند که قریش به پاخواسته و می‌خواستند که میان او و این استمرار جهاد و دعوتش، حائل و مانع قرار دهند. لذا تهدید کرده و بسیار خشمگین شده و وعید می‌دادند. پس از آن از تهدید تجاوز کرده و وارد عمل شدند، و به روش‌های گوناگون به آزار و اذیت او و اصحابش پرداختند.

آنچه موجب شده بود تا هر آنچه می‌خواهند در قبال آن‌ها انجام دهند، جهل و تعصب به نسبت دین‌پدرانشان و نیز ترس از دست دادن مرکز ریاست مکه که عرب‌ها از آن بهره می‌گرفتند، بود. لیکن تمامی رفتارها و موضع‌گیری‌های زشتشان موجب گرایش این گروه مومن که حلاوت و شیرینی توحید را چشیده بودند به دینشان، و صلابت و استواریشان در ایمانشان می‌شد. تا اینکه نصرت و یاری الله عزوجل فرا رسید و مردم گروه گروه و دسته دسته وارد دین الله عزوجل می‌شدند.^۱

پیوسته امت در لباس توحید خالصی که امام موحدین و الگو و اسوه‌ی محققین محمد

۱- بتصرف من کتاب «دعوة التوحید» للدكتور محمد خلیل هراس.

بر آن پوشانده بود، حرکت می‌کرد تا اینکه فتنه‌ها با سری تاریک و چهره‌ای زشت نمایان شدند و اندک اندک شروع به دور کردن امت‌ها از حقیقت توحید کردند.

لذا بر هر موحد و یکتاپرست غیوری واجب است که باری دیگر برای دستگیری و یاری عقیده‌ای که از ریشه درآمده است و به منظور حمایت از توحیدی که مقتضیات آن به دست مرجئه‌های قدیم و جدید تعطیل گشته است، تلاش را از سر گیرد.

و به الله عزوجل سوگند، هویت و رهبری و کرامت و ریاست و عزت امت باز نمی‌گردد مگر زمانی که عقیده‌اش را صحیح گرداند و توحید را خالصانه برای الله عزوجل قرار دهد، و از عبودیت و بندگی برای غیر الله عزوجل، آزاد گردد و تنها از الله عزوجل طلب نصرت و یاری کند و تنها به الله عزوجل توکل کند و تنها از الله عزوجل استعانت طلبیده و صادقانه از هر قوت و قدرتی جز قوت و قدرت الله عزوجل بی‌زاری جوید، و بار دیگر با توبه و اشک‌های خشوع و پشیمانی که بر چهره‌اش جاری است، به سوی الله عزوجل باز گردد. و در حالت خشوع و خضوع بگوید: بار الهی، ما از عبودیت و بندگی جز برای تو، برائت می‌جوییم. و از تسلیم شدن جز برای تو برائت می‌جوییم، و از تفویض امور جز به سوی تو برائت می‌جوییم و از توکل جز بر تو برائت می‌جوییم و از ذل و خشوع و خضوع جز در اطاعت از تو، برائت می‌جوییم و از ترس، جز برای تویی که صاحب و جلال و عظمت هستی، برائت می‌جوییم و از امید جز در مورد آنچه که در دو دست کریم شماس، برائت می‌جوییم.

پس از این بایستی برای برگرداندن معانی کلمه‌ی توحید در واقعیت زندگی و به منظور برپایی جامعه‌ای متحرک بکوشد.

پس برخیزید ای موحدان صادق، برخیزید ای فرزندان این امت مبارک، برخیزید ای جوانان انقلابی، برخیزید ای کسانی که الله عزوجل بر شما با توحید خالص با فهم سلف صالح امت، منت نهاده است. با تمامی قوت و تلاش و طاقتی که در اختیار دارید، برخیزید برای دعوت مردم به سوی این توحید صحیح و شامل که تمامی جوانب زندگی

سیاسی، اقتصادی، تعلیمی، اجتماعی و اعلامی و..... را در بر دارد. و بدانید که این گام صحیح ابتدایی در راه مبعوث کردن امت برای بار دیگر در عهد غربتی که باری دیگر در آنست، می‌باشد. و بدانید که تنها اکتفا کردن به صدور احکام بر مردم بدون دعوت شان به سوی حق، هرگز چیزی را از واقعیت دردناک و تلخی که امت در آنست، تغییر نمی‌دهد. از الله عزوجل می‌خواهیم که امت را به سوی توحید خالص بازگرداند، و ما را از سربازان توحید قرار دهد، و خاتمه‌ی موحدین را روزیمان بگرداند، براستی که او ولی این امر و عهده دار آن است و او بر هر چیزی قادر و تواناست. سخن از شرک را در سطرهای آینده با اختصاری فاحش از اقسام شرک، به پایان می‌رسانم.

شرک بر دو نوع می‌باشد: اکبر و اصغر

اما شرک اکبر:

الله عزوجل شرک اکبر را جز با توبه کردن از آن نمی‌بخشد. یعنی الله عزوجل تنها با درآوردن ردای شرک در آستانه‌ی در توحید است، که آن را می‌بخشد. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلًّا بَعِيدًا ﴿۱۱۶﴾ [النساء: ۱۱۶] «بیگمان الله شرک ورزیدن به خود را (از کسی) نمی‌آمرزد و بلکه پائین تر از آن را از هرکس که بخواهد (و صلاح بداند) می‌بخشد. هر که برای الله انباز بگیرد، به راستی بسی گمراه گشته است (و خیلی از حق پرت شده است)».

شرک اکبر عبارت است از: شریک قائل شدن برای الله عزوجل یا با الله عزوجل، به گونه‌ای که انسان او را دوست داشته باشد، هانطور که الله عزوجل را دوست دارد و از او بترسد همچون که از الله عزوجل ترسیده می‌شود.

و این همان شرک تسویه (مساوی قرار دادن آن شریک با الله عزوجل) می باشد همانطور که الله عزوجل از آن مشرکینی حکایت می کند که در آتش دوزخ به معبودان و شرکائی که برای الله عزوجل قرار داده بودند، می گویند: ﴿تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^{۹۷} [الشعراء: ۹۷-۹۸] «به الله سوگند ما در گمراهی آشکاری بوده ایم. آن زمان که ما شما (معبودان دروغین) را با پروردگار جهانیان (در عبادت و طاعت) برابر می دانستیم».

امام ابن قیم رحمته الله می گوید:

و الشرك فاحذره فشرك ظاهر ذا القسم ليس بقابل الغفران
و هو إتخاذ الند للرحمن أيا كان من حجر ومن إنسان
يدعوه أو يرجوه ثم يخافه ويحبه كمحبة الديان^۱

«از شرک بر حذر باش و از آن دوری کن، که شرک آشکار است و دارای اقسامی است که قابل مغفرت نمی باشند. و شرک عبارت است از شریک گرفتن برای الله عزوجل چه آن شریک از سنگ و یا انسان باشد. به گونه ای که آن را بخواند یا بدو امید داشته باشد و از آن بترسد و او را همچون الله عزوجل دوست داشته باشد».

الله عزوجل می فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵] «برخی از مردم هستند که غیر از الله، خدا گونه هائی برمی گزینند و آنان را همچون الله دوست می دارند، و کسانی که ایمان آورده اند الله را سخت دوست می دارند (و بالاتر از هر چیز بدو عشق می ورزند)».

و این معبودانی که همراه الله عزوجل یا به جای الله عزوجل عبادت می شوند، تنها در شکل و صورتی که اولین مشرک آن را نهاد، نمی باشد به گونه ای که این معبودان بتی از

۱- نونیه ابن القیم و تقدم عزوها.

سنگ باشند که ضرر و نفعی نداشته و نمی‌بیند و نمی‌شنود و بنده‌اش در پیشگاه آن ولاء و اطاعت و محبت و رضایت عرضه دارد - اعمالی را که برای الله عزوجل انجام نمی‌دهد - بلکه صورت‌های شرک متعدد شده‌اند، و معبودانی که در روی زمین به جای الله عزوجل عبادت می‌شوند زیاد شده‌اند، همچون دولت‌های قدرتمند، و اشخاصی از زندگان و مردگان، نشانه‌ها و علامات و تفکرات و اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها و قوانین و سازمانها و هیئت‌ها و مجالس و پارلمان‌ها و گروه‌ها و شهوات و اموال و سنگ و قبور و بلکه گاوها و موش‌ها!!

آری، در هند تا امروز در عصر مدرنیت و تمدن و علم و ذرات، بیشتر از دویست میلیون گاو به غیر از الله عزوجل پرستش می‌شوند. و در هند، معابد با شکوه و پررزی و برقی ایجاد شده است که ندور و قربانی برای تقرب بدانها تقدیم می‌شوند. آیا می‌دانید معبودیکه در این معابد عبادت می‌شوند، چیست؟ موش است، آری موش؛

الله عزوجل از تمامی اسبابی که مشرکان بدان دل بسته و بدانها وابستگی داشتند، منع کرده است. که هر کس در آن تامل کند، بدان پی برده و می‌فهمد که هرکس غیر از الله عزوجل را به عنوان ولی یا شفیع بگیرد، عمل چنین شخصی ﴿كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ﴾ [العنكبوت: ۴۱] «همچون کار عنکبوت است که (برای حفظ خود از تارهای ناچیز) خانه‌ای برگزیده است (بدون دیوار و سقف و در و پیکری که وی را از گزند باد و باران و حوادث دیگر در امان دارد). بی‌گمان سست‌ترین خانه‌ها خانه و کاشانه عنکبوت است».

و نیز الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِن شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّن ظَهِيرٍ ﴿۲۲﴾ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ [سبأ: ۲۲-۲۳] «ای پیامبر! به مشرکان) بگو: کسانی را به فریاد بخوانید که بجز الله (معبود خود) می‌پندارید. (اما بدانید آن‌ها هرگز گرهی از کارت‌ان نمی‌گشایند و سودی و زیانی به شما نمی‌رسانند. چرا که) آن‌ها در آسمان‌ها و

زمین به اندازه ذره ای مالک چیزی نیستند و در آسمانها و زمین کمترین حق مشارکت (در خلقت و مالکیت و اداره جهان) نداشته (و انباز الله نمی‌باشند)، و خداوند در میانشان یاور و پشتیبانی ندارد (تا در اداره مملکت کائنات بدو نیازمند باشد). هیچ گونه شفاعتی در پیشگاه الله سودمند واقع نمی‌گردد، مگر شفاعت کسی که الله بدو اجازه (میانجیگری) دهد».

مشرک تنها بدین سبب معبودی را برای خود برمی‌گزیند چون بر این اعتقاد است که آن معبود برای وی منفعتی حاصل می‌کند. در حالیکه نفع رسانی جز در کسی که یکی از این ۴ خصلت را داشته باشد، نمی‌باشد. یا اینکه مالک آن چیزی باشد، که بنده‌اش از او می‌خواهد، که اگر مالک آن چیز نباشد وی شریکی با مالک آن می‌باشد و اگر شریک مالک آن نباشد، یاری رسان و حامی مالک می‌باشد و اگر یاری رسان و حامی او نباشد، شفیع در نزد وی می‌باشد.

که الله عزوجل این مراتب چهارگانه را از بالاترین درجه‌ی آن تا پایین‌ترین آن، نفی کرده است. به گونه‌ای که مالکیت و شراکت و حمایت و شفاعتی را که مشرک گمان می‌کند، نفی کرده و شفاعتی را که با اجازه‌ی او جل جلاله است، اثبات کرده است؛ که در آن نصیب و بهره‌ای برای مشرک نمی‌باشد. لذا این آیه، به عنوان نور و برهان و نجات و خالص گرداندن توحید و دست کشیدن از اصول شرک و منع از آنها، کفایت می‌کند^۱.

نوع دوم: شرک اصغر

رسول الله ﷺ در حدیثی صحیح معنای شرک اصغر را بیان فرمودند: آنجا که فرمودند: «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشِّرْكَ الْأَصْغَرَ». «ترسناک‌ترین چیزی که از آن بر شما می‌ترسم، شرک اصغر می‌باشد». صحابه گفتند: یا رسول الله، شرک اصغر چیست؟ فرمودند: «إِذَا جُزِيَ النَّاسُ بِأَعْمَالِهِمْ: اذْهَبُوا إِلَى الَّذِينَ كُنْتُمْ تُرَاعُونَ فِي الدُّنْيَا فَاَنْظُرُوا هَلْ

۱- مدارج السالکین، (۱/۳۷۲).

تَجِدُونَ عِنْدَهُمْ جَزَاءً^۱. «الله عزوجل در روز قیامت، هنگامی که کیفر اعمال انسان داده می‌شود، به ریاکاران می‌فرماید: بروید پیش کسانی که در دنیا به خاطر آن‌ها عمل می‌کردید، ببینید آیا در نزد آن‌ها پاداش می‌یابید؟»

ریا در لغت مشتق از «الروية» می‌باشد و بدین معناست که دیگران وی را بر خلاف آنچه که هست ببینند^۲. و معنای شرعی ریا عبارت است از: اراده‌ی (جلب رضایت) بندگان با اطاعت از پروردگارشان؛ به گونه‌ای که وی با انجام آن عمل خواهان رضایت الله عزوجل نباشد. و بلکه در پی ستایش و شهرت و جاه و مقام در نزد مردم می‌باشد. جرجانی می‌گوید^۳: ریا عبارت است از ترک اخلاص در عمل با ملاحظه‌ی غیر الله عزوجل در آن عمل.

ریا باطل کننده‌ی اعمال می‌باشد. حافظ ابن رجب انواع آن را به زیبایی بیان کرده و می‌گوید: بدانید که انجام دادن عملی برای غیر الله عزوجل اقسامی دارد: گاهی آن عمل ریای محض می‌باشد به گونه‌ای که شخص از انجام آن تنها مقصودش در نظر گرفتن مخلوقات به سبب غرضی دنیوی می‌باشد همچون حال و وضع منافقین در نمازشان

۱- أخرجه أحمد (۴۲۸/۵ و ۴۲۹)، والبيهقي في الشعب (۶۸۳۱) من حديث محمود بن لبيد مرفوعاً، وسنده جيد، وهو عند الطبراني في الكبير (۴۳۰۱) من حديث محمود بن لبيد عن رافع بن خديج مرفوعاً، لكن هذا الوجه غير ثابت.

قلت: وله شواهد، فأخرجه ابن ماجه، كتاب الزهد، باب الرياء والسمعة (۴۲۰۵) والطبراني في مسند الشاميين (۲۱۴۶) والبخاري في مسنده (البحر الزخار ۲۹۴۲) والحاكم (۷۹۳۷) (۳۶۵/۴) والبيهقي في الشعب (۶۸۴۲) و(۶۸۴۳) و(۶۸۴۴) وابن الأعرابي في معجمه (۲۱۸۸) من أوجه عن شداد بن أوس مرفوعاً، والحديث صححه الألباني في الصحيحة (۹۵۱) وصحيح الجامع (۲۴۳۵).

۲- لسان العرب، (۱۶/۴) والقاموس المحيط (۴۸۰).

۳- التعريفات، ۱۱۵.

همانطور که الله عزوجل می فرماید: ﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۲] «منافقان هنگامی که برای نماز برمی خیزند، سست و بی حال به نماز می ایستند و با مردم ریا می کنند (و نمازشان به خاطر مردم است؛ نه به خاطر الله) و الله را کمتر یاد می کنند و جز اندکی به عبادت او نمی پردازند».

و نیز الله متعال می فرماید: ﴿قَوْلٌ لِّلْمَصَلِّينَ ۖ الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ۝ الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ﴾ [الماعون: ۴-۶] «اوویلا به حال نمازگزاران! همان کسانی که نماز خود را به دست فراموشی می سپارند. همان کسانی که ریا و خودنمائی می کنند».

همچنین الله عزوجل کفار را به ریا توصیف کرده است، آنجا که می فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِم بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [الأنفال: ۴۷] «و مانند کسانی (از قریشیان) نباشید که بسیار مغرورانه و خودستایانه و برای خودنمائی کردن در برابر مردم (از شهر مکه به سوی میدان بدر) بیرون آمدند و (با نمایش مال و منال و قدرت و قوت خود) مردمان را از راه الله باز می داشتند (و از دخول آنان به دین اسلام با تمام توان جلوگیری می نمودند)».

این نوع ریا، از مومن در نماز و روزه اش، سر نمی زند، و بلکه گاهی در صدقه یا حج واجب و دیگر اعمال ظاهری رخ می دهد. و گاه در کارهایی که نفع آن‌ها فراگیر است، رخ می دهد. براستی اخلاص در چنین مواردی برای آن‌ها سخت و گران است. مسلمان تردیدی ندارد که چنین عملی بیهوده و باطل است و انجام دهنده‌ی آن مستحق عذاب و عقوبت از جانب الله عزوجل می باشد.

گاهی عمل برای الله عزوجل می باشد ولی توأم با ریاست، در این حالت اگر ریا در شاکله اصلی عمل دخیل باشد بنابر دلالت نصوص، آن عمل باطل است، در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَنَا

أَعْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشَّرِكِ، مَنْ عَمَلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِيَ غَيْرِي، تَرَكْتُهُ وَشِرْكُهُ^۱. «الله تبارک و تعالی فرمودند: من از شریک بی‌نیازم، هر کس عملی انجام دهد و در آن دیگری را با من شریک سازد، او و شرکش را رها می‌سازم. - مرا با او کاری نیست-».

و این حدیث را ابن ماجه نیز تخریج کرده که در آن آمده است: «قَأْنَا مِنْهُ بَرِيءٌ، وَهُوَ لِلَّذِي أَشْرَكَ»^۲. «من از آن عمل بیزارم و آن عمل از آن کسی است که با من شریک قرار داده شده است».

سپس می‌گوید: اگر اصل عمل برای الله عزوجل باشد، سپس نیت ریا بر آن عارض شود، در صورتیکه فقط در ذهن باشد، و شخص بتواند بلافاصله آن را از خودش دور کند، هیچ ضرر و آسیبی برای او در بر ندارد، اما اگر آن نیت تعلق خاطر او شود، آیا منجر به بطلان عملش می‌شود یا اینکه ضرری بدو نمی‌رساند و براساس اصل نیتش پاداش می‌گیرد؟ در این مساله بین علمای سلف اختلاف وجود دارد، امام احمد و ابن جریر معتقدند که عمل او باطل نمی‌شود و به سبب اصل نیتش مستحق پاداش می‌باشد. که این مساله از حسن بصری و دیگران نیز روایت شده است.

اما اگر عملی را خالصانه برای الله عزوجل انجام دهد، سپس الله عزوجل، ستایش نیک بودن او را به سبب این عملش در قلوب مومنان القا کند، بایستی به سبب فضل و رحمت الله عزوجل بر آن خوشحال بوده و بدان شادمان باشد که این نوع ستایش از جانب مردم به وی ضرری نمی‌رساند. در این معنا از ابوذر رضی الله عنه حدیثی روایت شده که می‌گوید: به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد در مورد مردی که عملی از اعمال خیر را انجام می‌دهد و مردم او را به خاطر آن، تعریف و تمجید می‌کنند چه می‌فرمایید؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

۱- أخرجه مسلم، كتاب الزهد، باب من أشرك في عمله غير الله (۲۹۸۵).

۲- أخرجه ابن ماجه، كتاب الزهد باب الرياء والسمة (۴۲۰۴) وصححه الألباني في صحيح ابن ماجه.

«تِلْكَ عَاجِلُ بُشْرَى الْمُؤْمِنِ» «آن مزده زود هنگام مومن می باشد»^۱.

سخن از ریا را با حدیث مهمی که امام مسلم روایت کرده است، به پایان می‌رسانم، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «إِنَّ أَوَّلَ النَّاسِ يُقْضَىٰ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِ رَجُلٌ اسْتُشْهِدَ، فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعْمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتُ فِيهَا؟ قَالَ: قَاتَلْتُ فِيكَ حَتَّى اسْتُشْهِدْتُ، قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ قَاتَلْتَ لِأَنْ يُقَالَ: جَرِيءٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ، وَعَلَّمَهُ وَقَرَأَ الْقُرْآنَ، فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعْمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتُ فِيهَا؟ قَالَ: تَعَلَّمْتُ الْعِلْمَ، وَعَلَّمْتُهُ وَقَرَأْتُ فِيكَ الْقُرْآنَ، قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ الْعِلْمَ لِيُقَالَ: عَالِمٌ، وَقَرَأْتَ الْقُرْآنَ لِيُقَالَ: هُوَ قَارِئٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَأَعْطَاهُ مِنْ أَصْنَافِ الْمَالِ كُلِّهِ، فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعْمَهُ فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتُ فِيهَا؟ قَالَ: مَا تَرَكْتُ مِنْ سَبِيلٍ تُحِبُّ أَنْ يُنْفَقَ فِيهَا إِلَّا أَنْفَقْتُ فِيهَا لَكَ، قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ فَعَلْتَ لِيُقَالَ: هُوَ جَوَادٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ، ثُمَّ أُلْقِيَ فِي النَّارِ»^۲. «همانا اولین کسی که در روز قیامت علیه او حکم می‌شود، مردی است که شهید شده است. وی آورده می‌شود، نعمت‌های دنیایش را به او نشان می‌دهند، بعد از اینکه آن‌ها را شناسایی کرد به وی گفته می‌شود: در برابر آن‌ها چه کردی؟ می‌گوید: در راه تو جهاد کردم تا اینکه شهید شدم، گفته می‌شود: دروغ می‌گویی، تو بدان سبب جهاد کردی تا به تو شجاع گفته شود، که گفته شد و بدان دست یافتی، سپس دستور صادر می‌شود و وی را به صورتش به سوی جهنم می‌کشند و در آتش انداخته می‌شود (سپس) مردی را که علم را فرا گرفته و آن را تعلیم داده و قرآن را قرائت کرده می‌آورند، و نعمت‌های دنیایش را به او نشان می‌دهند، پس از اینکه آن‌ها را شناسایی کرد بدو گفته می‌شود در برابر آن نعمت‌ها چه

۱- أخرجه مسلم، كتاب البر والصلة، باب إذا أثنى على الصالح فهي بشرى ولا تضره (۲۶۴۲).

۲- أخرجه مسلم، كتاب الإمارة باب من قاتل للرياء والسمعة استحق النار (۱۹۰۵).

کردی؟ می‌گوید: علم را فرا گرفته و آن را تعلیم دادم و به خاطر کسب رضایت تو قرآن خواندم. به او گفته می‌شود: دروغ می‌گویی، تو بدان سبب علم را فراگرفتی تا به تو عالم بگویند و بدان سبب قرآن را خواندی تا به تو قاری بگویند، که به تو اینچنین گفتند؛ سپس دستور داده می‌شود او را به صورتش به سوی جهنم می‌کشند تا اینکه در جهنم انداخته می‌شود (سپس) مردی را که الله عزوجل بدو مال و ثروت انبوهی داده است، می‌آورند و نعمت‌هایی را که در دنیا بدو داده شده برایش می‌آورند، پس از شناسایی آن‌ها، بدو گفته می‌شود در برابر این نعمت‌ها چه کردی؟ می‌گوید: هیچ راهی نبود که رضای تو در آن بود، مگر اینکه در آن راه انفاق کردم، بدو گفته می‌شود: دروغ می‌گویی، تو این عمل را بدان سبب انجام دادی که به تو بگویند، وی بخشنده است، که اینچنین گفتند، سپس دستور صادر می‌شود تا او را به صورت به سوی جهنم کشانده و سپس در آتش انداخته می‌شود».

بنابراین الله عزوجل، چیزی از اعمال را قبول نمی‌کند مگر اعمالی که خالص و درست باشد؛ و عمل خالص، عملی است که مقصود از آن، لقای وجه الله عزوجل باشد، و عمل صواب و درست آن است که موافق با هدایت و روش رسول الله ﷺ باشد: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ۝۱۱۰﴾ [الکهف: ۱۱۰] «پس هرکس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند، و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد».

بنابراین، ای مسلمانان از شرک دوری ورزیده و از آن بر حذر باشید، چرا که آن از راه رفتن مورچه‌ای بر سنگی صاف و سیاه در تاریکی شب، مخفی تر است، و توحید و عبادتتان را خالصانه برای الله عزوجل قرار دهید.

پس برادر و خواهر عزیزم، سوگند یاد کردنت جز به الله عزوجل و نذر کردنت جز برای الله عزوجل نباشد، و نیز ذبح کردن و قربانی کردنت جز برای الله عزوجل نباشد و هر گاه توکل کردی، پس تنها به الله عزوجل توکل کن و هرگاه امید داشتی تنها به الله

عزوجل امید داشته باش، و هر گاه امرت را سپردی، تنها آن را به الله عزوجل بسپار. به الله عزوجل که معبود به حقی جز او نیست سوگند که مالک نفع و ضرر، موت و حیات و رزق و روزی جز الله عزوجل نمی باشد. الله متعال می فرماید: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۷﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿۱۸﴾ [الأنعام: ۱۷-۱۸] «اگر الله زیانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی تواند آن را برطرف سازد، و اگر خیری به تو برساند (هیچ کس نمی تواند از آن جلوگیری کند) چرا که او بر هر چیزی تواناست. او بر سر بندگان خود مسلط است و او حکیم (است و کارهایش را از روی حکمت انجام می دهد، و از احوال و اوضاع) بس آگاه است».

و نیز الله عزوجل می فرماید: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿۱۷﴾﴾ [یونس: ۱۰۷] «اگر الله زیانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی تواند آن را برطرف گرداند، و اگر بخواهد خیری به تو برساند، هیچ کس نمی تواند فضل و لطف او را از تو برگرداند. الله فضل و لطف خود را شامل هرکس از بندگان که بخواهد می کند (و کسی نمی تواند مانع آن گردد) و او دارای مغفرت و مهر فراوان است».

فيا صاحب الهم إن الهم منفرج
أبشر بخير فإن الخالق الله
وإذا بليت فثق بالله وارض به
إن الذي يكشف البلوى هو الله
الله يحدث بعد العسر ميسرة
لا تجزعن فإن الخالق الله
و الله مالك غير الله من أحد
فحسبك الله في كل لك الله

ای آنکه غم و اندوه داری، براستی که غم و اندوهت برطرف می گردد، بشارت بده به خیر و خوبی که الله عزوجل خالق است. و هر گاه دچار بلا و مصیبت شدی به الله عزوجل اعتماد کن و بدو راضی باش، براستی که کسی که بلا و مصیبت را رفع می کند،

الله عزوجل است، الله عزوجل کسی است که پس از هر سختی آسان می‌آورد، نگران و اندوهگین مباش که الله عزوجل خالق است. سوگند به الله عزوجل، که جز الله فریادرسی برای تو نمی‌باشد. الله متعال برای تو کافیت، چرا که در هر امری برای تو الله متعال هست.

از الله عزوجل می‌خواهم که ما و شما را از موحدان مخلص قرار دهد، براستی که او ولی این امر و عهده دار آن است و او بر هر چیزی قادر و تواناست.

فصل پنجم:

فضل محقق گرداندن توحید

از خلال فهم کامل و صحیحی که از معنای توحید، بیان داشتیم، که توحید مجرد کلمه‌ای نیست که بر زبان جاری گردد، بلکه مجرد اقرار انسان به اینکه خالق جز الله عزوجل و پرورش دهنده‌ای جز الله عزوجل نیست، همانطور که بت پرستان و مشرکان بدین مساله اقرار داشتند، نمی‌باشد، بلکه توحید متضمن کفر به طاغوت و انداد و آلهه و ارباب، و نیز ولاء و براء و فرمانبرداری و اطاعت و التزام به شریعت الله عزوجل و توحید ربوبیت و الوهیت و اسماء و صفات و خالص گرداندن کامل عبادت تنها برای الله عزوجل می‌باشد، تا اینکه میان او و آتش حائل گردد.

تنها با این فهم از حقیقت توحید می‌باشد که عدم فهم صحیح از حقیقت توحید، که ناشی از عدم فهم احادیثی است که فضیلت توحید را بیان می‌کند، زایل می‌گردد حتی که برخی گمان کرده‌اند که آن فهم صحیح از حقیقت توحید منسوخ می‌باشد. بزودی برخی از این احادیث را به منظور توضیح مقصود و بیان فهم صحیح آن‌ها ذکر می‌کنیم، آنطور که سلف صالح ما رضوان الله علیهم ما را تعلیم دادند.

حدیث اول:

از عباده بن صامت رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ مِنَ الْعَمَلِ»^۱ و فی روایة: «مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةِ أَيُّهَا شَاءَ». و فی حدیث عتبان بن مالک: «فَإِنَّ

۱- رواه البخاري، كتاب الأنبياء، باب قوله تعالى: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ﴾ (۳۴۳۵) ومسلم:، كتاب الإيمان، باب الدليل على أن من مات على التوحيد دخل الجنة قطعاً (۲۸).

اللَّهِ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ^۱. «هرکس گواهی دهد که معبود به حقی جز الله عزوجل نیست، یکتاست و شریکی ندارد، و محمد فرستاده‌ی اوست، و عیسی بنده‌ی الله عزوجل و فرستاده‌اش، و کلمه‌ی اوست که به مریم القا کرده و روحی از جانب اوست، و بهشت و جهنم حق است، الله عزوجل بر هر مقدار عملی که باشد او را وارد بهشت می‌کند». و در روایتی آمده است: «از هر یک از درهای هشتگانه بهشت که بخواهد او را وارد بهشت می‌کند». و در حدیث عتبان بن مالک رضی الله عنه آمده است که: «الله عزوجل آتشی را بر کسی که به خاطر خشنودی الله عزوجل، لا إله إلا الله بگوید، حرام کرده است».

به اختصار با استعانت از الله عزوجل می‌گوییم: این حدیث از جامع‌ترین احادیثی که مشتمل بر عقاید است، می‌باشد. همانطور که امام نووی رحمته الله علیه بدان اشاره کرده‌اند^۲. در حقیقت این حدیث به وضوح متضمن نفی الوهیت از غیر الله عزوجل می‌باشد، که عبارت است از اختصاص دادن تمامی انواع عبادات برای الله عزوجل؛ چرا که عبادات برخاسته از میل قلبی به همراه حب و خضوع و خشوع و تذلل به همراه ترس و امید می‌باشد و جز الله عزوجل هیچکس، مستحق این امور نمی‌باشد. و این معنای این قسمت

۱- هذا جزء من حدیث عتبان بن مالک الطویل الذی رواه البخاری فی کتاب الصلاة، باب المساجد فی البیوت (۴۲۵) و مسلم فی کتاب المساجد، باب الرخصة فی التخلف عن الجماعة بعدر (۲۶۳/۳۳)، و کتاب الإیمان، باب الدلیل علی أن من مات علی التوحید دخل الجنة قطعاً، و فی آخر حدیث کما جاء فی روایة البخاری: «..... فقال قائل منهم: أين مالک ابن الدخیشن او ابن الدخشن؟ فقال بعضهم: ذلك منافق لا یحب الله ورسوله، فقال رسول الله: «لا تقل ذلك، ألا تراه قد قال: لا إله إلا الله یرید بذلك وجهه الله؟» قال: الله ورسوله أعلم. قال: فإننا نرى وجهه ونصیحته إلى المنافقین. قال رسول الله: «فإن الله حرم علی النار من قال لا إله إلا الله یتبغی بذلك وجهه الله».

۲- مسلم بشرح النووی (۱/۲۲۷).

از احادیث می‌باشد که رسول الله ﷺ فرمودند: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» «هر کس گواهی دهد که معبود به حقی جز الله عزوجل وجود ندارد». و اینکه فرمودند: «وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ» در واقع تأکیدی قاطع و بیانی واضح در مضمون کلمه‌ی توحید می‌باشد، چرا که از بزرگ‌ترین انواع شرک که منافی با این کلمه می‌باشد، برگرداندن عبادتی از مجموع عبادات برای غیر الله عزوجل می‌باشد؛ و شهادت و گواهی دادن به اینکه محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی الله عزوجل می‌باشد، متضمن تصدیق رسول الله ﷺ در هر آنچه که خبر می‌دهد، و اطاعت از او در آنچه که امر می‌کند و دست کشیدن از هر آنچه که از آن نهی کرده و باز می‌دارد، می‌باشد، به گونه‌ای که هر آنچه که او اثبات کرده، اثباتش واجب و آنچه نفی کرده، نفی آن نیز واجب می‌باشد، و آنچه که حلال کرده، همان حلال است و آنچه که حرام گردانیده، همان حرام می‌باشد. بنابراین حرامی نیست جز آنکه الله و رسولش حرام کرده‌اند و دینی نیست مگر آنچه که الله عزوجل و رسولش ﷺ آن را تشریح کرده‌اند.^۱

و معنای این که رسول الله ﷺ فرمودند: و عیسی بنده‌ی الله عزوجل و فرستاده‌ی اوست. برخلاف اعتقاد تثلیث که صلیب پرستان در مورد عیسی علیه السلام بدان معتقدند، می‌باشد به گونه‌ای که برخی از آن‌ها عیسی علیه السلام را خدا قرار داده‌اند و برخی او را فرزند خداوند متعال قرار داده‌اند. هرگز توحید بنده‌ای صحیح نمی‌باشد، مگر زمانی که با یقین به عبودیت و بندگی عیسی علیه السلام برای پروردگارش جل جلاله معتقد باشد. همانطور که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكِبْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا﴾ [النساء: ۱۷۲] «هرگز مسیح ابائی از این ندارد که بنده ای (از بندگان متواضع) برای الله باشد، و فرشتگان مقرب نیز (از بندگی او سر باز نمی‌زنند). و کسی که از عبادت الله

۱- بتصرف من اقتضاء الصراط المستقیم، لابن تیمیة رحمه الله (۴۵۲).

سر باز زند و خویشتن را بزرگتر از آن شمرد (که به عبادت او پردازد، او را به عذاب سختی گرفتار می‌سازد، بدان گاه) که همگان را در پیشگاه خود گرد می‌آورد». و اینکه فرمودند: عیسی کلمه‌ای است که الله عزوجل او را به مریم القا کردند، و روحی از جانب الله عزوجل می‌باشد؛ امام احمد در کتاب «الرد علی الجهمیه» می‌گوید: الله عزوجل، عیسی علیه السلام را با کلمه‌ای که به مریم القا کرد، بوجود آورد، هنگامیکه به او گفت: «کُن». سپس عیسی به وسیله‌ی گفتن «کُن» (باش) به وجود آمد، و عیسی خود آن «کُن» نیست بلکه با گفتن «کُن» به وجود آمد و «کُن» کلامی است از جانب الله عزوجل و مخلوق نیست و مسیحیت و جهمیه در خصوص عیسی علیه السلام به الله عزوجل دروغ می‌بندند^۱.

و اینکه رسول الله ﷺ فرمودند: روحی از جانب الله عزوجل است. بدین معناست که عیسی علیه السلام روحی از ارواحی است که الله عزوجل آن‌ها را آفریده است، و با این کلامشان ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾ «آیا من پروردگارتان نیستم، آن‌ها را به سخن آورده و گفتند: بلی» همانطور که ابی بن کعب رضی الله عنه می‌گوید^۲. اما اینکه رسول الله ﷺ فرمودند: و گواهی دهد که بهشت و دوزخ حق است؛ یعنی گواهی دهد که بهشتی را که الله عزوجل از آن در کتابش خبر داده و آن را برای متقین آماده کرده است، حق است یعنی ثابت بوده و شکی در آن نیست، و نیز گواهی دهد که آتشی را که الله عزوجل از آن در کتابش خبر داده و آن را برای کافران آماده کرده است، حق می‌باشد. و هر کس به بهشت و دوزخ، ایمان نداشته باشد، در حقیقت به قرآن و پیامبران کفر ورزیده است.

۱- انظر فتح المجید (ص ۴۱) وما بعدها والرد علی الزنادقه والجهمیه لأحمد (۳۲).

۲- المرجع السابق (ص ۴۳) والأثر أخرجه الحاكم (۲/۳۵۳، ۴۰۵) والطبري في تفسيره (۱۰۸۵۵) واللالكائي في شرح أصول الاعتقاد (۹۹۱) وعبدالله بن أحمد في زوائد على المسند (۱۳۵/۵) والفریابی في القدر (۵۲).

و اینکه رسول الله ﷺ فرمودند: الله عزوجل را بر هر عملی که باشد، وارد بهشت می‌کند.

حافظ ابن حجر می‌گوید^۱: معنای این سخن رسول الله ﷺ آنست که: بر هر عمل صالح یا فاسدی که باشد، چرا که اهل توحید حتما وارد بهشت می‌شوند، و یا ممکن است معنایش این باشد که الله عزوجل آن‌ها را با توجه به اعمالشان در درجات مختلفی به بهشت وارد می‌کند.

قاضی عیاض رحمته الله می‌گوید^۲: آنچه در حدیث عباده رضی الله عنهم آمده، ویژه کسانی است که همراه با به زبان آوردن آنچه رسول الله ﷺ فرمودند حقیقت ایمان و توحیدی که در حدیث وارد شده را نیز با شهادتین مقرون سازد. و این امر چنان پاداشی دارد که بر گناهان وی برتری می‌یابد و موجب بخشش، رحمت و در نخستین وهله موجب وارد شدن به بهشت می‌گردد.

و آنچه که در روایت عتبان بن مالک رضی الله عنه آمده است: «مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ» بر حقیقت معنای کلمه‌ی توحید، اخلاص و نفی شرک دلالت دارد، و صدق و اخلاص متلازم یکدیگر می‌باشند، لذا اگر مخلص نباشد، مشرک می‌باشد و شرک درجاتی دارد و اگر صادق نباشد، منافق می‌باشد.

این تنها یک حدیث از احادیثی است که در فضل توحید وارد شده است که برای ما به وضوح حقیقت توحیدی را که شایسته است انسان به مجرد تلفظ شهادتین بر آن باشد، واضح و روشن می‌گرداند.

و با این فهم کامل از این حدیث و تمامی احادیثی که در فضل توحید وارد شده است، هر اشکال و پوشیدگی در معانی و مقتضیات آن، برطرف می‌گردد.

۱- فتح الباری (۶/ ۴۷۵).

۲- شرح مسلم للنووی (۱/ ۲۲۰).

بنابراین کسی که با این توحید خالص که بیان کردیم، پروردگارش را ملاقات کند، تردیدی نیست که وی از جمله‌ی سعادت‌مندان رستگار می‌باشد و قطعاً این توحید کفیل آنست که انوارش تمامی گناهان و نافرمانی‌هایش را بسوزاند. همانطور که ابن قیم رحمته الله در کتاب «مدارج السالکین» می‌گوید: بر این اساس کسی که حسنات و نیکی‌هایش بر سیئات و گناهانش برتری یابد، رستگار شده و عذاب نمی‌شود و گناهانش به سبب نیکی‌هایش، بخشیده می‌شود. و بدین سبب برای اهل توحید، بخشیده می‌شود آنچه که برای اهل شرک بخشیده نمی‌شود. چرا که اهل توحید با اقرار به توحید، بدانچه که الله عزوجل آن را دوست داشته و مقتضای عمل به آن بخشش و آسان‌گیری از جانب الله متعال است، عمل کرده‌اند، برخلاف مشرک. و هر چه توحید بنده بیشتر باشد، مغفرت و بخشش الله عزوجل برای او کامل‌تر می‌باشد؛ از این رو کسی که الله عزوجل را در حالی ملاقات کند که بر او شرک نورزیده است، حتماً گناهانش بر وی بخشوده می‌شود، هر چه که باشد، و به سبب آن‌ها عذاب نمی‌شود. و ما نمی‌گوییم: که هیچ یک از اهل توحید وارد آتش نمی‌شود، بلکه بسیاری از آن‌ها به سبب گناهانشان وارد آتش می‌شوند، و به مقدار جرمشان عذاب می‌شوند و پس از آن از آتش خارج می‌گردند؛ و بین این دو امر برای آنکه به نسبت آنچه گفتیم، احاطه‌ی علمی داشته باشد، منافاتی وجود ندارد.

بدان که اشعه و پرتوی لا إله إلا الله مه و تیرگی‌ها و ابر گناهان را به اندازه‌ی شدت و ضعفش پراکنده کرده و در نتیجه نورافشانی می‌کند؛ و تفاوت اهل لا إله إلا الله در این نور از نظر ضعف و قوت به گونه‌ای است که جز الله عزوجل کسی بدان احاطه ندارد؛ و هرگاه عظمت نور کلمه‌ی توحید، شدیدتر گردد، بیشتر شبهات و شهوات را به حسب قوت و شدتش می‌سوزاند، و هر گناه یا شهوت یا شبهه‌ای که بدین نور نزدیک‌تر شود، آن نور آن را می‌سوزاند و بدین ترتیب آسمان ایمانش از شر هر سارقی که حسناتش را بر باید به وسیله‌ی ستارگان در حفاظت می‌باشد. و سارقی مگر به سبب تکبر و غفلت وی که جزو خصوصیات بشری می‌باشد، بدان دست‌درازی نمی‌کند؛ و چون بیدار شده و از

آنچه که از وی دزیده شده، اطلاع یابد، آن را از دزدش پس می‌گیرد، یا اینکه با تلاش در کسب آن، چندین برابر آن را حاصل می‌کند؛ اینچنین است که وی هرگز با وجود دزدهایی از جن‌ها و انسان‌ها، همچون کسی نیست که خزان‌های خود را برای آن‌ها باز گذارد، و به در آن پشت کند.

و توحید مجرد اقرار بنده به اینکه خالق جز الله عزوجل نیست و نیز الله عزوجل پروردگار هر چیزی و مالک آنست، نمی‌باشد، همانطور که بت پرستان بدین مساله اقرار داشتند در حالیکه مشرک بودند؛ بلکه توحید متضمن محبت الله عزوجل و خضوع و ذل و فروتنی و کمال انقیاد و فرمانبرداری در اطاعت از الله عزوجل و اخلاص در عبادت برای او، و اراده‌ی ملاقات وجه بلند مرتبه‌اش با تمامی اقوال و اعمال و بازداشتن‌ها و بخشیدن‌ها و حب و بغض که بین او و اسباب دعوت کننده‌ی به سوی گناه و اصرار بر آن‌ها، حائل شده، می‌باشد. و هر کس این مساله را بداند، سخن رسول الله ﷺ را درک می‌کند که فرمودند: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ» و اینکه می‌فرماید: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». و نیز احادیثی را که در این مضمون وارد شده‌اند و بر بسیاری از مردم فهم آن‌ها پیچیده شده است، درک می‌کند. به گونه‌ای که برخی مردم گمان می‌کنند، برخی از این احادیث منسوخ می‌باشند. و برخی گمان می‌کنند که این احادیث قبل از ورود اوامر و نواهی و استقرار شریعت وارد شده‌اند؛ و برخی آن احادیث را بر آتش مشرکان و کافران حمل کرده‌اند، و برخی ورود به آتش را به خلود و جاودانگی در آن تاویل کرده و گفتند: معنای حدیث آنست که هر کس لا اله الا الله بگوید: هرگز وارد آتش نمی‌شود؛ و دیگر تاویلات فاسد و نادرستی که در این مساله ذکر کرده‌اند. در حالیکه شریعت حکیم، حصول و ورود به بهشت را در مجرد نطق زبانی کلمه‌ی توحید قرار نداده است، چرا که این مساله برخلاف آنچه که در دین اسلام ضروری و بدیهی است، می‌باشد. زیرا منافقان کلمه‌ی توحید را به زبان می‌آوردند، در حالیکه جزء کسانی بودند که آن را به دل انکار می‌کردند، و از کسانی بودند که الله

عزوجل پایین‌ترین مکان آتش را برای آن‌ها قرار داد. بنابراین بایستی کلمه‌ی توحید به همراه قول زبانی و قول قلب باشد، و قول قلب، متضمن شناخت و معرفت و تصدیق بدان و معرفت حقیقت نفی و اثباتی که متضمن آنست، می‌باشد. و معرفت و شناخت حقیقت الوهیتی که از غیر الله عزوجل منتفی می‌باشد و تنها به او جل جلاله اختصاص دارد و اثبات آن برای غیر او محال می‌باشد و برپا داشتن این معنا در قلب از روی علم و معرفت و یقین که موجب تحریم گوینده‌ی آن بر آتش است، باشد. سپس ابن قیم رحمته الله می‌گوید: برتری اعمال به نسبت یکدیگر براساس شکل و صورت ظاهری آن و مقدار آن‌ها نمی‌باشد، بلکه برتری و تفاضل اعمال براساس تفاضل آنچه که در قلوب است می‌باشد، به گونه‌ای که ممکن است شکل ظاهری در عمل یکی باشد، ولی تفاضلی که در بین آن‌ها می‌باشد، همچون فاصله‌ی آسمان‌ها و زمین باشد، و گاهی دو نفر در یک صف می‌باشند درحالی‌که تفاوت میان نمازهایشان همچون فاصله‌ی آسمان‌ها و زمین می‌باشد. تا آنجا که می‌گوید: در حدیث بطاقه و صاحب کارت تامل کن!^۱

بدیهی است که برای هر موحدی همچون این کارت می‌باشد. و بسیاری از آن‌ها به سبب گناهانشان وارد دوزخ می‌شوند، لیکن سیری که کارت آن مرد سنگین شده و دفترهایی از گناهان به خاطر آن سبک گشتند، چیزی که برای غیر او که صاحب کارت‌هایی بودند، حاصل نشد، منفرد و یگانه بودن کارت او در سنگینی و وقار بود.^۲ از خلال این فهم واضح و روشن در مورد حقیقت احادیثی که در باب توحید وارد شده‌اند، اکنون برای ما میسر است که برخی از احادیثی که در این مورد وارد شده، پس از

۱- أخرجه أحمد في مسنده (۲/۲۱۳، ۲۲۱) والترمذي كتاب الإيمان، باب ما جاء في من يموت وهو يشهد أن لا إله إلا الله (۲۶۳۹) وقال: حديث حسن غريب وابن ماجه، كتاب الزهد، باب ما يرجی من رحمة الله يوم القيامة (۴۳۰۰) والحاكم (۶/۱) و(۲/۱۸۸، ۱۸۹) و صححه على شرط مسلم، ووافقه الذهبي، وابن حبان (۲۲۵) والبعوی في شرح السنة (۴۳۲۱)، و صححه الألباني في الصحيحة (۱۳۵)

۲- مدارج السالكين، طبعة دارالحدیث (۱/۳۵۸) وما بعدها.

اینکه قاعده‌ی اساسی در فهم آن‌ها برایمان استوار گشت، ذکر کنیم بدون آن که نیازی به توقف در هر حدیثی به منظور شرح آن داشته باشیم، آنطور که در حدیث عبادۀ رضی الله عنه، که کمی پیشتر گذشت توقف کردیم.

حدیث دوم:

از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: پشت سر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر الاغی که عفیر نام داشت، سوار بودم، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «يَا مُعَاذُ، هَلْ تَدْرِي حَقَّ اللّٰهِ عَلَيَّ عِبَادِهِ، وَمَا حَقَّ الْعِبَادِ عَلَى اللّٰهِ» ای معاذ، آیا حق الله عزوجل بر بندگانش و حق بندگان بر الله عزوجل را می‌دانی؟ معاذ می‌گوید: گفتم الله و رسولش بدان داناترند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «فَإِنَّ حَقَّ اللّٰهِ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَحَقَّ الْعِبَادِ عَلَى اللّٰهِ أَنْ لَا يُعَذِّبَ مَنْ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا» حق الله عزوجل بر بندگان آنست که او جل جلاله را عبادت کنند و چیزی را با او شریک قرار ندهند، و حق بندگان بر الله عزوجل آنست که کسی را که با او چیزی شریک قرار نداده باشد، عذاب نکند. معاذ می‌گوید: پس گفتم: یا رسول الله، آیا مردم را بدان بشارت ندهم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لَا تُبَشِّرُهُمْ، فَيَتَّكِلُوا» آن‌ها را بشارت مده، چرا که بر آن اعتماد کرده و از عمل باز می‌مانند!

از این حدیث مبارک، واضح می‌گردد که حق الله عزوجل بر بندگانش آن است که تنها او را عبادت کرده و از تمامی شائبه‌های شرک، به دور باشند. امام ابن قیم به نیکوترین شیوه از عبادت تعریف جامعی را در قالب شعر ارائه داده و می‌گوید:

۱- رواه البخاري، في كتاب الجهاد والسير باب اسم الفرس والحمار (۲۸۵۶) وفي كتاب الاستئذان، باب من أجابك بلبیک وسعدیک (۶۲۶۷) وفي كتاب الرقاق باب من جاهد نفسه في طاعة الله (۶۵۰۰) وفي كتاب التوحيد، باب ما جاء في دعاء النبي صلی الله علیه و آله و سلم أمته إلى توحيد الله تعالى (۷۳۷۳) وفي كتاب اللباس، باب إرداف الرجل خلف الرجل (۵۹۶۷) ومسلم في كتاب الإیمان، باب الدلیل علی أن من مات علی التوحيد دخل الجنة قطعاً (۳۰۹).

و عبادة الرحمن: غاية حبه مع ذل عابده، هما قطبان
و عليهما فلک العبادة دائر مدار حتى قامت القطبان
و مداره بالأمر أمر رسوله لا بالهوى والنفس والشيطان^۱
عبادت خداوند رحمان یعنی نهایت دوست داشتن او همراه با نهایت فروتنی و
خاکساری؛ که این دو، دو قطب عبادت می‌باشند. با این دو، چرخ عبادت می‌چرخد، و
مادامیکه این دو قطب در میان نباشند، چرخ عبادت نیز دایره نخواهد بود. مدار اصلی این
چرخ، فرمان فرستاده‌ی اوست نه هوا و نفس اماره و شیطان.
بنابراین عبادت عبارت است از: خضوع و محبت برای الله عزوجل و این همان دین
الله عزوجل می‌باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: هر کس با وجود بغض به نسبت انسانی، برای او
خضوع و فروتنی کند، عبادت کننده‌ی او نمی‌باشد و نیز اگر چیزی را دوست داشته باشد
و برای آن فروتنی و خضوع نکند، عبادت کننده‌ای برای او نمی‌باشد، همانطور که انسان
فرزند و دوستش را دوست دارد. لذا یکی از این دو، در عبادت الله عزوجل کفایت
نمی‌کند، بلکه واجب است که الله عزوجل در نزد بنده از هر چیزی محبوب‌تر باشد و نیز
الله عزوجل در نزد وی از هر چیزی بزرگ‌تر باشد، بلکه محبت و فروتنی کامل را جز
مستحق الله عزوجل نداند. و تردیدی نیست که هر کس الله عزوجل را با این توحید
ملاقات کند، از اهل بهشت می‌باشد، ﴿وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ﴾ [الروم: ۶] «این
وعده‌ای است که الله داده است، و الله هرگز در وعده‌اش خلاف نخواهد کرد».

از الله عزوجل می‌خواهیم که ما و شما را بر توحید بمیراند، و خاتمه‌ی ما را با سعادت
و رستگاری همراه بگرداند و بر ما و شما بهشت و دیدار خویش را روزی بگرداند.

۱- القصيدة النونية (۱/۲۵۳) ط المکتب الإسلامی.

۲- العبودية، ص ۱۳.

براستی که او ولی این امر و عهده دار آن است.

حدیث سوم:

از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ سَيُخَلِّصُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي عَلَى رُءُوسِ الْخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَنْشُرُ عَلَيْهِ تِسْعَةَ وَتِسْعِينَ سَجَلًا كُلُّ سَجَلٍ مِثْلُ مَدِّ الْبَصْرِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَتُنْكِرُ مِنْ هَذَا شَيْئًا؟ أَظَلَمَكَ كِتَابِي الْحَافِظُونَ؟ فَيَقُولُ: لَا يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: أَفَلَاكَ عُذْرٌ؟ فَيَقُولُ: لَا يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: بَلَى إِنَّ لَكَ عِنْدَنَا حَسَنَةً، فَإِنَّهُ لَا ظُلْمَ عَلَيْكَ الْيَوْمَ، فَتَخْرُجُ بِطَاقَةٍ فِيهَا: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، فَيَقُولُ: احْضُرْ وَرَنَّاكَ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ مَا هَذِهِ الْبِطَاقَةُ مَعَ هَذِهِ السَّجَلَاتِ، فَقَالَ: إِنَّكَ لَا تُظَلِّمُ، قَالَ: «فَتُوضَعُ السَّجَلَاتُ فِي كَفَّةٍ وَالْبِطَاقَةُ فِي كَفَّةٍ، فَطَاشَتِ السَّجَلَاتُ وَثَقَلَتِ الْبِطَاقَةُ، فَلَا يَثْقُلُ مَعَ اسْمِ اللَّهِ شَيْءٌ». «الله متعال در روز قیامت، در بین مردمان مردی از امت مرا نجات می‌دهد، نود و نه کارنامه‌ی اعمال او را بر وی می‌کشایند که هر کارنامه به اندازه دید چشم وسیع است، سپس الله متعال می‌فرماید: آیا چیزی از محتوای این کارنامه‌ها را انکار می‌کنی؟ آیا فرشتگان ما به تو ظلم کرده‌اند؟ وی پاسخ می‌دهد: خیر یا رب، سپس الله متعال می‌فرماید: آیا عذری داری؟ وی پاسخ می‌دهد: خیر یا رب. الله متعال می‌فرماید: تو یک کار نیک نزد ما داری و امروز به تو هیچگونه ظلمی نخواهد شد؛ پس از آن کارتی را بیرون می‌آورند که روی آن نوشته شده: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» سپس می‌فرماید: برای وزن کردن آن آماده باش. وی می‌گوید: این کارت در مقابل آن کارنامه‌ها چیزی نیست؟ الله متعال می‌فرماید: قطعاً به تو ظلمی نمی‌شود». رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «همه کارنامه‌ها در یک کفه ترازو و آن کارت به تنهایی در کفه دیگر قرار داده می‌شود که همه کارنامه‌ها بالا آمده و آن کارت بر آن‌ها سنگینی می‌کند، براستی که هیچ چیز در مقایسه با اسم الله متعال سنگین نمی‌شود». سخن در مورد این حدیث در کلام امام ابن قیم رحمته الله گذشت، و تردیدی نیست که

سِری که به سبب آن کارت سنگین شده و به خاطر آن کارنامه‌های وی سبک می‌گردند، کمال توحید و محقق گرداندن آن می‌باشد. چرا که برای توحید نوری می‌باشد که تیرگی و ابرهای گناه را به اندازه‌ی قوتش پراکنده می‌کند؛ و الله عزوجل خبر داده که هر گناهی را با وجود توحید می‌بخشد و هیچ گناهی را به همراه شرک نمی‌بخشد، الله عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۱۱۶] «بیگمان الله شرک ورزیدن به خود را (از کسی) نمی‌آمرزد و بلکه پائین تر از آن را از هرکس که بخواهد (و صلاح بداند) می‌بخشد. هر که برای الله انباز بگیرد، به راستی بسی گمراه گشته است (و خیلی از حق پرت شده است)».

پس هر گاه فردی با اخلاص و یقین کامل «لا إله إلا الله» را بر زبان آورد و در این حال به هیچ وجه بر گناهی مصر نباشد، کمال اخلاص و یقین وی موجب می‌شود که الله عزوجل از همه چیز برای او محبوب‌تر باشد. بنابراین در دل وی هیچگونه اراده‌ای برای انجام آنچه الله عزوجل حرام کرده است، باقی نمی‌ماند و هیچگونه کراهتی نسبت به آنچه الله عزوجل بدان فرمان داده ندارد؛ چنین کسی است که آتش بر وی حرام شده است گر چه قبل از آن گناهی داشته باشد، ولی پس از چنین ایمان و اخلاص و توبه و محبت و یقین کامل، گناهان وی محو و نابود می‌گردد، همانگونه که شب توسط روز محو می‌گردد. پس هرگاه لا إله إلا الله را با کاملترین وجه که مانع شرک اکبر و شرک اصغر باشد، بگوید، و بر هیچ نوع گناهی مصر نباشد، بر او بخشیده خواهد شد و بر آتش حرام می‌گردد. و اگر به گونه‌ای آن را بر زبان آورد که از شرک اکبر و نه شرک اصغر رهایی یابد و پس از آن چیزی که مناقض آن باشد از وی صادر نشود، در این حالت در مقابل این حسنه و عمل نیکویش، چیزی از گناهان نیست که مقاومت کند، پس به سبب آن میزان حسناتش ترجیح و برتری می‌یابد - آن طور که در حدیث بطاقه و صاحب کارت گذشت - و بر آتش حرام می‌گردد، ولی درجه‌اش در بهشت به میزان گناهی که مرتکب

شده کاهش می‌یابد و این برخلاف کسی می‌باشد که سیئات وی بر حسناتش برتری یافته و در حالی مرده که مصر بر آن‌ها بوده است، که چنین شخصی مستحق آتش می‌باشد. و اگر شخصی لا إله إلا الله بگوید و به وسیله‌ی آن خود را از شرک اکبر خالص گرداند، لیکن بر این حالت از دنیا نرود، بلکه پس از رهایی از شرک اکبر گناहانی را مرتکب شود که بر حسنه‌ی توحیدش برتری یابد، وی در حالتی که کلمه‌ی توحید را به زبان آورده، با اخلاص بوده است، لیکن پس از آن، مرتکب گناهانی شده است که توحید و اخلاصش را سست و ضعیف گردانیده است و آتش گناهان وی قوت گرفته تا جایی که نیکی توحیدش را سوزانده است. این برخلاف فردی است که مخلص و اهل یقین بوده و نیکی‌هایش بر گناهایش ترجیح و برتری دارد و برگناهان اصرار نمی‌ورزد که اگر با این حال بمیرد وارد بهشت می‌شود. تنها ترسی که متوجه فرد مخلص می‌باشد، اینست که گناهای را انجام دهد که در پی آن ایمانش ضعیف شده و لا إله إلا الله را با اخلاص و یقینی که مانع تمام گناهان وی می‌شود به زبان نیاورد و این ترس بر او هست که دچار شرک اکبر و اصغر شود اگر هم از شرک اکبر سالم بماند، ترس باقی ماندن شرک اصغر با وی می‌باشد و نیز ترس اینکه بدان، گناهان نیز اضافه شود و بدین ترتیب جانب گناهایش بر حسناتش ترجیح یابد؛ چرا که سیئات ایمان و یقین را ضعیف می‌کند و همچنین قول لا إله إلا الله را ضعیف کرده و مانع اخلاص در قلب می‌گردند و اندک اندک گوینده‌ی کلمه‌ی توحید همچون شخصی می‌گردد که هذیان می‌گوید یا در خواب سخن می‌گوید یا همانند کسی است که صدایش را با آیه‌ای از قرآن بی‌آنکه طعم و شیرینی معنایش را بچشد، نیکو می‌گرداند؛ چنین افرادی این عبارات را با کمال صدق و یقین نگفته‌اند، چرا که پس از گفتن آن دچار گناهای شده‌اند که ناقض گفته‌ی آنان است، بلکه بدون صدق و یقین گفته‌اند و بدون صدق و یقین می‌میرند. زیرا گناهان فراوانی دارند که مانع ورود آنان به بهشت می‌شوند؛ پس هرگاه گناهان فزونی یافتند، گفتن لا إله إلا الله بر زبان سنگینی

می‌کند و قلب از گفتن آن دچار قساوت می‌گردد، از عمل صالح کراهت پیدا می‌کند، گوش فرا دادن به قرآن برایش دشوار می‌گردد و با یاد غیر الله عزوجل خرسند گشته و به باطل اطمینان حاصل می‌کند. سخن زشت و همنشینی با اهل غفلت را شیرین می‌پندارد و از همنشینی با اهل حق کراهت دارد. لذا چنین فردی اگر لا اله الا الله را به زبان آورد، در حقیقت چیزی را به زبان آورده که در قلبش نیست و عمل وی گفته‌اش را تصدیق نمی‌کند. حسن بصری می‌گوید: ایمان به ادعا و آرزو نیست، بلکه چیزی است که در دل‌ها می‌نشیند و اعمال آن را تصدیق می‌کند؛ پس هر کسی سخنانی نیکو و صالح بگوید و بدان‌ها عمل کند، از او پذیرفته می‌شود و هرآنکه سخن نیکو بگوید و عملش شر باشد، گفته‌اش پذیرفته نمی‌شود.^۱ بکر بن عبدالله مزنی رحمته الله می‌گوید: ابوبکر با فزونی روزه و نماز از آنان (صحابه) پیشی نگرفت، بلکه با آن چیزی پیشی گرفت که در قلبش جای گرفته بود.^۲

از سوء خاتمه به الله عزوجل پناه می‌بریم. و از الله عزوجل می‌خواهم که خاتمه‌ی ما و شما را همراه با سعادت و رستگاری بگرداند، همانطور که به او امیدواریم که ما را از نظر به وجه متعالمش محروم نگرداند.

حدیث چهارم:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که می‌گوید از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمودند:

۱- أخرجه الخطيب في اقتضاء العلم والعمل (۵۶) وابن أبي شيبة في مصنفه (۲۲/۱۱) و(۵۰۴/۱۳) وابن المبارك في الزهد (۱۵۶۵) وعبدالله بن أحمد في زوائد الزهد (۳۲۲) والآجری في الشريعة (۲۵۵، ۲۶۰) وابن بطة في الإبانة الكبرى (۱۰۹۴).

۲- أخرجه الحكيم الترمذي في نوادر الأصول كما في الضعيفة (۹۶۲) وقد ورد كذلك عن أبي بكر بن عياش كما في المنار المنيف لابن القيم (۱۱۵) وقد ورد مرفوعاً، ولكن لا أصل له وانظر الضعيفة/ فتح المجيد ص ۴۶ وما بعدها.

«قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ مَا دَعَوْتَنِي وَرَجَوْتَنِي غَفَرْتُ لَكَ عَلَى مَا كَانَ فِيكَ وَلَا أُبَالِي، يَا ابْنَ آدَمَ لَوْ بَلَغَتْ ذُنُوبُكَ عَنَانَ السَّمَاءِ ثُمَّ اسْتَغْفَرْتَنِي غَفَرْتُ لَكَ، وَلَا أُبَالِي، يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ لَوْ أَتَيْتَنِي بِقُرَابِ الْأَرْضِ خَطِيئًا ثُمَّ لَقَيْتَنِي لَا تُشْرِكُ بِي شَيْئًا لَأَتَيْتَكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً»^۱.
 الله تبارک و تعالی فرمودند: «ای بنی آدم، شما تا زمانی که مرا بخوانید، و به من امیدوار باشید، آنچه از شما سرزده می‌بخشم و قلم عفو بر آن می‌کشم، و به چیزی اهمیت نمی‌دهم. ای بنی آدم اگر بزرگی گناهانتان به اندازه‌ی آسمان هم برسد، اما از من طلب مغفرت کنید بدون توجه به چیزی آن را می‌بخشم. ای بنی آدم اگر با اشتباه و گناهی به اندازه‌ی زمین و پری آن پیش من بیایید ولی آنگاه که مرا ملاقات می‌کنید چیزی را شریک من قرار نداده باشید، من نیز به همان اندازه مغفرت را برای شما می‌آورم».

این حدیث شریف فضل توحیدی را که بزرگ‌ترین سبب از اسباب مغفرت می‌باشد، بیان می‌کند. همانطور که امام ابن رجب حنبلی رحمته الله در شرح این حدیث در کتاب ارزشمندش، «جامع العلوم و الحكم» در حدیث شماره‌ی ۴۲ می‌گوید: و از اسباب مغفرت و بخشش گناهان، توحید می‌باشد، و در واقع توحید بزرگ‌ترین اسباب می‌باشد که هر کس عاری از آن باشد، مغفرتی برای وی نمی‌باشد، و هر کس به همراه آن الله عزوجل را ملاقات کند، در واقع با بزرگ‌ترین اسباب مغفرت حاضر شده است. الله

۱- أخرجه الترمذي، كتاب الدعوات، باب فضل التوبة والاستغفار وما ذكر من رحمة الله لعباده (۳۵۴۰)، وقال الترمذي: حديث حسن غريب لا نعرفه الا من هذا الوجه. وأخرجه مسلم، كتاب الذكر والدعاء (۲۶۸۷) باب فضل الذكر والدعاء والتقرب الى الله تعالى من حديث أبي ذر عن النبي ﷺ قال: «يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: مَنْ تَقَرَّبَ مِنِّي شَيْئًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ ذِرَاعًا، وَمَنْ تَقَرَّبَ مِنِّي ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ بَاعًا، وَمَنْ أَتَانِي يَمِئْتِي أَتَيْتُهُ هَرُولَةً، وَمَنْ لَقَيْتَنِي بِقُرَابِ الْأَرْضِ خَطِيئَةً لَا يُشْرِكُ بِي شَيْئًا لَقَيْتُهُ بِمِثْلِهَا مَغْفِرَةً» و أخرجه الطبراني من حديث ابن عباس في الكبير (۱۲۳۴۶)، والصغير (۲/۲۰، ۲۱) وقال الهيثمي في المجمع (۳۶۳/۱۰): وفيه ابراهيم بن اسحاق، وقيس بن الربيع وكلاهما مختلف في توثيقه وبقية رجاله رجال الصحيح وحسنه بشواهد الألباني في الصحيحة (۱۲۷) وصحيح الجامع (۴۳۳۸).

عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۱۱۶] «بی‌گمان الله (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هرکس که خود بخواهد، می‌بخشد».

هر کس همراه توحید، به اندازه‌ی تمام زمین خطا و گناه همراه داشته باشد و الله عزوجل را ملاقات کند، الله متعال به همان میزان مغفرت شامل حال او خواهد کرد. اگر توحید شخص و اخلاصش برای الله عزوجل کامل شود و شروط توحید را با قلب، زبان و اعضا و جوارح و یا با قلب و زبان در هنگام مرگ به پا دارد، این امر موجب مغفرت و بخشش تمامی گناهانی که قبل از آن مرتکب شده، می‌شود و به طور کلی مانع داخل شدن وی به آتش جهنم می‌گردد.

هر کس کلمه‌ی توحید را در قلبش محقق گرداند، محبت و تعظیم و اجلال و ترس و خشیت و توکل بر هر چیزی غیر از الله عزوجل را از آن بیرون گردانده است و در این هنگام است که گناهان و خطاها و لغزشهایش، گرچه همچون کف روی آب باشد، می‌سوزد و چه بسا که همگی آنها به نیکی‌ها و حسنات تبدیل گردند.

براستی که این توحید، اکسیر بزرگی است به گونه‌ای که اگر بر کوههایی از گناهان و خطاها و لغزشها، ذره‌ای از آن واقع گردد، آنها را تبدیل به حسنات و نیکی‌ها می‌کند.^۱ آری توحید خالصی که شرکی با آن آمیخته نشده باشد، به اذن الله عزوجل، همراه آن گناهی باقی نماند.

حدیث پنجم:

از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مَنْ لَقِيَ اللَّهَ

۱- جامع العلوم والحکم الحدیث الثانی والأربعون (ص ۳۴۱۹) دارالفکر.

لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ لَقِيَهُ يُشْرِكُ بِهِ دَخَلَ النَّارَ^۱. «هر کس الله عزوجل را در حالی ملاقات کند که چیزی را با او شریک نکرده باشد، وارد بهشت می‌شود. و هرکس در حالی که برای الله عزوجل شریکی قائل شده باشد، الله عزوجل را ملاقات کند وارد آتش می‌شود».

همچنین این حدیث مبارک تاکید می‌کند که نفی شرک مقتضی وجود توحید می‌باشد. بنابراین کسی که الله عزوجل را در حالی ملاقات کند که به او شرک نورزیده باشد، به اجماع، از اهل بهشت می‌باشد. و هرآنکه الله عزوجل را در حالی ملاقات کند که به او شرک ورزیده است، وارد آتش می‌شود.

الله عزوجل ما و شما را از آن در پناه خود محفوظ بگرداند.

حدیث ششم:

ابن ماجه و حاکم^۲ و دیگران از حذیفه رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «يُدْرُسُ الْإِسْلَامُ كَمَا يَدْرُسُ وَشْيُ الثَّوْبِ، حَتَّى لَا يُدْرَى مَا صِيَامٌ، وَلَا صَلَاةٌ، وَلَا نُسُكٌ، وَلَا صَدَقَةٌ، وَلَيْسَرَى عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي لَيْلَةٍ، فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مِنْهُ آيَةٌ، وَتَبْقَى طَوَائِفُ مِنَ النَّاسِ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَالْعَجُوزُ، يَقُولُونَ: أَدْرَكْنَا آبَاءَنَا عَلَى هَذِهِ الْكَلِمَةِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَتَحْنُ نَقُولُهَا». «اسلام همچون نقش و نگار روی پارچه کهنه (و کم رنگ) می‌شود. تا اینکه مردم نمی‌دانند نماز و روزه و قربانی و صدقه چیست؟ و شبی از شب‌ها، قرآن از میان مردم برداشته می‌شود. و بروی زمین حتی یک آیه از آن باقی نمی‌ماند، تا آن

۱- أخرجه مسلم كتاب الإيمان، باب من مات لا يشرك بالله شيئا دخل الجنة ومن مات مشركا دخل النار (۹۳)(۱۵۲).

۲- أخرجه ابن ماجه كتاب الفتن، باب ذهاب القرآن والعلم (۴۰۴۹) وقال البوصيري في الزوائد: إسناده صحيح ورجاله ثقات والحاكم (۳/۴۷۸، ۵۰۵، ۵۴۵) وصححه على شرط مسلم وصححه الحافظ في الفتح (۲۷۸/۱۳) وصححه الشيخ الألباني في الصحيحة (۸۷) وصحیح الجامع (۸۰۷۷).

جا که گروهی از پیر مردان و پیرزنان می‌گویند: ما می‌شنیدیم که پدر و مادرمان کلمه‌ی لا إله إلا الله را می‌گفتند: ما نیز آنها را بر زبان می‌آوریم». صله بن زفر به حدیفه گفت: چون آنان نمی‌دانند نماز و روزه و قربانی و صدقه چیست، پس لا إله إلا الله به آنان نفعی نمی‌رساند. حدیفه از او روی گرداند. صله این سوال را سه بار تکرار کرد و هر بار حدیفه از وی روی بر می‌گرداند تا اینکه در بار سوم سه بار فرمود: ای صله، لا إله إلا الله آنان را از آتش دوزخ نجات می‌دهد.

حدیث هفتم:

بزار و بیهقی و ابن حبان^۱ از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نَفَعَتْهُ يَوْمًا مِنْ دَهْرِهِ أَصَابَهُ قَبْلَ ذَلِكَ مَا أَصَابَهُ». «کسی که لا إله إلا الله را (با رعایت شروط و مقتضیات آن) گفته باشد، روزی از روزها (این گفته‌ی او) به او نفع خواهد رساند، هرچند که قبل از آن (روز) به مصایب و عذابهایی گرفتار آمده باشد».

حدیث هشتم:

و در صحیحین^۲ از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَكَانَ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْخَيْرِ مَا يَزِنُ شَعِيرَةً، ثُمَّ يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ

۱- أخرجه ابن حبان (۳۰۰۴) وابن الأعرابي في معجمه (۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۱۱۶۳) والطبراني في الأوسط (۶۳۹۲) والبخاري (۳) كما في كشف الأستار، والبيهقي في الشعب (۹۷-۹۹) وفي الأسماء والصفات (۱۹۰) وأبونعيم في الحلية (۴۶/۵) والخطيب البغدادي في موضح أوهام الجمع والتفريق (۲/۲۰۵) وصححه الألباني في الصحيحة (۱۹۳۲) وصحيح الجامع (۶۴۳۴).

۲- أخرجه البخاري، كتاب الإيمان، باب زيادة الإيمان ونقصانه (۴۴) ومسلم كتاب الإيمان، باب أدنى أهل الجنة منزلة فيها (۱۹۳).

قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَكَانَ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْخَيْرِ مَا يَزِنُ بُرَّةً، ثُمَّ يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَكَانَ فِي قَلْبِهِ مَا يَزِنُ مِنَ الْخَيْرِ ذَرَّةً». «هر کس که لا اله الا الله بگوید و به اندازه‌ی یک دانه جو، ایمان در دل او باشد، از آتش دوزخ بیرون آورده می‌شود، و هر کس لا اله الا الله را بر زبان آورد و به اندازه‌ی یک دانه گندم در قلبش ایمان باشد، از دوزخ بیرون آورده می‌شود، و هر کس که لا اله الا الله بگوید و به اندازه‌ی ذره‌ای ایمان در دل او باشد، از دوزخ بیرون آورده می‌شود».

حدیث نهم:

در صحیحین^۱ از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «يَدْخُلُ أَهْلُ الْحِجَّةِ الْحِجَّةَ، وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ، ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَخْرِجُوا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ»^۲. «پس از اینکه اهل بهشت وارد بهشت و اهل دوزخ وارد دوزخ می‌شوند، الله عزوجل می‌فرماید: هر کس را به اندازه‌ی دانه‌ای ارزن در قلبش ایمان وجود دارد، از آتش بیرون آورید».

حدیث دهم:

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله نزد ما تشریف آورده و فرمودند: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْأُمَّمُ، فَجَعَلَ يَمُرُّ النَّبِيُّ مَعَهُ الرَّجُلُ، وَالنَّبِيُّ مَعَهُ الرَّجُلَانِ، وَالنَّبِيُّ مَعَهُ الرَّهْطُ، وَالنَّبِيُّ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ، وَرَأَيْتُ سَوَادًا كَثِيرًا سَدَّ الْأُفُقَ، فَرَجَوْتُ أَنْ تَكُونَ أُمَّتِي، فَقِيلَ: هَذَا مُوسَى وَقَوْمُهُ، ثُمَّ قِيلَ لِي: انْظُرْ، فَرَأَيْتُ سَوَادًا كَثِيرًا سَدَّ الْأُفُقَ، فَقِيلَ لِي:

۱- أخرجه البخاري، كتاب الإيمان، باب تفاضل أهل الإيمان في الأعمال (۲۲) ومسلم، كتاب الإيمان، باب إثبات الشفاعة وإخراج الموحدين من النار (۱۸۴) وانظر (۱۸۳، ۱۸۵).

۲- أخرجه البخاري، كتاب الإيمان، باب تفاضل أهل الإيمان في الأعمال (۲۲) ومسلم، كتاب الإيمان، باب إثبات الشفاعة وإخراج الموحدين من النار (۱۸۴)، وانظر (۱۸۳، ۱۸۵).

انظُرْ هَكَذَا وَهَكَذَا، فَرَأَيْتُ سَوَادًا كَثِيرًا سَدَّ الْأَفُقَ، فَقِيلَ: هُوَ لَأُمَّتِكَ، وَمَعَ هَؤُلَاءِ سَبْعُونَ أَلْفًا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ» «امت‌ها بر من عرضه شدند، پیامبری می‌گذشت که با وی یک مرد (از پیروان او) بود و پیامبری می‌گذشت که با وی دو مرد بود و پیامبری می‌گذشت که با وی گروهی بود و پیامبری می‌گذشت که با وی هیچ کس نبود. و گروه‌های زیادی را دیدم که افق را در بر گرفته بودند. امیدوار بودم که آن‌ها امت من باشند، که گفته شد: آن‌ها موسی و قوم وی هستند. سپس به من گفته شد: ببین؛ پس گروه‌های زیادی را که افق را در بر گرفته بودند، دیدم و به من گفته شده اینجا و آنجا را ببین، گروه‌های زیادی که افق را در بر گرفته بودند، مشاهده کردم، سپس گفته شد: این‌ها امت تو می‌باشند و با این‌ها هفتاد هزار نفر هستند که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند». سپس مردم پراکنده شدند و رسول الله ﷺ بیان نکردند که ایشان چه کسانی هستند، سپس اصحاب رسول الله با یکدیگر گفتگو کردند و گفتند: اما ما کسانی هستیم که در شرک (دوره‌ی جاهلیت) زاده شدیم، ولی به الله عزوجل و رسول او ایمان آوردیم، و لیکن آن گروه (که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند) فرزندان ما خواهند بود. چون این خبر به رسول الله ﷺ رسید، فرمودند: «هُمُ الَّذِينَ لَا يَتَطَيَّرُونَ، وَلَا يَسْتَرْقُونَ، وَلَا يَكْتَوُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» «آن‌ها کسانی هستند که پرندگان را به فال بد نمی‌گیرند و طلب رقیه نمی‌کنند و داغ نمی‌کنند و بر پروردگار خویش توکل می‌کنند». عکاشه بن محسن رضی الله عنه برخاست و گفت: یا رسول الله، آیا من جزو آن‌ها هستم؟ فرمودند: آری، سپس شخصی دیگر برخاست و گفت: آیا من از آن‌ها هستم؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ». «در این مورد عکاشه از تو سبقت گرفت»^۱.

۱- رواه البخاري، في كتاب الطب، باب من اکتوی أو کوی غیره وفضل من لم یکتو (۵۷۰۵) ورواه كذلك في كتاب الرقاق، باب يدخل الجنة سبعون ألفا بغير حساب (۶۵۴۱) وباب من لم يرق (۵۷۵۲) ومسلم، كتاب الإیمان، باب الدلیل علی دخول طوائف من المسلمین الجنة بغير حساب (۲۲۰).

همچنین این حدیث فضل محقق گرداندن توحید را بیان می‌کند. به گونه‌ای که آن‌هایی که بدون حساب و هیچگونه عذابی وارد بهشت می‌شوند در واقع کسانی‌اند که شرک را به طور کلی ترک کرده و حوائج و نیازهایشان را فقط از الله عزوجل طلب کرده‌اند. و آنچه که موجب شده تا اینگونه عمل کنند، قوت توکلشان بر الله عزوجل و سپردن امورشان به الله عزوجل بوده است و بدین ترتیب جز به سوی او رغبت نداشته و جز از او نمی‌ترسیدند.

و این نهایت محقق گرداندن توحید می‌باشد، چرا که توکل انسان، راست و درست نمی‌باشد تا اینکه توحیدش صحیح باشد؛ بلکه حقیقت توکل، توحید قلب می‌باشد. لذا مادامیکه در قلب، رابطه‌ای با شرک وجود داشته باشد، توکلش ناقص و معیوب و بی‌فایده می‌باشد. و صحت توکل به اندازه خالص گرداندن توحید می‌باشد. چرا که هر زمان بنده توجهش به سوی غیر الله عزوجل باشد، این توجه شعبه‌ای از شعبه‌های قلبش را تسخیر می‌کند و بدین ترتیب توکلش به الله عزوجل را به قدر و اندازه‌ی از بین رفتن آن شعبه، ناقص می‌گرداند. و از اینجاست که گمان می‌کند آنکه گمان می‌کند، که توکل جز با روبرافتن از اسباب صحیح نمی‌باشد؛ درحالیکه این روی برتافتن از اسباب حق است لیکن روی گردانی قلب از اسباب نه اعضا و جوارح!

بنابراین توحید اصل و اساس و اولین و آخرین واجب می‌باشد و آن اول و آخر امر می‌باشد. و اولین چیزی است که با آن ورود به اسلام صورت می‌گیرد. و آخرین چیزی است که واجب است انسان با آن از دنیا رخت سفر بندد.

از الله عزوجل می‌خواهیم که خاتمه‌ی ما را با توحید بگرداند، براستی که او ولی این امر و عهده دار آن است.

این باب را با ابیاتی زیبا و دل‌نشین از حافظ ابن رجب رحمه الله به پایان می‌رسانم،

آنجا که می‌سراید:^۱

تبارك ذوالجلال والاکرام
 من یغفر الذنوب من یمحصها
 ومن شهد أن لا إله إلا هو
 غیرك یا من لا إله إلا هو
 جنان خلدہ لمن یوحده
 أشهد أن لا إله إلا هو
 ناره لا تحرق من
 یشهد أن لا إله إلا هو
 أقولها مخلصا بلا بخل
 أشهد أن لا إله إلا هو

«بزرگوار و دارای برکات بسیار است، ذاتی که صاحب جلال و عظمت و ارجمند و گرامی است و نیز کسی که گواهی دهد هیچ معبود به حقی جز او نیست. چه کسی جز تو گناهان را می‌بخشد و آن‌ها را محو و نابود می‌سازد، ای کسی که جز او معبود بر حقی نیست. باغهای جاویدانش برای کسی است که تنها او را پرستش کند، شهادت می‌دهم که معبود بر حقی جز او نیست. آتش دوزخ کسی را که گواهی دهد که معبود به حقی جز او نیست، نمی‌سوزاند. آن را خالصانه و بدون هیچگونه بخلی می‌گویم، گواهی می‌دهم که هیچ معبود بر حقی جز او نیست.»

و به این مقدار از احادیث در این باب کفایت می‌کنم، حال اینکه احادیث در این مورد بسیار می‌باشند.

از الله عزوجل می‌خواهم که ما را با توحید بمیراند و ما را در زمره‌ی موحدین در باغهای پر از نعمت بهشتی حشر بفرماید.

وصلی الله علی نبینا محمد وآله وصحبه أجمعین.

۱- تحقیق کلمة الإخلاص (۱۰۵، ۱۰۶) ط ابن رجب.

خاتمه

نَسْأَلُ اللهَ حَسَنَهَا

اما بعد، برادر و خواهر عزیزم، این حقیقت توحیدی بود که واجب است در قلوب استقرار یابد، و بایستی مسلمانان آن را در حیاتشان به عنوان منهج حیات، قرار دهند. و تردیدی نیست که این گام ابتدایی به منظور برانگیخته شدن امت برای باری دیگر، همانطور که در اولین بار منقلب گشتند، می‌باشد.

و این خواسته‌ای بزرگ است که نیازمند تلاش بزرگ و صبری جمیل می‌باشد. امانت بزرگی که بر گردن هر مسلمانی می‌باشد. براستی که اکنون وقت فعالیت و بخشش و کوشش بدون سستی و تنبلی می‌باشد، زیرا آنکه تنها برای خودش زندگی کند، گرچه در ظاهر راحت و آسوده زندگی می‌کند، ولی در حقیقت پست زندگی کرده و پست می‌میرد!! در حالی که مسلمان اینچنین نیست.

پس برخیز و حرکت کن، ای قدرتمند مهربان؛ براستی که نوبت تو فرا رسیده است؛ برخیز و تمامی عالم را با ردای خوش بوی محمدی‌ات بپوشان. برخیز و تمام عالم را در آغوش کشیده و ضربان و تپش قلبت را که آکنده از توحید الله عزوجل می‌باشد، به گوششان برسان.

برخیز و تمام دنیا را جام فطرت بنوشان تا بعد از مردن زنده گردند، و پس از تشنگی سیراب گردیده و بعد از گمراهی هدایت شوند.

برخیز و حرکت کن ای موحد صادق، تا اینکه نقشت را که الله عزوجل تو را به خاطر آن آفرید، ادا کنی تا اینکه پرده‌ی کفر و کید و مکر شیطان را با شعاع نور قرآنی و نبوی پاره پاره کنی.

برخیز، که وقت آن رسیده که بشریت بر دستان تو باری دیگر، بعد از سوختنش

توسط گرمای کشنده‌ی نیمروز در اثر راه رفتن طولانی وی در بیابان و تاریکی‌ها، به سوی منهج الله عزوجل باز گردد.

پس از این گشت و گذار در پهنه و گستره‌ی توحید، در پیشگاه الله عزوجل دست التماس برداشته و از او می‌خواهم که امت را بار دیگر به سوی خود باز گرداند، و چشمانمان را بار دیگر با نصرت اسلام و عزت موحدین روشن بگرداند. و همه‌ی ما و شما را به عمل به این دین مشرف بگرداند.

و در پایان، ای گرامیان، شما را به الله عزوجل سوگند می‌دهم، هر کس که در سخنانم کجی و نقص یا خطایی یافت، بایستی که حق و صواب را در آن مورد، بر ما تذکر دهد. و از او سپاس گذاری کرده و در پنهانی برایش دعا می‌کنم و با پذیرفتن و انقیاد و تسلیم و اطاعت از آن، بدان روی می‌آوریم، و تنها الله عزوجل است که به نیت‌ها آگاهی دارد. و تنها به سوی اوست که دست نیاز و التماس دراز می‌گردد، تا اینکه آن خطا و اشتباه حجتی علیه من در روز قیامت نباشد. و از الله عزوجل می‌خواهم که بر ما و شما اخلاص در اقوال و اعمال و احوال روزی بگرداند.

وصلی الله علی نبینا محمد وعلی آله و صحبه وسلم.

و کتبه

الفقییر الی عفو الرحمن

محمد حسان